ISSN: ۲۰۰۸-۷۲۳۳

مجلّهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان

نشریهٔ علمی / (زبان و ادبیّات)
سال پانزدهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۳۰، بهار ۱۴۰۲
۱۶۴/۱/۲۰

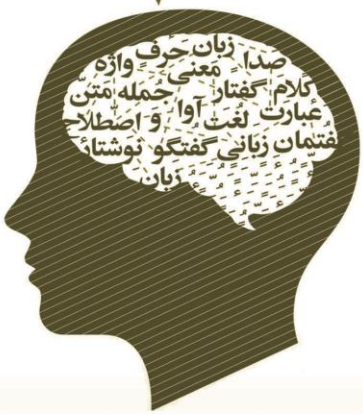

بررسی زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز در زبان فارسی ۱
سعید اکبری، سیده نازنین امیرارجمندی، مرجان طاهری اسکویی؛ مهناز کربلایی صادق

حرکت های ارتباطی‌بلاغی در بخش مقدمهٔ مقالات علمی‌پژوهشی: تحلیلی ژانربنیاد بر اساس انگارهٔ سویلز (۲۰۰٤) (مطالعهٔ موردی ۸ مجله از ژانر علوم قرآن و حدیث) ۲۳
حسین بازویندی، علی حاجی‌خانی،

گسترهٔ جغرافیایی زبان تاتی و ارتباط آن با زبان پهلوی اشکانی (پارتی) ۵۳
دکتر جهاندوست سبزعلیپور

فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات زبان فارسی؛ بررسی موردی اصطلاحات شامل «دست» ۹۵
ساسان ملکی، محمد راسخ‌مهند

بررسی تصریح و پنهان‌سازی ایدئولوژی در روایت‌های رئالیسم سوسیالیستی ۱۲۵
زهره نیک سیر، مریم ذرپر

تضاد و تناقض در احوال عاشق و معشوق بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف ۱۶۱
زهرا امینی شلمزاری، محمدرضا نصر اصفهانی، سیده مریم روضاتیان

بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج (با تاکید انگاره‌های اجتماعی) ۱۹۷
حسین لعل‌عارفی، سید علی اکبر شریعتی‌فر، علی عشقی سردهی

اصل توالی رسایی و همنوایی فرایندهای واجی در ساختار هجایی زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی ۲۲۳
مسعود مُشیّدی، بتول علی‌نژاد

سال پانزدهم، شماره ۱
شماره پیاپی ۳۰، بهار ۱۴۰۲

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی ـ پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد **مدیر مسئول: دکتر سیّد حسین فاطمی**
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سردبیر: دکتر مهدی مشکوة الدّینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)
دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)
دکتر مهدی مشکوة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمرّدیان(استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی
ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی
ویراستار علمی: دکتر زهرا حامدی شیروان
کارشناس اجرایی مجله: دکتر امیر بوذری
حروفچین و صفحه‌آرا: رحمان اسدی
شمارگان: ۵۰ نسخه
نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد ، دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۸۳
تلفن: ۳۸۸۰۶۷۲۳-۰۵۱
بها: داخل کشور:۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)
نشانی اینترنتی: http://jlkd..um.ac.ir/index.php/lj E-mail: lj@.um.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلّه زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد

(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوّز شمارهٔ ۳/۱۱/۶۰۳۷۲ مورّخ ۱۳۹۰/۴/۲۹ کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فنّاوری منتشر می‌شود.

سال پانزدهم، شماره ۱

شماره پیاپی ۳۰، بهار ۱۴۰۲

این مجلّه در پایگاه‌های زیر نمایه می شود:

- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطّلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطّلاعات نشریّات کشور(Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر عباسعلی آهنگر (استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
۲. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
٤. دکتر پارسا بامشادی (دانشگاه شهید بهشتی)
۵. دکتر زهرا حامدی‌شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
٦. دکتر مریم دانای‌طوس (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
۷. دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
۸. دکتر شهلا رقیب‌دوست (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)
۹. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۲. دکتر مریم سادات‌غیاثیان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۳. دکتر جلیل فاروقی هندوالان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند)
۱٤. دکتر عطیه کامیابی‌گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر امیر کریمی‌پور(دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱٦. دکتر فرهاد معزی‌پور (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه صنعتی شاهرود)
۱۷. دکتر محبوبه نورا (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه زابل)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر۵ واژه و یا عبارت)، مقدّمه، پیشینهٔ پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده ها و نتیجه گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله های بلند (بیش از ۲۵ صفحهٔ A4 تایپ شدهٔ ۲۳ سطری) معذور است.

۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبهٔ دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحهٔ جداگانه بیاید.

۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است . cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.

۴- ارسال چکیدهٔ انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحهٔ جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/ نویسندگان و مؤسسه/ مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.

۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). (تاریخ انتشار). *نام کتاب*. محل نشر: نام ناشر.

• **کتاب ترجمه شده:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده/ نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم . (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.

• **مقاله:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه(ایتالیک). دوره/ سال. شماره. شماره صفحات مقاله.

• **مجموعه‌ها:** نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. *نام مجموعه مقالات (ایتالیک)* . محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• **پایگاههای اینترنتی:** نام خانوادگی، نام نویسنده، آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه) ، *نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک*.

۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شمارهٔ صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانتی‌متر) از دو طرف درج شود.

۷- برابرهای لاتین در پانویس درج شود.

۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش ها چاپ شده باشد. نویسنده / نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقالهٔ آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.

۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می پذیرد که در حوزه های مختلف زبان شناسی (نحو، آواشناسی، واج شناسی، ساختواژه، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی تاریخی، جامعه شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه ها، سازمان ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله های مستخرج از پایان نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه، و آموزش زبان دوم، در حوزهٔ موضوع‌های این مجله نمی باشد.

۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.

۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آرا، نظریات و مطالب ارائه شده در مقالهٔ خود مسؤول هستند.

۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی ـ پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@ um.ac.ir ارسال کنند.

۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

بررسی زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز در زبان فارسی ۱

سعید اکبری، سیده نازنین امیرارجمندی، مرجان طاهری اسکویی؛ مهناز کربلایی صادق

حرکت های ارتباطی‌بلاغی در بخش مقدمهٔ مقالات علمی‌پژوهشی: تحلیلی ژانربنیاد بر اساس انگارهٔ سویلز (۲۰۰٤) (مطالعهٔ موردی ۸ مجله از ژانر علوم قرآن و حدیث) ۲۳

حسین بازوبندی، علی حاجی‌خانی،

گسترهٔ جغرافیایی زبان تاتی و ارتباط آن با زبان پهلوی اشکانی (پارتی) ۵۳

دکتر جهاندوست سبزعلیپور

فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات زبان فارسی؛ بررسی موردی اصطلاحات شامل «دست» ۹۵

ساسان ملکی، محمد راسخ‌مهند

بررسی تصریح و پنهان‌سازی ایدئولوژی در روایت‌های رئالیسم سوسیالیستی ۱۲۵

زهره نیک سیر، مریم دُرپر

تضاد و تناقض در احوال عاشق و معشوق بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف ۱٦۱

زهرا امینی شلمزاری، محمدرضا نصر اصفهانی، سیده مریم روضاتیان

بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج (با تاکید انگاره‌های اجتماعی) ۱۹۷

حسین لعل‌عارفی، سید علی اکبر شریعتی‌فر، علی عشقی سردهی

اصل توالی رسایی و همنوایی فرایندهای واجی در ساختار هجایی زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی ۲۲۳

مسعود مُشیّدی، بتول علی‌نژاد

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/jlkd.2022.76535.1101

بررسی زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز در زبان فارسی

سعید اکبری، دانشجوی دکتری زبان شناسی،گروه زبانشناسی، واحد تاکستان ،دانشگاه آزاد اسلامی ، تاکستان، ایران
سیده نازنین امیرارجمندی، استادیار گروه زبان شناسی،واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی ، تاکستان، ایران (نویسنده مسئول)
مرجان طاهری اسکویی؛ استادیار گروه زبان شناسی،واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی ، تاکستان، ایران
مهناز کربلایی صادق؛ استادیار گروه زبان شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی ، تهران، ایران

صص: ۲۲-۱

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز در زبان فارسی معاصر با تکیه بر چارچوب نظری زایایی پلاگ(۲۰۰۳) می‌پردازد. بدین منظور نگارندگان از پیکره‌ای موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی، ٦۳ منبع که شامل ۲/۲٦۰/۸٦۸ واژه بود، انتخاب و از آن تعداد ۳۹۰۷اسم مشتق با بسامد نمونه ٤٥۷۷۹ اسم استخراج نمودند. روش تحقیق پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی بوده و روش گردآوری داده‌ها، پیکره بنیاد است .نگارندگان پس از بررسی و تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده از پیکره پژوهش، اینگونه نتیجه گرفتند که روش کمی سنجش زایایی فرایندهای واژه‌سازی که پلاگ(۲۰۰۳) معرفی نموده، شمارش بروندادهای یک فرایند واژه‌سازی است. همچنین، روش‌های مختلف سنجش میزان زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز، نتایج متفاوتی را از میزان زایایی این پسوندها ارائه می‌دهد. تحلیل داده‌های استخراج شده از پیکره پژوهش نشان می‌دهد که در میان پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز در زبان فارسی پسوند اسم ساز(-ی) بیشترین زایایی را دارد و پسوندهای اسم ساز (-ان، -ئینه، -یژه، -ون، -اورنجن، -رنجن، -شِن ، -گاله) از کمترین میزان زایایی برخوردارند.

کلید واژه‌ها : اسم‌سازی، زایایی، پسوند اشتقاقی، اسم مشتق، واژه تک بسامدی.

تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۱۰/۲۲ تاریخ پذیرش : ۱۴۰۱/۰۷/۱۳

پست الکترونیکی: 1. s.akbari@tiau.ac.ir 2. arjmandi@tiau.ac.ir
3. marjan.osgouei@tiau.ac.ir 4. karbalaei@srbiau.ac.ir

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین شاخص[1]های زبان، واژگان و فرایندهای واژه‌سازی است. واژه ها نقشی اساسی در شکل گیری زبان انسان‌ها ایفا می کنند، بنابراین شناخت فرایندهای واژه ساز زایا[2]و در رأس آنها فرایندهای اسم ساز زایا، می‌تواند یکی از کاربردی‌ترین روش‌های ساختن واژه‌های جدید در هر زبان، مخصوصاً زبان فارسی باشد. در دنیای پیشرفته امروز که دانشمندان و مخترعان هرروزه اختراع و اکتشاف جدیدی انجام داده و برای رفع نیازهای انسان و گاهی اوقات برای بالا بردن میزان رفاه در زندگی انسان‌ها ، آنها را روانه بازارهای فروش می‌کنند، مراکز و مراجعی که مسئول امر واژه‌گزینی و اسم‌گذاری برای این محصولات می‌باشند ، مانند فرهنگستان ادب و ... ، را با چالشی عظیم روبرو کرده‌اند. بنابراین در این پژوهش محققان تلاش می‌کنند تا با تکیه بر چارچوب نظری زایایی [3]پلاگ[4] (۲۰۰۳) دریابند ، کدام پسوند اشتقاقی[5] اسم‌ساز از زایایی بیشتری برخوردار بوده و می‌تواند به زبان فارسی در امر اسم‌سازی و واژه گزینی برای محصولات و اختراعات جدید داخلی و یا وارداتی کمک کند. علیرغم تحقیقات فراوانی که پژوهشگران و محققان ایرانی و غیر ایرانی در حوزه صرف انجام داده‌اند، اما در ارتباط با مسئله زایایی فرایندهای اسم‌سازی[6] ، پژوهشهای انگشت‌شماری انجام شده است، و همچنین تاکنون هیچ محققی منحصراً به بررسی زایایی فرایند اسم‌سازی اشتقاق در زبان فارسی نپرداخته است. بر این اساس، نگارندگان برآنند تا میزان زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز در زبان فارسی را بر اساس چارچوب نظری زایایی پلاگ(۲۰۰۳) مورد مطالعه قرار دهند. در این راستا پرسش زیر مطرح شده است:

روشهای کمی[7] سنجش زایایی پسوند های اشتقاقی اسم ساز در زبان فارسی کدامند ؟

در این پژوهش پس از بخش مقدمه، به پیشینه پژوهش‌های صورت گرفته بر روی مقوله زایایی پرداخته می‌شود. در بخش سوم به روش تحقیق پژوهش حاضر پرداخته می‌شود. سپس در بخش چهارم به مبانی نظری پژوهش، آراء و عقائد پلاگ(۲۰۰۳) درباره زایایی، پرداخته

1- Index
2- Productive
3- Productivity
4- Plag.I
5- Derivational suffixes
6- Nominalization
7- Quantitative

خواهد شد. در بخش پنجم به تحلیل داده‌های استخراج شده پرداخته خواهد شد و در بخش ششم نتایج حاصل از تحلیل داده‌ها ارائه می‌شوند.

۲. پیشینه پژوهش

عباسی (۱۳۸٤) در رساله دکتری خود با عنوان "زایایی در فرایند اشتقاق زبان فارسی"، به بررسی مقوله زایایی پرداخته است. عباسی (۱۳۸٤:) معتقد است، میان زایایی یک فرایند واژه‌سازی[1] در زمان حال و تعداد نوواژه‌هایی که آن فرایند واژه‌سازی ساخته است رابطه مستقیمی وجود دارد. عباسی (۱۳۸٤) با مقایسه زایایی فرایندهای واژه سازی در زمان حال و گذشته عقیده دارد که زایایی فرایندهای واژه‌سازی در زمان گذشته مبتنی بر ملاک‌هایی مانند بسامد[2] بالای آن فرایندها و نوع آن تعیین می‌گردد، در حالی که، میزان زایایی این فرایندها در زمان حال، مبتنی بر ملاک افزایش کلمات در زبان با بسامد پایین است.

شقاقی (۱۳۸۹: ۳۹) زایایی را این گونه تعریف می کند: چنانچه بتوان فرایندی را برای تغییرات آوایی یا ساختن واژه‌ها یا جمله‌های جدید به کار برد، آن فرایند را زایا تلقی می‌کنند، مانند پسوند (-ی) صفت‌ساز در زبان فارسی که از قدرت زایایی بالایی برخوردار است و به هر اسم جدیدی متصل بشود، صفت می‌سازد، مانند (یارانه‌ای، کاربردی، رایانه‌ای، گشتاری و نگاره‌ای).

امیرارجمندی (۱۳۸۹) در رسالهٔ دکتری خود با عنوان " زایایی در فرایند ترکیب زبان فارسی" با استناد بر چارچوب نظری صرف موازی[3] بورر [4](۱۹۸۸) و با مطالعه و تحقیق به روی پایگاه داده های زبانی زبان فارسی در تلاش بوده تا تصویری کلی از زایایی ساختواژی[5] و نیز چگونگی عملکرد آن در فرایند ترکیب [6] زبان فارسی را ارائه دهد. امیرارجمندی(۱۳۸۹) معتقد است، اندازه گیری کمی زایایی در ترکیب زبان فارسی از طریق سنجش زایایی از طریق شمارش بروندادهای فرایند ترکیب با استفاده از کلمات ممکن و با استفاده از کلمات تک

1- Word formation
2- Frequency
3- Parallel morphology
4- Borer.H
5- Morphological productivity
6- Compound

بسامدی[1] و از طریق شمارش نوواژه‌ها[2] امکان پذیر می باشد، اما وی به دلیل محدودیت‌های[3] موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی، تنها قادر به بررسی زایایی فرایند ترکیب با استفاده از دو روش شمارش برون دادهای فرایند ترکیب و با استفاده از کلمات تک بسامدی بود.

بدخشان (۱۳۸۹) در رساله دکتری خود به بررسی میزان زایایی فرایند ترکیب در زبان فارسی بر اساس چارچوب نظری پلاگ (۲۰۰۳) پرداخته است . به اعتقاد بدخشان (۱۳۸۹: ۱۲۵–۱۱۸) ، زایایی مطلق نیست بلکه به صورت یک پیوستار[4] است. وی به زایایی به عنوان یک مفهوم کمی و کیفی[5]می‌پردازد و سپس به معرفی روش های اندازه گیری زایایی پرداخته و و به دلیل محدودیتهایی که با آنها مواجه بوده از قبیل عدم امکان انتخاب کلمات مرکب به صورت مجزا در پیکره زبانی و همچنین نبود نرم افزاری که قادر باشد کلمات مرکب را از سایر کلمات جدا نماید ، تنها به یک روش بسنده نموده و از طریق شمارش برون دادهای یک فرایند اشتقاقی ، زایایی کلمات مرکب غیر فعلی در زبان فارسی را اندازه گیری می کند.

بائر[6] (۱۹۸۳) عقیده دارد، زایایی یکی از عوامل اصلی تولید بسیاری از واژه‌های زبان‌انگلیسی است و در مطالعات ساختواژی بسیار به آن پرداخته شده است. بائر(۱۹۸۳: ۹۵) معتقد است ، زایایی با وضوح معنایی نیز در ارتباط است . پسوند های زایا که بسامد استفاده از آنها بسیار بالا می باشد ، معنایی قابل پیش بینی دارند ، اما واژه های واژگانی شده می توانند از نظر معنایی غیر قابل پیش بینی باشند ، در حالیکه نوواژه‌ها قابل پیش‌بینی هستند.

پلاگ (۱۹۹۹) در کتاب خود به زایایی فرایندهای صرفی[7] به عنوان یکی از مشکلات بنیادی نظریه های صرفی می پردازد و معتقد است ، بر مبنای بررسی طیف وسیعی از وندهای اشتقاقی زبان انگلیسی ، زایایی و ترکیب شدن وندها نتیجه ساختار اختصاصی آنهاست ، یعنی مشخصه های آوایی[8] ، صرفی و معنایی[9] آنها . پلاگ(۱۹۹۹) معتقد است، با برقراری کانال ارتباطی مابین داده های گسترده تجربی و بینش نظری ، این تجزیه و تحلیل ها به یافته های

1- Hapax Legomena
2- Neologism
3- Constraints
4- Continuum
5- Qualitative
6- Bauer.L
7- Morphological
8- Phonological
9- Semantic

جدیدی ختم می شوند که به مشخصه های ساختاری افعال مشتق در انگلیسی و نقش این مشخصه ها در محدود ساختن زایایی مربوط می گردد .

بائر(۲۰۰۱) به سه عامل به عنوان پیش نیازهای زایایی اشاره می کند. این سه عامل عبارتند از : بسامد، وضوح معنایی و توانایی تولید صورتهای جدید. بائر(۲۰۰۱: ۵۱-۳۳) معتقد است که یکسان گرفتن بسامد و زایایی نادرست است . وی همچنین به معرفی و ارائه شرح مختصری از مفاهیم بنیادی می پردازد که در بررسی زایایی ساختواژی ضروری به نظر می رسند. برخی از این مفاهیم بنیادین عبارتند از : واژه موجود [۱] ، واژه جدید [۲] ، واژه ممکن [۳] ، ، واژه محتمل [۴] ، واژگانی شدگی [۵] ، بسامد که خود بسامد بر دو نوع است : بسامد نوع [۶] و بسامد نمونه [۷] .

پلاگ (۲۰۰۳) ، در کتاب جدید خود ، فرایندهایی که باعث می شوند برخی وندها [۸] بر خلاف بقیه به راحتی واژه های جدید ابداع کنند را مورد بحث و بررسی قرار داده است و مفاهیم (واژه های جدید) در مقابل (واژه های موجود) را که منجر به بحث چگونگی ذخیره‌سازی و دست‌یابی به واژه های غیربسیط [۹] در واژگان ذهنی(سس) می شوند را نیز مورد مطالعه قرار می دهد و آن را در فهم زایایی بسیار مهم می پندارد. وی سپس معیارهای مختلف اندازه گیری زایایی را معرفی و در خصوص چندین وند به کار می برد و در نهایت محدودیت های حاکم بر زایایی را نیز مشخص می کند.

پلاگ و همکاران [۱۰](Plag & et al) (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان ساختواژه اشتقاقی: نگاهی یکپارچه بر برخی سؤال های بنیادین، به معرفی و بررسی ساخت واژه اشتقاقی پرداخته‌اند. پلاگ و همکاران (۲۰۱۶: ۳) در این مقاله تلاش نموده‌اند تا به برخی سؤال‌های کانونی مانند: واحدهای تحلیل کدام هستند؟ مکانیزم‌هایی که بر ابداع و همچنین روابط همنشینی و جانشینی واژه‌های مشتق تأکید دارند کدامند؟ پاسخ دهند. پلاگ و همکاران

1- Existing words
2- New words
3- Possible word
4- Probable word
5- Lexicon
6- Type frequency
7- Token frequency
8- Affixes
9- Complex
10- Plag & et al

(۲۰۱٦) پس از بررسی‌های خود این گونه نتیجه گرفتند که محققان در این زمینه با حوزه وسیعی از مکانیزم ها مواجه هستند تا دلیل موجهی برای نگاشت صورت و معنا در واژه های مشتق اقامه نمایند. در نتایجی که از مطالعات تجربی و تکمیل‌سازی‌های رایانشی حاصل شده است، مشخص شد که مفاهیم تثبیت شده وسیعی مانند یک قاعده یا حتی واژگان ذهنی تا حدی ساده شده‌اند و نیازمند یک بازبینی کلی هستند. به ویژه تنوعی که در داده‌ها یافت شد موضوعی برای بحث است که تحقیقات آینده باید بدان بپردازند. (پلاگ و همکاران، ۲۰۱٦: ۲٤).

دنیستیا و باین[1] (۲۰۱۹)، در مقاله‌ای با عنوان پیشوندهای PE و PEN اندونزیایی: مطالعه‌ای بر روی زایایی و تکواژگونگی(تکو.)، به بررسی دو پیشوند[2] اسم‌ساز در زبان اندونزیایی پرداخته اند. به اعتقاد آن ها، این دو پیشوند که فرایند اشتقاق اسم از فعل را باعث می‌شوند از نظر معنایی شبیه به پسوند er– در انگلیسی عمل می‌کنند. آن‌ها با انجام یک تحلیل پیکره بنیاد که با استفاده از پیکره نوشتاری اندونزیایی در مجموعه لایپزیگ کورپورا، به میزان زایایی این دو پیشوند پرداخته‌اند. در بررسی این پیکره، پیشوند PEN- تقریباً زایاتر از پیشوند PE-نشان داد. دنیستیا و باین (۲۰۱۹) به طور جالب توجهی دریافتند، بسامد واژه‌هایی که با پیشوند PEN- ساخته شده‌اند، به طور قابل توجهی با زایایی پایه فعلی متناظر همبستگی دارد.

دنیستیا و باین (۲۰۱۹) به این نتیجه رسیدند که واژه‌هایی که پیشوند PE- به آن‌ها اضافه می‌شود، نیز اغلب بیشتر به فرایند تکرار[3] و گوناگونی تعریفی به نسبت واژه‌هایی که پیشوند PEN-به آن‌ها اضافه می‌شود ورود می‌کنند. آن‌ها در پایان این تحقیق پیکره بنیاد، این گونه نتیجه گرفتند که وندها می توانند ویژگی های کمی و کیفی متفاوتی داشته باشند، اگرچه در نگاه اول تکواژگونه به نظر آیند (دنیستیا و باین، ۲۰۱۹: ٤۰۵-٤۰۲).

نی‌بروهم و همکاران[4] (۲۰۲۱)، در مقاله ای با عنوان اسم‌سازی کنشی: برداشتی از زبان اساهی[5] ، مجموعه‌ای جامع ازاسم‌سازی کنشی اشتقاقی در زبان اساهی که زبان غنایی است را مورد بررسی قرار داده‌اند. به عقیده نی بروهم و همکاران(۲۰۲۱)، اشتقاق در اسم سازی کنشی،

1- Denistia & Baayen
2- Prefix
3- Reduplication
4- Niibroohm & et al
5- Esahie-Kwa

تا آنجایی در زبان اساهی پدیدار می شود که افزایش صدا یک تـاثیر زبرزنجیـری[1] مشـروط بـه ویژگی های آوایی نباشد، بلکه یک نقش واژگـانی ایفـا نمایـد. نـی بـروهم و همکـاران(۲۰۲۱) اینگونه نتیجه گرفتند، که وندافزایی‌های اسم‌ساز می‌بایست آشکار باشد، و بـر خـلاف زبانهـای گا-آکان[2] و لت[3]، اسم‌سازی کنشی[4]در اساهی نمی‌تواند از عملکرد صفر[5] مشتق شود. نی‌بـروهم و همکاران(۲۰۲۱) در نهایت به این نتیجه رسیدند کـه ابعـاد رده شـناختی[6] زبـان اسـاهی، بـه پیوستگی مالکیتی که زیر مجموعه پیوستگی زبان‌ها است ختم می‌شود. این بـدان معناسـت کـه اگرچه عناصر دیگری مانند صفات اشاره، ضمایر اشاره، اسم‌های اشاره، و صفات سـاده کـه بـه دنبال اسم می آیند، نهاد داخلی اسم لحاظ می شوند، اما ممکن است مجوز این را داشته باشند تا بصورت مفرد یا جمع در اسم سازی شرکت کنند(نی‌بروهم و همکاران، ۲۰۲۱: ۵۸-۲۷).

۳. روش تحقیق

روش انجام پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و روش گـرد آوری داده هـای پـژوهش، بـر اساس استفاده از پیکره زبانی موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (PLDB)می‌باشد. منابع موجود در این پایگاه زبانی از مجموعـه‌ای از متـون مهم نظم و نثر ادبیات معاصر ایران شامل شـعر، رمـان، کتـاب هـای تخصصـی، نمایشـنامه هـا، فیلمنامه ها، کتاب های مخصوص کودکان، نشریات علمـی، ادبـی، خبـری و تخصصـی و غیـره تشکیل شده است. تعداد منابعی که از پایگاه دادگان زبان فارسی انتخاب شده‌اند، ٦٣ منبع بـوده که در مجموع شامل ۲/۲٦۰/۸٦۸ واژه بود. از این پیکره زبانی بـزرگ، تعـداد ۳۹۰۷ عـدد اسـم مشتق با بسامد نمونه ٤٥٧٧٩ اسم، استخراج شدند. شیوه استخراج داده ها از پیکره بـا اسـتفاده از الگوی (*پسوند اشتقاقی اسم ساز) و دادن این الگو به نرم افزار موجـود در پایگـاه دادگـان زبان فارسی و پرینت داده های حاصل شده و سپس استخراج اسم های مشتق پسوندی از میان کل داده های استخراج شده می باشد. نشان * ، به عنوان پایه ای که پسوند اشتقاقی اسـم سـاز به آن اضافه می شود لحاظ شده است .

1- Prosodic
2- Ga-Akan
3- Lete
4- Action nominalization
5- Zero operation
6- Typological

در تحلیل داده های گردآوری شده، پژوهشگران علاوه بر استناد به چارچوب نظری پژوهش که پلاگ(۲۰۰۳) می باشد، بر اساس سنت مرسوم در بررسی های زبان شناسی، خود را مجاز دانسته اند تا از شم زبانی[1] خود نیز برای تحلیل داده‌ها استفاده نمایند.

٤. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر، زایایی پلاگ(۲۰۰۳) می باشد.

٤-۱- زایایی:

پلاگ(۲۰۰۳) در تعریف زایایی ، آن را ویژگی‌ای تعریف می‌کند که بواسطه آن، یک وند برای ساخت واژه غیر بسیط جدید به کار گرفته شود. پلاگ (۲۰۰۳) معتقد است، همه وندها به یک اندازه از این ویژگی برخوردار نیستند و برخی وندها اصلاً این ویژگی را ندارند. برای مثال، وند اسم‌ساز (-th) در (length)، تنها می‌تواند به تعداد محدودی از واژه‌ها متصل شود و نمی‌تواند به همه واژه‌های یک مجموعه متصل شود. بنابراین این پسوند غیرزایا در نظر گرفته می شود. حتی در میان وندهایی که قادرند به صورت زایا برای ساخت واژه های جدید به کار روند، برخی وندها از وندهای دیگر زایاتر به نظر می رسند. برای مثال، پسوند (-ness) در واژه (cuteness) واژه‌های بیشتری را به نسبت پسوند (-ish) در واژه (apish) تولید می‌کند(پلاگ، ۲۰۰۳: ٥٦-٥٥).

٤-۲- روش های سنجش میزان زایایی ساختواژی

پلاگ (۲۰۰۳) در کتاب خود زایایی را یک پدیده مدرج معرفی می‌نماید. به این معنا که برخی فرایندهای ساختواژی از دیگر فرایندها زایاترند. پلاگ (۲۰۰۳: ٦٤) معتقد است، اگر زایایی را امکان خلق واژه جدید تعریف کنیم، می توان این قاعده را تعیین کرد که کمیت ، میزان حضور یا نقش یک فرایند ساختواژی در خلق واژه های جدید، میزان زایایی آن فرایند را تعیین می‌نماید. پلاگ(۲۰۰۳)، چهار روش برای اندازه گیری میزان زایایی یک فرایند ساختواژی معرفی می نماید که به ترتیب توضیح داده می شوند.

1- Intuition

٤-۲-۱- سنجش میزان زایایی با استفاده از شمارش برون داد های یک فرایند واژه‌سازی

پلاگ (۲۰۰۳) درباره اندازه گیری کمی میزان زایایی یک وند معتقد است، شمارش تعداد واژه‌های متفاوت و معینی که در یک مقطع زمانی با آن وند ساخته شده‌اند، زایایی یک وند را تعیین می‌نماید. این فرایند بسامد نوع آن وند نیز نامیده می‌شود.پلاگ (۲۰۰۳) به نقل از بائر (۲۰۰۱) معتقد است، این معیار اندازه گیری دارای یک مشکل اساسی است، ممکن است تعداد زیادی واژه وجود داشته باشد که با یک وند ساخته شده باشند، اما گویشوران هرگز پسوندی به آن ها اضافه نکنند تا واژه جدیدی ساخته شود. به عنوان مثال، پسوند (ment-) که در قرون گذشته منجر به ساخت صدها نوواژه با این پسوند شد که بسیاری از آن ها هنوز نیز استفاده می شوند، اما امروزه گویشوران به ندرت از پسوند (ment-) برای ساختن واژه جدیدی استفاده می‌کنند، بنابراین می‌توان گفت که این پسوند از نوع پسوندهایی است که زایایی خود را از دست داده است(پلاگ، ۲۰۰۳: ٦٤).

٤-۲-۲- اندازه گیری زایایی با استفاده از کلمات تک بسامدی:

پلاگ (۲۰۰۳) معتقد است، می توان از واژه‌های تک بسامدی برای اندازه‌گیری زایایی استفاده نمود. هرچه تعداد واژه‌های تک بسامدی با وند موردنظر بیشتر باشد، تعداد نوواژه‌ها افزایش می‌یابد، بنابراین احتمال برخورد با یک واژه تازه ابداع شده افزایش یافته و این به معنای آن است که آن وند، زایا است (پلاگ، ۲۰۰۳: ٦٩).

پلاگ(۲۰۰۳) ،روش محاسبه این اندازه‌گیری را نسبت تعداد واژه‌های تک بسامدی با وند موردنظر و تعداد کلیه نمونه‌هایی که شامل آن وند می‌شوند، معرفی می‌نماید. به آن معنا که اگر ما تعداد واژه‌های تک بسامدی را به تعداد کل نمونه هایی که با آن وند مورد نظر ساخته شده‌اند تقسیم نماییم، به احتمال یافتن واژه‌ای که تاکنون تصدیق نشده (یعنی واژه جدید در پیکره) در میان کل واژه‌های یک مقوله خواهیم رسید. این احتمال، زایایی نامیده می‌شود و به وسیله فرمول زیر معرفی می‌شود:

$$P = n_1^{aff} / N^{aff}$$

در این فرمول P نشان‌دهنده زایایی، n_1^{aff} نشان‌دهنده تعداد واژه‌های تک بسامدی با وند موردنظر و N^{aff} نشان‌دهنده تعداد کل نمونه ها با وند موردنظر می‌باشد. (پلاگ، ۲۰۰۳: ۷۰-٦٩).

٤-۲-۳- اندازه گیری زایایی با استفاده از کلمات ممکن:

این روش ابتدا توسط آرانوف[1] (۱۹۷٦) معرفی شد. در این شیوه کل واژه‌هایی که توسط یک فرایند استقاقی ساخته شده‌اند و موجود می‌باشند، شمارش شده و سپس به تعداد واژه‌هایی که می‌توانند برون‌داد آن فرایند صرفی باشند تقسیم می‌شوند و به این ترتیب تعداد کلمات ممکن از طریق شمارش پایه‌هایی که می‌توانند وارد این فرایند شوند به‌دست می‌آید. باین و لیبر[2] (۱۹۹۱) این فرمول را برای این نوع اندازه‌گیری تدوین می‌کنند(بدخشان، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

$$I = V / S$$

٤-۲-٤- اندازه گیری زایایی با استفاده از نوواژه ها:

سنجش میزان زایایی توسط شمارش نوواژه‌ها، یکی دیگر از روش‌های سنجش زایایی است که پلاگ (۲۰۰۳) معرفی نموده است؛ به این صورت که در یک دوره زمانی خاص، تعداد نوواژه‌هایی که با یک فرایند ساختواژی ساخته شده‌اند شمارش می‌شوند. هرچه تعداد نوواژه های آن فرایند ساختواژی در آن دوره زمانی خاص بیشتر باشد، زایایی آن فرایند ساختواژی در آن برهه از زمان بالاتر خواهد بود. پلاگ (۲۰۰۳) برای تعیین تعداد نوواژه‌ها در هر زمان از فرهنگ لغت‌هایی مانند (Oxford English Dictionary) استفاده می‌کند. اگرچه وی معتقد است، در همین فرهنگ (OED) ممکن است تعدادی از نوواژه‌ها از دید فرهنگ‌نویسان پنهان مانده باشند (بدخشان، ۱۳۸۹: ۱۲٦).

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش نگارندگان به تحلیل زایایی اسم‌های مشتق به‌دست آمده از پایگاه دادگان زبان فارسی، بر اساس چارچوب نظری پژوهش حاضر، پلاگ(۲۰۰۳)، می‌پردازند.

به طور کلی، پسوندهای اسم‌ساز زبان فارسی که داده‌های این پژوهش بر اساس آن‌ها استخراج و تجزیه و تحلیل خواهند شد، با توجه به حوزه عملکرد آن‌ها به شرح جدول ذیل می‌باشند:

1- Aronoff
2- Baayen & Lieber

جدول ۱- پسوند های اسم ساز زبان فارسی

	حوزه عملکرد	پسوندهای اسم‌ساز
۱	پسوندهای مکان‌ساز	–گاه، –ستان، –کده، –ئیه، –دان، –دانی، – –َک، –زار، –ی
۲	پسوندهای محافظت، دارندگی و شغل	–بان، –چی، –ی
۳	پسوندهای سازنده اسم اشیاء و معانی	–ه، –ئیه، –َک
٤	پسوندهای سازنده اسم نسبت و مشابهت	–اک، –ال، –اله، –واره، –ه، –ون
٥	پسوندهای ابزار و آلت	–ه، –اورنجن، –رنجن
٦	پسوندهای اسم‌ساز لیاقت	–اک
۷	پسوندهای اسم مصدرساز	–ِش، –ِشت، –ه، –ار
۸	پسوند مصدرساز	–َن
۹	پسوندهای اسم تصغیرساز	–َک، –گک، –ویه، –چه، –غاله
۱۰	پسوند اسم مجموعه‌ساز	–گان
۱۱	پسوند اسم تفخیم‌ساز	–ی
۱۲	پسوند استخراج اسم خاص از عام	–ه
۱۳	پسوند اسم زمان‌ساز	–گاه، –ان، –ستان

همان طور که پیشتر ذکر شد، پلاگ(۲۰۰۳)، چهار روش برای سنجش میزان زایایی فرایندهای واژه‌سازی معرفی کرده است، اما تنهاروش کمی سنجش زایایی فرایندهای واژه سازی و بالاخص اسم‌سازی که توسط پلاگ (۲۰۰۳) معرفی شده ، سنجش میزان زایایی از طریق شمارش برون داد های یک فرایند واژه‌سازی بوده که در این پژوهش برای سنجش میزان زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز ، به کار گرفته شده است، اما به منظور دقت بیشتر و مقایسه میان روش های سنجش زایایی در بررسی داده‌ها ، از یک روش دیگر ؛ سنجش میزان زایایی با شمارش کلمات تک بسامدی ؛ نیز استفاده شده است. امّا عدم استفاده از دو روش دیگر سنجش میزان زایایی دارای دلایلی هستند که در ادامه به اختصار بیان می‌شوند.

در روش سنجش میزان زایایی با استفاده از کلمات ممکن ، که اولین بار توسط آرانوف (۱۹۷٦) پیشنهاد شده، سنجش میزان زایایی فرایندهای ساختواژی عملاً غیرممکن است، زیرا به دست آوردن تعداد دقیق کلمات موجود کار آسانی نیست و خود آرانوف نیز به این نکته

اذعان دارد که برون‌دادهای فرایندهای زایای ساختواژی هرگز فهرست نمی‌شوند، همچنین تعداد کلمات ممکن در هر فرایند مشخص نیست، به دست آوردن تعداد دقیق کلمات ممکن نیز بسیار سخت است. باین و لیبر (۱۹۹۱) معتقدند تعداد کلمات ممکن در فرایندهای زایا بی‌نهایت است، در نتیجه تمام فرایندهای ساختواژی زایا از شاخص زایایی صفر برخوردار خواهند بود. به این معنی است که چنین فرایندی عملاً وجود ندارد (بائر، ۲۰۰۱: ۱٤٦؛ پلاگ، ۲۰۰٦: ٥٤۱؛ به نقل از امیرارجمندی، ۱۳۸۹: ۱۳٦).

در روش سنجش میزان زایایی توسط شمارش نوواژه‌ها، پلاگ (۲۰۰۳) برای تعیین تعداد نوواژه‌ها در هر زمان از فرهنگ لغت‌هایی مانند (Oxford English Dictionary) استفاده می‌کند. اگرچه وی معتقد است، در همین فرهنگ (OED) ممکن است تعدادی از نوواژه‌ها از دید فرهنگ‌نویسان پنهان مانده باشند (بدخشان، ۱۳۸۹: ۱۲٦).

با توجه به مشکلات موجود در مطالعه زایایی ساختواژی با استفاده از فرهنگ لغات(Dictionary)، هسپل‌مت[1] (۲۰۰۲) استفاده از پیکره‌های متنی گسترده را پیشنهاد می‌کند (پلاگ، ۲۰۰۳: ٦٥-٦٤؛ به نقل از امیرارجمندی، ۱۳۸۹: ۱٤۸-۱٤۷). به این ترتیب محقق می‌بایست به پیکره‌های زبانی مربوط به ادوار مختلف دسترسی داشته باشد تا با مقایسه آن‌ها با یکدیگر، نوواژه‌های مربوط به هر برهه از زمان را شناسایی نماید که با توجه به محدودیت‌های موجود در دسترسی به پیکره‌های زبانی مربوط به ادوار مختلف زمانی و همچنین ویژگی‌های پیکره زبانی این رساله، این روش نیز عملاً غیرممکن بود.

پس از بیان دلایل عدم استفاده از دو روش ذکر شده، به روش‌های سنجش میزان زایایی فرایندهای اسم‌سازی استفاده شده در این پژوهش می‌پردازیم.

۵-۱- سنجش میزان زایایی با استفاده از شمارش برون‌دادهای یک فرایند اسم سازی:

در این بخش نگارندگان بر آنند تا با استفاده از داده‌های استخراج شده از پیکره پژوهش (پایگاه دادگان زبان فارسی) بسامد و نقش آن در زایایی را در مورد اسم‌های مشتق زبان فارسی بررسی کنند.

مجموع اسم‌های مشتق استخراج شده از پیکره پژوهش ۳۹۰۷ اسم است. بررسی داده‌های حاصل شده از پیکره پژوهش نشان می‌دهد که در میان فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز، فرایند

1- Haspelmath

«واژه + –ی) با بسامد نوع ۱٤۱۳ واژه، بالاترین بسامد نوع را در میان فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز به خود اختصاص داده است و پس از آن، فرایند «واژه + –ه» با بسامد نوع ۱۰۸۳ واژه و فرایند «واژه + –ن» با بسامد نوع ۳٤۳ واژه، جایگاه دوم و سوم را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل، فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز «واژه + –ان، واژه + –ئینه، واژه + –یژه، واژه + –ون، واژه + –اورنجن، واژه + –رنجن، واژه + –شِن و واژه + –گاله» با بسامد نوع صفر واژه، نازایاترین فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز در این پژوهش نام گرفتند. فرایندهای ساخت اسم‌های مشتق در زبان فارسی، به ترتیب از بیشترین تا کمترین بسامد نوع در جدول شماره (۲) آمده است.

جدول ۲- بسامد نوع فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز در زبان فارسی

ردیف	فرایند	بسامد نوع	درصد بسامد نوع	مثال
۱	واژه + –ی	۱٤۱۳	٪۳٦/۱	آبی–آزادی
۲	واژه + –ه	۱۰۸۳	٪۲۷/۷	حاکمه–تخمه
۳	واژه + –ن	۳٤۳	٪۸/۷	افتادن–بافتن
٤	واژه + –ِش	۱۹۲	٪٤/۹	پرورش–ریزش
٥	واژه + –مان	۱٦٦	٪٤/۲	حالمان–گوشمان
٦	واژه + –َک	۱۱۹	٪۳	پستانک–خروسک
۷	واژه + –گاه	۱۱٥	٪۲/۹	منزلگاه–خوابگاه
۸	واژه + –ستان	۹۰	٪۲/۳	عربستان–گلستان
۹	واژه + –گان	۸۲	٪۲	بردگان–مردگان
۱۰	واژه + –چه	٥۰	٪۱/۲	تاقچه–حوضچه
۱۱	واژه + –چی	۳٦	٪۰/۹۲	قهوه چی–تفنگ چی
۱۲	واژه + –ار	۲۹	٪۰/۷٤	مردار–دیدار
۱۳	واژه + –ا	۲٦	٪۰/٦٦	پهنا–درازا
۱٤	واژه + –بان	۲٤	٪۰/٦۱	دوزبان–میزبان
۱٥	واژه + –دان	۲۱	٪۰/٥۳	تیردان–گلدان
۱٦	واژه + –زار	۱٥	٪۰/۳۸	چمنزار–شن زار
۱۷	واژه + –بار	۱٤	٪۰/۳٥	جویبار–دریابار
۱۸	واژه + –سار	۱۲	٪۰/۳۰	کوهسار–رخسار
۱۹	واژه + –ال	۱۲	٪۰/۳۰	چنگال–گودال

۲۰	واژه + –اله	۱۱	٪۰/۲۸	تفاله–دنباله
۲۱	واژه + –دانی	۹	٪۰/۲۳	شمعدانی–زباله دانی
۲۲	واژه + –کده	٦	٪۰/۱۵	میکده–دانشکده
۲۳	واژه + –واره	۵	٪۰/۱۲	گوشواره–طرحواره
۲٤	واژه + –وند	۵	٪۰/۱۲	شهروند–دماوند
۲۵	واژه + –ویه	٤	٪۰/۱۰	بهارویه–بابونه
۲٦	واژه + –شت	۳	٪۰/۰۷	دهشت–کوشنت
۲۷	واژه + –که	۳	٪۰/۰۷	مردکه–زنکه
۲۸	واژه + –له	۳	٪۰/۰۷	مغازله–کنجله
۲۹	واژه + –اک	۳	٪۰/۰۷	خوراک–پوشاک
۳۰	واژه + –ژه	۲	٪۰/۰۵	نایژه–مژه
۳۱	واژه + –غاله	۲	٪۰/۰۵	بزغاله–دستغاله
۳۲	واژه + –یچه	۱	٪۰/۰۲	دریچه–
۳۳	واژه + –ئیه	۱	٪۰/۰۲	قضائیه–
۳٤	واژه + –ساره	۱	٪۰/۰۲	رخساره–
۳۵	واژه + –لاخ	۱	٪۰/۰۲	سنگلاخ–
۳٦	واژه + –نا	۱	٪۰/۰۲	تنگنا–
۳۷	واژه + –یزه	۱	٪۰/۰۲	موتوریزه–
۳۸	واژه + –یکه	۱	٪۰/۰۲	مرتیکه–
۳۹	واژه + –ان	۰	٪۰	–
٤۰	واژه + –ئینه	۰	٪۰	–
٤۱	واژه + –یژه	۰	٪۰	–
٤۲	واژه + –ون	۰	٪۰	–
٤۳	واژه + –اورنجن	۰	٪۰	–
٤٤	واژه + –رنجن	۰	٪۰	–
٤۵	واژه + –شن	۰	٪۰	–
٤٦	واژه + –گاله	۰	٪۰	–

پس از بررسی اسم‌های مشتق به دست آمده از پیکره پژوهش اینگونه به نظر می‌رسد که در بین فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز زبان فارسی، فرایند «واژه + –ی» با بیشترین بسامد نوع،

زایاترین فرایند اشتقاقی اسم‌ساز باشد و فرایندهای (واژه + –ان، واژه + –ئینه، واژه + –یژه، واژه + –ون، واژه + –اورنجن، واژه + –رنجن، واژه + –شِن و واژه + –گاله) با بسامد نوع صفر واژه، نازایاترین فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز باشند. همچنین بسامد نمونه اسم‌های مشتق ساخته شده از رهگذر فرایند اشتقاقی اسم‌ساز «واژه + –ی» ۱۶۱۰۵ عدد می‌باشد که در میان فرایندهای اشتقاقی اسم‌ساز پیکره پژوهش بیشترین تعداد را به خود اختصاص داده است.

۵-۲- سنجش میزان زایایی با استفاده از کلمات تک بسامدی:

در این بخش با تکیه بر فرمول ارائه شده توسط پلاگ (۲۰۰۳)، به سنجش زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز با استفاده از اسم‌های تک بسامدی مشتق موجود در پیکره می‌پردازیم.

در جدول شماره (۳)، پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز، تعداد واژه‌های تک بسامدی مربوط به هر وند، به ترتیب از بیشترین تعداد به کمترین تعداد، به همراه تعداد کل نمونه‌های ساخته شده با هر وند و محاسبه میزان زایایی آن وند (P) درج شده‌اند.

جدول ۳- محاسبه میزان زایایی وند ها ی اشقاقی بر اساس واژه های تک بسامدی

رتبه	وند اشتقاقی اسم‌ساز	n_1^{aff}	N^{aff}	P	مثال
۱	–ی	۳۹۷	۱۶۱۰۵	۰/۰۲۴۶	لشگری–مسلمانی
۲	–ه	۳۷۴	۱۳۴۷۸	۰/۰۲۷۷	قفسه–کچله
۳	–مان	۱۱۰	۳۳۹	۰/۳۲۴	ذهنمان–دهنمان
۴	–ن	۷۵	۷۰۰۶	۰/۰۱۰۷	رستن–بلعیدن
۵	–ک	۴۸	۶۷۰	۰/۰۷۱۶	قلابک–چراغک
۶	–گاه	۳۸	۱۳۰۳	۰/۰۲۹۱	سیاستگاه–اطراق گاه
۷	–ش	۳۴	۲۶۳۰	۰/۰۱۲۹	خارش–خوانش
۸	–ستان	۳۱	۵۲۹	۰/۰۵۸۶	قلمستان–کافرستان
۹	–گان	۲۲	۵۱۶	۰/۰۴۲۶	باختگان–یافتگان
۱۰	–چی	۱۸	۱۰۵	۰/۱۷۱	قوش چی–قاپچی
۱۱	–چه	۱۶	۴۹۳	۰/۰۳۲۴	میخچه–تربچه
۱۲	–دان	۱۴	۵۴	۰/۲۵۹	آب دان –چراغ دان
۱۳	–ا	۱۰	۱۹۶	۰/۰۵۱۰	گردا–روشنا

١٤	-بان	٧	٣٩٤	٠/٠١٧٧	باربان-سوزن بان
١٥	-بار	٦	١٧١	٠/٠٣٥٠	شهبار-رودبار
١٦	-دانی	٦	٢٢	٠/٢٧٢	لغت دانی-نان دانی
١٧	-ال	٦	١٣٧	٠/٠٤٣٧	نمال-پوشال
١٨	-ار	٤	٨٥٥	٠/٠٠٤٦	گشتار-کشتار
١٩	-زار	٣	١٤١	٠/٠٢١٢	زعفران زار-شن زار
٢٠	-له	٣	٣	١	تپاله-نخاله
٢١	-واره	٣	٩	٠/٣٣٣٣	راه واره-ماهواره
٢٢	-سار	٢	٨٧	٠/٠٢٢٩	صخره ساز-خاکسار
٢٣	-وند	٢	٣١	٠/٠٦٤٥	سرواند-ترکوند
٢٤	-اله	٢	٩٥	٠/٠٢١٠	کشاله-تشاله
٢٥	-کده	٢	١٢٠	٠/٠١٦٦	بتکده-نکبتکده
٢٦	-ویه	٢	١٠	٠/٢	بهارویه-دستبویه
٢٧	-که	١	٣١	٠/٠٣٢٢	کفشکه-
٢٨	-شت	١	١١٢	٠/٠٠٨٩	کوششت-
٢٩	-ژه	١	٣	٠/٣٣٣٣	نایژه-
٣٠	-غاله	١	٥	٠/٢	بزغاله-
٣١	-وله	٠	٥	٠	-
٣٢	-یچه	٠	٥٨	٠	-
٣٣	-ئیه	٠	٢	٠	-
٣٤	-ساره	٠	٢	٠	-
٣٥	-لاخ	٠	٣	٠	-
٣٦	-نا	٠	١١	٠	-
٣٧	-یزه	٠	٢	٠	-
٣٨	-یکه	٠	٢	٠	-
٣٩	-ان	٠	٠	٠	-
٤٠	-ئینه	٠	٠	٠	-
٤١	-یژه	٠	٠	٠	-
٤٢	-ون	٠	٠	٠	-
٤٣	-اورنجن	٠	٠	٠	-

٤٤	–رنجن	۰	۰	۰	–
٤٥	–شن	۰	۰	۰	–
٤٦	–گاله	۰	۰	۰	–

n_1^{aff} = تعداد واژه‌های تک بسامدی با وند موردنظر

N^{aff} = تعداد کل نمونه‌ها

P = زایایی

همان طور که در جدول شماره (۳) مشخص است، زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز با استفاده از اسم‌های تک بسامدی مربوط به هر وند محاسبه شده‌اند. بر این اساس، پسوند اشتقاقی (–له) با بسامد نوع ۳ واژه در کل پیکره پژوهش که هر ۳ واژه تک بسامدی بودند (یعنی n_1^{aff} = ۳)، بالاترین میزان زایایی (P = ۱) را در میان وندهای اشتقاقی اسم‌ساز به خود اختصاص داده است و زایاترین وند نام گرفته است. در مقابل وندهای اشتقاقی اسم‌ساز (–وله، –یچه، –ئیه، –ساره، –لاخ، –نا، –یزه، –یکه، –ان، –ئینه، –یژه، –ون، –اورنجن، –رنجن، –شِن، و –گاله) با صفر واژه تک بسامدی در پیکره پژوهش، یعنی (n_1^{aff} = ۰)، پایین‌ترین میزان زایایی (P = ۰) را به خود اختصاص داده‌اند و وندهای اشتقاقی اسم‌ساز سترون نام گرفته‌اند.

٦- نتیجه گیری :

در این مقاله به بررسی زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم ساز در زبان فارسی بر اساس آراء و عقائد پلاگ(۲۰۰۳) پرداخته شد. در این پژوهش محققان با استخراج ۳۹۰۷ اسم مشتق از ٦۳ منبع موجود در پایگاه دادگان زبان فارسی (PLDB) به ستجش کمی زایایی اسم های مشتق در زبان فارسی پرداخته و به نتایج ذیل دست پیدا کردند:

در این پژوهش مشخص گردید دانشمندان مختلفی مانند پلاگ (۲۰۰۳)، بائر (۲۰۰۱)، باین (۲۰۰٦)، هسپل مت (۲۰۰۲) و آرانوف (۱۹۷٦)، ، چهار روش برای سنجش میزان زایایی فرایندهای اسم‌سازی معرفی کرده‌اند. اما پلاگ (۲۰۰۳)، تنها روش کمی سنجش زایایی فرایندهای اسم سازی را سنجش میزان زایایی از طریق شمارش برون‌دادهای فرایندهای اسم سازی معرفی کرده است. پلاگ (۲۰۰۳: ٦٤)، این روش را جهت سنجش کمی زایایی فرایندهای اسم سازی مورد استفاده قرار داده است. بر اساس این روش، هرچه تعداد کلمات

ساخته شده توسط فرایند اسم سازی بیشتر باشد، زایایی آن فرایند در زمان گذشته نیز بیشتر خواهد بود که به آن بسامد نوع نیز گفته می‌شود و داده‌های این پژوهش بر اساس آن مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند.

همچنین نگارندگان اینگونه نتیجه گرفتند که روش‌های مختلف سنجش میزان زایایی پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز، نتایج متفاوتی را از میزان زایایی این پسوندها ارائه می‌دهد. برای مثال، در روش اول سنجش میزان زایایی داده‌های استخراج شده از پیکره پژوهش حاضر از طریق شمارش بروندادهای فرایندهای اسم‌سازی که یک روش کمی است، پسوند اشتقاقی اسم‌ساز (-ی) از بالاترین میزان زایایی در میان پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز برخوردار است. در حالی که در روش دوم سنجش میزان زایایی داده های استخراج شده از پیکره این پژوهش با استفاده از کلمات تک بسامدی، پسوند اشتقاقی اسم‌ساز (- له) که در روش قبلی از زایایی بسیار پایینی برخوردار بود، در روش دوم بالاترین میزان زایایی را در میان پسوندهای اشتقاقی اسم‌ساز به خود اختصاص داده است و زایاترین پسوند اشتقاقی اسم‌ساز نام گرفت.

منابع

۱. احمدی نسب، فاطمه،(۱۳۹۱)، ***بررسی تیرگی و شفافیت در اشتقاق پسوندی فارسی***، دومین همایش ملی آموزش زبان فارسی و زبان شناسی : تهران.

۲. امیرارجمندی ، سیده نازنین، (۱۳۸۹) ، زایایی در فرایند ترکیب زبان فارسی ، رساله دکتری ، تهران : دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات .

۳. بدخشان، ابراهیم، (۱۳۸۹)، ***بررسی پیکره بنیاد میزان زایایی فرایند ترکیب در زبان فارسی امروز***، رساله دکتری ، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

٤. سامانه اینترنتی، ***پایگاه دادگان زبان فارسی*** ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ،http://pldb.ihcs.ac.ir.

۵. سمیعی ، احمد،(۱۳۸۰)، ***ترکیب و اشتقاق دو ابزار واژه سازی*** ، مجموعه مقالات نخستین هم اندیشی مسائل واژه گزینی و اصطلاح شناسی ، تهران : مرکز نشر دانشگاهی.

٦. شقاقی ، ویدا ، (۱۳۸۹) ، ***مبانی صرف*** ، چاپ چهارم ، تهران: سمت.

۷. شقاقی ، ویدا ، (۱۳۹٤) ، ***فرهنگ توصیفی صرف*** ، چاپ اول ، تهران: نشر علمی.

۸. عباسی، آزیتا،(۱۳۸٤)، ***زایایی در فرایند اشتقاق زبان فارسی***، رساله دکتری در رشته زبان شناسی همگانی، تهران: دانشگاه تهران.

۹. قطره، فریبا،(۱۳۷۹)، ***فرایندهای اسم سازی در زبان فارسی***، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۰. ناصح، محمدامین،(۱۳۸٦)،***چکیده پایان نامه‌های حوزه زبان و زبان شناسی: دانشگاههای دولتی آزاد کشور؛دوره های کارشناسی ارشد و دکتری (۱۳۳۳-۱۳۸۵)***، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۱۱. همایون، همادخت،(۱۳۹٤)، ***واژه نامه زبانشناسی و علوم وابسته*** ، ویرایش دوم ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

12. Aronoff, M.(1976). ***Word formation in generative grammar***. Cambridge, Mass : MIT Press.
13. Aronoff, M. (1994). ***Morphology by itself***. Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology
14. Baayen,R.H.(1989). ***A corpus - Based Approach to morphological productivity: Statistical Analysis and Psycholinguistics Interpretation***. Centrum voor wiskunde en Informatical, Amsterdam.
15. Baayen, R.H., Lieber,R.(1991).***Productivity and English derivation: A corpus based study***. Linguistics, 29: 801-843.
16. Baayen, H. Hay. J.(2002). ***Affix productivity and base productivity***. University of Nijmegen, the Netherlands: University of Conterbury, New Zealand.
17. Bauer, L. (1983). ***English word-formation***. Cambridge University Press.
18. Bauer, L. (2001). ***Morphological productivity***. Cambridge University Press.
19. Denistia,k., Baayen,R.H.(2019). ***The Indonesian Prefixes PE-and PEN- : A study in productivity and Allomorphy***.
20. Haspelmath, M., A. D. Sims. (20۱۰)***Understanding morphology, second edition***. London: Hodder Education.
21. Haspelmath, M (2002)***Understanding morphology***. London: Oxford University Press.
22. Nii Broohm, O.,Melloni, C.(2021). ***Action nominalization: a view from Esahie(Kwa).*** University of Science and Technology, Kumasi, Ghana: https://doi.org/10.1515.2021.
23. Plag, I.(1999). ***Morphological Productivity : structural constraints in English derivation.*** Berlin ; New York : Mouton de Gruyter.

24. Plag. I . (2003). ***Word – Formation In English***. Cambridge; New York : Cambridge University Press.
25. Plag, I.,Winter Balling, L. (2016). ***Derivational Morphology : An integrative perspective on some fundamental question***. Berlin, New York : De Gruyter.

The Study of the Productivity of Noun Maker Derivational Suffixes in Persian Language

Saeed Akabri[1]
Ph.D Student in Linguistics, Department of Linguistics, Takestan Branch , Islamic Azad University, Takestan,Iran

Seyedeh Nazanin Amir Arjmandi
Assistant Professor, Department of Linguistics, Takestan Branch, Islamic Azad University, Takestan,Iran

Marjan Taheri Oskuei
Assistant Professor, Department of Linguistics, Takestan Branch, Islamic Azad University, Takestan,Iran

Mahnaz Karbalaei Sadegh
Assistant Professor, Department of Linguistics, Science & Research branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Received:12/05/2022 Accepted:05/10/2022

Abstract

The present research investigates the productivity of nounmaker derivational suffixes in modern Persian language based on the theoretical framework of Plag(2003). For this purpose, the authors have selected 63 sources existing in the Persian Language databese (PLDB) which included 2/260/868 words and have extracted 3907derivative nouns with token frequency of 45779 derivative nouns. The method of the present research is descriptive-analytic and data collecting is corpus base. After the study of collected data of research, the authors have concluded that the quantitative method for measuring the productivity of word formation processes introduced by Plag (2003) is to count the outputs of a word formation process. Also, different methods of measuring the productivity rate of noun maker derivational suffixes offer different results. Analysis of the extracted data from the research corpus shows that among the noun maker derivational suffixes in Persian, (/-i/) has the highest productivity and these suffixes (/-ān/, /-ine/, /-iʒe/, /-un/, /-ʔorændʒən/, /-rændʒən/, /-ʃən/, /-gāle/) have the lowest productivity.

1- s.akbari@tiau.ac.ir
2- arjmandi@tiau.ac.ir
3- marjan.osgouei@tiau.ac.ir
4- karbalaei@srbiau.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

Keywords: Nominalization, Productivity, Derivational suffix, Derivative noun, Hapax legomena.

مجلۀ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارۀ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.78281.1118

حرکت های ارتباطی‌بلاغی در بخش مقدمۀ مقالات علمی‌پژوهشی: تحلیلی ژانربنیاد بر اساس انگارۀ سویلز (۲۰۰٤) (مطالعۀ موردی ۸ مجله از ژانر علوم قرآن و حدیث)

حسین بازوبندی، استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه ولی عصر «عج» رفسنجان، رفسنجان، ایران (نویسنده مسئول)
علی حاجی‌خانی، دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران، ایران

صص: ۵۲-۲۳

چکیده

در حوزه تحلیل گفتمان، تجزیه و تحلیل ژانر مقالات پژوهشی در چند دهه اخیر توجه ویژه‌ای را به خود معطوف ساخته است. در این میان، بررسی بخش مقدمه یک مقاله پژوهشی که به عنوان نقشه راه و پیش‌نمایشی برای درک بخش‌های بعدی مقاله و همچنین معیاری بسیار مهم برای ارزیابی کل آن مقاله محسوب می‌شود بیشترین مطالعات ژانربنیاد را در بیشتر حوزه‌های تخصصی و دانشگاهی به خود اختصاص داده است. با وجود این، یکی از ژانرهایی که تاکنون هیچ‌گونه مطالعه‌ای در مورد بخش مقدمه مقالات آن در چهارچوب رویکرد تحلیل گفتمان ژانربنیاد صورت نگرفته، حوزه مطالعات علوم قرآن و حدیث است. از این رو، مقاله حاضر، بر اساس الگوی نظری سویلز (۲۰۰٤) که کارآمدی آن در حوزه تحلیل ژانر به اثبات رسیده است، با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ساختار بلاغی و حرکت‌های ارتباطی مقدمۀ ۸۰ مقاله منتشرشده در بازه سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۹ از ۸ مجله معتبر پژوهشی حوزه علوم قرآن و حدیث می‌پردازد. در واقع، این مطالعه، در قالب تحلیل ژانر با تمرکز روی حرکت‌های ژانری مقدمه مقالات، دو کارکرد عمده را دنبال می‌کند: اول اینکه، نویسندگان ژانر مقالات پژوهشی علوم قرآن و حدیث، چگونه کار خود را در بخش مقدمه معرفی و تا چه میزان از معیارهای لازم برای نوشتن یک مقدمه خوب بر اساس الگوی نظری پژوهش پیروی می‌کنند؛ و هدف دوم اینکه در این ژانر خاص، تا چه حدی شاهد تنوع ژانری در مجلات یک حوزه واحد خواهیم بود. نتایج پژوهش حاضر، که

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۹

پست الکترونیکی: 1. bazoubandi.h@gmail.com 2. ali.hajikhani@modares.ac.ir

هم می‌تواند برای بالا بردن کیفیت مقدمه‌نویسی نویسندگان مقالات پژوهشی و هم برای ارزیابی داوران از این ژانر خاص و دیگر ژانرهای مرتبط راهگشا و مفید باشد، حاکی از عدم آگاهی کافی برخی از نویسندگان این ژانر نسبت به ساختار ژانری و حرکت‌های ارتباطی‌بلاغی بخش مقدمه مقالات است که منجر به عدم پیروی کامل از الگوی نظری تحقیق شده است.

کلیدواژه‌ها: حرکت بلاغی، رویکرد ژانرمحور، مقدمهٔ مقالهٔ علمی‌پژوهشی، علوم قرآن و حدیث

مقدمه

تحلیل گفتمان ضمن بررسی الگوهای زبان در متون مختلف، به رابطه بین زبان و بافت‌های اجتماعی و فرهنگی که زبان در آن به کار برده می‌شود نیز می‌پردازد (پالتریج[1]، ۲۰۱۲: ۲). از جمله زیرشاخه‌های اصلی در حوزه تحلیل گفتمان، حوزه تحلیل ژانر است. میلر[2] (۱۹۸٤: ۲۵) ژانر را به عنوان کنش اجتماعی[3] در نظر می‌گیرد. در واقع، یکی از شیوه‌های کلیدی که افراد با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند از طریق شرکت در رویدادهای ارتباطی خاص یا ژانرهاست. نامه به سردبیر، گزارش خبری، گزارش تجاری، سخنرانی‌های مجلس، گزارش آب و هوا، و متون آکادمیک مانند مقالات علمی‌پژوهشی همگی نمونه‌هایی از ژانر است که دارای الگوهای قابل تمییز و قابل تشخیص از نظر سازمان‌دهی و ساختار است. هر یک از این ژانرها در یک بافت خاص رخ می‌دهد، به شیوه خاصی سازمان‌دهی می‌شود و دارای یک هدف یا کارکرد ارتباطی است. به عبارت ساده‌تر، ژانرها فعالیت‌هایی هستند که افراد از طریق کاربرد زبان در انجام آن دخیل می‌شوند (پالتریج، ۲۰۱۲: ٦۲). در تعریف مارتین[4] (۱۹۸٤: ۲۵) از ژانر، ویژگی «مرحله‌بندی[5]» نیز در کنار هدف‌محوری ذکر شده است زیرا همانطور که مارتین و رُز[6] (۲۰۰۷: ۸) اشاره می‌کنند ژانر برای رساندن ما به یک هدف خاص، معمولاً با گام‌هایی[7] همراه است. مفهوم ژانر به طور خاص در آموزش نوشتن و خواندن حائز اهمیت است (رک: مارتین و رز،

1- Paltridge
2- Miller
3- Social action
4- Martin.
5- A staged activity
6- Rose
7- steps

۲۰۰۸؛ پالتریج، ۲۰۱۲؛ سویلز، ۲۰۰٤). در چنین حوزه‌هایی اغلب از ساختار شماتیک[1] برای توصیف ساختار گفتمانی متون استفاده می‌شود. سویلز[2] از مفهوم حرکت[3] برای توصیف ساختار گفتمانی متون استفاده می‌کند. سویلز در کتاب *تحلیل ژانر*[4] خود (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که هدف ارتباطی عامل کلیدی برای تمایز میان ژانرهاست. رویکرد تحلیل ژانر عمدتاً مبتنی بر تحلیل‌های سویلز (۱۹۸۱، ۱۹۹۰، ۲۰۰٤) درباره ساختار گفتمانی مقالات علمی‌پژوهشی است. مقالات علمی‌پژوهشی در چند دهه گذشته به عنوان یکی از مهم‌ترین ژانرهای آکادمیک شناخته شده و توجه زیادی را در مطالعات زبان‌شناختی به خود جلب کرده است (برای نمونه رک: سویلز، ۱۹۹۰، ۲۰۰٤؛ هالیدی[5] و مارتین، ۱۹۹۳). استفاده از تحلیل‌های ژانربنیاد در بررسی مقالات علمی‌پژوهشی رشته‌ها و حوزه‌های تخصصی گوناگون در بعد توصیفی و آموزشی آنچنان موفقیت آمیز بوده (سویلز، ۲۰۰٤: ۲۲۵) و بسط و گسترش یافته که تقریباً درباره اکثر بخش‌های مختلف مقالات این حوزه‌ها می‌توان مطالعاتی را از نظر گذارند. محققان زیادی با بررسی ساختار بخش‌های مختلف مقالات به ارائه ساختار بلاغی و ژانری آن‌ها همت گماشته‌اند. بی شک، عدم آگاهی برخی از نویسندگان از ساختار ژانری مقالات، یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت آن‌ها در ارائه یک تحقیق مناسب با مقبولیت بالا در جامعه علمی مرتبط با رشته تخصصی خویش است و بعضاً این ناآگاهی، در فرایند داوری مقالات از جمله عوامل مهمی است که منجر به ردّ مقاله از سوی داوران محترم مجلات علمی‌پژوهشی می‌شود. در نقطه مقابل، پرواضح است که آشنایی با ساختار ژانری و بلاغی یک مقاله علمی‌پژوهشی و کاربست نظام‌مند، اصولی و صحیح راهبردهای معرفی‌شده در حوزه تحلیل ژانر هم می‌تواند به بهبود کیفیت ساختاری و محتوایی مقالات از سوی نویسندگان منجر گردد و هم به داوران محترم مجلات علمی‌پژوهشی در ارزیابی هرچه دقیق‌تر، اصولی‌تر و روش‌مندتر مقالات یاری رساند. با در نظر گرفتن این موضوع، انجام تحقیق جهت بررسی ساختار ژانری مقالات حوزه‌های علمی مختلف ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در این میان، یکی از حوزه‌های تخصصی که علیرغم گستردگی و اهمیت پژوهشی آن کمتر مورد توجه قرار گرفته، حوزه مقالات علمی-

1- schematic structure
2- swales
3- move
4- Genre analysis
5- Halliday

پژوهشی علوم قرآن و حدیث است. تا جایی که نویسنده سطور حاضر اطلاع دارد، تاکنون هیچ تحقیقی با استفاده از الگوی نظری سویلز (۲۰۰٤) به بررسی ژانر مقالات علمی‌پژوهشی رشته علوم قرآن و حدیث نپرداخته و این پژوهش اولین تحقیق در نوع خود محسوب و اساساً یکی از جنبه‌های نوآوری پژوهش حاضر نیز در همین مسئله است. از آنجا که بررسی کل ساختار بلاغی و ژانری مقالات علمی‌پژوهشی در این مقال نمی‌گنجد، این پژوهش خود را محدود به بررسی بخش مقدمه برخی از مقالات مجلات حوزه مذکور خواهد کرد. دلیل اینکه بخش مقدمه مقالات علمی‌پژوهشی، به عنوان محل بحث و تمرکز در این مقاله انتخاب شده است به جایگاه برجسته و حائز اهمیت آن به عنوان «پیش‌نمایش و نقشهٔ راهی برای درک بقیهٔ مقاله» (والورک[1]، ۲۰۱٦: ۲٥٤) برمی‌گردد؛ این بخش همان بخشی است که نویسندگان باید مسئله پژوهش خود را به نحوی شفاف و البته جذاب مطرح نمایند که مخاطب را برای پیگیری کار و درک ضرورت اثر اقناع نمایند. معمولاً در مقدمهٔ یک اثر برای انجام چرایی انجام پژوهش به موضوعاتی مانند عدم توجه به موضوع مورد بحث تاکنون، خلأهای موجود، عدم تبیین موضوع به طور روشن در کارهای پیشین، مبهم بودن نتایج کارهای پیشین، عدم استفاده از روش یا الگوی نظری به کار رفته در مقاله در کارهای سابق، جدید بودن راه حل پیشنهادی در مقاله و ناقص بودن کارهای قبلی اشاره می‌شود (بلکستر[2] و همکاران، ۲۰۰٦، ۲۳۷-۲۳٤؛ پالتریج و استارفیلد، ۲۰۰۷، ۸٤-۸۲؛ هارتلی[3]، ۲۰۰۸، ٤۱؛ لیدی و اُرمرُد[4]، ۲۰۱٥، ۱٤۱-۱۳۹؛ گستِل و اِ. دِی[5]، ۲۰۱٦، ٦۲-٦۱). از این رو، با توجه به توضیحات فوق و درک بیشتر اهمیت بخش مقدمه، مقاله حاضر با روش توصیفی‌تحلیلی و با کاربست الگوی نظری سویلز (۲۰۰٤) که کارآمدی آن در حوزه تحلیل ژانر فارغ از نوع رشته‌های علمی به اثبات رسیده است (رک: جلیلی‌فر، ۲۰۱۰، ۳۰) به بررسی ساختار بلاغی و حرکت‌های ارتباطی مقدمهٔ ۸۰ مقاله منتشرشده در بازه سال‌های ۱۳۹٥ تا ۱۳۹۹ از ۸ مجله معتبر علمی‌پژوهشی حوزه علوم قرآن و حدیث می‌پردازد. به تناسب اهداف پژوهش، سؤالات پژوهش حاضر به شرح ذیل است:

1- walwork
2- Blaxter
3- Hartley
4- Leedy & Ormrod
5- Gastel & A.Day

۱. حرکت‌های ارتباطی‌بلاغی و گام‌های اصلی به کار رفته در بخش مقدمه مقالات علمی-پژوهشی رشته علوم قرآن و حدیث کدام است؟
۲. بخش مقدمه مقالات علمی‌پژوهشی رشته علوم قرآن و حدیث تا چه میزان از ساختار ژانری الگوی نظری پژوهش (سویلز، ۲۰۰٤) پیروی می‌کند؟
۳. آیا حرکت‌ها و گام‌هایی در ژانر مقالات علمی‌پژوهشی رشته علوم قرآن و حدیث وجود دارد که از سوی الگوی نظری سویلز پیش‌بینی نشده باشد؟
٤. ژانر مقالات علمی‌پژوهشی حوزه علوم قرآن و حدیث در بخش مقدمه تا چه حد از تنوع و مشابهت ساختاری برخوردار است؟

پیشینه پژوهش

در این بخش، به دلیل نبود هیچگونه مطالعه ژانرمحور در حوزه علوم قرآن و حدیث، صرفاً به تناسب بحث به چند نمونه از آثار محققان خارجی و داخلی که در چارچوب تحلیل ژانر در باب مقدمه مقالات علمی‌پژوهشی در حوزه‌های علمی گوناگون نوشته شده‌اند اشاره می‌شود.

بعد از ذکر اثر پیشگام سویلز (۱۹۸۱) و آثاری که جهت بسط آن از جانب وی (۱۹۹۰، ۲۰۰٤) نگاشته شده‌اند، می‌توان به مطالعات ژانری متعددی در مورد بخش مقدمه مقالات از سوی محققان خارجی اشاره کرد. برای نمونه، سامراج[1] (۲۰۰۸)، هایلند (۲۰۰۹)، اُزتورک (۲۰۰۷)، بایبِر و همکاران (۲۰۰۸)، فیئَک و سویلز (۲۰۱۱)، کورتِس (۲۰۱۳)، وانّاروک[2] و اَمنوآی[3] (۲۰۱۵)، و مورِنو و سویلز (۲۰۱۸) در حوزه زبان‌شناسی کاربردی، دِلسَز-روبیو (۲۰۱۱) در حوزه کشاورزی، کانوکسیلاپاثام[4] (۲۰۱۱) در حوزه مهندسی راه و ساختمان، یو (۲۰۱۵) در حوزه بازرگانی و تجارت، کانینگهام (۲۰۱۷) در حوزه ریاضی و لو و همکاران (۲۰۲۱) در علوم اجتماعی به مطالعه پرداخته‌اند.

از جمله آثار محققان ایرانی که اکثراً به زبان انگلیسی نوشته شده‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره نمود. رضایی و صیفوری (۲۰۰۹) در مطالعه‌ای تطبیقی به تحلیل انواع اطلاعات در بخش های «مقدمه» و «بحث» در مقالات پژوهشی پزشکی ISI و غیر ISI ایرانی به زبان

1- Samraj
2- Wannaruk
3- Amnuai
4- Kanoksilapatham

انگلیسی می‌پردازند. عطائی و حبیبی (۲۰۰۹) با استفاده از الگوی سویلز، ساختار سبکی و مغایرت‌های موجود در مقدمه مقالات پژوهشی در رشته‌های مرتبط با زبان شناسی کاربردی را بررسی می‌کنند. سهیلی زاده (۱۳۹۵) نیز با الگوی مزبور به مقایسه حرکت‌های اصلی و فرعی در بخش مقدمه مقالات چاپ شده به زبان انگلیسی در حوزه علوم پایه که توسط محققان ایرانی و انگلیسی زبان نوشته شده پرداخته است. امیرشیبانی (۲۰۱۵) به بررسی تطبیقی بخش مقدمه مقالات دو رشته پرستاری و آموزش زبان انگلیسی می‌پردازد. جلیلی‌فر و گل‌کار موسوی (۲۰۱٦) با استفاده از الگوی سویلز (۱۹۹۰) و باتیا (۱۹۹۳ و ۱۹۹۷) جهت بررسی پدیده اختلاط ژانر به عنوان عاملی بیناگفتمانی، سه نوع ژانر از مقدمه کتاب‌های دانشگاهی یعنی، سرآغاز، مقدمه و پیش‌گفتار را از لحاظ کاربردها و ساختارهای ژانری بالقوه مورد مطالعه قرار می‌دهند. دوبختی و ظهرابی (۲۰۱۷) در تحقیقی مبتنی بر تحلیل ژانر جهت بررسی مقالات پژوهشی کمی و کیفی به دنبال پاسخ به این سؤال‌اند که چگونه نویسندگان کار خود را در بخش مقدمه مقالات معرفی می‌کنند؟ اسفندیاری (۲۰۱۹) نیز بر اساس روش ژانرمحور به تبیین بخش مقدمه رساله های دکتری در ایران می‌پردازد. ابراهیمی و ویسی (۲۰۱۹) نیز به تنوع ژانری در بخش مقدمه مقالات در ژورنال‌های داخلی و خارجی حوزه علوم کامپیوتر با استفاده از الگوی نظری سویلز (۲۰۰٤) پرداخته‌اند.

روش پروهش

در این بخش، به ترتیب به پیکره تحقیق و روش انجام پژوهش اشاره می‌شود.

۳-۱ پیکره پژوهش

پیکره پژوهش حاضر، متشکل از کل بخش مقدمهٔ ۸۰ مقاله علمی‌پژوهشی برگرفته از ۸ مجلهٔ معتبر حوزه علوم قرآن و حدیث است. به منظور انتخاب پیکره، از میان بیش از ۳۰ مجله مرتبط با مطالعات علوم قرآن و حدیث، ۸ مجله علمی‌پژوهشی معتبر با ارزشیابی مختلف (طبق ارزشیابی سامانه نشریات وزارت علوم در سال ۱۳۹۹) انتخاب شد. سپس از هر مجله، مقالات منتشرشده در بازه زمانی سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۹ (بازه ۵ ساله) انتخاب گردید. در گام بعدی تلاش شد از هر مجله به طور مساوی ۱۰ مقاله با حجم تقریباً یکسان و دارای مبنای نظری زبان-شناختی معین به روش نمونه‌گیری قضاوتی انتخاب شود. نهایتاً پس از انتخاب این ۸۰ مقاله،

بخش مقدمه این مقالات به عنوان پیکره نهایی پژوهش تعیین شد. جدول (۱) نام و مشخصات هر مجله را نشان می‌دهد.

جدول ۱- ترکیب پیکره

عنوان مجله	صاحب امتیاز	تعداد مقالات	رتبه ارزیابی در سال ۱۳۹۹
پژوهش‌های قرآن و حدیث	دانشگاه تهران	۱۰	ب
مطالعات قرآن و حدیث	دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)	۱۰	ب
مطالعات ترجمه قرآن و حدیث	دانشگاه تربیت مدرس تهران	۱۰	ج
پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن	دانشگاه پیام نور	۱۰	ب
پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن	دانشگاه اصفهان	۱۰	ب
پژوهش‌نامه قرآن و حدیث	انجمن علمی علوم قرآن و حدیث ایران	۱۰	ب
تحقیقات علوم قرآن و حدیث	دانشگاه الزهرا (سلام‌الله علیها)	۱۰	الف
پژوهش‌های ادبی-قرآنی	دانشگاه اراک	۱۰	ب
تعداد کل:		۸۰	

۳-۲ روش انجام پژوهش

روش انجام کار نیز خود شامل چند مرحله است. پس از انتخاب پیکره، مقدمهٔ همهٔ ۸۰ مقاله، جمله به جمله به دقت مطالعه و بازمطالعه شد و نوع و تعداد حرکت‌ها و گام‌های موجود در هر مقدمه بر اساس الگوی ایجاد فضای پژوهشی[1] (CARS[2]) سویلز (۲۰۰٤) شناسایی و کدگذاری شد. در پژوهش حاضر، علاوه بر دو سطح حرکت و گام در الگوی کارس، کارکردهای ژانری زیرگام‌ها را نیز به عنوان کوچک‌ترین واحد تحلیل در نظر می‌گیریم تا به توصیف جامع‌تری از ساختارهای بلاغی بخش مقدمه دست یابیم. در پایان، جهت بررسی

1- Create A Research Space

۲- از اینجا به بعد در سرتاسر مقاله از سرواژه «کارس» به جای این عبارت استفاده می‌شود.

تنوع ژانری، به کاوش تطبیقی مقدمه مقالات مجلات حوزه علوم قرآن و حدیث خواهیم پرداخت تا تفاوت‌ها و شباهت‌های مجلات مربوط، از منظر مراحل و (زیر)گام‌ها را مشخص و به سؤالات پژوهش پاسخ روشن دهیم.

مبنای نظری پژوهش

در این بخش به عمده‌ترین مفاهیم و متغیرهای کلیدی مرتبط با پژوهش حاضر و مشخصاً الگوی ژانربنیاد سویلز (۲۰۰٤) خواهیم پرداخت.

٤-۱ الگوی نظری سویلز (۲۰۰٤)

همانطور که در مقدمه اشاره شد رویکرد تحلیل ژانر عمدتاً بر مبنای تحلیل‌های سویلز (۱۹۸۱، ۱۹۹۰، ۲۰۰٤) در مورد مقدمه مقالات علمی‌پژوهشی استوار است. الگویی که در این حوزه آثاری فوق‌العاده به همراه داشته و در سطحی گسترده بویژه برای بررسی ساختار گفتمانی مقدمه مقالات پژوهشی، پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد، رساله‌های دکتری و کتاب‌های دانشگاهی به کار رفته، الگویی است موسوم به «کارس». این الگو اولین بار سال ۱۹۹۰ مطرح و در ۲۰۰٤ جهت رفع محدودیت‌هایی که از سوی بسیاری از محققان ابراز شده بود بازنگری شد. در این الگو از دو مفهوم حرکت و گام برای بررسی الگوهای بلاغی[1] و ساختار گفتمانی متون استفاده می‌شود. منظور از حرکت یا واحد ارتباطی همانطور که سافنیل (۲۰۰۰، ۸۲) بیان می‌کند یعنی بند[2] یا مجموعه‌ای از بندها یا پاراگراف که دلالت روشنی از یک هدف ارتباطی قابل شناسایی و خاص را نشان می‌دهد. این دلالت از طریق سرنخ‌های زبانی یا با استنباط از اطلاعات خاص در متن نشان داده می‌شود. واحدهای ارتباطی یا حرکت‌ها در متنی خاص با همدیگر مجموعه‌ای از اهداف ارتباطی مربوط به ژانر متن را توسعه می‌دهند. نکته مهم در مورد حرکت اینکه، حرکت یک واحد نقشی یا کارکردی است نه صوری (سویلز، ۲۰۰٤، ۲۲۹). اگر درون یک حرکت، واحدهای ارتباطی کوچکتری برای نائل شدن به هدف ارتباطی آن حرکت وجود داشته باشد، از آن به عنوان واحد ارتباطی زیرین یا گام یاد می‌شود. از این رو، گام یعنی بخشی از یک متن حاوی شکلی خاص از اثر بلاغی که برای تحقق هدف ارتباطی حرکت ضروری است. به عبارت دیگر، گام‌ها راهبردهایی برای رمزگذاری اهداف

1- rhetorical
2- clause

ارتباطی هستند. گام‌ها اغلب با سرنخ‌های زبانی یا گفتمانی در متن یا با استنباط از بافت مشخص می‌شوند (ملک‌زاده، ۲۰۲۰، ۱۰۵). سیمای کلی این الگوی نظری برای تحلیل بخش مقدمه مقالات پژوهشی در شکل ۱ به وضوح ترسیم شده است. همانطور که در شکل ۱ مشاهده می‌کنید، تنها در حرکت اولِ بخش مقدمه، دادن ارجاع اجباری است. نکته قابل ذکر دیگر در مورد این الگو، ضرورت یا عدم ضرورت استفاده از برخی گام‌ها ذیل حرکت‌های دوم و سوم است که بسته به ماهیت رشته‌ها نه تنها برخی از این گام‌ها ممکن است اختیاری، بلکه به لحاظ ترتیب نیز می‌توانند متغیر و در جایگاه‌های دیگری نیز ظاهر شوند.

حرکت‌ها	گام(ها)
حرکت ۱: مشخص کردن قلمرو تحقیق (نقل قول اجباری است)	حرکت از کلیت موضوع به سمت جزئیات بیشتر
حرکت ۲: نشان دادن خلأ پژوهشی (نقل قول اختیاری است)	گام ۱ (الف): نشان دادن خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین یا گام ۱ (ب): اضافه کردن چیزی به دانش موجود
	گام ۲: ارائه توجیه مثبت برای انجام تحقیق حاضر (اختیاری)
حرکت ۳: معرفی پژوهش حاضر (نقل قول اختیاری است)	گام ۱: معرفی مفصل تحقیق حاضر و/یا بیان هدف آن (اجباری)
	گام ۲: بیان سؤالات یا فرضیه‌های تحقیق (اختیاری[1])
	گام ۳: توضیحات تعریفی (اختیاری[2])
	گام ٤: خلاصه‌ای از روش تحقیق (اختیاری[3])
	گام ۵: بیان نتایج اصلی تحقیق (صرفاً در برخی از رشته‌های علمی امکان وقوع دارد)
	گام ٦: بیان ارزش تحقیق حاضر (صرفاً در برخی از رشته‌های علمی امکان وقوع دارد)
	گام ۷: ارائه طرح کلی ساختار پژوهش (صرفاً در برخی از رشته‌های علمی امکان وقوع دارد)

شکل ۱- الگوی بازنگری‌شده CARS (برگرفته از سویلز، ۲۰۰٤، ۲۳۲-۲۳۰)

۱- اختیاری و به لحاظ ترتیب متغیر است.
۲- اختیاری و به لحاظ ترتیب متغیر است.
۳- اختیاری و به لحاظ ترتیب متغیر است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

این بخش متشکل از چند بخش است: در بخش نخست، جهت درک بهتر بحث، صرفاً چند مورد از رعایت هر حرکت و گام از مقدمه مقاله‌های مورد بررسی پیکره به عنوان نمونه ارائه می‌گردد. در بخش دوم، به تحلیل آماری داده‌ها در قالب بسامد و درصدفراوانی همه حرکت‌ها و گام‌های آن‌ها در پیکره تحقیق پرداخته خواهد شد، و نهایتاً، به بحث، تفسیر و چرایی آمار به دست‌آمده اشاره خواهد شد.

۵-۱ نمونه حرکت‌ها و گام‌ها

حرکت اول (تعیین قلمرو موضوع): در این حرکت، (قلمرو) موضوع معرفی می‌شود. شیوه صحیح بازنمایی این حرکت به نحوی است که نویسنده اثر از کلیت موضوع (قلمرو وسیع‌تر) به سمت جزئیات بیشتر و اصل موضوع و عنوان مقاله حرکت می‌کند. در این حرکت، اغلب مروری بر آثار پیشین مرتبط با پژوهش نیز به منظور تقویت ادعاهای نویسنده مطرح می‌شود که می‌تواند به خواننده این اطمینان را بدهد که مقاله، موضوع ارزشمند و مسئله‌ای جدی را دنبال می‌کند. در نمونه‌های زیر (به دلیل محدودیت حجم مقاله) صرفاً شاهد نقطهٔ شروع این حرکت هستیم[۱]:

۱) «واژه بافت در زبان‌شناسی در حوزه‌های غربی، ***در چند دهه اخیر گسترش پیدا کرده است*** و در حوزه اسلامی و آثار قرآن‌پژوهان، تحت عنوان سیاق، قرینه و مقتضای حال، قابل پی‌جویی است».

۲) «**ابعاد زیبایی‌شناسی پدیده «تکرار» *از دیرباز مورد توجه* علمای نحو و بلاغت قرار گرفته و هر کدام بابی را به این مسئله اختصاص داده‌اند**».

۳) «***یکی از مهمترین*** **نمودهای زبان، گفتار و قول است و قرآن کریم برای مفهوم‌سازی این جلوه از زبان، حوزه‌های مفهومی مختلفی را به کار برده است**».

حرکت دوم (تعیین خلأ پژوهشی): به محدودیت‌های حاکم در پژوهش‌های موجود، جهت بررسی اشاره می‌کند که با دو گام همراه است.

۱- واژه‌هایی که *ایرانیک* (مورب) شده‌اند، در این نمونه و حرکت‌های دیگر، معمولاً جزء لاینفک چنین حرکت‌هایی محسوب می‌شوند.

حرکت دوم، گام ۱ (الف و ب) (نشان دادن خلأ و افزودن چیزی به دانش موجود): این گام به خلأ در پژوهش‌های پیشین اشاره دارد. در انجام چنین کاری، نویسنده نیاز برای تحقیق حاضر را در ذهن مخاطب شکل می‌دهد. برای نمونه:

۱) «تا جایی که نگارندگان پژوهش حاضر اطلاع دارند هنوز هیچ مطالعه مجزایی به طور خاص به تبیین رابطه معرفگی با مرجعداری در ارتباط با مسئله تفکیک عناصر پیش‌ارجاعی در متن قرآن کریم نپرداخته است».

حرکت دوم، گام ۲ (ارائه توجیه مثبت برای انجام پژوهش حاضر): نویسندگان در این گام، نیاز برای انجام پژوهش حاضر را به صراحت بیان کرده و دلایل مثبت برای انجام تحقیق را ارائه می‌کنند. برای نمونه:

۲) «اما از آنجا که وی اجزاء این نظریه را مد نظر قرار نداده و روش وی دارای کاستی‌هایی است بررسی و تبیین آن در حوزه مطالعات قرآنی ضروری به نظر می‌رسد. بهره‌گیری از نظریه حوزه معنایی در بررسی‌های قرآنی می‌تواند شبکه به هم پیوسته مفاهیم قرآن و ارتباطات بین‌واژگانی آن را روشن سازد».

حرکت سوم (معرفی پژوهش حاضر): این حرکت که شامل ۷ گام است به توصیف کلی تحقیق می‌پردازد.

حرکت سوم، گام ۱ (معرفی تحقیق حاضر): این گام به شرح اهداف تحقیق می‌پردازد. کلیدواژه‌های عمده مورد استفاده در نمونه‌های زیر برجسته شده‌اند:

۳) «پژوهش حاضر در تلاش است تا با تکیه بر روش توصیفی‌تحلیلی و با هدف کشف روابط فرامتنی قرآن، به میزان صراحت و پوشیدگی نظام زبانی سورهٔ مبارکهٔ قصص بپردازد».

حرکت سوم، گام ۲ (بیان سؤالات یا فرضیه‌های تحقیق): هدف اصلی این گام، ارائه شفاف سؤالات و (در صورت وجود) فرضیات تحقیق است. برای نمونه:

٤)«لذا این نوشتار پاسخ به سؤالات زیر را دنبال می‌کند: ۱) انواع و ویژگی افعال حرکتی در قرآن چیست؟ ۲) این افعال چه کارکردی در مفهوم‌سازی‌های قرآنی دارند؟»

حرکت سوم، گام ۳ (توضیحات تعریفی): این گام به شفاف‌سازی و توصیف جزئیات اصطلاحات کلیدی خاص به کار رفته در تحقیق می‌پردازد. برای نمونه:

۵) «تحلیل گفتمان شیوه خاصی برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن است ...».

حرکت سوم، گام ٤ (خلاصه‌ای از روش تحقیق): ذکر خلاصه‌ای از روش تحقیق، هدف اصلی این گام است.

٦) «روش پژوهش حاضر، معناشناسی همزمانی است که با حذف مؤلفه زمان، تفاوت‌ها و تمایزهای مفاهیم را، مورد توصیف و تحلیل قرار می‌دهد».

حرکت سوم، گام ٥ (بیان نتایج اصلی تحقیق): چنین گامی در پیکره پژوهش حاضر مشاهده نشد.

حرکت سوم، گام ٦ (بیان ارزش تحقیق حاضر): این گام به ارائه محاسن و امتیازات تحقیق فعلی در ارتباط با کاربردها و استلزمات آن اشاره دارد که ممکن است با ذکر هدف نیز همراه شود. برای نمونه:

۷) « پژوهشی جامع در حوزه ریشه‌شناسی مفردات قرآن تنها زمانی برای محقق امکان‌پذیر است که او از سیر تحولات زبان عربی عصر نزول اطلاع کافی داشته و مبتنی بر آن، ابزارها و روش های مناسبی را برای فهم واژگان بکار برد. ... ازاین‌رو مقاله پیش رو با هدف بازتعریف ریشه‌شناسی مفردات قرآن به دنبال آن است تا در سه گام، ضمن مشخص نمودن رابطه دقیق میان ریشه‌شناسی کلمات قرآن و آگاهی از تحولات تاریخی زبان عربی، تصویر روشنی از ریشه‌شناسی واژگان قرآن ارائه دهد».

حرکت سوم، گام ۷ (ارائه طرح کلی ساختار پژوهش): این گام، به ساختار کلی تحقیق می‌پردازد تا به مخاطب بگوید که در تحقیق حاضر باید انتظار چه بخش‌هایی را داشته باشد. برای نمونه:

۸) «پژوهش حاضر، به جز *مقدمه و بیان مسئله* مشتمل بر چهار بخش اصلی دیگر می‌باشد. بخش دوم به *پیشینه پژوهش*، بخش سوم به *مبنای نظری*، و بخش چهارم به *تجزیه و تحلیل داده‌ها* جهت بررسی ساخت وجهی پیکره و آنگاه تبیین شناختی و رده‌شناختی نتایج حاصل از آن می‌پردازد. بخش آخر نیز به نتیجه‌گیری اختصاص دارد»

۵-۲ تحلیل کمّی داده‌ها

در جدول شماره ۲، میزان رعایت معیارها در هر مجله به تفکیک حرکت و گام بر اساس بسامد و درصد وقوع مشخص شده است.

جدول ۲- بسامد و درصد وقوع حرکت‌ها و گام‌ها در کل مجلات

حرکت‌ها و گام‌ها		بسامد								کل (از ۸۰)	درصد
		پژوهش-های قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات ترجمه قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-نامه تفسیر و زبان قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (از ۱۰)	پژوهش-نامه قرآن و حدیث (از ۱۰)	تحقیقات علوم قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-های ادبی-قرآنی (از ۱۰)		
ح.۱		۹	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۹	۷۷	٪۹۶.۲۵
ح.۲	گ.۱	۵	٤	۳	٤	۵	٤	٤	۲	۳۱	٪۳۸.۷۵
	گ.۲	۵	٤	۵	۲	٦	۳	۲	۳	۳۰	٪۳۷.۵
ح.۳	گ.۱	۹	۷	۱۰	۹	۱۰	۱۰	۹	۹	۷۳	٪۹۱.۲۵
	گ.۲	٤	۳	۱۰	۷	۵	٦	٤	۱۰	٤۹	٪٦۱.۲۵
	گ.۳	۰	۱	۲	۵	۱	۲	۲	۰	۱۳	٪۱٦.۲۵
	گ.٤	٦	۳	٤	۵	۳	٤	۲	۱	۲۸	٪۳۵
	گ.۵	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
	گ.٦	۱	۳	۲	۲	۲	۱	۱	۰	۱۲	٪۱۵
	گ.۷	۱	۳	۲	۳	۳	۲	۵	٤	۲۳	٪۲۸.۷۵

در نمودار ۱ زیر نمایش هندسی این آمار را می‌توان ملاحظه کرد.

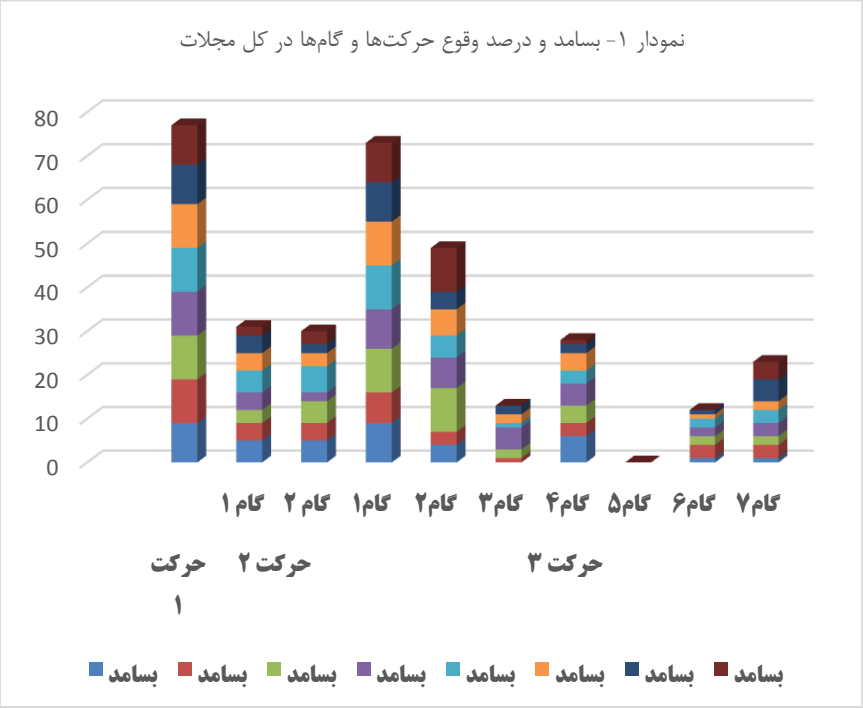

در جدول زیر بسامد وقوع هر سه حرکت در مقدمه مقالات نیز به تفکیک (هر مجله با ۳ حرکت شامل ۱۰ گام؛ ۱۰ مقاله برای هر مجله، لذا ۱۰۰ گام برای مقدمه هر مقاله) آورده شده است.

جدول ۳- بسامد وقوع هر سه حرکت در هر مجله به تفکیک

	بسامد								کل (از ۸۰۰)	درصد
	پژوهش‌های قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات ترجمه قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌نامه قرآن و حدیث (از ۱۰)	تحقیقات علوم قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش‌های ادبی-قرآنی (از ۱۰)		
بسامد وقوع هر سه حرکت (از مجموع ۱۰۰ گام برای هر مقاله)	۴۰	۳۸	۴۸	۴۷	۴۵	۴۲	۳۸	۳۸	۳۳۶	٪۴۲

در نمودار ۲ نمایش هندسی این آمار را نیز می‌توان ملاحظه کرد.

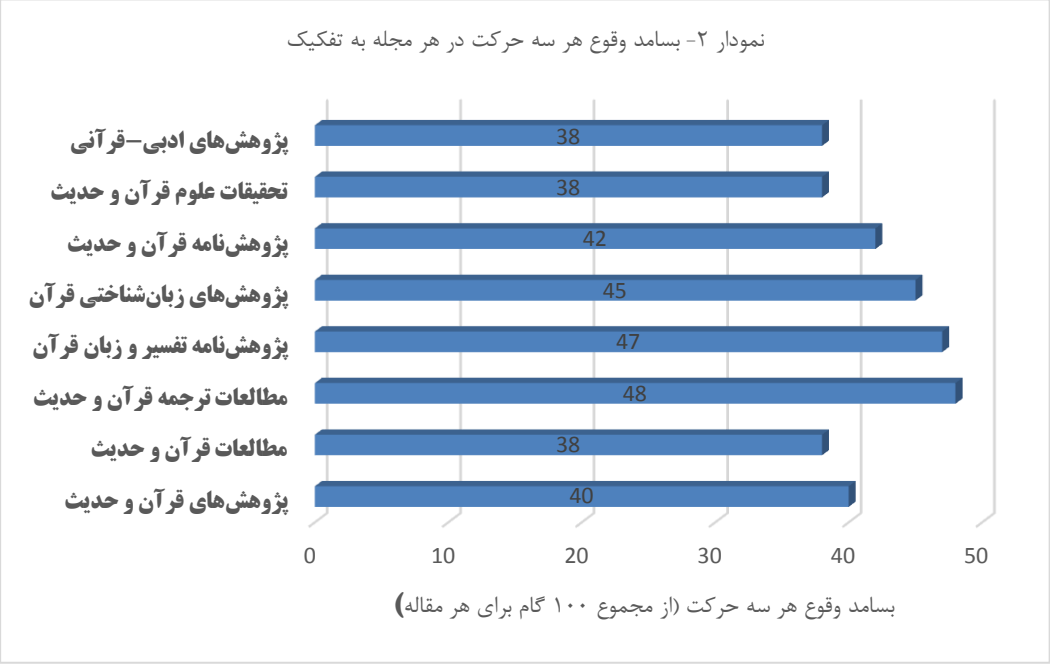

جدول زیر، میزان وقوع نقل قول اجباری در حرکت اول مقدمه مقالات پیکره را نشان مـی-دهد.

جدول ٤- بسامد وقوع نقل قول اجباری در حرکت اول

	بسامد								کل (از ۸۰)	درصد
	پژوهش-های قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات ترجمه قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-نامه تفسیر و زبان قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌نامه قرآن و حدیث (از ۱۰)	تحقیقات علوم قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-های ادبی-قرآنی (از ۱۰)		
ذکر نقل قول اجباری در حرکت اول	۹	۷	۷	۹	۶	۶	۷	۸	۵۹	٪۷۳.۷۵

نمودار ۳، این بسامد وقوع نقل قول اجباری را نمایش می‌دهد.

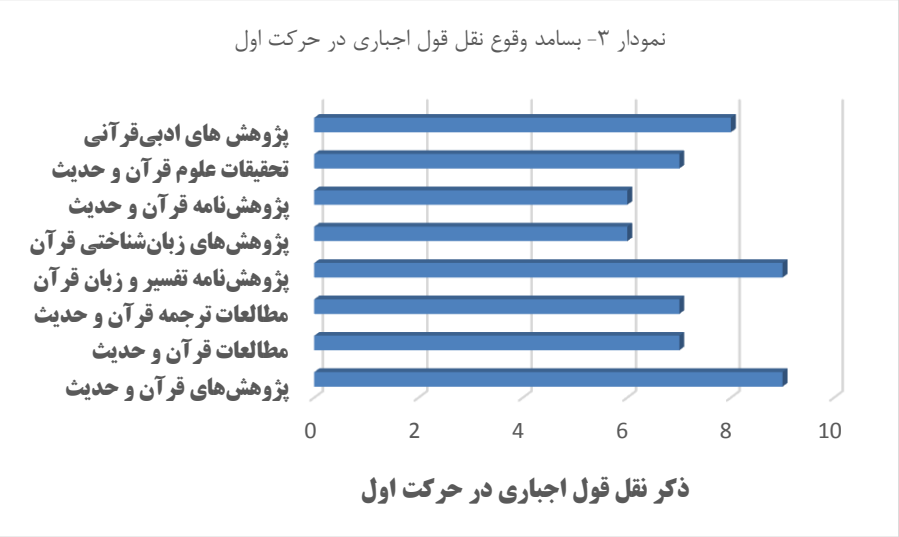

جدول زیر نیز، به عنوان بخشی از نتایج فرعی پژوهش، بسامد وقوع خلأ در بخـش پیشـینه مقالات پیکره را نشان می‌دهد.

جدول ۵- بسامد وقوع خلأ در پیشینه

	بسامد								کل (از ۸۰)	درصد
	پژوهش-های قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات قرآن و حدیث (از ۱۰)	مطالعات ترجمه قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-نامه تفسیر و زبان قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (از ۱۰)	پژوهش‌نامه قرآن و حدیث (از ۱۰)	تحقیقات علوم قرآن و حدیث (از ۱۰)	پژوهش-های ادبی-قرآنی (از ۱۰)		
ذکر خلأ در پیشینه مقالات	۲	۱	۳	۴	۳	۲	۴	۲	۲۱	٪۲۶.۲۵

۵-۳ بحث و تفسیر داده‌ها

در این بخش، بر اساس نتایج حاصل از تحلیل کمّی داده‌ها، سعی خواهیم کرد به برخی از مهم‌ترین نکات در تبیین این نتایج به ترتیب در مورد بسامد و درصد وقوع حرکت‌های بلاغی-ارتباطی و زیرگام‌های مربوط اشاره کنیم.

۵-۳-۱: حرکت ۱: تعیین قلمرو تحقیق

بر اساس تحلیل کمّی، طبق جدول ۲، در مجموع پیکره (۸۰ مقاله)، ۷۷ مقاله (٪۹٦.۲۵ مقالات)، حرکت اول را در مقدمه لحاظ کرده‌اند و لذا تفاوت چندانی در باب رعایت این حرکت میان مجلات دیده نمی‌شود. همه مقالات از هر نوع یا ژانری که باشند باید ابتدا حوزه و قلمرو پژوهش خود را مشخص کنند و در همان محدوده قلمرو خود به بیان مسئله بپردازند. از این رو، به لحاظ شناختی و نظر به اینکه تا قلمرو موضوعی مشخص نشود، مخاطب نمی‌تواند با پژوهش ارتباط برقرار کند، درصد بالای این حرکت کاملاً منطقی و قابل توجیه و عدول از آن دشوار است، لذا، آنچه قابل تأمل است، عدم وجود حرکت اول در ۳ مقاله از پیکره است. در این پژوهش‌ها، متأسفانه به هیچ وجه قلمرو تحقیق تعیین نشده و مقدمه صرفاً با کلیاتی شروع شده ولی به موضوع و بعضاً حتی عنوان مقاله نیز اشاره نشده است. البته در جایی که نویسندگان از کلیت موضوع به سمت اصل و موضوع مقاله حرکت کرده باشند، در کدگذاری، عدد ۱ برای حرکت اول آن‌ها لحاظ شده است. در واقع، معیار تمایز عدد ۱ و ۰ برای تعیین حرکت اول در همین است که اگر نویسنده از قلمرو کلی موضوع به هر نحوی (با تغییر ناگهانی و عدم انسجام لازم و منطقی) به موضوع خاص پژوهش

حرکت کرده باشد، عدد ۱ ولی اگر فقط در کلیت کار معلق ماند، عدد ۰ برای حرکت اول منظور شده است. پرواضح است که در صورت اشاره مستقیم نویسنده به موضوع اصلی (شروع مقدمه با خود موضوع خاص مقاله و نه پس از حرکت از کلیت موضوع به موضوع خاص مقاله) نیز عدد ۱ را برای چنین حرکتی اختصاص داده‌ایم. نکته دیگر اینکه، ارجاع و نقل قول داشتن در مورد حالت دوم (عدم حرکت از کل به جزء) اصلاً ملاکی جهت اختصاص عدد ۱ برای حرکت اول نبوده؛ یعنی چه نقل قول وجود داشته باشد چه نداشته باشد عدد صفر لحاظ شده است. بعلاوه، در حالت اول نیز نقل قول اجباری الزاماً دلیلی بر داشتن یا نداشتن حرکت اول تلقی نگردیده است. از این رو، برخی از مقالات نقل قول اجباری در حرکت اول نداشته‌اند ولی به تناسب ژانری که داریم عدد ۱ را برای حرکت اول آن‌ها اختصاص داده‌ایم. بر اساس جدول ٤، از مجموع ۸۰ مقاله، صرفاً در مقدمهٔ ۵۹ مقاله (۷۳.۷۵٪ مقالات) در حرکت اول نقل قول اجباری داریم. دو مجله *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن* و *پژوهشنامه قرآن و حدیث* در این زمینه نسبت به بقیه مجلات درصد کمتری داشته‌اند. با مقایسه آمار جدول ٤ با جدول ۲ معلوم می‌شود که در ۲۱ مورد بدون حتی ذکر نقل قول اجباری، قائل به حرکت اول شده‌ایم. این امر خود یکی از تفاوت‌های اصلی ژانر مقالات حوزه علوم قرآن و حدیث با رویکرد پیشنهادی سویلز (۲۰۰٤) است که برای حرکت اول قائل به نقل قول اجباری است.

اما آنچه در مورد نحوه اجرای حرکت اول قابل ذکر است بدین شرح است. به جز این سه مقاله، در بیش از ۱۰ درصد دیگر از مقالات پیکره نیز اگرچه حرکت اول را داریم اما نحوه بازنمایی این حرکت دارای نواقص و ایرادات جدی است. رایج‌ترین مشکل اینکه نویسندگان به درستی از کلیت موضوع به جزئیات بیشتر و اصل مقاله نرسیده‌اند و متأسفانه این کار بدون پیوستگی و انسجام منطقی بین بندها بوده است. به عبارت بهتر، نویسندگان به طور ناگهانی و بدون پیوستگی معنایی و انسجام دستوری و واژگانی لازم (برای مثال، بدون استفاده از حروف ربط و توالی مناسب) از کلیت موضوع به موضوع اصلی مقاله حرکت کرده‌اند و فرایند قیاسی لازم برای این کار (حرکت از کل به جزء) را رعایت نکرده‌اند. البته این مشکل، صرفاً در مورد حرکت اول وجود ندارد، بلکه در گذر از حرکت اول به حرکت دوم و متعاقباً از حرکت دوم به حرکت سوم نیز شاهد چنین تغییرهای ناگهانی و فاقد انسجام منطقی لازم در پیکره پژوهش

هستیم. در مواردی حتی، (علیرغم وجود حرکت دوم)، انتقال مستقیم و ناگهانی از حرکت نخست به حرکت سوم نیز مشاهده شد.

۵-۳-۲: حرکت ۲: تعیین خلأ پژوهش

بر اساس تحلیل کمی، طبق جدول ۲، در مجموع پیکره، ۳۱ مقاله (۳۸.۷۵٪ مقالات) گام اول و ۳۰ مقاله ((۳۷.۵٪ مقالات) گام دوم حرکت دوم را در مقدمه گنجانده‌اند. در مورد گام اول حرکت دوم، دو مجله *پژوهش‌های قرآن و حدیث* و *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن* با بسامد ۵، بیشترین بسامد و مجله پژوهش‌های ادبی-قرآنی با بسامد ۲، کمترین بسامد را احراز کرده‌اند. در مورد گام دوم حرکت دوم، مجله *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن* با بسامد ٦، بیشترین فراوانی و دو مجله *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن* و *تحقیقات علوم قرآن و حدیث* با بسامد ۲، کمترین فراوانی را دارند. آمار بسیار پایین گام‌ها در حرکت دوم (با میانگین ۳۸.۱۲۵ برای کل حرکت دوم در مجموع پیکره) را شاید بتوان با دلایل گوناگونی توجیه و تبیین کرد. از جمله دلایل اصلی فقدان گام اول حرکت دوم می‌توان به نداشتن مسئله جدی و عدم وجود شکاف یا خلأ تحقیقاتی اشاره کرد. اما در مواردی چنین دلیلی الزاماً صحیح نیست زیرا در مقالات معدودی از پیکره مشاهده شد که علیرغم داشتن مسئله جدی و به تبع خلأ در تحقیق، متأسفانه نویسنده مقاله به خلأ اشاره نکرده و به شکل غیرمنسجم و ناگهانی از حرکت اول به حرکت سوم تحقیق گذر نموده است. از این رو، شاید دلیل این امر عدم آگاهی لازم نویسنده از مبانی نوشتن یک مقدمه خوب بوده باشد. بنابراین، به طور کلی، نبود گام اول در حدود ٦۲ درصد از مقاله‌ها می‌تواند دو علت داشته باشد: ۱) نویسنده مسئله‌ای جدی برای نوشتن تحقیق ندارد ۲) نویسنده با ساختار و سازمان‌دهی یک مقدمه خوب که رویکرد نظری سویلز، سرنمون چنین الگویی است آشنا نیست؛ یعنی نویسنده علی‌رغم داشتن مسئله جدی، آگاهی کافی درمورد نحوهٔ نوشتن مقدمه مقاله ندارد و به همین علت، این گام مغفول مانده است. نظر به اینکه، بسامد بسیار پایین گام‌ها در حرکت دوم تا حد زیادی تعجب نویسنده سطور حاضر را برانگیخت، راقم غیر از مقدمه، بخش پیشینه مقالات پیکره را نیز در جستجوی خلأ و جنبه نوآوری کار مورد بررسی دقیق قرار داد. طبق تحلیل کمی در جدول ۵، در ۲۱ مقاله از مجموع ۸۰ مقاله، خلأ تحقیق در پیشینه ذکر شده است. شایان ذکر است تقریباً اکثر (بیش از ۹۰ درصد) این موارد در انتهای پیشینه قید شده‌اند. نکته جالب توجه دیگر اینکه برخی از مقالات

جدای از ذکر خلأ در حرکت دوم، خلأ را در پیشینه نیز آورده‌اند. از این رو، دلیل بخشی از آمار پایین گام اول حرکت دوم را شاید بتوان تا حدودی به جایگاه وقوع آن منتسب کرد. این مسئله، خود شاید یکی دیگر از تفاوت‌های ژانر مقالات حوزه علوم قرآن و حدیث با رویکرد پیشنهادی سویلز (۲۰۰٤) در مورد دیگر ژانرها بویژه ژانر حوزه‌های میان‌رشته‌ای مانند زبان-شناسی کاربردی است. در مورد آمار گام دوم حرکت دوم قبل بیان هر تبیینی ذکر نکته‌ای ضروری است. گام اول و گام دوم حرکت دوم رابطهٔ تنگاتنگی با یکدیگر دارند؛ یعنی اگر مقاله‌ای از گام اول برخوردار نباشد گام دوم را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد که آمار تقریباً یکسان گام اول و دوم خود شاهد این مدعی است. به عبارت دقیق‌تر، نبود گام اول، نشان‌دهندهٔ عدم نوآوری و فقدان خلأ در پژوهش است که متعاقباً و منطقاً به نبود گام دوم نیز منجر خواهد شد. در واقع، تا خلأ و نوآوری نباشد، ارائه دلیل و توجیه مثبت نیز برای پژوهش توجیهی نخواهد داشت. طبق جدول ۲، مواردی (٤ مقاله) از پیکره تحقیق که در آن‌ها بسامد گام دوم از گام اول بیشتر است را به نظر می‌رسد می‌توان به مسئله عدم آگاهی نویسنده از اصول مقدمه‌نویسی و همچنین عدم تعیین درست قلمرو تحقیق منتسب کرد. اما در مورد نحوه کاربست گام دوم حرکت دوم ذکر نکته‌ای اساسی حائز اهمیت است. در برخی از مقالات پیکره، نویسندگان به ارائه دلایل توجیهی مثبت و ضرورت استفاده از قلمرو کلی تحقیق مبادرت ورزیده‌اند و نه به ضرورت انجام موضوع خاص مقاله مربوط. برای نمونه، **در مقاله «تحلیل کارکرد افعال حرکتی در قرآن کریم با رویکرد شناختی** (مجله مطالعات قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق)»، نویسنده به ضرورت و دلایل مثبت برای استفاده از انگارهٔ شناختی پرداخته است و نه ارائه دلایل مثبت برای انجام تحقیق در باب کارکرد افعال حرکتی در قرآن با رویکرد شناختی. قطعاً این دو با هم بسیار متفاوت هستند و برای مثال در همین نمونه، پر واضح است که استفاده از رویکرد شناختی با این سطح از کاربست در حوزه‌های مختلف علمی نیاز به ارائه دلایل مثبت توجیهی ندارد و نویسنده باید به ارائه توجیه مثبت برای کار مقاله خود اقدام می‌کرد.

در اینجا لازم است به نکته‌ای در مورد تنوع توزیع حرکت دوم در مقدمه نیز اشاره‌ای مختصر داشته باشیم. در حدود ۱۰ درصد از مقالات پیکره، دچار تنوع جایگاهی و آشفتگی در سازماندهی گام‌های حرکت دوم بودیم که شناسایی گام‌ها را برای نگارنده سطور حاضر بسیار

دشوار می‌ساخت. برای نمونه در مواردی، گام اول حرکت دوم بعد از هدف (گام اول حرکت سوم) و یا بعد از گام سوم حرکت سوم؛ گام دوم از حرکت دوم قبل از گام اول از حرکت دوم (یعنی عملا در حرکت اول)؛ گام دوم حرکت دوم ذیل حرکت سوم و به شکلی در قالب گام ششم حرکت سوم ذکر شده و در نمونه‌هایی کل حرکت دوم قبل از حرکت اول گنجانده شده است. در حدود نیمی از موارد شاید علت این آشفتگی را ذکر هدف در دو جا (یکی قبل حرکت دوم، و دیگری بعد حرکت دوم) از مقدمه بتوان عنوان کرد ولی برای بقیه موارد توجیه قابل قبولی به نظر نمی‌رسد. از جمله نکات دیگر قابل ذکر در مورد حرکت دوم اینکه، نویسندگان برای گذر از این حرکت و انتقال به حرکت سوم، در مواردی گام دوم از حرکت دوم را (در صورت وجود) در تلفیق با گام اول حرکت سوم ذکر کرده‌اند.

۵-۳-۱: حرکت ۳: پر کردن یک خلأ (توصیف کلی تحقیق)

بر اساس تحلیل کمی، طبق جدول ۲ در مجموع پیکره، ۷۳ مقاله (۹۱.۲۵٪ مقالات) گام اول حرکت سوم را در مقدمه گنجانده‌اند. در این میان، مجله *مطالعات قرآن و حدیث* نسبتاً موفقیت کمتری را حاصل کرده است. بعد از حرکت اول (با ۹۶.۲۵٪)، گام اول حرکت سوم، پربسامدترین گامی است که از سوی نویسندگان محترم در مقدمه مقالات پیکره به کار بسته شده است. با توجه به اجباری بودن این گام و نقش ارتباطی و بلاغی خاص آن (معرفی مفصل تحقیق و/یا بیان هدف آن)، این بسامد بالا کاملاً قابل توجیه است. اما جایگاه وقوع این گام در پیکره تقریباً متزلزل است؛ در مواردی ذکر هدف در دو جای متفاوت در مقدمه (قبل حرکت دوم (و یا قبل یا ذیل حرکت اول) و بعد حرکت دوم) و در نمونه‌هایی نیز گام اول بعد از گام دوم، سوم و یا گام ششم حرکت سوم مشاهده شد. به طور کلی، در ۲۵ درصد از کل پیکره چنین تنوع توزیعی را شاهدیم. این تنوع جایگاهی گام اول که قاعدتاً ترتیب گام‌های دیگر ذیل حرکت سوم را نیز تحت تأثیر مستقیم قرار می‌دهد، طبق آنچه که در خود الگوی سویلز آمده، تا حدودی قابل پیش‌بینی بود. علاوه بر این، طبق الگوی نظری پژوهش، پس از تحلیل داده‌ها، ترتیب متفاوت و امکان وقوع برخی از گام‌ها ذیل حرکت سوم نیز کاملاً مشهود بود: غیر از تنوعاتی که مربوط به گام اول می‌شد و دیگر گام‌ها را نیز دستخوش تغییر می‌کرد، تنوعات دیگری نیز مشاهده شد؛ از ذکر گام دوم حرکت سوم در میان گام هفتم گرفته تا ذکر گام چهارم قبل از دوم.

پس از گام اول حرکت سوم، گام دوم (بیان سؤالات یا فرضیه‌های پژوهش)، بیشترین درصد بسامد (٦١.٢٥٪) را در میان گام‌های حرکت سوم به خود اختصاص داده است. لازم به ذکر است صرفاً در دو مقاله از این آمار (از مجموع ٤٩ مقاله)، با فرضیه پژوهش سروکار داریم و در ٤٧ مورد دیگر فقط سؤالات پژوهش را شاهد بودیم. مجله *مطالعات ترجمه قرآن و حدیث* این گام را به طور صددرصدی رعایت کرده و مجله *تحقیقات علوم قرآن و حدیث* با ٤٠٪، کمترین درصدفراوانی را دارد. علیرغم، اختیاری بودن این گام، درصد نسبتاً بالای این گام از اهمیت تصریح و شفاف‌سازی سؤالات پژوهش در ژانر مقالات مجلات علوم قرآن و حدیث حکایت دارد. به لحاظ جایگاه وقوع، رایج‌ترین جایگاه این گام پس از هدف و در انتهای بخش مقدمه بود.

گام سوم (توضیحات تعریفی) حرکت سوم، با توجه به اختیاری بودن ١٦.٢٥٪ از بسامد پایینی برخوردار است که در این میان مجله *پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن* با ٥٠٪، بیشترین درصد فراوانی را داراست و در مجلات *پژوهش‌های قرآن و حدیث* و *پژوهش‌های ادبی‌قرآنی* چنین گامی کلاً یافت نشد. علت اصلی این بسامد پایین (جدای از اختیاری بودن این گام) را می‌توان به ترجیح نویسندگان به تعریف و شفاف کردن اصطلاحات کلیدی در ابتدای مقدمه یا قبل از حرکت سوم عنوان کرد؛ چیزی که به وضوح در پیکره مورد بررسی مشاهده شد. در واقع، انگارهٔ نظری سویلز، چنین امکانی را برای درج تعریف‌ها در جایی دیگر، بویژه در حرکت اول مقدمه پیش‌بینی نکرده و در این باب مسکوت است. شاید بتوان این امر را یکی دیگر از تفاوت‌های ژانر مقالات حوزه علوم قرآن و حدیث با دیگر ژانرها قلمداد کرد. ناگفته پیداست که در تحقیقات میان‌رشته‌ای، با وجود بخش مجزایی تحت عنوان «مفاهیم/مبنای نظری پژوهش»، قاعدتاً استفاده از گام سوم حرکت سوم توجیه مناسبی ندارد و نویسنده با چنین تشخیصی که مفاهیم و اصطلاحات کلیدی پژوهش متعاقباً در بخش مزبور از شفافیت کافی برخوردار خواهند شد نیازی به تعریف و شفاف‌سازی آن‌ها در بخش مقدمه نمی‌بیند.

گام چهارم (خلاصه‌ای از روش پژوهش) نیز با توجه به اختیاری بودن درصد بالایی به خود اختصاص نداده است. مجله *پژوهش‌های قرآن و حدیث* با ٦٠ درصد رعایت، بهترین عملکرد و مجله *پژوهش‌های ادبی قرآنی* با ١٠ درصد، کمترین میزان رعایت را داشته است.

گام پنجم (بیان نتایج اصلی تحقیق) در کل پیکره مشاهده نشد که طبق الگوی نظری سویلز با توجه به امکان وقوع این گام در برخی از رشته‌های علمی، این امر کاملاً قابل توجیه و متناسب با ماهیت ژانر مربوط است.

پس از گام پنجم (با بسامد صفر)، کمترین بسامد از میان گام‌های ذیل حرکت سوم متعلق به گام ششم (بیان ارزش تحقیق) است. تفاوت آنچنان معناداری میان مجلات در این باب به چشم نمی‌خورد ولی آنچه اهمیت دارد و یکی از محدویت‌های پژوهش حاضر نیز محسوب می‌شود سختی تفکیک این گام از گام‌های اول (بند ب) و دوم حرکت دوم با توجه به ترتیب متغیر و البته آشفته گام‌های ذیل حرکت دوم و حرکت سوم بود. به عبارت دقیق‌تر، از آنجا که معمولاً هدف‌های ارتباطی و بلاغی همچون افزودن چیزی به دانش موجود و ارائه توجیه مثبت برای انجام یک تحقیق نمی‌تواند چیزی بسیار متفاوت و جدای از بیان ارزش تحقیق باشد، در پیکره پژوهش، گام ششم از حرکت سوم، تا حد زیادی با گام‌های حرکت دوم همپوشانی دارد. لذا، تفکیک این گام‌ها به راحتی ممکن نبود و به دلیل تنوع توزیعی برخی حرکت‌ها، صرفاً بر اساس جایگاه وقوع آن‌ها تا حدی می‌شد در اختصاص آن‌ها به حرکت و گام خاصی موفق عمل نمود. از این رو، هر زمان که بیش از یک هدف ارتباطی در بافت موجود بوده، در این شریط ما طبق رایج‌ترین شیوه به پیروی از هولمز (۱۹۹۷)، تحلیل متن را بر اساس برجسته‌ترین کارکرد ارتباطی و بلاغی آن انجام و گام‌ها را کدگذاری کرده‌ایم.

گام هفتم (ارائه ساختار کلی پژوهش) نیز در ۲۳ مقاله از مجموع ۸۰ مقاله وجود دارد که مجله *پژوهش‌های قرآن و حدیث* با بسامد ۱، کمترین، و *مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث* با بسامد ۵، بیشترین میزان رعایت این گام را داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، بر اساس الگوی ژانربنیاد سویلز (۲۰۰٤) تلاشی بود برای بررسی ساختار بلاغی و حرکت‌های ارتباطی مقدمهٔ ۸۰ مقاله منتشرشده در بازه سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۹ از ۱۰ مجله معتبر علمی‌پژوهشی حوزه علوم قرآن و حدیث. بر اساس تجزیه و تحلیل داده‌ها، نتایج ذیل در پاسخ به سؤالات تحقیق ارائه می‌شود.

با توجه به نتایج تحقیق، حرکت‌ها و گام‌های به کار رفته در این ژانر به ترتیب درصد بسامد عبارتند از: حرکت اول (تعیین قلمرو موضوع) با ۹٦.۲۵٪، گام اول حرکت سوم (معرفی

مفصل تحقیق و/یا بیان هدف) با ۹۱.۲۵٪، گام دوم حرکت سوم (بیان سؤالات یا فرضیه‌های تحقیق) با ٦١.٢٥٪، گام اول حرکت دوم (نشان دادن خلأ پژوهش‌های پیشین) با ۳۸.۷۵٪، گام دوم حرکت دوم (ارائه توجیه مثبت برای انجام تحقیق) با ۳۷.۵٪، گام چهارم حرکت سوم (خلاصه‌ای از روش تحقیق) با ۳۵٪، گام هفتم حرکت سوم (ارائه ساختار کلی پژوهش) با ۲۸.۷۵٪، گام سوم حرکت سوم (توضیحات تعریف‌گونه) با ١٦.٢٥٪، گام ششم حرکت سوم (بیان ارزش تحقیق) با ۱۵٪ و گام پنجم حرکت سوم (بیان نتایج اصلی تحقیق) با بسامد صفر. لذا، مشاهده می‌شود به جز گام دوم حرکت سوم (که اختیاری است)، گام‌ها و حرکت‌هایی که طبق الگوی نظری وقوع آن‌ها اجباری است (حرکت اول، گام اول حرکت دوم، گام اول حرکت سوم) دارای بسامد بیشتری نسبت به بقیه حرکت‌ها و گام‌ها هستند و برای نویسندگان از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و اصلی‌تر محسوب می‌شوند. نظر به فراوانی بالای گام دوم حرکت سوم در این ژانر خاص، می‌شود ترجیح نویسندگان به تصریح سؤالات و یا فرضیات پژوهش را جزء اهداف ارتباطی‌بلاغی ویژه و یکی از گام‌های اصلی این ژانر تلقی کرد. این نتایج، به صورت کلی، بدین معناست که الگوی سویلز، قابلیت کاربست در حوزه مقالات رشته مزبور جهت بررسی و کسب اهداف آکادمیک را دارد.

به جز گام پنجم حرکت سوم که در هیچ مقدمه‌ای از پیکره پژوهش یافت نشد، تمامی حرکت‌ها و گام‌های الگوی سویلز از سوی نویسندگان این حوزه تخصصی در بخش مقدمه مقالات به خدمت گرفته شده که این امر البته با توجه به دامنه بسامدی حرکت‌ها و اجباری یا اختیاری بودن برخی از گام‌ها، دالّ بر رعایت تقریباً نسبی این الگوی ژانربنیاد است. طبق آمار جدول ۳، بسامد وقوع گام‌های هر سه حرکت از مجموع ۸۰۰ گام در کل ۸۰ مقدمه مقاله پیکره (۱۰۰ گام برای مقدمه هر مقاله: ۱۰ مقاله از هر مجله با ۳ حرکت شامل ۱۰ گام)، معادل ۳۳٦ یعنی ٤٢٪ است. با توجه به اینکه گام‌های دوم، سوم و چهارم از حرکت سوم اختیاری است، و گام‌های پنجم، ششم و هفتم حرکت سوم صرفاً در برخی از رشته‌های علمی امکان وقوع دارد، و همچنین نظر به اینکه گام‌های حرکت دوم در پیکره تحقیق، بسامد بسیار پایینی دارند، ژانر مقالات پژوهشی رشته علوم قرآن و حدیث، از الگوی نظری سویلز (٢٠٠٤) به درستی پیروی نکرده است. در اینجا، ذکر نکته‌ای در باب میزان رعایت بسیار پایین گام‌های حرکت دوم از باب آسیب‌شناسی تحقیق کاملاً به‌جا و ضروری است. بی‌شک، از جمله

ویژگی‌های یک اثر علمی خوب می‌توان به پـر کـردن یـک خـلأ پژوهشـی، داشـتن توجیـه و ضرورت جدی، مشارکت در دانش حوزه مربوطه و افزودن چیزی به دانش موجود، بیـان ایـده نو و در یک کلام داشتن اصالت اشاره کرد. در واقع، این ویژگی‌ها به طور خلاصه همان چیزی است که گام‌های حرکت دوم ناظر بر آن است. متأسفانه باید گفت طبـق تحلیـل کمـی داده‌هـا، حدود ٦٠ درصد مقالات پیکره (به جز موارد معدود بواسطه عدم آگاهی نویسـندگان از اصـول مقدمه‌نویسی)، از چنین آفتی یعنی عدم اصالت و نوآوری رنج برده و قاعدتاً چنـین آثـاری بـه دلیل نداشتن اصالت و نوآوری و پر نکردن هیچگونه خلأ خاص، هیچ‌گونه دانـش جدیـدی را نیز نمی‌توانند به حوزه مربوطه اضافه کنند. لذا، توجه دادن جـدی نویسـندگان محتـرم مقـالات پژوهشی به این مسائل، از جمله رسالت‌های اصلی مقاله حاضر است.

اگرچه به نظر می‌رسد هیچگونه حرکت و گام خاصی در ژانر مقالات علمی‌پژوهشی رشـته علوم قرآن و حدیث وجود ندارد که از سوی الگوی نظری سویلز برای بخش مقدمه پیش‌بینـی نشده باشد، اما به طور کلی ساختار بلاغی بخش مقدمه در مقالات ژانر علوم قرآن و حـدیث از لحاظ ذکر نقل قول اجباری در حرکت اول، تنوع توزیع و اهداف ارتباطی حرکت‌ها و زیرگـام-ها نسبتاً پیچیده و تا حدودی با رویکرد سویلز متفاوت است. برای نمونـه، ذکـر نقـل قـول در حرکت اول طبق الگوی سویلز اجباری است ولی در پژوهش حاضر، اگرچه بر اسـاس جـدول ٤، از مجموع ۸۰ مقاله، صرفاً در مقدمه ۵۹ مقاله (۷۳.۷۵٪ مقالات) در حرکـت اول نقـل قـول اجباری داریم ولی با مقایسه آمار جدول ٤ با جدول ۲ مشاهده می‌کنید که در ۲۱ مـورد بـدون حتی ذکر نقل قول اجباری، قائل به حرکت اول شده‌ایم زیرا معیار ما برای قائل شـدن بـه ایـن حرکت الزاماً نقل قول اجباری نبوده و صرف تعیین قلمرو خاص موضوع با توجه به بسـندگی هدف ارتباطی و ماهیت ژانر مربوط کفایت می‌کرده است. یا در مورد جایگاه وقوع حرکـت‌هـا می‌توان به تنوع جایگاهی و آشفتگی در سازماندهی گام‌های حرکت دوم به میزان ۱۰ درصد از مقالات پیکره، و تزلزل و تنوع توزیع گام اول حرکت سوم در ۲۵ درصـد از کـل پیکـره اشـاره نمود که شناسایی گام‌ها و حرکت‌ها را بعضاً در برخی مقـالات بـرای نویسـنده سـطور حاضـر دشوار می‌ساخت. جدای از موارد فوق‌الذکر، نتایج تحقیـق حـاکی از آن اسـت کـه گـام سـوم حرکت سوم (توضیحات تعریفی) در بسیاری از مقالات در حرکت اول قابل رؤیـت اسـت نـه

حرکت سوم. در واقع، انگارهٔ نظری سویلز، چنین امکانی را برای درج تعریف‌ها در جایی دیگر، بویژه در حرکت اول مقدمه پیش‌بینی نکرده و در این باب مسکوت است.

با توجه به جدول ۳، میزان رعایت گام‌ها در مقالات مجلات پیکره به ترتیب بسامد (از مجموع ۱۰۰ گام در ۳ حرکت) عبارت است از: مجله *مطالعات ترجمه قرآن و حدیث* دانشگاه تربیت مدرس (با فراوانی ٤٨)، *پژوهش‌نامه تفسیر و زبان قرآن* دانشگاه پیام نور (با فراوانی ٤٧)، *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن* دانشگاه اصفهان (با فراوانی ٤٥)، *پژوهش‌نامه قرآن و حدیث* انجمن علمی علوم قرآن و حدیث ایران (با فراوانی ٤٢)، *پژوهش‌های قرآن و حدیث* دانشگاه تهران (با فراوانی ٤٠)، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث* دانشگاه الزاهرا و *پژوهش‌های ادبی‌قرآنی* دانشگاه اراک (هر دو مجله با فراوانی ۳۸). اگرچه به طور کلی، مجله *مطالعات ترجمه قرآن و حدیث* در رعایت حرکت‌ها (و گام‌ها) بهترین عملکرد و دو مجله *تحقیقات علوم قرآن و حدیث* و *پژوهش‌های ادبی‌قرآنی* موفقیت کمتری را حاصل نموده‌اند، اما در گام‌های اصلی اجباری، شاهد تفاوت معنادار چشمگیری میان مجلات نیستیم. از این رو، با توجه به اختلاف بسامد تقریباً اندک میان اکثر مجلات در بخش مقدمه، ژانر مقالات علمی-پژوهشی حوزه علوم قرآن و حدیث اگرچه در بسامد برخی از گام‌ها و به لحاظ جایگاه وقوع برخی گام‌ها دارای اختلاف و تنوع است، ولی به لحاظ پیروی کلی از الگوی سویلز از ساختار بلاغی تقریباً یکسان برای سازماندهی اهداف ارتباطی برخوردار است. در واقع، بر اساس نتایج تحقیق حاضر، و البته با انجام تحقیقات گسترده‌تر، به نظر می‌رسد تمامی این تفاوت‌ها را می-توان ذیل یک ژانر واحد تعریف کرد. اما مسلماً آنچه پوشیده نیست اینکه به طور کلی، نتایج تحقیق حاکی از عدم آگاهی کافی برخی از نویسندگان مقالات علمی‌پژوهشی ژانر علوم قرآن و حدیث نسبت به ساختار ژانری و حرکت‌های ارتباطی‌بلاغی مقدمه مقالات است. از این رو، نتایج تحقیق حاضر می‌تواند برای نویسندگان این مقالات، و همچنین نویسندگان تازه‌کار بویژه دانشجویان تحصیلات تکمیلی دارای ارزش آموزشی و استلزامات ویژه جهت بهبود مقدمه-نویسی و همچنین برای محققانی که می‌خواهند مقالاتشان را در مجلات معتبر داخلی و خارجی چاپ کنند مفید فایده باشد، زیرا زمانی که نویسندگان مقالات با داشتن یک الگوی نظری معین، به صورت کاملاً علمی و گام به گام حرکت کنند و بتوانند در ابتدای مقاله با نوشتن مقدمه‌ای اصولی که تمامی حرکت‌ها و گام‌ها درآن رعایت شده پیش بروند قطعاً موفق

خواهند شد با ایجاد جذابیت و گیرایی لازم در همان ابتدای مقاله، ذهن مخاطب را برای سایر قسمت‌های پژوهش نیز درگیر و آماده پذیرش کنند. علاوه براین، پژوهش حاضر می‌تواند توسط ارزیابان و داوران مجلات علمی‌پژوهشی جهت ارزیابی نظام‌مند، اصولی و دقیق‌تر مقدمه مقالات مورد استفاده قرار گیرد. پرواضح است که نتایج اینگونه پژوهش‌ها می‌توانند کمک بسیار سودمندی را به سایر محققان حوزه‌های علمی ارائه دهد تا بتوانند حرکت‌ها و گام‌های مقدمه مقالات را در سطح گسترده‌تری از پژوهش‌ها بررسی و به شناسایی دقیق‌تر و بهتر آن‌ها در راستای اهداف آکادمیک کمک کنند. از این رو، با توجه به محدود بودن پیکره پژوهش حاضر، پیشنهاد می‌شود جهت بررسی بیش از پیش در مورد مغایرت‌های مرتبط با هر رشته و ساختار بلاغی مقدمه‌های مقالات پژوهشی، به منظور تعمیم بهتر نتایج، در پیکره‌ای بزرگ‌تر، الگوی نظری سویلز را در ژانر فعلی و دیگر ژانرها به خدمت گرفت و درک بهتر و روشن‌تری از ساختار بلاغی و الگوهای ارتباطی حاکم بر ژانرهای مختلف و احیاناً ناهمگنی، اختلاط و پیوندخوردگی ژانرها به دست آورد.

منابع

1. Amirsheibani, M. (2015), Genre Analysis of ELT and Nursing Academic Written Discourse through Introduction, ***Journal of Applied Linguistics and Applied Literature: Dynamics and Advances*** *3*(2), 25-36. doi: 10.22049/jalda.2015.13695.
2. Atai, Mahmood Reza & Habibie, Pejman (2009), Exploring Sub-Disciplinary Variations and Generic Structure of Applied Linguistics Research Article Introductions Using CARS Model, ***The Journal of Applied Linguistics Vol.*** *2*, Issue 2, 26-51.
3. Biber, D, Connor, U, Upton, TA (2007), ***Discourse on the Move: Using Corpus Analysis to Describe Discourse Structure*** (Vol. 28). Amsterdam, The Netherlands: John Benjamin's Publishing Co.
4. Blaxter, L., Hughes, C. &Tight, M. (2006). ***How to Research***. Open University Press (third ed.) Poland: Open University Press.
5. Cunningham, KJ. (2017), A phraseological exploration of recent mathematics research articles through key phrase frames. ***Journal of English for Academic Purposes,*** *25*(A1-A2): 71–83.
6. Del Saz-Rubio, MM (2011), A pragmatic approach to the macro-structure and metadiscoursal features of research article introductions in the field of agricultural sciences. ***English for Specific Purposes,*** *30*(3): 258–71.
7. Dobakhti, Leila & Zohrabi, Mohammad (2017), How do Writers Present Their Work in Introduction Sections? A Genre-based Investigation into

Qualitative and Quantitative Research Articles, ***Issues in Language Teaching (ILT),*** Vol. 6, No. 2, 181-207.

8. Ebrahimi, B, Weisi, H. (2019), Genre Variation in the Introduction of Scientific Papers in Iranian and International Computer Science Journals, ***Issues in Language Teaching (ILT)***, Vol. 8, No. 2, 51-82.
9. Esfandiari, R. . (2019), Definitional Clarifications in the Introductions of PhD theses: A Genre-Based Analysis, ***Journal of English Language Teaching and Learning*, 11**(23), 57-93.
10. Feak, C. B., & Swales, J. (2011), ***Creating contexts: Writing introductions across genres***. MI: University of Michigan Press.
11. Gastel, Barbara & Robert, A. Day. (2016), ***How to write and publish a scientific paper*** (Eighth ed.). New York: Greenwood.
12. Halliday, M. A. K., & Martin, J. R (1993), ***Writing Science: Literacy and Discursive Power.*** London, Washington D.C.: The Falmer Press.
13. Hartley, J. (2008), ***Academic Writing and Publishing: A Practical Handbook***. New York: Routledg..
14. Holmes, R. (1997), Genre analysis and the social sciences: An investigation of the structure of research article discussion sections in three disciplines. ***English for Specific Purposes***, 16(4), 321–337.
15. Hyland, K. (2009), ***Academic Discourse***. London: Continuum
16. Jalilifar, Alireza (2010), Research Article Introductions: Sub-disciplinary Variations in Applied Linguistics. ***The Journal of Teaching Language Skills (JTLS)*** Vol. 2, No. 2, 29-55.
17. Jalilifar, Alireza & Golkar Musavi, Zeinab (2016), Genre Analysis and Genre-mixing Across Various Realizations of Academic Book Introductions in Applied Linguistics, ***The Journal of Teaching Language Skills (JTLS)*** *35*(1), 111-138.
18. Kanoksilapatham, B. (2011), Civil engineering research article introductions: textual structure and linguistic characterization. ***Asian ESP Journal***, *7*(2).
19. Leedy, P.D & Ormrod, J. E. (2015), ***Practical research: Planning and Design*** (Eleventh ed.). New York: Pearson.
20. Lu, Xiaofei, Yoon, Jungwan & Kisselev, Olesya. (2021)., Matching phrase-frames to rhetorical moves in social science research article introductions. ***English for Specific Purposes***, *61*, 63-83.
21. Martin, J. R. (1984), Language, register and genre, in F. Christie (ed.), ***Language Studies: Children's Writing: Reader***. Geelong, Victoria: Deakin University Press, pp. 21–9.
22. Martin, J. R. and Rose, D. (2007), ***Working with Discourse: Meaning Beyond the Clause*** (2nd edn). London: Continuum.
23. Martin, J. R. and Rose, D. (2008), ***Genre Relations: Mapping Culture***. London: Equinox

24. Miller, C. R. (1994), Genre as social action', Quarterly Journal of Speech, 70, 151–67. Reprinted in A. Freedman and P. Medway (eds). ***Genre and the New Rhetoric***, London: Taylor & Francis, pp. 23–42. (1984).
25. Montgomery, S. L. (1996), ***The Scientific Voice***. New York: The Guilford Press.
26. Moreno, A. I., & Swales, J. M, (2018). Strengthening move analysis methodology towards bridging the function-form gap. ***English for Specifc Purposes***, *50*, 40–63.
27. Ozturk, I, (2007). The textual organization of research article introductions in applied linguistics: variability within a single discipline. ***English for Specific Purposes***, *26*(1): 25–38.
28. Paltridge, B. (2006). ***Discourse Analysis: An Introduction*** (2nd ed.). London; New York: Bloomsbury Academic
29. Paltridge, B,. & Starfield, S(2007), ***Thesis and Dissertation Writing: A Handbook for Supervisors***. New York: Routledge.
30. Rezaee, Abbas Ali & Sayfouri, Nasrin (2009), Iranian ISI and Non-ISI Medical Research Articles in English: A Comparative ESP/EAP Move Analysis, ***Journal of English Language Teaching and Learning,*** (*52*) 212, pp. 135-160
31. Safnil, A. (2000), ***Rhetorical structure analysis of the Indonesian research articles***. PhD thesis, Australian National University of Canberra, Australia.
32. Samraj, B. (2008), A discourse analysis of master's thesis across disciplines with a focus on introductions. ***Journal of English for Academic Purposes***, 7, 55-67.
33. Swales, J. (1981), ***Aspects of Article Introductions.*** Birmingham: The University of Aston, Language Studies Unit.
34. Swales, J. (1990), Genre Analysis: ***English in Academic and Research Settings.*** Cambridge: Cambridge University Press.
35. Swales, J. (2004), ***Research Genres: Explorations and Applications.*** Cambridge, England: Cambridge University Press.
36. Wallwork, Adrian. (2016), ***English for Writing Research Papers***. Springer.
37. Wannaruk, A. & Amnuai, Wirada. (2015), A Comparison of Rhetorical Move Structure of Applied Linguistics. Research Articles Published in International and National Thai Journals. ***RELC Journal***. *47* (2), 193-211.

Communicative-Rhetorical Moves in Research Article Introductions: A Genre Analysis within Swales' Model (2004) (A Case Study of 8 Journals of Quran and Hadith Sciences Genre)

Hossein Bazoubandi[1]
Assistance professor of Linguistics, Vali-e-Asr University of Rafsanjan, Rafsanjan, Iran

Ali Hajikhani
Associate Professor of Quran and Hadith Sciences, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Received: 17/08/2022 Accepted: 18/02/2023

Abstract

In discourse analysis discipline, the analysis of research articles genre in recent decades has attracted special attention. In the meantime, studying the introduction of a research article, which serves as a roadmap and preview for understanding the next sections of the article, as well as a very important criterion for evaluating the whole article, has enjoyed the most genre-based analysis in most academic and specialized disciplines. However, the field of Quran and Hadith sciences is one of the genres that there is no study upon the introduction of its research articles within the genre-based discourse analysis. Therefore, the present article, using a descriptive-analytical method based on the Swales' model (2004), which its effectiveness in the field of genre analysis has been proven, deals with the rhetorical structured and communicative moves in the introduction of 80 research articles published during the year from 1395 to 1399 in prestigious research journals in the field of Quran and Hadith sciences. In fact, this study, within genre analysis focusing on the genre moves of the article introductions has got two main functions: first, how the authors of research articles in the field of the Quran and Hadith sciences introduce their work in the introduction and to what extent do they follow the criteria for writing a good introduction based on a theoretical research model? And the second goal is to what extent in this particular genre, we will see variation in journals of a single field. The results of the present study, which can be both useful for improving the quality of the authors' research article introductions and for evaluating this particular genre by research journals reviewers, indicate that some authors of this genre are not sufficiently aware of the genre structure and rhetorical

1- Bazoubandi.h@vru.ac.ir
2- ali.hajikhani@modares.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

communicative moves is the article introductions, which has led to a complete lack of compliance with the theoretical model of the research.

Keywords: Genre Analysis, *Quran and Hadith* Sciences, Research Article Introduction, Rhetorical Move, Swales' model

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.80475.1141

گسترهٔ جغرافیایی زبان تاتی
و ارتباط آن با زبان پهلوی اشکانی (پارتی)

دکتر جهاندوست سبزعلیپور، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ علوم انسانی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

صص: ۹۳-۵۳

چکیده

یکی از شاخه‌های مهم زبان‌های ایرانی، شاخهٔ شمال‌غربی است که زیرمجموعهٔ فراوانی دارد و در مناطق وسیعی از ایران و خارج از آن گویشور دارد. از زیرشاخه‌های آن می‌توان به تاتی، تالشی، گیلکی و سمنانی و غیره اشاره کرد. در دهه‌های أخیر پیرامون زبان‌ها و گویش‌های ایرانی پژوهش‌های زیادی انجام شده و هر روز در حال تکمیل شدن هستند. هنینگ، یارشاطر، لُکوک، استیلو در مورد دسته‌بندی زبان‌های شمال، شمال‌غرب و مرکزی ایران نظرات ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند. محققان گویشور داخل ایران نیز در دهه‌های أخیر داده‌های سودمندی از زبان رایج در مناطق خود منتشر کرده‌اند. یارشاطر و استیلو در مورد خانوادهٔ تاتی، به دسته‌بندی‌های قابل توجهی دست زده‌اند. در این مقاله ضمن بیان آن دسته‌بندی‌ها، به تعدادی از گویش‌های تاتی که در دسته‌بندی یارشاطر و استیلو نیامده، اشاره خواهد شد. هدف از این پژوهش، بازخوانی متون به قصد دست‌یابی به همه گویش‌های خانوادهٔ زبانی تاتی است. پرسش اصلی این تحقیق آن است که «زبان تاتی در چه مناطقی رواج دارد و چه ارتباطی با زبان پهلوی اشکانی (پارتی) دارد؟» بررسی شواهد تحقیق نشان می‌دهد که زبان پهلوی اشکانی می‌تواند به عنوان نیای زبان‌های تاتی فرض شود.

کلیدواژه‌ها: زبان تاتی، زبان آذری، خانوادهٔ تاتیک، پهلوی اشکانی، پارتی، نیای زبان تاتی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۹

پست الکترونیکی: 1. sabzalipor@gmail.com

مقدمه

آنچه از منابع تاریخی و تحقیقات انجام شده برمی‌آید، این است که زبان‌های ایرانی در کمتر از چهار هزار سال پیش در فلات ایران و اطراف آن رایج شده‌اند (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۹) و قبل از آن زبان‌هایی در این گستره رایج بودند که اطلاعات ما در مورد آنها ناچیز است. عواملی که باعث شدند اطلاعات ما از زبان‌های ماقبل آریاییِ فلات ایران کم باشد، بسیارند و مهمترین آنها می‌تواند نبود قدرت سیاسی، دینی و اقتصادی آن اقوام باشد. اگر امروزه از زبان شاهان هخامنشی اطلاعاتی در دست است، به خاطر کتیبه‌هایی است که به پشتوانهٔ قدرت سیاسی و مالی فراوان آن پادشاهان نویسانده شده‌اند. قدرتی که باعث شده سینهٔ کوه‌ها و صخره‌های عظیم نظیر بیستون شکافته و همچون تخته‌سیاهی هموار گردد تا امروزه بتوانیم بعد از گذشت سده‌ها با زبان و فرامین شاهنشاهی آنها آشنا شویم. آنچه باعث شده از زبان اوستایی چیزهایی بدانیم، به خاطر مقدس بودن کتاب اوستا است. پیروان دین زردشتی در طول سده‌ها کتاب مقدس خود را دهان به دهان به نسل‌های بعدی رسانده‌اند. در کنار این مردمان کسانی هم بودند که در تاریخ فقط نامشان مانده و از زبان‌شان چیزی در دست نیست و منابع زبانی ما در مورد آنها ناچیز است.

نبود منابع زبانی همیشه به معنای نبود یک زبان نیست، چه بسیارند اقوامی که بر روی کرهٔ زمین زندگی و حکومت کرده‌اند، اما اطلاعات ما از زبان آنها هیچ یا ناچیز است. زبان مادی و سَکایی از نمونه زبان‌های ایرانی هستند که امروزه از آنها فقط لغات اندکی در کتیبه‌ها و منابع کهن باقی مانده‌است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ٤). سَکاها از قبایل ایرانی‌تباری هستند که از سدهٔ هشتم پیش از میلاد تا آغاز عصر مسیحیت [در حدود هشتصد سال] بر دشت‌های اوراسیا فرمان می‌راندند از طریق بازسازی زبانی می‌توان به نتایجی از زبان این اقوام رسید. به غیر از تعدادی از زبان‌های ایرانی دورهٔ باستان، زبان‌ها و گویش‌هایی نیز هستند که ما هیچ اطلاعاتی در مورد گذشته آنها نداریم.

از دو طریقِ درزمانی و همزمانی می‌توان به شناخت زبان یک قوم پرداخت. گاهی منابع تاریخی اطلاعاتی به ما می‌دهند که راه را برای مطالعه و شناخت یک زبان باز می‌کند، گاهی نیز منابع کهنی در مورد یک زبان وجود ندارد، و فقط می‌توان از یافته‌های میدانی و معاصر استفاده کرد. تعداد بسیاری از زبان‌های ایرانی نو چنین هستند. یعنی از دورهٔ میانه و باستان آنها

خبری نیست، چرا که منابع مکتوبی از آنها باقی نمانده، ولی داده‌هایی از دورهٔ نو این زبان‌ها و گویش‌ها در دست است که با بازخوانی آنها می‌توان فرضیات ارائه شده در مورد آنها را تأیید یا ابطال کرد. در طول هفت – هشت دههٔ گذشته در مورد گویش‌های ایرانی نظرات بسیاری ارائه شده و در بررسی‌های جدید گاه تعدادی از آنها پذیرفته و گاه رد شده‌اند.

زبان مورد مطالعه در این مجال، تاتی است. زبان تاتی از زبان‌هایی است که در گسترهٔ بزرگی از ایران و خارج از ایران رایج است. منابع زبان‌شناسی در مورد دورهٔ میانه و باستان این زبان چیزی برای ارائه ندارند ولی در دهه‌های أخیر، داده‌هایی از این زبان به دست آمده که می‌توان با بررسی و بازخوانی آنها نظرات ارائه شده در مورد این زبان را بازبینی کرد. زبان تاتی زبانی ایرانی و شمال‌غربی است و در مناطقی دور از هم رایج است. جزیره‌های زبانی تاتی از شمال خراسان شروع شده تا اطراف تهران، طالقان، کرج، قزوین، تاکستان، المـوت، رودبار گیلان، طارم زنجان، شاهرود خلخال، اردبیل، کَلبیر، وَرزقان و جمهوری آذربایجان و داغستان رایج است. شناخت این گسترهٔ جغرافیایی نیاز به تبیین فراوان دارد و بدان خاطر در منابع، گاه گونه‌های مختلف آن را تاتی دانسته و گاه تاتی ندانسته‌اند.

دربارهٔ نام زبان تاتی نظرات متعددی بیان شده، بعضی همانند بارتولد[۱]، ایوانوف[۲] و برخی دیگر از دانشمندان کلمهٔ تات را با «تاجیک» مرتبط می‌دانند (اُرانسکی، ۱۳۷۹: ۳۱٦). اُرانسکی[۳] معتقد است: «کلمهٔ تات ظاهراً در آغاز بر نژاد و قبیله‌ای اطلاق نمی‌شده و قبایل صحرانشین (که اکثراً ترک بودند) مردم زراعت‌پیشه، تخته‌قاپو و ایرانی زبان قفقاز را که در تحت انقیاد خویش درآورده بودند، به این نام (تات) می‌خواندند (همان). هنینگ[٤] تات را با تاجیک مرتبط دانسته و معتقد است «تاجیک» لفظی ترکی است و ساخته شده از تا (= تات (ترک) + چیک و پسوند ترکی) روی هم به معنی تبعهٔ ترک است (معین، ۱۳٦۱: ٤٥٥). برخی از دانشمندان «تات» را یک واژه ترکی دانسته که از سوی ترکان به زیردستان و عناصر خارجی سرزمین ترکان گفته می‌شده‌است (اُرانسکی، ۱۳۷۹: ۳۱٦). برخی آن را یک واژه ایرانی می‌دانند که با تاچیک و تازیک از یک ریشه ساخته شده و هر سه به معنای بیگانه و غیرایرانی است (ذکاء،

۱ - Bartold
۲- Ivanow
۳ - Oranskii
۴ - Hening

۱۳٦۸: ۲٤۱ و ۲٤۲). در کتاب طبقات ناصری (تألیف ٦۵۷– ٦۵۸ هجری) واژه «تات» به معنای تازیک و تاچیک یعنی فارسی زبانان به کار رفته است (بهار، ۱۳۷۳: ج۳، ۵۰).

از بین نقل‌قول‌ها و نظرات مختلف در مورد ریشهٔ کلمهٔ «تات»، آنچه مهم است، آنست که این کلمه (تات) یک صفت است، بدون در نظر گرفتن این که چه کسانی آن را اولین بار به کار برده‌اند و ریشه‌اش به کدام زبان برمی‌گردد، باید گفت این صفت برای ایرانیان و ساکنان مناطقی از ایران به کار می‌رود. گرچه شاید در آغاز به گروه خاصی اطلاق شده، اما در درازمدت توسّع معنایی پیدا کرده و به معنای مطلق ایرانی (در مقابل غیرایرانی) به کار رفته است. ایوانوف معتقد است کلمهٔ «تات» در همه جای ایران به «ایرانیان» اطلاق می‌شود. در موردی که بخواهند ایشان را از کردان، ترکان و عربان مشخص سازند. مثل «کرد و تات»، «ترک و تات» (ایوانوف، ۱۹۳۱: ۲۵۳).

هدف این مقاله دو چیز است: یک) مشخص کردن گسترهٔ جغرافیایی زبان تاتی؛ دو) نشان دادن شواهد ارتباط زبان تاتی با پهلوی اشکانی (پارتی). برای نشان دادن گستره زبان تاتی نخست منابع پیشین باید بررسی شود تا مشخص گردد که در چه منابعی از گویش‌های مختلف تاتی سخنی به دست آمده‌است، بدان خاطر اول مروری بر نظرات دیگران شده تا پیشینه کار بررسی شود. در بخش ۳–۱–۳ مقاله، گویش‌هایی از تاتی آمده که در منابع پیشین، به‌ویژه استیلو ۱۹۸۱ و ۲۰۱۸، نیامده است. در مرحلهٔ دوم با توجه به گسترهٔ جغرافیایی تاتی (که روزگاری محل حکومت و زندگی اشکانیان بود)، ارتباط تاتی با پهلوی اشکانی (پارتی) بررسی شده و دلایلی برای پارتی دانستن نیای تاتی ذکر شده است. این دو نکته در پژوهش‌های قبلی کمتر اشاره شده و به نوعی از تازگی‌های مقاله هستند.

در این مقاله زبان تاتی در سه دسته بررسی شده: الف) دستهٔ اول: گویش‌هایی که جزء خانوادهٔ زبانی تاتی هستند، بدون توجه به اینکه به چه نامی معروفند؛ ب) دستهٔ دوم: گویش‌هایی که جزء خانواده زبانی تاتی نیستند، ولی به نام تاتی معروف شده‌اند؛ ج) دستهٔ سوم: گویش‌هایی که جزء خانواده زبانی تاتی نیامده‌اند، و نامشان هم تاتی نیست، ولی شواهد نشان می‌دهد، باید در خانواده زبانی تاتی ذکر شوند.

قبل از هر چیزی باید به این نکته اشاره کرد که برای تحلیل، بررسی و دسته‌بندی یک زبان، ناچاریم به نظرات و نوشته‌های کسانی استناد کنیم که در مورد این زبان تحقیقاتی قابل توجهی

انجام داده‌اند و سال‌ها عمرشان را در این راه صرف کرده‌اند. در جنب این افراد کسانی نیز هستند که بدون پشتوانه تحقیقات علمی در مورد رده‌شناسی و دسته‌بندی یک زبان نظراتی ارائه کرده‌اند که نمی‌توان چندان به آنها اعتماد کرد و در این تحقیق هم چندان مورد توجه نبوده‌اند؛ اما در عوض در مورد داده‌های گویشی و نیز رواج یا عدم رواج یک زبان یا یک گویش در یک منطقه و یا رواج یک لغت در یک منطقه می‌توان به گفته‌های گویشوران غیرمتخصص هم توجه کرد.

۲- پیشینهٔ بحث در مورد طبقه‌بندی زبان تاتی و گسترهٔ آن

در این بخش تلاش می‌شود نظرات مختلف زبان‌شناسان، در مورد زبان تاتی ذکر و بررسی شود. در حواشی و مقدمهٔ کتاب برهان قاطع که برای بار نخست در سال ۱۳۳۵ به چاپ رسید، اطلاعات ارزشمندی در مورد زبان‌های ایرانی آمده است. پورداود (۱۳٦۱) در «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی» نکاتی در مورد زبان پارسی باستان، اوستایی، سَنسکریت و پهلوی آورده و در ادامهٔ مقالهٔ پورداود، معین (۱۳٦۱) تکمله‌ای تحت عنوان «دیگر زبان‌های ایرانی»، آورده و تعدادی دیگر از زبان‌های ایرانی را معرفی کرده‌است. در ادامهٔ این دو مقاله، معین مقاله‌ای تحت عنوان «لهجه‌های ایرانی» آورده که در آن به گویش‌های ایرانی اشاره کرده‌است. در این بین، معین در شمارهٔ ۳٦ تعبیر«تاتی» را برای اشاره به تاتی شمالی و نیز تعبیر «آذری» را برای اشاره به لهجهٔ قدیم آذربایجان استفاده کرده‌است و برای اینکه مخاطبین لفظ آذری را با زبان ترکی آذری یکی نپندارند، در پاورقی افزوده است که «نباید این لهجهٔ ایرانی را با «آذری» مصطلح به معنی ترکی مستعمل در آذربایجان اشتباه شود» (معین، ۱۳٦۱: سی و نُه).

قبل از اینکه به دسته‌بندی این گویش‌ها اشاره کنیم، باید گفت نخست هنینگ (۱۹٥٤)، بعد یارشاطر (۱۳٥٤) و بالاخره استیلو (۲۰۱۸) به ارتباط داشتن شاخه‌های مختلف تاتی و زبان‌های شمال‌غربی با یکدیگر و با زبان‌های مرکزی ایران اشاره کرده‌اند.

۲-۱ اُرانسکی

یوسف میخائیلوویچ اُرانسکی، زبان‌شناس روسی در کتاب «زبان‌های ایرانی»[1] در شرحی که ذیل عنوان «تاتی» آورده، زبان تاتی شمالی را ذکر کرده که در نواحی جمهوری آذربایجان (در

۱ – متن روسی این کتاب در سال ۱۹۶۳با عنوان «زبان‌های آسیا و آفریقا» منتشر شده است، علی‌اشرف صادقی در سال ۱۳۷۸ آن را از روی ترجمهٔ فرانسوی کتاب که در سال ۱۹۷۷ در پاریس به چاپ رسیده، به فارسی برگردانده‌است.

شمال‌شرقی و در شبه‌جزیره آبشوران) و در داغستان رایج است و به دو شاخهٔ تاتی آذربایجانی و تاتی یهودی تقسیم شده و از نظر نظام آوایی و دستوری به فارسی و تاجیکی نزدیک است (اُرانسکی، ۳۷۸: ۱۳۷). ایشان هنگام معرفی زبان تاتی جنوبی، تعبیر «گویش‌های آذربایجانی» را برای اشاره به زبان‌های هرزنی، کِرینگانی، خلخالی؛ و تعبیر «گویش‌های تاکستانی» را برای اشاره به زبان‌های جنوب غربی قزوین استفاده می‌کند (همان: ١٤٦).

اُرانسکی در بررسی زبان‌های ایرانی نو، در مورد گویش‌های شمال تهران چنین نوشته‌است: «گویش‌های روستاهای تجریش (در شمال تهران) و گازرخان (در شمال شرقی قزوین): گویش نخست را ژوکوفسکی[1] و گویش دوم را ایوانوف بررسی کرده است. به گفتهٔ ایوانوف میان این دو گویش و میان آنها و گویش‌های منطقهٔ سمنان خویشاوندی موجود است» (همان).

۲-۲ ویندفور[2] و آربور

گرنوت ل. ویندفور زبان‌شناس آلمانی (متولد ۱۹۳۸م) با همکاری ان. آربور مقاله‌ای در مجموعهٔ «راهنمای زبان‌های ایرانی» به نام «گویش‌های ایرانی غربی» به چاپ رسانده‌اند و در آن از بین گویش‌های غربی ایرانی، دسته‌ای را به نام تاتی و تالشی آورده‌اند. ایشان در این مقالهٔ کوتاه تاتی و تالشی را به دسته‌های تالشی (داخل و خارج از ایران) هرزنی، تاتی خلخال، طارم و خوئین زنجان، شمال و شمال‌شرق قزوین، رودبار علیای الموت و منطقهٔ الموت، گویش‌های الویر و ویدر، گویش‌های وفس، و گویش‌های رودبار سفیدرود تقسیم کرده‌اند. همچنانکه خودشان نیز اذعان کرده‌اند، مبنای طبقه‌بندی آنها تحقیقات دونالد استیلو[3] (۱۹۸۱) است.

۲-۳ یارشاطر

یارشاطر در مقاله‌ای که در نشریهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳٦ به چاپ رسید، ظاهراً برای نخستین بار به طور منسجم زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را در دو شماره (پیاپی ۱۷ و ۱۸) معرفی کرده‌اند. ایشان هنگام معرفی لهجه‌های ساحل دریای خزر، از زبان‌ها و لهجه‌های گیلکی، مازندرانی، (طبری) و طالشی و تاتی سخن به میان آورده و از لفظ «تاتی خلخال» استفاده کرده‌است. ایشان در این مقاله نوشته‌اند: «تاتی خلخال و لهجهٔ

---

۱ -Žukovoskij

۲ -Windfuhr

۳ - Donald L. Stilo

ماسوله را باید حقاً با طالشی جنوبی پیوسته شمرد» (یارشاطر: ۱۳۳٦: ۳٦). یارشاطر در ادامهٔ تحقیقات خود (یارشاطر، ۱۳۷۱) متوجه شد که تاتی خلخال شاخه‌ای از تالشی نیست و حرفش را به این صورت[1] که «گویش‌های طالش از الله‌بخش محله شاندِرمین در جنوب تا طالش شوروی در شمال اصولاً به زبان‌های تاتی آذربایجان بازبسته‌اند» (یارشاطر، ۱۳۷۱: ۳۹٦) اصلاح کرد.

یارشاطر در مقالهٔ مهم «آذری» که در دانشنامهٔ ایران و اسلام به چاپ رسیده، می‌نویسند: «با وجود تضعیف روافزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبهٔ مغول، گویش‌های این زبان به کلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف آذربایجان و نواحی مختلف آن به طور پراکنده و غالباً با نام «تاتی» سخن می‌گویند» (یارشاطر، همان: ۳۹٦) ظاهراً یارشاطر برای نخستین بار در این مقاله نواحی مختلف ایران را نام برده است که در آنها به زبان تاتی سخن گفته می‌شود:

۱) گویش کِرینگان از دهات دیزمار خاوری در بخش وَرزَقان شهرستان اهر؛

۲) گویش کَلاسور و خوینه‌رود از دهات بخش کلیبر شهرستان اهر؛

۳) گویش گلین‌قَیَه از دهات دهستان هَرْزَند در بخش زنوز شهرستان مرند؛

٤) گویش عنبران در بخش نمین شهرستان اردبیل؛

۵) عمدهٔ دهات بخش شاهرود خلخال (اَسکِستان، اَسبو، دِرَو، کُلور، شال، دیز، کَرین، لِرد، کِهَل، طَهارُم، گِلوزان، گیلَوان، گندم‌آباد، و همچنین کرنق در دهستان خورش رستم و کَجَل در بخش کاغذکنان همان شهرستان؛

٦) گویش‌های تاتی طارم عُلیا (عمدتاً در دهات نوکیان، سیاه‌رود، کَلاسر، هزاررود، جمال‌آباد، باکلور، چرزه، و جیش‌آباد؛

۷) گویش‌های تاتی اطراف رامند در جنوب و جنوب‌غربی قزوین (گویش تاکستان، چال، اسفرورین، خیارج، خوزنین، دانسفان، ابراهیم‌آباد، و سگزآباد که به تاتی خلخال نزدیک‌اند؛

۸) گویش‌های طالش از الله‌بخش محله شاندِرمین در جنوب تا طالش شوروی در شمال که اصولاً به زبان‌های تاتی آذربایجان بازبسته‌اند.

---

۱ – یارشاطر، مدخل «آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، جزء ا ول، تهران ۱۳۵۴.

یارشاطر در ادامهٔ نوشتهٔ خویش، موارد زیر را هم بدون ذکر شماره برای هر کدام، از شاخه‌های زبان تاتی برشمرده است[۱]: «از اینها گذشته می‌توان:

۹) گویش تالشی ماسوله، در بخش فومنات گیلان؛

۱۰) زبان رودبار گیلان (رحمت‌آباد، و رستم‌آباد، و جز آنها)؛

۱۱) رودبار الموت (دکین، موشقین، گرمارود، بلوکات)؛

۱۲) الموت (معلم کلایه، و اِستَلبَر و گازرخان و آوانک و غیره)؛

۱۳) گویش خوئین، سفیدکمر در دهستان ایجرود زنجان؛

۱٤) برخی دهات دهستان کوه‌پایهٔ قزوین (زره‌جرد، و نوده و اسبه‌مرد، و حصار و غیره)؛

۱۵) گویش وَفس از دهات میان همدان و اراک (که جهات مشترک بارزی با زبان‌های تاتی آذربایجان دارند) (یارشاطر، ۱۳۷۱: ۳۹٦).

(۱٦) یارشاطر (۱۳۷۰) دو گونه از گویش‌های تاتی رودبار به نام‌های کَلاسی و کفتجی را معرفی کرده‌است.

ایشان در ادامه این دسته‌بندی نوشته‌اند: «فراوانی نسبی این زبان‌ها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبان‌ها از نقطه دیگری به این سامان سرایت کرده باشند را منتفی و اصالت آنها را در این منطقه مسلم می‌سازد» (همان).

۲- ٤ لُکوک

پیر لُکوک[۲]، زبان‌شناس و ایران‌شناس بلژیکی، در مقاله‌ای به نام «گویش‌های حاشیهٔ دریای خزر و گویش‌های شمال‌غرب ایران»، گویش‌های ایرانی این منطقه را به چند دسته تقسیم می‌کند و دسته‌ای را به گویش‌های تاتی اختصاص می‌دهد. ایشان در این شاخه دو دسته تاتی، تحت عناوین: تاتی شمالی (کلیمیان داغستان، و منتهی‌الیه شمال‌شرقی جمهوری آذربایجان (کوبا، وارتاشن)، و تاتی جنوبی (زبان مسلمانان و تعدادی از مسیحیان شمال‌شرقی جمهوری آذربایان) معرفی می‌کند و در ادامه می‌نویسد، تاتی از نظر زبان‌شناسی همانند فارسی در زمرهٔ زبان‌های ایرانی، جنوب‌غربی است (لُکوک، ۱۳۸۳: ٤۸۹). لُکوک از تاتی داخل ایران با نام «آذری (که در محل به تاتی موسوم هستند» یاد می‌کند. در این دسته‌بندی ایشان به آذری یا

۱- یارشاطر همه این موارد را گاهی با شماره و گاه بدون شماره به صورت افقی پشت سر هم ذکر کرده، نگارنده در این مقاله آنها را به صورت عمودی و تک تک ذکر کرده‌است تا بتوان در ادامه مقاله به هر کدام برگشت و بدان ارجاع داد.

۲ - Pierre Lecoq

تاتیِ رایج در مناطق: الـف) هرزنـد، دِزمـار، کرینگـان؛ ب) خلخـال و طـارم؛ ج) جنـوب‌غرب قزوین مانند تاکستانی؛ د) خوئین زنجان)؛ و هـ) شمال شرق قزوین ماننـد رودبـاری و المـوتی اشاره کرده‌اند (همان).

۲-۵ استیلو (۱۹۸۱)

دونالد استیلو، زبان‌شناس آمریکایی، از بزرگ‌ترین محققانی است که روی دسـته‌بندی زبـان تاتی بیشترین تحقیقات را انجام داده‌است. استیلو در دو نوبـت بـه دسـته‌بندی زبان‌هـای تـاتی پرداخته است. یک‌بار در سال ۱۹۸۱ در مقاله‌ای در مجلهٔ مطالعات ایرانـی؛[1] و دیگـری در جلـد ششم مجموعه مقالات دنیای زبان‌شناسی[2] که با ویراستاری جفری هیگ و جفری‌خان به چـاپ رسیده است. استیلو (۱۹۸۱) بار اول زبان تاتی رایج در ایران و جهان را به دَه دسـته، بـه شـرح زیر تقسیم کرد:

گروه ۱: هرزنی

الف) گویش هَرزنی بین مرند و جُلفـا در اسـتان آذربایجان‌شـرقی؛ ب) گـویش دیزمـاری (به‌ویژه در روستای کِرینگان) و بخش حسنو در آذربایجان شرقی.

گروه ۲: تالشی

الف) تالشی شمالی (در اطراف آستارا)؛

ب) تالشی مرکزی (اسالمی و هشت‌پری و غیره)؛

ج) تالشی جنوبی (شاندرمنی، ماسالی، ماسوله‌ای و غیره).

گروه ۳: تاتی خلخال

الف) شاهرود خلخال؛

ب) خورش‌رستم خلخال؛

ج) کاغذکنان[3] خلخال (کَجَل[1] و غیره).

۱- "The Tati Language Group in The Sociolinguistic Context of NorthwesternI ran and Transcaucasia" .Iranian Studies, Volume XIV, Nos. 3-4, Summer-Autumn 1981.

2 - The Languages and Linguistics of Western Asia. WOL 6. The World of Linguistics. The Languages and Linguistics of Western Asia, An Areal Perspective, Edited by, Geoffrey Haig and Geoffrey Khan. "The Caspian region and south Azerbaijan: Caspian and Tatic"by: Donald L. Stilo. pp. 659- 824.

۳ – کاغذکنان نام بخشی از بخش‌های شهرستان خلخال بود که در سال ۱۳۵۸به دلیل نبود راه ارتباطی مناسب با خلخال از شهرستان خلخال جدا و به شهرستان میانه ملحق شد. در منابع استیلو کاغذکنان همان بخش قدیمی خلخال معرفی شده‌است. استیلو این اشتباه را در تحقیق بعدی خود در سال ۲۰۱۸ اصلاح کرده‌اند.

گروه ٤: گویش‌های طارم

الف) گویش طارم علیا در استان زنجان (هزارروودی، سیاوَردی و غیره)؛

ب) گویش‌های کَلاس و کَبته در رودبار گیلان.

گروه ٥: گویش‌های منطقهٔ خوئین (استان زنجان)

گروه ٦: تاتی جنوبی[۲]

الف) گویش‌های رایج در ناحیهٔ رامند قزوین (مانند تاکستان و غیره)؛

ب) گویش‌های اشتهارد و کرج.

گروه ۷: الف) گویش‌های شمال و شمال‌شرق قزوین (مانند کوهپایه و رازجرد)؛

ب) گویش‌های مراغی رودبار علیا در رودبار الموت؛

ج) گویش‌های منطقهٔ الموت.

گروه ۸: الف) گویش‌های الویر و ویدر در نزدیکی ساوه؛

گروه ۹: گویش‌های وفس و اطراف آن در اراک استان مرکزی.

گروه ۱۰: گویش‌های رودبار در درهٔ سفید رود (در حال انتقال به زبان‌های خزری).

بعد از این دسته‌بندی، استیلو به جمع‌بندی زیر از گروه تاتیک پرداخته است:

- تاتیک شمالی: گروه یک: (هرزنی) و تالشی شمالی
- تاتیک مرکزی: گروه سوم: (تاتی خلخال) و تالشی مرکزی و تالشی جنوبی
- تاتیک جنوبی: گروه ششم: (تاتی اطراف قزوین) و گروه هشتم (الویری و ویدری) و گروه نهم (وفسی)
- تاتیک در حال انتقال: (تاتی رودبار).

استیلو (۱۹۸۱) معتقد است گروه‌های پنج (خوئین)، گویش‌های دستهٔ هفتم (کوهپایهٔ و رازجرد اطراف قزوین) و نیز گروه دهم (رودباری) آنقدر مطالعه نشده‌اند که بتوان آنها را بین تاتیک شمالی، جنوبی و مرکزی قرار داد.

---

۱ – روستای کَجَل یکی از روستاهای تات‌زبان بخش خورش‌رستم خلخال است. قبلاً جزئی از کاغذکنان بود. یارشاطر دربارهٔ زبان تاتی رایج در این روستا مقالهٔ ارزشمندی زیر را نوشته است:

"The Tāti Dialect of kajal". BSOAS ,1960, pp.275-286.

۲ – استیلو این طبقه را به دسته‌بندی احسان یارشاطر ارجاع داده است.

همچنان که معلوم است، استیلو در دسته‌بندی (۱۹۸۱)، گروه پنج (خوئینی)، گروه دو (تالشی) و نیز گروه نُه (وَفسی) را برای اول بار در مجموعهٔ تاتی آورده و در خانواده تاتیک[۱] جای داده است. قبل از او کسی با صراحت تالشی را زیرمجموعه خانواده تاتی نیاورده بود[۲]، و خوئین و به‌ویژه وَفس هم در گروه تاتی قرار نگرفته بود. البته باید گفت قبل از استیلو (۱۹۸۱) یارشاطر بر مبنای داده‌هایی از این گویش که آنها را در سال ۱۹۶۰ جمع‌آوری کرده بود، مقالهٔ «گویش خوئینی» را در سال ۲۰۰۲ در پرسیکا[۳]، معرفی و توصیف کرده بود، گرچه به ارتباطش با تاتی اشاره کرده بود، اما هنوز به نظر قطعی نرسیده و آن را در زمره تاتی قرار نداده بود، بلکه نامش را «گویش خوئینی» گذاشته بود. استیلو (۱۹۸۱) اولین بار قرابت و مشابهت آن را با تاتی‌های دیگر نواحی ثابت کرد و آن را جزئی از خانواده زبانی تاتیک قرار داد.

۶-۲ استیلو (۲۰۱۸)

استیلو یکبار دیگر در سال ۲۰۱۸ دسته‌بندی جدیدی از خانوادهٔ زبانی تاتیک ارائه کرد. ایشان در مقدمهٔ تحقیق مفصل خود (۲۰۱۸) آورده‌است که دسته‌بندی فعلی‌اش از دسته‌بندی ۱۹۸۱ پیروی می‌کند و مواردی هم با داده‌های تازه انتشار یافته تکمیل شده‌است (استیلو، ۲۰۱۸: ۵۵۹). استیلو در تحقیق جدید خود، گروه خانوادهٔ زبانی تاتیک را به زبان‌های زیر تقسیم کرده‌است:

الف) تاتی

– تاتی جنوبی (گویش‌های اطراف قزوین، اشتهاردی، رازجردی)؛

– تاتی مرکزی (۱) طارم علیا، هزاررودی، کلاسری، باکلوری، چرزه‌ای (در زنجان) و نیز کلاسی و کبته‌ای در رودبار گیلان (۲) کلوری، شالی، دروی و دیگر گونه‌های نزدیک به آن در شاهرود خلخال؛ (۳)؛ گندم‌آبادی، سیاورودی، نوکیانی و غیره، (٤) کَهَلی، گیلوانی، طهارمی، (۵) کرینی، لردی، دیزی، کرنقی، و غیره؛ (٦) کَجَلی.

– تاتی شمالی (کلاسوری، هرزنی، کرینگانی).

ب) تالشی

۱– Tatic

۲ – یارشاطر در پژوهش‌های خود (۱۳۵۴ و ۱۹۶۹) به ارتباط تاتی و تالشی و نیز تاتی با وَفسی و گویش‌های مرکزی با قید احتمال نظر داده بود.

۳ - The Xoini dialect. Persica, vol. 18, pp. 85-102.

نقشهٔ شمارهٔ یک: پراکندگی گویش‌های خانواده زبانی تاتی/ تاتیک

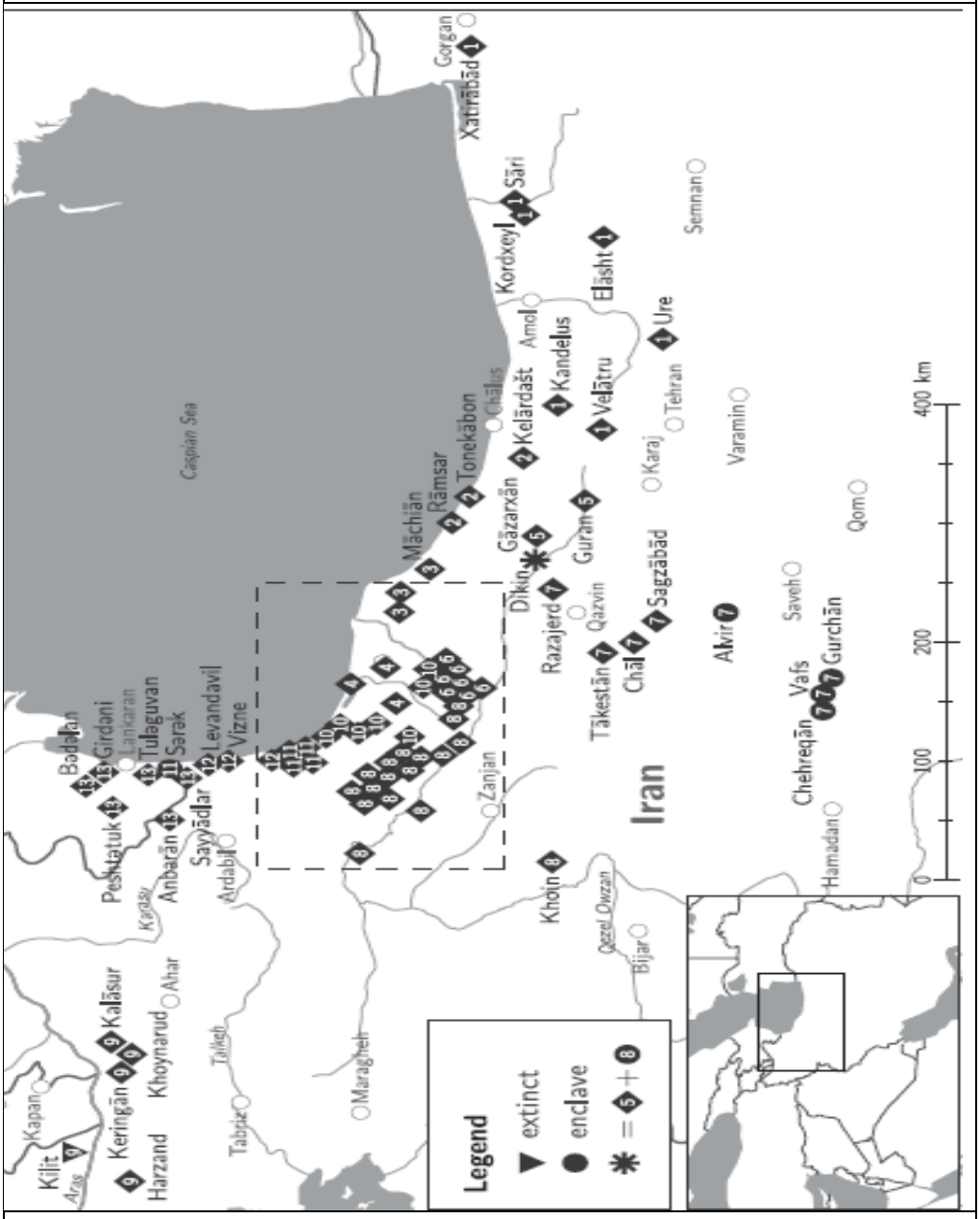

(منبع نقشه: استیلو، ۲۰۱۸: ٦٦١)

شماره‌های ۷ تا ۱۳ مربوط به خانوادهٔ زبانی تاتی و بقیه مربوط به خانوادهٔ کاسپین است.

- تالشی شمالی؛
- تالشی مرکزی؛
- تالشی مرکزی در حال انتقال؛
- تالشی جنوبی.

ج) تاتوئید[1] (گروه‌های در حال انتقال)

- طالقانی – الموتی
- رودباری.

۳- تحلیل داده‌ها

آنچه تا حال ذکر شد، کلیاتی از دسته‌بندی‌های مختلف گویش‌های مختلف تاتی در سراسر گسترهٔ ایران و خارج از ایران بود. در این دسته‌بندی‌ها چیزی که بیش از همه قابل ملاحظه است این است که تاتی هم به زبانی از شاخهٔ کوچکی از زبان‌های ایرانی جنوب‌غربی؛ و هم به مجموعه گویش‌هایی گسترده‌ای از زبان‌های ایرانی شاخهٔ شمال‌غربی اطلاق می‌شود. در ایران تاتی یکی از چند زبانی است که در گسترهٔ جغرافیایی بزرگی گویشور دارد[2]. به استثنای پژوهش‌های یارشاطر و استیلو هیچ تحقیق جامعی در مورد نسبت این زبان‌هایی که به نام تاتی رایج هستند، انجام نشده است. آنها هم نظرات خود را بر مبنای داده‌هایی زبانی از گونه‌هایی مورد مطالعهٔ خود ارائه کرده‌اند و همچنان که خودشان نیز معتقدند نمی‌توان نظرشان را به تمام گونه‌های تاتی تعمیم داد و هر دو پژوهشگر بعد از مدتی نظر اول خود را اصلاح یا تکمیل کرده‌اند. در داخل ایران نیز محققانی نظراتی در مورد زبان تاتی ارائه کرده‌اند. کسانی که در مورد زبان تاتی نظر داده‌اند، اغلب کسانی هستند که حدس و گمان و یا خواست قلبی خود را به عنوان یک نظر علمی ارائه کرده‌اند و چنین کسانی اغلب همان گویشورانی هستند که در مورد زبان، گویش و گونهٔ زبانی رایج در منطقهٔ زندگی یا زادگاه خود به صورت موردی تحقیقاتی انجام داده‌اند. به طور کلی نگارنده تا این لحظه، تحقیق جامعی که در مورد دسته‌بندی گویش‌های تاتی ایران و خارج از ایران باشد، نیافته‌ام و هنوز آثار یارشاطر و استیلو

۱ - Tatoid

۲ – در ایران علاوه بر زبان فارسی، زبان کردی، و ترکی نیز از چنین ویژگی‌ای برخوردارند.

جامع‌ترین و قابل اعتمادترین منابع در این زمینه هستند. بدان خاطر در این پژوهش نیز دسته‌بندی آنها لحاظ شده و فقط چند گویش از گویش‌های تاتی به آن دو دسته‌بندی اضافه شده‌است.

در دسته‌بندی جدید استیلو تغییراتی مشاهده می‌شود، از جملهٔ آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الف) تاتی شاهرود خلخال (کلوری، شالی، دروی، لردی) خود به چند دسته تقسیم شده‌است. یعنی کلوری، شالی و گونه‌های نزدیکش چون دروی و اسکستانی، یک شاخهٔ محسوب شده‌اند و لردی، کرینی، همراه با کرنقی و دیزی در یک دسته قرار گرفته‌اند و کَجَلی هم به تنهایی در یک دسته قرار دارد؛ ب) تالشی مرکزی خود به دو دستهٔ «تالشی مرکزی» و «تالشی مرکزی در حال انتقال» تقسیم شده‌است. ج) طالقانی به گروه‌های در حال انتقال (تاتوئید) اضافه شده‌است.

در پژوهشی که فلاحی و صادقیان (۱۳۹۰: ز) در مورد گویش طالقانی داشتند، پنج منطقه زیر را دارای گویش طالقانی معرفی کرده‌اند:

۱- دهستان بَرَغان و چندار (شهرستان ساوجبلاغ تهران)؛
۲- دهستان کوهپایه – زیاران (فشگل‌دره) شهرستان آبیک قزوین؛
۳- دهستان معلم‌کلایه – بالا الموت و پایین الموت استان قزوین؛
٤- بخش‌های بیلقان، آسارا، دهستانهای آدران، سیرا در کرج و تهران؛
۵- برخی از روستاهای رودبار قصران در تهران.

در مورد تاتی بود زبان مردم طالقان محققانِ گویشوری همچون منوچهری و داودی (۱۳۹۰) در «زبان تاتی و گویش طالقانی آن» به زبان تاتی رایج در طالقان پرداخته‌اند.

ناگفته پیداست که استیلو در سایهٔ زحمات چندین دهه خود به چنین دسته‌بندی رسیده‌است. یقیناً ایشان پاره‌ای از نظرات خود را اصلاح و تکمیل خواهد کرد و این خاصیت دانش است. البته خود نیز به مشکلات این مسیر اشاره نموده و با این حال تلاش کرده نه بر مبنای جغرافیا، بلکه بر منبای داده‌های زبانی به دست آمده، و شباهت‌های زبانی دسته‌بندی قابل اطمینانی ارائه نماید.

۳-۱ انواع تاتی

همچنان‌که در مقدمه ذکر شد، در این مقاله زبان تاتی بـه سـه دسـته تقسـیم شده‌اسـت کـه شرحشان ذکر خواهد شد.

۳-۱-۱ دستهٔ اول: گویش‌هایی که جزء خانوادهٔ زبانی تاتی هستند، بدون توجه به اینکه به چـه نامی معروفند.

زبان تاتی دارای ویژگی‌های زبانی خاصی است که در اغلب زبان‌هایی که در ایـن خـانواده هستند، چنین ویژگی‌هایی کم‌وبیش یافت می‌شود. گویش‌هایی که از نظر زبانی، جـزء خـانوادهٔ زبانی تاتی هستند، در نواحی زیر رایج هستند:

۳-۱-۱-۱ تاتی خلخال (اردبیل)

تاتی در دو بخش از بخش‌های خلخال به نام شاهرود و خورش‌رستم رایج است. در مـورد تاتی خلخال شاید نخستین کسی که نظری ارائه کرد، احمد کسروی بود. ایشان در رسـالهٔ مهـم «آذری یا زبان باستان آذربایجان» (نوشته شده در سال ۱۳۰٤هـ) به تاتی خلخال اشاره کرده‌انـد. پس از آنکه دو تن از آشنایان کسروی به نام‌های ناصر دفترروایی خلخال و سیدصـادق سـعید، نمونه‌هایی از زبان‌های خلخال، هَرزند و گلین‌قیه را برایش فرستادند، به وجود گویش تـاتی در این منطقه اشاره کرد. او در رسالهٔ آذری یـا زبـان باسـتان آذربایگـان، ذیـل «نمونـه‌ای از زبـان خلخال» چنین آورده‌است: این نمونه از آذری کهن بسیار دور می‌نماید و کلمه‌های و یـژه‌ای را داراست و می‌توان گفت که گویندگان این زبان تیرهٔ جداگانه‌ای از مردم آذربایجان بوده‌انـد. بـا این همه مانستگی‌هایی نیز با آذری در آن پیداست... از همین نوشتهٔ آقای روایـی پیداسـت کـه بومیان این زبان را تاتی می نامند و شاید در هرزند و دیگر جاها نیـز ایـن نـام شـناخته باشـد» (کسروی، ۱۳٦۸: ۸۹).

احتمالاً این نخستین بار است که در مباحث زبان‌شناسی به گـویش تـاتی شـاهرود خلخـال اشاره شده‌است. بعدها در سال‌های ۱۹۳۲- ۱۹۳۳، امیل بائر، استاد زبان‌شناسی دانشگاه زوریـخ دربارهٔ زبان هَرزند و خلخال به تحقیق پرداخت و نظـرات خـود را در دو کنگـرهٔ در سـال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ در رم و بروکسل بیان کرد؛ اما به گفتهٔ هنینگ، مواد و یادداشت‌های بـائر مفقـود شده و حتی در خلاصهٔ سخنرانی‌های کنگرهٔ اخیر نیز شواهد او حذف شده اسـت (Hening, 1954, 166-167).

کارنگ در سال ۱۳۳۵ مقاله «خلخالی یک لهجهٔ آذری» را نوشت و در آن به ذکر نکاتی کلی در مورد کویش کَجلی پرداخت. ماری آرادگلی (۱۳٤۹) در یک پایان‌نامه به تاتی کجل اشاره کرد و به دلیل وجود وند «می» در افعال مضارع آن تاتی را از شاخهٔ تاتی شمالی دانست. یارشاطر در سال ۱۹۵۹ به گویش تاتی شاهرود خلخال[1] پرداخت و در آن ضمن معرفی کلی تاتی منطقه، به توصیف گونهٔ شالی و تا حدی هم کلوری پرداخت. یک‌سال بعد در سال ۱۹٦۰ تاتی کجلی[2] از تاتی‌های رایج در خورش‌رستم خلخال را معرفی کرد. علی عبدلی در سال ۱۳٦۳ در کتاب «فرهنگ تاتی و تالشی» که به شکل کتابی در انتشارات دهخدای انزلی به چاپ رسید، لغاتی از تاتی کلوری از تاتی‌های شاهرود خلخال را با تالشی (رایج در تالشدولاب) مقایسه کرده‌است.

در دهه‌های أخیر تحقیق روی گونه‌های تاتی خلخال گسترده شده‌است. از جملهٔ آنها عبارتند از: معراجی (۱۳۸۸) تاتی لردی؛ کریمی (۱۳۹۲ و ۱۳۹٦) تاتی شالی؛ سبزعلیپور (۱۳۹۱ ب) تاتی دِرَوی؛ بزرگ‌زاده (۱۳۹۱) تاتی کلوری؛ سبزعلیپور (۱۳۹٤) نُه گونه از تاتی‌های خلخال (اَسکِستانی، دِروی، کلوری، شالی، گیلوانی، لردی، کرینی، کرنقی و کجلی)؛ سبزعلیپور (۱۳۹۱الف) بررسی تطبیق فعل در گویش‌هایی از تاتی، تالشی و گیلکی؛ و یوسف‌نژاد و سبزعلیپور (۱۳۹٦).

۳-۱-۱-۲ هَرزنی و کرینگانی (آذربایجان‌شرقی)

کهن هرزن[3] یا هرزند عتیق نام روستایی است بر کمرهٔ آفتابگیر کوهی در محال هرزندات بین علمدار و مرند واقع شده‌است و راهی صعب و کوهستانی دارد و مسافرت بدان جز با اسب و الاغ و یا پای پیاده میسر نیست (کارنگ، ۱۳۳۳: ۳٤) هرزن یا هرزند نامی است که در پژوهش‌های زبانشناسی و گویش‌شناسی ایرانی بسیار آشناست. در مورد زبان هرزنی پژوهش‌های خوبی انجام شده‌است. این پژوهش‌ها داده‌های بسیاری را به ما رسانده‌اند. عبدالعلی کارنگ در تیر ماه سال ۱۳۳۳ «تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان» را نوشت و در آن نشان داد که در زمان پژوهش او، روستاهای چای‌کندی، و ملک در محال

---

۱ -"The Dialect of Shāhrud (khalkhāl)". *BSOAS* , 52-58.

۲ - "The Tāti Dialect of kajal". *BSOAS* , 275-286

۳ در ترکی- آذری امروزه به کهن هرزن، «داش هرزن» و در مکاتبات رسمی «هرزند عتیق» می‌گویند. در زبان هرزنی به آن کوهرزن ko harzân می‌گویند (مرتضوی، ۱۳۳۳: ۳۰۴).

دیزمار؛ اَرزین، وَنیستان، خوی‌نَرو، کَلاسور، دمیرچی، و مَرگَر در محال حسنو به تاتی تکلم می‌کرده‌اند. به گفتهٔ او اختلاف اندکی بین تاتی دیزمار و حسنو وجود دارد.

یحیی ذکاء در سال ۱۳۳٦ «گویش گلین‌قیه» را نوشت. گلین قیه (Galin qaya) از رو.ستاهای دهستان هرزندات بخش زنوز شهرستان مرند است. به نوشتهٔ ذکاء، علاوبر گلین‌قیه، روستاهای عریان‌تپه، قره‌بولاق، بابره، قشلاق، دیزج قربان، قره‌گز، پیراسحق هم با این زبان گفتگو می‌کرده‌اند و بعدها به زبان ترکیِ آذری روی آورده‌اند.

منوچهر مرتضوی (۱۳٤۱و ۱۳٤۲) در «فعل در زبان هرزنی» که مقالهٔ بلندی است، توضیحات مهمی در مورد هرزنی ارائه کرده‌است. در سال‌های أخیر اصغری (۱۳۸۵ و ۱۳۸۷) در دو مقاله به بررسی فعل، اسم و ضمیر در گویش تاتی کَلاسور پرداخته است. سبزعلیپور (۱۳۹۰) با توجه به دو پژوهش اصغری در مورد تاتی کَلاسوری، «پیرامون تاتی کلاسور» را نوشته است. ایرج افشار (۱۳۷۱) در کتاب «زبان فارسی در آذربایجان» پژوهش‌های بسیاری از پژوهشگران در مورد زبان آذری را گردآوری کرده‌است.

۳-۱-۱-۳ زبان تالشی گیلان و جمهوری آذربایجان

زبان تالشی از زبان‌هایی هست که همواره در کنار تاتی مطالعه شده و در دسته‌بندی‌های استیلو جزیی از خانواده تاتی/ تاتیک آمده‌است. بار نخست ظاهرا پژوهشگران روسی به این زبان توجه ویژه نشان دادند. پاول ریس (۱۸۸۵) مقاله‌ای با عنوان «دربارهٔ تالش‌ها، شیوهٔ زندگی، و زبان آنها» در مجلهٔ انجمن جغرافیایی قفقاز به چاپ رساند. ب. و. میلر (۱۹۳۰ و ۱۹۵۳)، زبان تالشی و متون تالشی را نوشته است. از پژوهشگران گویشور تالشی، رضایتی کیشه‌خاله (۱۳۸٦) دستور زبان تالشی مرکزی را بر پایه تالشی پره‌سری نوشته است. رضایتی کیشه‌خاله و خادمی‌اَرده (۱۳۸۷) فرهنگ لغات تالشی را بر پایهٔ گونه مذکور نوشته‌اند. امیریان (۱۳۸٤)، کتاب گویش تالشی عنبران را نوشته‌است. در مورد تالشی جنوبی لازار (۱۹۷۸) «زبان تالشی» را و حاجت‌پور (۱۳۸۳) زبان تالشی گویش خوشابر را نوشته‌است. نصرتی سیاه‌مزگی (۱۳۸٦) تالشی‌نامه را که تعبیرات و کنایات تالشی جنوبی بر مبنای تالشی سیاهمزگی نوشته است. نصرتی در ۱۳۹٦ فرهنگ لغتی برای گونهٔ مورد نظر تالشی جنوبی نوشته است. رفیعی جیردهی (۱۳۸٦)، لغت‌نامه‌ای را برای گونهٔ تالشی جنوبی بر منبای تالشی آلیانی نوشته‌است.

قایل شدن ارتباط بین تاتی و تالشی چیزی نیست که استیلو فقط مطرح کرده باشد، باید گفت استیلو در این زمینه نتیجه‌گیری نهایی را انجام داده ولی پژوهشگرانی که سال‌های روی زبان‌های و گویش‌های ایرانی تحقیق کرده‌اند، نکاتی را قبلاً بیان کرده‌بودند. هنینگ (۱۹۵٤) از گفتار معمّرین هرزنی به این نتیجه رسیده بود که آنها تالش هستند که به آنجا کوچیده‌اند. یارشاطر نیز این نظر را در آغاز پذیرفت (یارشاطر: ۱۳۳٦: ۳٦)؛ ولی بعدها همچنان که در بالا نقل شد، در ادامهٔ تحقیقات خود آن نظر را رد کرد و حرفش را به این صورت اصلاح کرد که «گویش‌های تالشی از الله‌بخش محله و شاندرمین، در جنوب تا طالش شوروی در شمال، اصولاً به زبان‌های تاتی آذربایجان بازبسته‌اند» (یارشاطر، ۱۳۷۱: ۳۹٦).

۳-۱-۱-٤ تاتی رودبار گیلان

رودباری دسته دیگری از زبان‌های ایرانی شمال‌غربی است که همواره در کنار زبان تاتی نام آن بر زبان رانده می‌شود. یارشاطر، استیلو و دیگر محققان اغلب به این دسته‌بندی اشاره کرده‌اند و یافته‌های میدانی و تحقیقات گویشوران نیز تائید کننده این نظر است. سبزعلیپور (۱۳۸۹) در کتاب «زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار)»، علیزاده جوبنی (۱۳۸۹) در «فرهنگ گویش تاتی رودبار زیتون»؛ شوقی جیرنده (۱۳۹٦) در «گیل‌تات، پژوهشی پیرامون تاریخ، زبان و فرهنگ عمارلو»؛ برهانی‌نیا (۱۳۹٦) در «فرهنگ تاتی رودبار»، به زبان تاتی این منطقه پرداخته‌اند. با توجه به اینکه در رودبار گروه‌های زبانی مختلفی وجود دارند و گیلک‌زبانان جمعیت غالب آن هستند، طبق انتظار زبان تاتی این منطقه نیز ویژگی‌هایی از زبان گیلکی را به خود گرفته است. به این نکته استیلو (۲۰۱۸) نیز اشاره کرده و این دسته را جزئی از گویش‌های در حال انتقال تاتی به گیلکی می‌داند.

۳-۱-۱-۵ تاتی اطراف قزوین

یکی از بزرگترین نقاط تات‌زبان ایران، مناطق اطراف قزوین به ویژه شهرستان تاکستان است. یارشاطر در کتاب دستور زبان تاتی جنوبی[۱]، به مناطق تات‌زبان این منطقه اشاره کرده‌است. این منطقه همانند خلخال از مناطقی است که از دهه‌های گذشته زبان‌شان هم در بین پژوهشگران و هم در بین مردم منطقه به «تاتی» شهرت داد و جمعیت متمرکز بسیاری را

۱ – A Grammar of Southern Tati Dialects.1969. the Hague. Paris.

در خود جای داده‌اند. در مطالعات زبان‌شناسی به تاتی رایج در این منطقه «تاتی جنوبی» اطلاق می‌شود. یارشاطر گونه‌های شالی، تاکستانی، اشتهاردی، خیارجی، ابراهیم‌آبادی، سَگزآبادی، دانسفانی، اسفَروَرینی و خوزنینی را بررسی کرده‌است. در کنار مناطقی که در بالا ذکر شد، مناطق دیگری هم هست که استیلو جداگانه به آنها پرداخته، یعنی آنها را در دستهٔ دیگری تحت عنوان (گروه ۷) جای داده که شامل «گویش‌های شمال و شمال‌شرق قزوین (مانند کوهپایه و رازجرد) و گویش‌های مراغی رودبار علیا در رودبار الموت و همچنین گویش‌های منطقهٔ الموت است.

۳-۱-۱-٦ تاتی استان البرز

اشتهارد کرج با مقداری فاصله از قزوین قرار دارد و امروزه جزئی از استان البرز است و در سر راه اصلی تهران – قزوین قرار گرفته است. آنچنان که از نوشته هنینگ (۱۹٥٤) برمی‌آید، نخستین بار ژوکوفسکی نسخه‌ای از فرهنگ جامع در دست داشته که در سال ۱۸٤٤ میلادی در تبریز طبع شده‌است. در حواشی این نسخه، شخصی ایرانی ۱۸۰ لغت را به خط عربی با اعراب کامل به لهجه‌ای نوشته و آن را به اشتهاردی نسبت داده‌است. این اطلاعات و مواردی که خود هنینگ یاد می‌کند، باعث شد تا شاگرد او یارشاطر به سراغ این گویش برود.

۳-۱-۱-۷ تاتی استان زنجان

در اطراف زنجان نیز گویش‌های تاتی رایج است. مهم‌ترین بخشی که در آن تاتی به کار می‌رود، طارم عُلیای زنجان است. گویش‌های تاتی طارم عُلیا (مانند سیاه‌رودی، کَلاسری و هزارروودی) در بالا معرفی شدند. غیر از طارم عُلیا، گونهٔ خوئینی دیگر شاخه از خانواده تاتی است که در دهستان ایجرود زنجان قرار دارد. تاتی این دو منطقه به گونه‌ای است که استیلو آنها را در دو دستهٔ جداگانه آورده‌است. همچنان که در بالا ذکر شد، یارشاطر (۲۰۰۲) روی این گونه تحقیق کرده بود، اما استیلو (۲۰۱۸) به تاتی بودنش تصریح کرده‌است.

۳-۱-۱-۸ تاتی استان مرکزی

در استان مرکزی نیز نقاطی به زبان تاتی تکلم می‌کنند که در دسته‌بندی استیلو، شاخهٔ شمارهٔ ۸ را به خود اختصاص داده‌اند. گویش‌های این منطقه به «ویدری» و «الویری» معروف هستند. ویدر که ساکنانش آن را وییَر viyar می‌نامند، روستایی ازدهستان خرقان بخش خرقان

شهرستان ساوه از استان مرکزی است. دو روستای الـویر و ویـدر تنهـا روسـتاهای موجـود در بخش خرقان هستند که در برابر نفـوذ ترکـی مقاومـت کـرده و گـویش اصـیل خـود را حفـظ کرده‌اند. ویدری شباهت‌هایی با وَفسی، آشتیانی، ابیانه‌ای و ابوزیدآبادی دارد (رضایی باغ‌بیـدی، ۱۳۸۳: ۲۰ –۲۱).

به غیر از ویدَر و الویر شهرستان ساوه، در شهرسـتان کُمیجـان اسـتان مرکـزی نیـز گـویش وفسی در چند مطقه به نام‌های وفس، گورچان، چهرقان، و فَرک رایج اسـت. ایـن شـاخهٔ قـبلاً جزیی از زبان‌های مرکـزی ایـران دسـه‌بندی شـده بـود (لُکـوک، ۱۳۸۳: ۵۱۷–۵۳۹ و رضـایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۳: ۲۱). اما استیلو در هر دو تحقیق خویش آن را جزیی از خـانواده بـزرگ تـاتی دسته‌بندی کرده‌است (استیلو، ۱۹۸۱: ۱٤۱ و استیلو ۲۰۱۸: ٦٦٥).

آنچه ذکر شد، مناطقی از ایران بود که در آنها گویش‌هایی از خانوادهٔ زبانی تاتی رایج اسـت و شباهت و قرابت زبانی آنها به یکدیگر بیش از هر زبان دیگری اسـت. در کتـار ایـن دسـته، شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی نیز وجود دارد که به نام تاتی معروف است، اما شباهت و قرابتی بـا خانواده زبانی تاتی ندارد و به نام «تاتی» معروف شده‌اند.

۳-۱-۲ دستهٔ دوم: گویش‌هایی که جزء خانواده زبانی تاتی نیستند، ولی به نام تـاتی معـروف شده‌اند.

گویش‌هایی از زبان‌های ایرانی در خارج از ایران و نیز در داخل ایران به نام «تاتی» معـروف هستند، که امروزه شباهت و قرابت کمتری با خانواده زبانی تـاتی دارنـد، و بیشـتر بـه فارسـی نزدیک هستند. تاتی خارج از ایران و نیز تاتی خراسان دو نمونـه از ایـن دسـته از گویش‌هـای تاتی هستند که شرحشان در زیر ذکر خواهد شد.

۳-۱-۲-۱ تاتی جمهوری آذربایجان

تاتی خارج از ایران که در داغستان و جمهوری آذربایجان به آن تکلم می‌شود، خود بـه دو دسته قابل است (لُکوک، ۱۳۸۳: ۸۹ و نیز رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۸۰): الف) تاتی شمالی که کلیمیان داغستان (دربند) و منتهی‌الیه شمال‌شرقی جمهوری آذربایجان (کوبـا، وارتاشـن) بـدان سخن می‌گویند. ب): تاتی جنوبی که مسلمانان و تعـدادی از مسـیحیان شمال‌شـرق جمهـوری آذربایجان (دیویچی، لاخج، و شبه‌جزیرهٔ آپشرون در شرق باکو) بدان سخن می‌گوینـد. از نظـر زبان‌شناسی این شاخه در زمرهٔ زبان‌های ایرانی جنوب غربی (از شاخه‌های زبان فارسی) اسـت.

ظاهراً به نوشتهٔ محققان این شاخه از زبان تاتی بـه وسـیلهٔ سـپاهیان ساسـانی بـه قفقـاز منتقـل شده‌است (اُرانسکی، ۱۳۷۹: ۳۱٦)؛ به این دسته از تاتی استیلو اشاره کرده و نوشته است که این تاتی به هیچ وجه با خانواده تاتی مربوط نیست (استیلو، ۲۰۱۸: ٦٦٤).

۳-۱-۲-۲ تاتی خراسان

در داخل ایران نیز گویش‌هایی به نام تاتی در نواحی مختلفی رواج دارند که به سختی بتوان پذیرفت از خانواده زبانی تاتی باشند. به‌عنوانه مثـال گویش‌هـای تـاتی خراسـان از ایـن دسـته هستند. آنچه معروف است و در منابع آمده این است که در شمال خراسان در منـاطق مختلفـی زبان تاتی رواج دارد. صفرزاده (۱۳۸۲) در این زمینه نوشته‌است: «در شهرستان جاجرم واقع در شرق بجنورد، جلگهٔ پهناوری به نام شوغان و منطقه‌ای به نام چهـارده سنخواسـت وجـود دارد که اغلب ساکنان این مناطق به گویش تاتی تکلم می‌کنند. از مهمترین این روستاها می‌تـوان بـه سنخواست اندقان، خراشا، کرف، جربت، دوبرجه، جوشقان اشاره نمـود کـه آمـاری در حـدود بیست و پنج هزار نفر را تشکیل می‌دهند... مردم از دیرباز خود را تـات می‌نامیده‌انـد و گـویش رایج را تاتی معرفی کرده‌اند» (صفرزاده، ۱۳۸۲: ۲۲).

در پژوهش‌های دیگری نیز بـه تـاتی شـمال خراسـان اشـاره شده‌اسـت: کتـاب «موقعیـت جغرافیـایی و اجتمـاعی گیفـان در دهـه ٤۰ و ۵۰ خورشـیدی» از بروشـکی (۱۳۹۱)؛ کتـاب «پژوهشی پیرامون فرهنـگ عامـه و گـویش مـردم سنخواسـت» از اکبـرزاده (۱۳۸۸)؛ «بررسـی واژه‌هایی از گویش تـاتی شـمال خراسـان در آثـار مولانـا» از ایمـان‌پور و اکبـرزاده (۱۳۸۸)؛ «بررسی گویش تاتی رویین» از نـوروززاده (۱۳۸۹)؛ «بررسـی پـاره‌ای از قواعـد و ویژگی‌هـای گویش تاتی بخش اسفرورین» از قافله‌باشـی (۱٤۰۰)؛ مقالـهٔ «حـذف واکـه و قلـب واجـی در تصریف فعل در گویش تاتی گیفان» از هدایت (۱۳۹٤)؛ مقالهٔ «ساختمان فعـل در تـاتی شـمال خراسان» از کنعانی (۱۳۹۵) و مواردی دیگر نشان می‌دهد در این مناطق زبان تاتی رایج اسـت. اینکه گویش‌های شمال خراسان با کدام دسته از گویش‌های تاتی سـایر منـاطق ایـران شـباهت دارند، و مقدار شباهت و اختلاف آنها چقدر است، بررسی نشده است. آنچه مسـلم اسـت نـام این زبان است که به تاتی معروف است. ممکن است روزگاری زبان این منطقه تاتی بوده باشد، ولی با گذشت زمان دوره انتقال را طی کرده باشد یا در حال انتقال به زبان فارسی باشـد. تـاتی دانستن این گویش‌ها، هنوز نیازمند تحقیق فـراوان اسـت. گرچـه از نشـانه‌های زبـانی، بـه‌ویژه

ضمایرِ ملکی، و ویژگی‌های نحوی و واژگانی، تعلق زبان این منطقه به فارسی را می‌توان زودتر از هر نظر دیگر پذیرفت، با این حال هنوز برای نتیجه‌گیری در مورد این گویشها (گویش‌های تاتی خراسان) باید منتظر پژوهش‌های بنیادی بیشتری بود.

۳-۱-۳ دستهٔ سوم: گویش‌هایی که جزء خانواده زبانی تاتی نیامده‌اند، و نامشان هم تاتی نیست، ولی شواهد نشان می‌دهد، باید در خانواده زبانی تاتی ذکر شوند.

در کنار دو دستهٔ یک و دو، که شرحشان ذکر شد، زبان‌ها و گویش‌هایی نیز هستند که جزء خانواده زبانی تاتی نیامده‌اند، و نامشان هم تاتی نیست، ولی بررسی شواهد نشان می‌دهد، باید در خانواده زبانی تاتی ذکر شوند. این مناطق عبارتند از: ۱- تاتی سمنان و اطراف آن؛ ۲- تاتی قصران تهران، ۳- تعدادی از گویش‌های مرکزی ایران.

۳-۱-۳-۱ تاتی استان سمنان

پژوهشگران گویش‌هایی از استان سمنان را در شاخهٔ شمال‌غربی جای داده‌اند. لُکوک گویش سمنانی، سنگسری، افتری، سُرخه‌ای، لاسگردی و بیابانکی را در در کنار زبان‌های حوزهٔ خزر و زبان‌های تاتی و تالشی و آذری ذکر کرده است (لُکوک، ۱۳۸۳ : ٤۹۰). ویندفور[۱] (۱۹۸۲) افتری را از گویش‌های می‌داند که از طرفی به مازندرانی و نیز به هرزنی در آذربایجان شبیه است. محمودی بختیاری[۲]، صفرزاده (۱۳۸۲: ۱۷) و عدهٔ دیگری از پژوهشگران معتقدند سمنانی با تاتی ارتباط دارد.

۳-۱-۳-۲ تاتی قَصران تهران

دیهیم در مقاله قَصران[۳] در ایرانیکا، ذیل قَصران اطلاعاتی را دربارهٔ این منطقه آورده است.[٤]. همچنین در کتاب «بررسی خرده‌گویش‌های منطقهٔ قصران به انضمام واژه‌نامهٔ قصرانی» داده‌هایی از این گویش ارائه کرده و در مقدمه از زبان مردم این منطقه می‌نویسد که «در

---

۱ - G. L. Windfuhr, "AFTARĪ," Encyclopaedia Iranica, Online Edition, 1982, available at http://www.iranicaonline.org/articles/aftari-dialect-of-aftar.

۲ – دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، مدخل «تاتی»، بهروز محمودی بختیاری.

۳ – دیهیم به نقل از کریمیان (۱۳۵۶) نامگذاری قصران را با کوهستانی بودن آن مرتبط دانسته و معتقد است قصران معرب کوهسران یا کوهساران بوده است (دیهیم، ۱۳۸۴: ۵).

۴ - Giti Deyhim and *EIr*., "QAṢRĀN," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2017, available at http://www.iranicaonline.org/articles/qasran (accessed on 30 May 2017).

واصف‌جان، اهالی زبان خود را تاتی می‌نامند» (دیهیم، ۱۳۸٤: ۱۳). در ادامه دیهیم افزوده است که «پژوهشگرانی که در سال‌های أخیر دربارهٔ گویش مازندرانی پژوهش‌هایی انجام داده‌اند، به وجود مردم تاتی‌زبان در جنوب دریای خزر اشاره‌کرده‌اند» (همان). دیهیم که مدتی روی زبان مردم این منطقه تلاش کرده، در مقدمهٔ این کتاب روش کارش را شرح داده و نوشته است که برای دانستن اینکه زبان این منطقه دقیقاً چیست، دست به آزمایشی زده است. این صورت که تعداد شصت نوار را به دانشجوی کارشناسی ارشدی که هم مازندرانی و هم تاتی طالقانی می‌دانست، داده تا گوش دهد. «وی بعد از گوش دادن به شصت نوار، تعدادی را شبیه مازندرانی و برخی را کم و بیش نزدیک به مازندرانی و دربارهٔ بیست‌وچهار نوار اظهار داشت که در آنها یا عنصر تاتی غالب است، یا به درجات مختلف موجود است» (دیهیم: همان: ۱۳-۱٤). با توجه به اینکه مردم هم زبان خود را تاتی می‌دانند، نمی‌توان به حضور گویش یا گویش‌هایی از زبان تاتی در این منطقه بی‌اعتنا بود. فلاحی و صادقیان (۱۳۹۰: ز) هم در مورد زبان طالقانی نوشته بودند که یکی از مناطق رواج طالقانی «روستاهای رودبار قصران در تهران» است. اگر دسته‌بندی استیلو را نیز ملاک بدانیم، می‌بینیم که او نیز طالقانی را زیرمجموعهٔ تاتی آورده‌است.

۳-۱-۳-۳ تعدادی از گویش‌های مرکزی ایران

بعضی از زبان‌ها و گویش‌های مرکزی ایران ویژگی‌هایی دارند که تعلقشان به خانواده زبانی تاتی را روشن‌تر می‌کند. لُکوک (۱۳۸۳ : ۵۱۷- ۵۳۹) در بررسی این دسته از گویش‌های ایرانی جدول‌هایی از ضمایر مختلف فاعلی و غیرفاعلی و مذکر و مونث آنها را ارائه کرده‌است. شکل، نوع ضمیر و تمایز مذکر و مؤنث آنها یکی از نشانه های شباهت آنها با گویش‌های تاتی است که در مناطقی همچون تاکستان و خلخال رایج هستند و تمایز جنس دستوری را نیز حفظ کرده‌اند. استیلو (۱۹۸۱ و ۲۰۱۸) با توجه به این شواهد، تعدادی از این گویش‌ها را (به عنوان نمونه، ویدری، وفسی، الویری) در خانواده زبانی تاتی ذکر کرده‌است. در کنار اینها می‌توان گویش‌های کاشان و ابوزیدآبادی را هم افزود. تمایز جنس مونث و مذکر در اسامی این گویش‌ها آن را برجسته‌تر از دیگر گویش‌ها می‌کند. بسیاری از زبان‌های مرکزی ایران به زبان تاتی/ آذری یا خانوادهٔ تاتیک نزدیک هستند. لُکوک ضمن بررسی گویش‌های مرکزی ایران نوشته‌است: «گویش‌های تفرش (ناحیه‌ای واقع در شرق همدان و جنوب ساوه) وجوه

اشتراک زیادی با گویش‌های مرکزی دارند، اما از نظر واژگان به گویش‌های آذری (که در ناحیهٔ شرقی‌تر رواج دارد (نزدیک هستند) (لُکوک، ۱۳۸۳: ۵۱۷). هنینگ نیز به ارتباط بین گویش‌های مرکزی و آذری پرداخته‌است (هنینگ، ۱۳۷۸: ۳۲۳).

گاهی جغرافیای زبانی یا محل رواج گویش‌های تاتی سوال‌برانگیز است. مثلاً یک گویش در جایی قرار گرفته است که انتظار نمی‌رود در آن منطقه باشد. نکته‌ای که در اینجا باید با دقت به آن پرداخت این است که راه‌های مواصلاتی اغلب تعیین کنندهٔ ارتباط زبانی نیستند، آنها فقط حوزهٔ جغرافیای سیاسی مناطق را مشخص می‌کنند. مثلاً روستایی که قبلاً به دلیل نبود راه، از بالای کوه ارتباط دیرینه‌ای با منطقه‌ای داشته، و جزئی از آن منطقه محسوب می‌شده، با باز شدن جادهٔ جدید (اغلب آسفالته و راحت) مسیر قدیمی و به تبع آن ارتباط قدیمی را به فراموشی سپرده و جزئیٔ از منطقهٔ دیگر می‌شود. مردمان دورهٔ معاصر که با راه‌های قدیمی آنها آشنایی ندارند، باور نمی‌کنند که آنها روزگاری با هم در ارتباط داشته‌اند. برای این موضوع چند مثال از گویش‌های ایرانی ذکر می‌شود:

مثال (۱) در کنار امامزاده هاشم در رستم‌آباد شمالی روستایی به نام دیزکوه (dizku) قرار دارد که زبانش تالشی جنوبی است و با زبان اطراف خود نسبتی ندارد، بلکه با زبان نصیرمحله و احمدگوراب شهرستان شفت ارتباط دارد. امروزه با راه‌های ارتباطی فعلی برای رفتن از دیزکوه به نصیرمحله راه زیادی باید طی شود، ولی در قدیم مردم از طریق راه‌های کوهستانی، یعنی از بالای روستا، به راحتی با هم در ارتباط بودند و بدان خاطر زبان‌شان از یک شاخه است. مثال (۲) اهالی گیلَوان خلخال برای رفتن به ماسالِ گیلان از راه جدید باید بیش از سه ساعت وقت صرف کند، ولی از راه قدیم از بالای کوه، کمتر از نیم ساعت به هم می‌رسیدند و ارتباط گیلوان به ماسال از راه قدیم و از زمان‌های قدیم بسیار زیاد بوده‌است. مثال (۳) مردم تات‌زبان روستای کَرنق (از توابع خورش‌رستم خلخال)، زبان‌شان بسیار شبیه تاتیِ لردی و کرینی است (هر سه گویش تمایز جنس دستوری را حفظ کرده‌اند). ولی از نظر سیاسی امروزه نه به بخش شاهرود خلخال، بلکه به بخش خورش‌رستم خلخال تعلق دارند و برای رسیدن به مرکز بخش خود باید مسافت زیادی طی کنند، ولی از راه قدیم به راحتی با بخش شاهرود ارتباط داشتند. به طور خلاصه باید گفت آنچه ملاک تشخیص ارتباط گویشوران با یکدیگر

است، نه راه‌های جدید بلکه راه‌های قدیمی دهه‌های دور است و باید در شناخت گویش‌ها به این نکته توجه کرد.

٤- بررسی تاتی از منظر تحولات تاریخی زبان

آنچه تا حال ذکر شد، بازخوانی منابع تات‌شناسی و نیز دسته‌بندی شاخه‌ها و زیرشاخه‌های آن خانوادهٔ بزرگ زبانی بود. همچنانکه ذکر شد، هم در نوشته‌های بزرگان این عرصه، نظیر هنینگ، یارشاطر و استیلو؛ و هم در نوشته‌های محققان و پژوهشگران داخلی، به گسترهٔ جغرافیایی این زبان اشاره فراوان شده‌است. به‌عبارتی دیگر، همه محققان تاتی را در پهنهٔ بزرگی از ایران و خارج رایج دانسته‌اند. در مورد زبان‌های خاموش یا مرده، صحبت کردن، سخت است، اما تاتی از زبان‌هایی خاموش شده‌ای نیست که با کمبود منابع مواجه باشد. تاتی زبان زنده‌ای است و صحبت کردن در مورد مناطق رواج آن چندان سخت نیست. شاید از نظر زبانی بین این گویش‌ها از منظری تفاوت وجود داشته باشد، این تفاوت مختص گویش‌های مختلف تاتی نیست، یقیناً در همه گویش‌های منشعب از یک زبان تفاوت به چشم می‌خورد. تفاوت گویش‌ها اغلب پیوستاری است. یعنی تفاوت دو گونهٔ نزدیک به هم بسیار کمتر از تفاوت دو گونه دور از هم است. پیوستاری بودن اصلی است که تا حد بسیاری تفاوت و شباهت گویش‌های یک منطقه یا یک شاخه را توجیه می‌کند. چرا که همواره گویش‌ها بر گویش کناری خود بیش از دیگر گویش‌ها تأثیر می‌گذارند و تأثیر می‌پذیرند. بدین خاطر تفاوت‌ها به آرامی چنان کم یا زیاد می‌شوند که پژوهشگر در نگاه اول متوجه آن نمی‌شود، مگر آنکه دوباره آنها را در یک طیف یا پیوستار نگاه کند.

آن طور که مشخص شد، تاتی در جغرافیای بزرگی از شمال خراسان در شرق ایران گرفته تا جمهوری آذربایجان و داغستان در شمال غرب ایران گویشور دارد. استان‌های محل رواج این زبان از شرق عبارت بودند از:

۱- خراسان (بجنورد)؛ ۲- سمنان؛ ۳- استان مرکزی (ساوه و کُمیجان)، ٤- لواسان تهران (رودبار قصرن)؛ ٥- استان البرز (اشتهارد و طالقان در اطراف کرج)؛ ٦- قزوین (اطراف تاکستان و الموت)؛ ۷- زنجان (طارم علیا و خوئین)؛ ۸- گیلان؛ ۹- اردبیل (خلخال)؛ ۱۰- آذربایجان‌شرقی (کَلیبر، وَرزقان و مَرند)؛ ۱۱- جمهوری آذربایجان؛ ۱۲- داغستان.

از نظر گستردگی جغرافیایی، تاتی از زبان‌های ایرانی نو است که گویشورانش در پهنهٔ عظیمی پراکنده‌اند. امروز این زبان بسیاری از ویژگی‌های کهنش را از دست داده و به دلایلی شمار گویندگان آن، به اندازهٔ دهه‌ها گذشته نیست و همانند اغلب گویش‌های ایرانی در معرض خطر است. پرسش اصلی در مورد زبان تاتی یا خانوادهٔ زبانی تاتی این است که این زبان از کجا آمده‌است و ریشه‌اش به کدام یک از زبان‌های باستانی ایران می‌سد؟ برای پاسخ به این پرسش ناگزیریم که از زبان‌های ایرانی باستان شروع کرده به طرف دوران معاصر حرکت کنیم.

«از میان زبان‌های ایرانی باستان فقط آثار مکتوب دو زبان بر جای مانده است: فارسی باستان و اوستایی. برخی دیگر از زبان‌های این دوره که آثار غیرمستقیمی از آنها بر جای مانده، یا بر اساس موازین زبان‌شناسی تاریخی می‌توان به وجودشان اطمینان داشت، عبارت بودند از: آراخوسیایی (رُخجی) باستان؛ بلخی باستان؛ پارتی باستان؛ خوارزمی باستان؛ سغدی باستان؛ سکایی باستان؛ شیرازی باستان؛ کرمانی باستان و مادی» (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۸: ۱۹). از میان این چند زبان که در دورهٔ باستان رایج بودند، دو زبان «مادی» و «پارتی» در موقعیتی هستند که می‌توان در مورد ارتباطشان با زبان تاتی نظری ارائه کرد و بقیه در چنان موقعیتی نیستند. به ارتباط زبان مادی و تاتی یارشاطر در آثار نخست خویش اشاره کرده‌است (یارشاطر، ۱۳۵٤، دانشنامهٔ ایران و اسلام، جزء اول، ٦٣-٦٥).

٤-١ ارتباط تاتی با مادی

با توجه با اینکه از زبان مادی آثار بسیار اندکی برجای مانده، در مورد تاریخ ماد سخنان متناقض بسیار است. دیاکونوف در این زمینه می‌نویسد: «در هیچ یک از تاریخ‌های عهد عتیق به قدر تاریخ ماد، این همه اظهار نظرهای گوناگون و ضد و نقیض و غالباً بی‌اساس و عجیب و غریب به عمل نیامده‌است» (دیاکونوف، ۱۳٤٥: ٤). او در ادامه می‌افزاید، مجموع منابع مادشناسی به زبان‌های مختلف سومری، اَکَدی، عیلامی، اورارتویی، پارسی باستانی و اوستایی و عبری قدیم، یونانی، لاتینی و ارمنی قدیم نوشته شده‌است و خطوطی هم که مورد استفاده این منابع بوده، گوناگون است و همین مطلب مشکل را دوچندان کرده‌است (همان: ٥).

دیاکونوف در مورد زبان‌های تاتی و تالشی می‌نویسند: «در زمان حاضر تات‌ها، تالش‌ها، گیلک‌ها و مازندرانی‌ها به لهجه‌ای سخن می‌گویند که خود بقایای زبان هندواروپایی می‌باشد

که در آغاز لسان ماد شرقی بوده، امتیاز ویژه این لهجه‌ها کهنگی و مهجوری ترکیب اصوات می‌باشد، که در بسیاری از موارد با زبان پارسی تفاوت داشته و با مادی، پارتی و اوستایی مشابهت دارد» (همان: ۱۲۳).

همچنان که معلوم است، دیاکونوف که مدت‌ها بر روی منابع مادی تحقیق کرده، در مورد تاتی به طور صریح ننوشته است که بازمانده مادی است، بلکه آن را در کنار دیگر زبان‌های شمال‌غربی، شبیه پارتی و اوستایی هم می‌داند.

آنچنان که از تواریخ معلوم است، مادها از حدود ۷۰۰ پیش از میلاد تا حدود ۵٤۹ پ. م. ابتدا در شمال‌غرب ایران، سپس در نقاط مختلف ایران حکومت کرده‌اند. گرچه ممکن است مادها در زمان هخامنشیان قدرت‌هایی داشته باشند (دیاکونوف، ۱۳٥٤: ٥٤۲)، اما مسلم است که با از بین رفتن هخامنشیان، مادها هم قدرتشان از بین رفته‌است. اما، زبان آنها همچنان به حیات خود ادامه داده‌است. طبیعی است زبانی که حکومت از آن پشتیبانی نکند، کم‌کم از زبانی فرادست، به زبان فردوست تقلیل پیدا کرده، عناصر و اجزای زبان جدیدِ حکومت یا همان زبان رسمی را به خود می‌گیرد و عناصر قدیمی به عقب رانده می‌شود. هر زبانی که زبان قدرت، سیاست و یا حکومت باشد، با از بین رفتن قدرت سیاسی قدرت خود را از دست خواهد داد. همچنانکه برای بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی این اتفاق افتاده است و فقط آن گویشی گسترش یافته که قدرت سیاسی پشتیبان آن بوده‌است. زبان فارسی هم در آغاز فقط گویشی از گویش‌های فارسی میانه بود که توانست به مقامی برسد که از دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی سبقت بگیرد. به همین دلیل، زبان مادی با افول مادها محتملاً تضعیف شده و فقط به زبان روزمره مردم تبدیل شده است. حال باید دید زبان دیگر این دوره (زبان پارتی) که ممکن است نیای زبان تاتی باشد، در چه موقعیتی است.

٤-۲ زبان پهلوی اشکانی (پارتی)

زبان پارتی زبان اشکانیان یا مردم سرزمین پارت یا پَرثَوه بود. استان پارت در کتیبه‌های فارسی باستان، پَرثَوه (پهلَو، پهله، فَهله) نامیده شده‌است که یکی از استان‌های شاهنشاهی هخامنشی بود و شمال خراسانی کنونی و بخش‌هایی از ترکمستان کنونی را شامل می‌شد. اَشک یا اَرشگ در حدود ۲٤۷ پیش از میلاد، سلسله اشکانی را تشکیل داد و با مرگ اردوان چهارم

در سال ۲۲٤ م. در جنگ با اردشیر، سلسهٔ اشکانی جای خود را به سلسلهٔ ساسانی داد (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۵: ۱۳– ۱٤).

٤-۲-۱ دلایل و شواهد ارتباط زبان پهلوی اشکانی (پارتی) و تاتی

در زیر دلایل و شواهدی که نشان می‌دهد ممکن است پارتی نیای زبان تاتی باشد، ذکر و بررسی می‌شود. دلیل این بررسی آن است که در مطالعات تات‌شناسی به ارتباط تاتی و پارتی کمتر پرداخته شده‌است.

٤-۲-۱-۱ زبان کسانی که تقریباً ۵۰۰ سال حکومت کرده‌اند، در کجای تاریخ گم شده‌است؟

آنچه مسلم است این است که اشکانیان، یک دورهٔ تقریباً ۵۰۰ ساله بر ایران حکومت کردند و چندین پایتخت داشتند که یکی از آنها نِسا در جمهوری ترکمنستان؛ و دیگری صددروازه در دامغان امروزی بود. تاریخ نشان داده است زبان پادشاهان حاکم بر یک منطقه، بخت بسیاری برای رواج در منطقهٔ حکمرانی آنها را دارد. نمونه‌های فراوانی برای این ادعا می‌توان یافت. زبان پادشاهان هخامنشی در منطقهٔ بسیاری رواج پیدا کرد. با رواج حکومت‌های عرب‌زبان در ایران زبان عربی در دوران اسلامی زیر نفوذ حاکمان عرب‌زبان در قرون اولیه بسیار گسترش یافت. در زمان حکومت‌های ترک‌زبانِ غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، قراقویونلو و آق قویونلو، زبان ترکی در بخش عظیمی از ایران رواج پیدا کرد به طوری که زبان مناطقی همچمون آذربایجان، اردبیل و زنجان زبان قدیمی‌اش کم‌کم از بین رفت. با این وصف زبان پارتی نیز باید در مدت ۵۰۰ سال، در بخش عظیمی از مناطقی که اشکانیان حکومت می‌کردند، گسترش یافته باشد. بعد از انقراض اشکانیان، حکومت اشکانی از بین رفت، اما زبانشان منقرض نشد و به حیات خود ادامه داد.

امروزه در خط مرزی ترکمنستان با ایران، یعنی شهرستان راز و جرگلان، و شقان از توابع خراسان شمالی (صفرزاده، ۱۳۸۲: ۱۳) هنوز زبان مردمی زندگی می‌کنند که زبان‌شان تاتی است. نسا، پایتخت اشکانیان، در مجاورت عشق‌آباد، از شهرهای نزدیک به مرز ایران و همسایه خراسان شمالی است (نک. بخش ٤– ۱ همین پژوهش).

٤-۲-۱-۲ اشارهٔ مورخان به زبان پهلوی (پارتی) در آذربایجان و نواحی دیگر

در تاریخ دورهٔ اسلامی مورخان وقتی به زبان مناطقی از ایران، به‌ویژه، آذربایجان و نواحی دیگر همچون زنجان و همدان می‌رسند، از لفظ «پهلوی/ فهلوی» استفاده می‌کنند و کمتر پیش آمده‌است که مورخی در دورهٔ اسلامی زبانِ مناطق آذربایجان و نواحی اطرافش را «مادی» بیان کرده باشد.

«ابن‌ندیم (ص ٢٤-٢٥) به نقل از ابن‌مقفع (١٤٢ه. / ٧٥٩ م)، زبان‌های رایج در ایران را در اواخر دورهٔ ساسانی پنج می‌شمرد: فهلوی، دَری، فارسی، خوزی، و سُریانی. به گفتهٔ وی فهلوی زبان فَهله (ماد قدیم یا جبال اسلامی شامل آذربایجان، اصفهان، نهاوند، و همدان)؛ دَری زبان دربار و پایتخت؛ فارسی زبان فارس، و زبان موبدان؛ خوزی زبان خوزستان؛ و سُریانی زبان سواد (دشت عراق) بوده است» (رضایی باغ‌بیدی، ١٣٨٨: ١٦١). حمدالله مستوفی در قرن هشتم، زبان مراغه را «پهلوی متغیّر» می‌خواند و زبان ولایت گشتاسفی در کنارهٔ غربی دریای خزر را «پهلوی» می‌خواند (یارشاطر، ١٣٥٤، ٣٩١)؛ همان).

به طوریکه از این نقل قول مشخص است، زبان مناطق زیر«پهلوی» دانسته شده‌است:

١- زبان سرزمین فَهله (اصفهان، ری، همدان، ماه‌نهاوند، آذربایجان).

٢- مراغه

٣- ولایت گشتاسفی کنارهٔ غربی دریاری خزر.

چیزی که ابن‌مقفع در قرن دوم هجری بیان کرده، آن قدر موثق است که همه یا اغلب زبان‌شناسان به آن ارجاع داده‌اند. کمتر کسی است که منظور از زبان پهلوی را فارسی دری یا حتی فارسی میانه بداند. چرا که در نقل قول ابن‌مقفع اسم دری و فارسی نیز آمده بود. به خاطر حاکم شدن اشکانیان در سرزمینی که روزگاری مادها حکومت می‌کردند، زبان مادی بعد از گذشت تقریباً ١٣٠٠ سال[1] به فهلوی (یا همان زبان پهلوی اشکانی) تغییر پیدا می‌کند. در گفتهٔ ابن‌مقفع، زبان مردم آذربایجان، همدان و ری و کنارهٔ غربی خزر به روشنی بیان شده‌است. مارکوارت در ایرانشهر (١٢٣ح ٥)، این فهلوی را دقیقاً منطبق با اشکانی دانسته است (یارشاطر، ١٣٥٤: ٣٩٣).

١ – با حساب آخرین سال حکومت مادها یعنی ۵۴۹ پیش از میلاد و نیز آخرین سال زندگی ابن‌مقفع (۷۵۹ م) باید به ۱۳۰۸ سال رسید.

همچنانکه معلوم است، اغلب مورخان نام «فهلوی» را برای اشاره به زبان مناطق فوق به کار برده‌اند. اگر در اوایل قرن دوم هجری (که زمان حیات ابن‌مقفع است)، هنوز زبان مادی در مناطقی از آذربایجان و همدان رایج می‌بود، یقیناً در گفته ابن‌مقفع به نوعی اشاره می‌شد. چه نیازی است که ابن‌مقفع (شخصی که نشان می‌دهد با زبان‌های ایرانی عصر خود تا حدودی آشناست)، به جای زبان لفظ «مادی»، عبارت «زبان پهلوی» را به کار ببرد؟! با احتمال قریب به یقین، عبارت پهلوی در معنای خودش به کار رفته و منظور از آن زبان پهلوی یا اشکانیان است.

سند تازهٔ[1] دیگری که نشان دهندهٔ رواج زبان پهلوی در آذربایجان است، مجموعه‌ای خطی به نام «سفینهٔ تبریز» از ابومجد تبریزی است که آن را در بین سال‌های ۷۲۰ تا ۷۲۳ هجری قمری در ۷۳۶ صفحه در قطع رقعی بزرگ جمع کرده است. این کتاب که جُنگ یا مجموعه‌ای از آثار در علوم مختلف به دو زبان فارسی و عربی است، ارزش‌های بسیاری دارد. از جمله ارزش‌های کتاب آثاری از دانشمندان و عرفای نامی در آن چون فخر رازی، سهروردی، احمد غزالی؛ اطلاعاتی در مورد دانشمندان تبریز از جمله حاجی بله، مجدالدین محمّد تبریزی؛ اشتمال بر سی و پنج متن تازه که ظاهراً در جای دیگر نیامده است؛ ضبط بیست و هشت متن منظورم از اشعاری از گذشتگان مانند فردوسی، خیام، سنایی و نظامی؛ اطلاع از زبان قدیم تبریز (آوردن دست‌کم صد و شانزده بیت از فهلویات) و موارد بسیار دیگر است (ذاکرالحسینی، ۱۳۹۰: ۹۳).

بررسی فهلویات این مجموع خود نشان می‌دهد که نشانه‌های زبانی پهلوی اشکانی در این مجموعه فراوان است. صادقی در دو مقاله (۱۳۷۹ الف و ۱۳۷۹ ب)، فهلویات منقول از رسالهٔ طریق‌الاخره و محمدی (۱۳۹۷) چند فهلوی از این مجموعه را بررسی کرده و نشانه‌های زبانی پهلوی اشکانی (پارتی) موجود در آنها را ذکر کرده‌است.

٤-۲-۱-۳ شایع بودن فهلوی / فهلویّات برای اشعار مناطق شمال و شمال غرب ایران

سند دیگری که نشان می‌دهد زبان فهلوی یا پارتی در این مناطق رایج بوده، لفظی به نام «فهلویّات» در مطالعات تاریخی زبان‌های ایرانی است. این لفظ بر دوبیتی‌ها و اشعاری اطلاق

---

۱ – این کتاب را عبدالحسین حائری در سال ۱۳۷۴ برای کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی خریداری کرده و در سال ۱۳۸۱ در نشر دانشگاهی با دو مقدمه نصرالله پورجوادی و عبدالحسین حائری، به صورت عکسی منتشر شده‌است.

می‌شود که به زبان «پهلوی» یا زبان رایج در ولایت «پهله» باشد. امروزه عده‌ای شاید این نـام را برای اشاره به سروده‌های محلی دیگر مناطق ایران هم به کار می‌برند، امـا در اصـل فهلـوی یـا فهلویات زبان مردم فهله است. تفضلی (۱۳۸۳) ضـمن بیـان داسـتانی از کتـاب تـاریخ گزیـدهٔ حمدالله مستوفی در مورد شعر عربی شروین، می‌نویسند: «این تصور را حمـدالله مسـتوفی نیـز تأیید می‌کند که می‌نویسند: «نام شروین در اشعار پهلـوی، بسـیار اسـت». در ادامـه تفضـلی در پاورقی شرح داده‌است که منظور از پهلوی «اشـعار محلـی غـرب و شـمال‌غربی اسـت کـه بـه فهلویّات شهرت داشته است. در این جا منظـور اشـعار محلـی بـه لهجـهٔمحلّی قـزوین اسـت» (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۷٦-۲۷۵).

در گویش‌های ایرانی نیز هنوز لفظ «پهلوی» برای اشاره به اشعار گیلکـی و تالشـی بـه کـار می‌رود. برای نمونه در گیلکی «دیلمونه پالوی» (پهلوی‌های دیلمی) برای اشاره به اشعار محلـی گفته می‌شود. عمادی (۱۳۹۲) این اشعار را در کتابی بـه نـام دیملـون پارسـی، دیلمـون پـالوی گردآوری کرده‌است. در تالشی نیـز «پَلَـوی» (palavi) (نصـرتی سـیاه‌مزگی، ۱۳۹٦ : ۱۸۷) بـه اشعار و دوبیتی گفته می‌شود.

٤-۲-۱-٤ چگونه زبان مادها که قدیمتر بودند، باقی مانده ولی زبان اشکانیان که قرن‌ها بعد از آنها بودند، باقی نمانده‌است؟

نکتهٔ دیگری که کمک می‌کند بیشتر به فکر پارتی بودن نیای زبان تاتی باشیم، و بـه مـادی بودن آن کمتر فکر کنیم، اینست که چگونه ممکن است مادها که قبل از هخامنشیان در منـاطقی از همدان و آذربایجان حاکم بودند، زبان‌شان در ایـن منطقـه بـاقی بمانـد، ولـی اثـری از زبـان اشکانیان که چندین سده بعد از آنها حکومت کرده‌اند، در این منطقـه بـر جـای نمانـده باشـد؟ طبیعی است که زبان اشکانیان بعد از خودشان در این مناطق باقی مانده و کم‌کم به حیات خود ادامه داده‌است و امروزه با هر کتابی که در مورد گویش‌های شـمال و شـمال‌غرب و نیـز مرکـز ایران منتشر می‌شود، مشخص می‌شود که اغلب این گویش‌های شباهت فراوانی بـا هـم دارنـد. از برکت پژوهش‌های انجام شده، نظرات کاملتری در مورد ارتباط زبان‌های شمال، شـمال‌غرب و مرکز ایران به دست آمده‌است.

بار نخست هنینگ (۱۹٥٤) به ارتباط زبان‌های شمال‌غربی و زبان‌های مرکـزی اشـاره کـرد. هنینگ در مورد ارتباط گویش‌های شمال غرب (تاتی/ آذری/ تالشـی و گویش‌هـای دیگـر) بـا

گویش‌های مرکزی نوشته است: «احتمال دارد که انتقال مشابهی به میانجیگریِ گویش‌هایی که اکنون از بین رفته‌اند، از تاکستانی به سمنانی، در جانب مشرق، و به برخی از گویش‌های مرکزی، از جانب جنوب، جریان داشته است» (هنینگ، ۱۳۷۸ : ۳۲۳). یارشاطر هنگام صحبت در مورد زبان‌های رودبار گیلان، رودبار الموت، گویش خوئین زنجان، گویش وَفس (از دهات میان همدان و اراک) به این ارتباط اشاره کرده بود: «پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراک آنها در یک رشته خصوصیات صوتی و دستوری تعلق آنها را به گروه معینی از زبان‌های شمال‌غربی تایید می‌کند» (یارشاطر، ۱۳۵٤: ۳۹٦). اغلب زبان‌شناسان کردی را متفاوت از زبان‌های آذری/ تاتی/ تالشی دانسته‌اند. به همین دلیل زبان کردی را می‌توان بازمانده‌ای از زبان مادی در نظر گرفت ولی خانوادهٔ تاتی را بهتر است بازماندهٔ پارتی فرض کرد.

٤-۲-۱-۵ پیدا نشدن ویژگی‌های تاتی در یک یا چند گویش از گویش‌های پارتی دلیل بر پارتی نبودن نیای تاتی نیست.

نکتهٔ دیگری که در مورد ارتباط پارتی و تاتی می‌توان به آن اشاره کرد، ممکن است این باشد که تعدادی از ویژگی‌هایی گویش‌های تاتی، در پارتی وجود ندارد. این نکته از منظر زبان‌شناسی طبیعی است. فاصلهٔ گویش‌های تاتی معاصر با حکومت اشکانیان حدود ۱۸۰۰ سال[1] است. در این مدت تغییرات زیادی حاصل شده‌است. از نظر هم‌زمانی شاید بتوان یک ویژگی خاص را در دو زبان هم‌عصر پیگیری کرد، ولی از نظر درزمانی چنین چیزی چندان معنا ندارد. مگر می‌توان با اشاره به تعدادی از ویژگی‌های فارسی نو، بگوییم این زبان از فارسی باستان منشعب نشده، چون فارسی باستان ویژگی‌های داشت که در زبان فارسی نو نیست (مثلاً فارسی باستان هشت/ شش حالت نحوی داشت) یا فارسی نو ویژگی‌هایی دارد که در فارسی باستان نبود؟!

گسترهٔ رواج تاتی آن قدر زیاد است که گاهی یک ویژگی خاص در دو گونهٔ زبانی همسایه، متفاوت است. به‌عنوان‌مثال، در شاهرود خلخال گونه‌هایی از زبان تاتی رایج است که با هم تفاوت چشم‌گیری دارند. مثلاً در گویش شالی تمایز جنس دستوری نیست، ولی در تاتی کَرینی که تقریباً همسایه آن است، تمایز جنس دستوری هست. در خورش‌رستم خلخال دو

---

۱ – با حساب آخرین سال حکومت اردوان چهارم یعنی ۲۲۴ میلادی.

گویش تـاتی وجـود دارد، در کَجلـی ونـد اسـتمرار «mi-» بـه چشـم می‌خـورد (مـثلاً mi-ši (می‌روی)، ولی در کَرنَقی این وند مشاهده نمی‌شود. در اَسبویی[1] ماضی اسـتمراری بـا ونـد -a وجود دارد. مانند a-bar-imân (می‌بردیم)، ولی در تاتی دِروی (با کمتر از سه کیلومتر فاصله) آن وند در ماضی استمراری وجود ندارد و آن فعل بـه صـورت bar-imân (می‌بـردیم) رایـج است. بنابراین با مشاهده یک ویژگی که در زبان پارتی هست یا نیست به ارتباط یا عدم ارتباط آنها نمی‌توان اشاره کرد. این درحالی است که از مـادی چیـزی غیـر از تعـدادی کلمـه (اغلـب اسامی) در کتیبه‌ها و اسناد باقی نمانده است تا بتوان آنها را با زبان نو تاتی مقایسه کرد.

یقیناً پارتی هم دارای گویش‌های متنوعی بوده و ما فقـط از تعـدادی از گویش‌هـای پـارتی اسنادی داریم و پارتی را با همان اسناد می‌شناسیم. اگر در آن چند گونهٔ شناسـایی شـدهٔ پـارتی یک ویژگی باشد که در مناطق تحت سلطهٔ اشکانیان آن ویژگی به چشـم نخـورد، بایـد حکـم کنیم آن زبان پارتی نیست؟! در هر دوره، ده‌ها ویژگی آوایی، ساخت‌واژی، نحـوی و واژگـانی در یک زبان وجود دارد که در دورهٔ بعد جای خود را به ویژگی‌هـای دیگـری می‌دهنـد. حتـی تعدادی از واژه‌های بنیادی زبان[2] (Swasdesh, 950) هم ممکن اسـت، در طـول زمـان تغییـر کند. برای نمونه می‌توان ضمایر «من» و «او» را در بین ترک‌زبان ایران مثـال زد. ایـن دو ضـمیر شخصی بی‌شک با فارسی ارتباط دارند و ترکی نیستند.

یقیناً در زبان پارتی نیز گویش‌های مختلفی رایج بوده‌است، و فقط یک یا چند گویش پارتی که احتمالاً با گویش شاهان اولیهٔ اشکانی هم ارتباط دارند، شانس آن را پیدا کرده‌انـد کـه زبـانِ دربار، پایتخت و حکومت باشند و اسناد رسمی را هم با همان گویش نوشـته‌اند. تصـور کنیـد سندی دولتی و رسمی پیش شاه اشکانی خوانده شود که آن پادشاه از آن گویش چیـزی ندانـد، یقیناً دستور خواهد داد اسناد را به گویشی بنویسند که آن پادشاه یا درباریان با آنها آشنا هستند. امروز هم اسنادی که در دست داریم، فقط به چند گویش نوشته شده و یقیناً این همـه گـویش بازمانده در شمال، شمال‌غرب و مرکز ایران را نمی‌توان با آن چند گویش معدود پـارتی کـه در بین درباریان و نویسندگان دربار رایج بود، مقایسه کرد.

---

۱ – گونه‌ای تاتی شاهرود خلخال. نام این گونه تاتی در تلفظ رسمی asbuyi و در تاتی محلی asbuji است.

۲ – منظور از واژه‌های بنیادی واژه‌هایی هستند مانند «پدر، مادر، برادر، خواهر، و غیره» که زبان‌ها آنها را کمتر از دیگران قرض می‌گیرند. برای اطلاعات بیشتر در مورد این فهرست نگاه کنید، سامارین، [بی‌تا] ۲۷۲–۲۷۵ و نیز:

Swasdesh, Morris, 1950, Salish relationships. IJAL 16: 157-167.

۵- نتیجه

آنچه در این مقاله بحث شد، دسته‌بندی شاخهٔ زبانی تاتی از زبان‌های ایرانی شمال‌غربی است. این زبان از زبان‌هایی است که پژوهش‌های بسیاری در مورد آن انجام گرفته و در هر دهه از دهه‌های گذشته اطلاعات و داده‌های سودمندی از این زبان ارائه شده‌است. نگاهی به پژوهش‌های انجام شده، که در این مقاله بخشی از آن ذکر شد، نشان می‌دهد گویش‌های مختلفی از مناطق شمال، شمال‌غرب و مرکزی ایران رواج دارند که شباهت آنها با زبان آذری/ تاتی اثبات شده و یا در حال اثبات است. تحقیقات یارشاطر و استیلو، دو تن از زبان‌شناسان مطرح این شاخه، نشان می‌دهد تعداد بسیاری از گویش‌های مناطق ذکر شده، از نظر خانوادگی با هم نسبت فراوانی دارند و استیلو در تحقیقات خود به آنها عنوان «تاتیک» داده‌است. در این پژوهش تعدادی از مناطق که زبان‌شان تاتی است ولی در دسته‌بندی‌های دو محقق مذکور نیامده‌اند، معرفی شدند. نتایج بررسی نشان می‌دهد که گسترهٔ بزرگ خانواده زبانی تاتی/ تاتیک، می‌توانند ادامهٔ طبیعی زبان پارتی / پهلوی اشکانی باشند. محققانی به مادی بودن نیای زبان قدیم آذربایجان اشاره کرده‌اند، اما شواهد و دلایل بررسی شده، نشان می‌دهد پارتی شانس بیشتری برای ارتباط با تاتی و زبان‌های مناطق مورد بررسی دارد و در منابع تاریخی هم با لفظ «پهلوی/ فهلوی» اشارات فراوانی به این نکته شده‌است. در کنار این می‌توان زبان کردی را بازماندهٔ مادی فرض کرد.

منابع

۱. آرادگلی، ماری (۱۳٤۹)، بررسی واج‌شناسی گویش تاتی دهکدهٔ کجل (خلخال) بر اساس روش‌های نوین زبان‌شناسی. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تهران.

۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳)، دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: انتشارات سمت.

۳. اُرانسکی، یوسیف م. (۱۳۷۹)، زبان‌های ایرانی. ترجمهٔ علی‌اشرف صادقی. تهران: سخن.

٤. اصغری، احمد (۱۳۸۵)، «فعل در گویش تاتی کلاسور (kalâsur)». نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال٤۹، شمارهٔ مسلسل ۱۹۸، بهار، صص ۲۰٦-۲۳۸.

۵. اصغری، احمد (۱۳۸۷)، «اسم و ضمیر در گویش تاتی کلاسور». نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، شمارهٔ مسلسل ۲۰۷، صص ۱-۲۲.
٦. افشار، ایرج (۱۳۷۱)، زبان فارسی در آذربایجان از نوشته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان (۲ جلد). به کوشش ایرج افشار یزدی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۷. اکبرزاده، هادی (۱۳۸۸)، پژوهشی پیرامون فرهنگ عامه و گویش مردم سَنخواست. مشهد: طنین قلم.
۸. امیریان، بودالالو، ربابه (۱۳۸٤)، گویش تالشی عنبران اردبیل (ویلکیج). تهران: نشر جامعه‌نگر.
۹. ایمان‌پور، محمدتقی، اکبرزاده، هادی (۱۳۸۸) چکیده مقالات اولین همایش علمی آموزش زبان فارسی و زبان‌شناسی. به کوشش محمدرضا پهلوان‌نژاد، دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۰. بروشکی، محمد مهدی (۱۳۹۱)، موقعیت جغرافیایی و اجتماعی گیفان در دهۀ ٤۰ و ۵۰ خورشیدی. مشهد: پژوهش توس.
۱۱. برهانی‌نیا، کوروش (۱۳۹٦)، فرهنگ تاتی رودبار. شت: فرهنگ ایلیا.
۱۲. بزرگ‌زاده، میرداماد (۱۳۹۱)، (میر۳) واژه‌نامه تاتی (کلور)- فارسی. اردبیل: پارلاق یازی.
۱۳. بهار، محمدتقی (۱۳۷۳)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. تهران: امیرکبیر.
۱٤. پورداود، ابراهیم (۱۳٦۱) «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی» مقدمه برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر
۱۵. تفضلی، احمد (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
۱٦. حاجت‌پور، حمید (۱۳۸۳)، زبان تالشی (گویش خوشابر)، رشت: نشر گیلکان.
۱۷. دیاکونوف، ا. م. (۱۳٤۵) تاریخ ماد. ترجمۀ کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۸. دیهیم، گیتی (۱۳۸٤)، بررسی خرده‌گویش‌های منطقۀ قصران به انضمام واژه نامه قصرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۹. ذکاء، یحیی (۱۳۳٦)، « گویش گلین قیه یا هرزندی». فرهنگ ایران زمین ۵ ، صص ۵۱-۹۲.

۲۰. ذکـاء، یحیـی (۱۳٦۸)، « گـویش کرینگـان»، زبـان فارسـی در آذربایجـان از نوشـته‌های دانشمندان و زبان‌شناسان (۲ جلد). به کوشش ایرج افشار یـزدی، تهـران: بنیـاد موقوفـات دکتر محمود افشار، صص ۲۳۷-۲٤۹.

۲۱. رضایتی کیشه‌خاله، محرم (۱۳۸٦)، زبان تالشی، انتشارات فرهنگ ایلیا، رشت.

۲۲. رضایتی کیشه‌خاله، محـرم و ابـراهیم خـادمی‌ارده (۱۳۸۷)، فرهنـگ موضـوعی تالشـی بـه فارسی«شامل لغات، ترکیبات و کنایات تالشی مرکزی». دانشگاه گیلان.

۲۳. رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۳) گویش ویدری. مجلهٔ گویش‌شناسی، شماره ۳، صص ۲۰-۳۸.

۲٤. رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۵) راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی). تهران: ققنوس.

۲۵. رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۸۸). تاریخ زبانهای ایرانی. تهران: مرکز دایره المعـارف بـزرگ اسلامی.

۲٦. رفیعی جیردهی، علی (۱۳۸٦)، لغت‌نامهٔ تالشی (تالشی- فارسی). انتشارات دانشگاه گیلان.

۲۷. سامارین، ویلیام (۱۹٦۷)، زبان‌شناسی عملی، راهنمـای بررسـی گویش‌هـا، ترجمـهٔ لطیـف عطاری، نشر دانشگاهی، تهران.

۲۸. سبزعلیپور، جهاندوست (۱۳۸۹)، زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار). فرهنـگ ایلیـا، رشت.

۲۹. سبزعلیپور، جهاندوست (۱۳۹۰)، «پیرامون تاتی کلاسور». مجله زبان و ادب فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ٥٤ شمارهٔ ۲۲۳: صص ۸۹-۱۱۳.

۳۰. سبزعلیپور، جهاندوست (۱۳۹۱ الف)، بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی (خلخال)، تالشـی و گیلکی. دانشگاه گیلان.

۳۱. سبزعلیپور، جهاندوست (۱۳۹۱ ب) فرهنگ تاتی. رشت: فرهنگ ایلیا.

۳۲. سـبزعلیپور، جهاندوسـت (۱۳۹٤)، گنجینـهٔ گویش‌هـای ایرانـی (تـاتی خلخـال). تهـران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۳۳. سفینهٔ تبریز، نسخهٔ دیجیتالی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.

۳٤. شوقی جیرنده، صمد (۱۳۹٦) گیلتات، ۲ جلد، رشت: فرهنگ ایلیا.

۳۵. صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۹ الف)، «چند شعر به زبان کرجی، تبریزی و غیره» مجلهٔ زبان‌شناسی، سال ۱۵، شمارهٔ دوم، صص ١٤– ١٧.
۳٦. صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۹ب)، «شروینیان یا عشق‌نامهٔ شروین دشتبی، و شروه‌سرایی»، یادنامهٔ دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن، صص ۲۳۳–۲٤۳.
۳۷. صفرزاده، حبیب (۱۳۸۲)، گویش تاتی شمال خراسان. مشهد: سخن‌گستر.
۳۸. عبدلی، علی (۱۳٦۳)، فرهنگ تاتی و تالشی. انزلی: انتشارات دهخدا.
۳۹. علیزاده جوبُنی، علی (۱۳۸۹)، نخستین فرهنگ گویش تاتی رودبار زیتون، رستم‌آباد، رحمت‌آباد و ...، رشت: فرهنگ ایلیا.
٤۰. عمادی، عبدالرحمن (۱۳۹۲)، دیلمون پارسی، (فارسی دیلمی) ایران‌شناسی فرشوادگری/ دیلمون پالوی (پهلوی‌های دیلمی) دوبیتی‌های دلدادگان روستایی، (گردآوری، شناساندن، گزارش و برگردان به دوبیتی‌های فارسی)، تهران: آموت.
٤۱. فلاحی، کامران و صادقیان، فریبرز (۱۳۹۰)، درآمدی بر گویش و فرهنگ طالقان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
٤۲. قافله‌باشی، سید مهدی (١٤۰۰)، «بررسی پاره‌ای از قواعد و ویژگی‌های گویش تاتی بخش اسفرورین»، مجموعه مقالات هفتمین همایش ملی پژوهش‌های نوین در حوزهٔ زبان و ادبیات ایران.
٤۳. کارنگ، عبدالعلی (۱۳۳۳)، تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان. تبریز: انتشارات اسماعیل واعظ پور.
٤٤. کارنگ، عبدالعلی (۱۳۳۵)، خلخالی، یک لهجه از آذری. تبریز: جهان اخلاق.
٤۵. کریمی، سید عبدالحسین (۱۳۹۲) تات‌نامه (شمارهٔ ۱)، تاتیِ شال شاهرود (شالرود) (پیشینه، دستور، لغت‌های در حال فراموشی، کنایات و ضرب‌المثل‌ها)، تهران: دانشگاه سوره.
٤٦. کریمی، سید عبدالحسین (۱۳۹٦) تات‌نامه ۲، نگاهی دیگر به قوم تات و زبان آنها (شعر در گویش تات‌های شاهرود، و واژگان تاتی در شعر و نثر دری)، تهران: دانشگاه سوره.

٤٧. کسروی تبریزی، احمد (١٣٦٨)، «نمونه‌هایی از آذری کنونی» زبـان فارسـی در آذربایجـان (۲جلد). گردآوری ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یـزدی، تهـران؛ ص ۸۸-۱۰۲.

٤٨. کنعانی، ابراهیم (١٣٩٥) «ساختمان فعل در تاتی شمال خراسان». چکیده مقـالات نخسـتین همایش بین‌المللی زبان‌های و گویشهای ایرانی کرانـه جنـوبی دریـای خـزر، بـه کوشـش رضایتی کیشه‌خاله، محرم، دانشگاه گیلان.

٤٩. لُکوک، پیر. (١٣٨٣). «گویش‌های حاشیه دریای خزر و گویش‌هـای شـمال غـرب ایـران». راهنمای زبانهای ایرانی. ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمهٔ فارسی زیر نظر حسـن رضـایی باغ‌بیدی، صص ٤٨٩-٥١٥.

٥٠. محمدی، میثم (١٣٩٧) «دو فهلوی از سفینهٔ تبریز»، زبان‌ها وگویش‌های ایرانـی، شـمارهٔ ۹، صص ٥٩-٦٩.

٥١. محمودی بختیاری، بهروز، «تاتی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ١٤.

٥٢. مرتضوی، منوچهر (١٣٣٣)، «نکته‌ای چند از زبان هرزنی». نشریه دانشـکدهٔ ادبیـات تبریـز، شماره ٦، صص ٣٠٤- ٣١٤.

٥٣. مرتضوی، منوچهر (١٣٤١ و ١٣٤٢) «فعل در زبان هرزنی». نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ٦٤ ، صص ٤٥٣-٤٨٨ و ٦٥، صص ٦١-٩٧.

٥٤. معراجی، جواد (١٣٨٨)، فرهنگ موضوعی تـاتی بـه فارسـی. گـویش تـاتی روسـتای لـرد شاهرود خلخال، شامل کنایات، ترکیبات و اصطلاحات، رشت: بلور.

٥٥. معین، محمد (١٣٦١) ، برهان قاطع. به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

٥٦. منوچهری، محمد علی، و داودی، محمد (١٣٩٠)، زبان تاتی و گویش طالقـانی آن. تهـران: نشر رسانش.

٥٧. نصرتی سیاه‌مزگی، علی (١٣٩٦)، فرهنـگ تالشـی، واژه‌هـا و ترکیب‌هـای تالشـی جنـوبی. رشت: فرهنگ ایلیا.

٥٨. نصرتی سیاه‌مزگی، علی (١٣٨٦)، فرهنگ تعبیرات و کنایات تالشی نامـه. رشـت: فرهنـگ ایلیا

۵۹. نوروززاده، شیوا سادات (۱۳۸۹)،«بررسی گویش تاتی رویین واقع در اسفراین و کاربرد آن در تصحیح و شرح متون ادبی» مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مناطق کویری ایران، به‌کوشش عصمت اسماعیلی و مصطفی جباری، دهم و یازدهم آذر ۱۳۸۹، جلد سوم صص ۲۰۹۹-۲۱۳۰.

٦۰. ویندفور، گرنوت، ل. و ان آربور (۱۳۸۳). «گویش‌های ایرانی غربی». راهنمای زبانهای ایرانی، ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمهٔ فارسی زیر نظر حسن رضایی باغ‌بیدی، تهران: ققنوس.

٦۱. هدایت، ندا (۱۳۹٤)، «حذف واکه و قلب واجی در تصریف فعل در گویش تاتی گیفان»، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ٥٦، صص ۳۵-۸۸.

٦۲. هنینگ، و . ب. (۱۳۷۸) «زبان کهن آذربایجان» ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، مجموعه مقالات، سایه‌های شکار شده. تهران: طهوری، صص ۵۱- ۷۵.

٦۳. یارشاطر، احسان (۱۳۳٦).«زبانها و لهجه‌های ایرانی. مجله دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال پنجم، شماره‌های اول و دوم، صص ۱۱-٤۸.

٦٤. یارشاطر، احسان (۱۳٥٤).«آذری»، دانشنامهٔ ایران و اسلام، جزء اول.

٦٥. یارشاطر، احسان (۱۳۷۱)، «آذری»، زبان فارسی در آذربایجان (۲ جلد)، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار. صص ۳۹۱-٤۰٤.

٦٦. یوسفی‌نژاد کرنقی، علی و سبزعلیپور، جهاندوست (۱۳۹٦) فرهنگ تاتی کرنقی. رشت: فرهنگ ایلیا.

67. Hening. W.B., (1954), The ancient language of Azerbaijan, TPhS, pp: 157- 177.
68. Ianow, W. (1931), The dialect of goâzkhon in Alamut, [Ao. vol. Ix, 1931].
69. Lazard. G. (1978), La Dialect Tâeši de Mâsule (gilân), stlr 7, 1978, pp. 251-268.
70. Miller, B. V., (1930), Talyšskie teskty [متون تالشی], Moskva.
71. Miller, B. V., (1953) Talyšskie jazyk [زبان تالشی], Moskva.
72. Stilo, Donald L. (1981), “The Tati Language Group in The Sociolinguistic Context of NorthwesternI ran and Transcaucasia” .Iranian Studies, Volume XIV, Nos. 3-4, Summer-Autumn.

73. Stilo, Donald L. (2018), The Languages and Linguistics of Western Asia. WOL 6. The World of Linguistics. The Languages and Linguistics of Western Asia, An Areal Perspective, Edited by, Geoffrey Haig and Geoffrey Khan. “The Caspian region and south Azerbaijan: Caspian and Tatic”by: pp. 659- 824.
74. Swasdesh, Morris, (1950), Salish relationships. IJAL 16: 157-167.
75. Yarshater, E.,(2002), The Xo'ini dialect. Persica, Vol. 18, P. 85-102.
76. Yarshater. E. (1959), “The Dialect of Shahrood (Khalkhal)”, BSOAS, XXII 22, pp. 52-68.
77. Yarshater, E. (1970). The Tati dialect of Ṭārom. In Mary Boyce & Ilya Gershevitch (eds.), W. B. Henning memorial volume, 451–467. London: Lund Humphries
78. Yarshater. E. (1960),“The Tati Dialect of Kajal”, BSOAS, 23, pp. 275-286.
79. Yarshater. E. (1969), A Grammar of Southern Tati Dialects, The Hague Paris
80. Рисс.П.Ф(1855).«О Талышинцахь, их образе жизни и языке» .Заниски Кавказского отдела. Русского географРического общесва. И 3. Тифлис. с1-72.

The Geographical range of the Tati language and its connection with The Parthian language

Jahandoost sabzalipour[1]

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Rasht Branch, Rasht, Iran

Recevied: 07/01/2023 Accepted: 18/02/2023

Abstrct

The northwestern branch is one of the important branches of Iranian languages, which has many subcategories. This branch has many speakers in large areas of Iran and outside Iran. Among the sub-branches of that language, we can mention Tati, Talshi, Semnani, etc. In recent decades, a lot of research has been done on Iranian languages and dialects and they are being completed every day. Henning, Yarshater, Lecoq, and Stillo have expressed good opinions about the classification of the North, North-West, and Central Iranian languages. researchers inside Iran have also published useful data about the common language in their regions in recent decades. Yarshater and Stillo have made significant classifications about the Tati family. In this article, while stating those categories, several Tati dialects that are not included in the categories of Yarshater and Stilo will be mentioned. The purpose of this research is to read the texts to identify all the dialects of the Tati language family. The main question of this research is that "the languages of the north, northwest and some of the central languages of Iran are the natural continuations of which of the languages of the ancient period of Iranian languages? The research results show that the Parthian language can be assumed as the ancestor of the Tati languages and Madi can be the ancestor of the Kurdish language. What is in this article is just a hypothesis. Of course, by examining all the species known as "Tati", a more complete opinion and classification can be reached.

Keywords: Iranian languages, Tati language, Azeri language, Tatic family, Parthian language, ancestor of Tati language

۱. sabzalipor@gmail.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.79929.1136

فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات زبان فارسی؛ بررسی موردی اصطلاحات شامل «دست»

ساسان ملکی، استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ملایر، ملایر، ایران (نویسنده مسئول)

محمد راسخ‌مهند، استاد زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان، ایران

صص: ۱۲۳-۹۵

چکیده

انعطاف‌پذیری در اصطلاحات، به مفهوم کاربرد صورت‌های مختلف واژگانی، واژی-نحوی و نحوی این ساخت‌ها در بافت‌های مختلف است؛ به‌طوری که مفهوم کلّی اصطلاحات تغییر نکند. هدف از این پژوهش توصیفی-تحلیلی، بررسی فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات دارای نام‌اندام «دست»، در سطوح واژگانی، واژی-نحوی و نحوی است. بدین منظور، ٤۲۷ مثال مربوط به کاربرد ۱٦۰ اصطلاحِ دارای نام‌اندام «دست»، از *فرهنگ فارسی عامیانه* (۱۳۸۷) استخراج و در چارچوب نظریات مون (۱۹۹۸) و لانگ‌لاتز (۲۰۰٦) تحلیل شدند. یافته‌ها نشان داد که انعطاف‌پذیری واژگانی، به واسطهٔ فرآیند اضافه‌سازی «اسم»، «صفت»، «قید»، «سور» و فرآیند جایگزینی «افعال» و «حروف اضافه» صورت می‌پذیرد؛ انعطاف‌پذیری واژی-نحوی با اضافه‌سازی «یای نکره» و «نشانه جمع -ها» همراه است و انعطاف‌پذیری نحوی، از رهگذر جابه‌جایی سازه‌ها در قالب «پسایندسازی»، «قلب نحوی» و «ساخت‌های سببی و ناگذرا»؛ «انعطاف‌پذیری نقشی»؛ جایگزینی «مفعول جان‌دار و مفعول بی‌جان» و اضافه‌سازی «متمّم‌های اختیاری» انجام می‌شود. همچنین، مشخص شد که اصطلاحات مورد بررسی به فرآیند «اضافه‌سازی» تمایل بیشتری دارند. در تبیین فرآیندهای انعطاف‌پذیری به این نتیجه رسیدیم که عواملی چون «معرفگی»، «ساخت اطلاعی»، «اقتصاد زبانی»، «خاص‌شدگی» و «بیان کمیّت» موجب انگیختگی اصطلاحات

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

پست الکترونیکی: 1. sassanmaleki@yahoo.com 2. mrasekhmahand@yahoo.com

می‌شوند. از جهت کاربردی، یافته‌های این پژوهش می‌تواند مورد استفاده نویسندگان کتاب‌های آموزش اصطلاحات زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان و مدرسان مربوطه قرار گیرد تا در حوزه آموزش اصطلاحات، با ارائه مثال‌های مناسب، توجّه لازم را به ویژگی‌های انعطاف‌پذیر این‌گونه ساخت‌ها داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: اصطلاحات، انعطاف‌پذیری، نحوی، واژگانی، واژگانی–نحوی

۱. مقدمه

اصطلاحات زبانی دارای ویژگی‌های منحصربه‌فرد معنایی و نحوی هستند و به آسانی نمی‌توان آنها را تعریف کرد. اصطلاح در لغت به معنی «مقرر داشتن معنی و مفهومی برای لفظی، سوای معنی اصلی آن است» (عمید، ۱۳۸۸:۱۹٤). هاکِت[1] (۱۹۵۸) در فصل‌های سی‌وشش (۱۹۵۸:۳۰۳ –۳۰۹) و سی‌وهفت (۱۹۵۸:۳۱۰ –۳۱۸) کتاب *دوره زبان‌شناسی نوین*[2] و در چارچوب دستور ساختاری، تشکیل اصطلاحات و انواع آنها را به‌تفصیل بحث می‌کند و دامنهٔ اصطلاحات را از تکواژها تا جملات کامل درنظر می‌گیرد. به باور هاکِت (۱۹۵۸:۱۷۱)، «اصطلاحات دارای معانی منحصربه‌فرد هستند و چنانچه از چند تکواژ ساخته شده باشند، معنای آنها بر اساس ساختارشان قابل پیش‌بینی نیست».

در زبان‌شناسی صورتگرا، اصطلاحات به صورت عبارت‌هایی شامل دو یا چند واژه تعریف می‌شوند که معنای آنها از معنای اجزای سازنده متفاوت است (چامسکی[3]، ۱۹۸۰؛ کَتز و پُستال[4]، ۱۹٦۳؛ کروگر[5]، ۲۰۱۸:۷). در نگرش‌های صورتگرا، علاوه بر بحث منحصربه‌فرد بودن اصطلاحات از منظر معنا، بحث انجماد نحوی نیز از نظر دور نمی‌ماند؛ از منظر نحوی بر بسیاری از اصطلاحات، محدودیت‌هایی حاکم است و گاه کوچکترین تغییر در صورت اصطلاح، موجب تغییر در معنا و حتی خروج از معنای اصطلاحی می‌شود. مثلاً، اصطلاح «کسی را روی سر خود گذاشتن» کنایه از «بسیار عزیز داشتن» است: *به خدا باید حبیب را روی سرمان بگذاریم که پای همهٔ آن باج‌گیرها را از بازارچه بُریده (میرصادقی، ۱۳٦۳:۵۵)*. حال، چنانچه این اصطلاح مجهول شود، معنی اصطلاحی خود را از دست می‌دهد و حتی

1- Hocket
2- A Course in Modern Linguistics
3- Chomsky
4- Katz and Postal
5- Kroeger

به‌سختی معنایی غیراصطلاحی از آن قابل استنباط است: *«؟ به‌خدا باید حبیب روی سر ما گذاشته شود»*.

در دیدگاه شناختی، با طرح سازوکارهای شناختی مَجاز، استعاره و دانش متعارف[1]، اصطلاحات را پدیده‌هایی مفهومی[2] و انگیخته[3] در نظر می‌گیرند (کووچش و سابو[4]، ۱۹۹۶). انگیختگی، بدین معنا است که رابطهٔ بین مفهوم کلّی یک اصطلاح و اجزای سازندهٔ آن «دلبخواهی» نیست و انگیزهٔ وقوع بسیاری از اصطلاحات را می‌توان بر پایهٔ «استعاره»، «مَجاز» و «دانشِ متعارف» درک کرد. اصطلاح «دست داشتن» به مفهوم «نفوذ داشتن؛ دخالت داشتن» در مثالِ *«ایشان به فرهنگ خیلی علاقه دارند، در وزارتخانه هم دست دارند» (آل‌احمد، ۱۳٤٦: ۳٤)*، مبتنی بر مَجازِ «دست به جای عامل/کارگزار» است و اصطلاح «دل کسی گرفتن» به مفهوم «غمگین شدن» در مثالِ *«قدیمی‌ها راست گفته‌اند که اگر دلتان گرفت، بروید سراغ اموات» (آل‌احمد، ۱۳٦۰: ۸۳)*، بر پایهٔ استعارهٔ مفهومی «احساس ناراحتی، دل است» قابل درک است. در اصطلاح «دل کسی گرفتن»، «دل» حوزه مبدأ[5] و «احساس ناراحتی» حوزه مقصد[6] است. وظیفهٔ حوزه مبدأ، ایجاد زمینهٔ لازم برای درک حوزه مقصد است. به همین ترتیب، اصطلاح *«دست‌به‌عصا رفتن»* به مفهوم «رعایت حَزم واحتیاط، با اندکی تردید و تزلزل» *در مثالِ «مدتی تأسف این را خوردیم که چرا آن دو سال آن همه تنمان لرزیده است و آن همه دست‌به‌عصا رفته‌ایم (آل‌احمد، ۱۳٦۰: ۳٤)* مبتنی بر دانش متعارف است: دانش متعارف آن دانش مشترکی است که افراد از طریق یک تجربه عینی کسب می‌کنند. در این مثال، مفهوم «احتیاط» از طریق تجربه «نوع راه رفتن با عصا» درک می‌شود: کسی که با عصا قدم برمی‌دارد، در راه رفتن «احتیاط» می‌کند.

در این پژوهش، به پیروی از نانبرگ و همکاران[7](۱۹۹٤)، اصطلاح را هر توالی واژگانی و نحوی در نظر می‌گیریم که رابطهٔ بین صورت و مفهوم در آن، قراردادی است؛ یعنی آنکه صرفاً با استناد به معنای اولیه و ظاهری واژه‌ها، نتوانیم مفهوم یک اصطلاح را به طور کامل حدس

1- conventional knowledge
2- conceptual
3- motivated
4- Kovecses and Szabo
5- source domain
6- target language
7- Nunberg et al.

بزنیم. البته، قراردادی‌بودن در تعارض با وجود سازوکارهای شناختی بحث‌شده نیست؛ بلکه فقط به وجود این سازوکارها اشاره نمی‌کند. بر اساس این تعریف، «پا پس کشیدن» به مفهوم «منصرف شدن» (نجفی، ۱۳۸۷:۲۱۰) و «دست به دل کسی گذاشتن» به مفهوم «کسی را با یادآوری خاطرات گذشته رنج دادن» (نجفی، ۱۳۸۷:٦۳۹)، نمونه‌هایی از اصطلاحات زبان فارسی هستند.

هدف از این پژوهش توصیفی-تحلیلی، بررسی فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات فارسی دارای نام‌اندام «دست» در سطوح واژگانی، واژی-نحوی[1] و نحوی است. بر پایهٔ نگرش انعطاف‌پذیری، برخی اصطلاحات می‌توانند با تغییرات صوری در بافت‌های مختلف ظاهر شوند؛ به‌گونه‌ای که مفهوم کلّی آنها تغییر نکند. مثلاً، اصطلاح «روی چیزی دست گذاشتن» به مفهوم «تملّک کردن»، در مثالِ *«مردم می‌گویند یک غریبه آمده دست گذاشته روی آبادی» (آل‌احمد، ۱۰۹:٤٦)*، دارای انعطاف‌پذیری نحوی از نوع پسایندسازی[2] است و مفعول غیرمستقیم، به جایگاه پس از فعل حرکت کرده است.

پرسش‌های این پژوهش عبارتند از: الف) انعطاف‌پذیری در سطوح واژگانی، واژی-نحوی و نحوی در اصطلاحات شامل «دست» در زبان فارسی، توسط چه فرآیندهایی انجام می‌شود؟ ب) بیشترین انعطاف‌پذیری مربوط به کدام فرآیند است؟ و ج) انعطاف‌پذیری در اصطلاحات شامل «دست»، به چه دلایلی انجام می‌شود؟

در ادامه و در بخش دوم، به روش پژوهش خواهیم پرداخت؛ در بخش سوم، نگاهی به پیشینه پژوهش خواهیم داشت؛ در بخش چهارم و در چارچوب نظری، به بیان دیدگاههای مون[3] (۱۹۹۸) و لانگ‌لاتز[4] (۲۰۰٦) در خصوص شیوه‌های انعطاف‌پذیری می‌پردازیم؛ بخش پنجم به تحلیل فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات دارای نام‌اندام «دست» در زبان فارسی اختصاص خواهد داشت و در انتها، نتیجه‌گیری از بحث ارائه خواهد شد.

1- morpho-syntactic
2- postposing
3- Moon
4- Langlotz

۲. روش پژوهش

پیکرهٔ مورد استفاده در این پژوهش توصیفی-تحلیلی، ٤٢٧ مثال مربوط به کاربرد ١٦٠ اصطلاح فارسی دارای نام‌اندام «دست» هستند که از *فرهنگ فارسی عامیانه* (۱۳۸۷) استخراج شده‌اند. به منظور پاسخ به سؤالات پژوهش، انواع مثال‌های مربوط به هر اصطلاح را بررسی کردیم تا به فرآیندهای مربوط به سطوح مختلف انعطاف‌پذیری دست‌یابیم. چارچوب نظری مقالهٔ حاضر، بر پایهٔ دیدگاه‌های مون (۱۹۹۸) و لانگ‌لاتز (۲۰۰٦) است. در تحلیل سطوح و فرآیندها، مثال‌های هر اصطلاح با ذکر منابع اصلی بیان می‌شوند.

۳. پیشینه پژوهش

کندوکاوی مختصر در پیشینه مطالعات نظری اصطلاحات از منظر زبان‌شناسی در زبان فارسی نشان می‌دهد که زبان فارسی شایسته پژوهش‌هایی بیشتر است. در این‌جا، ابتدا به برخی پژوهش‌های زبان‌شناختی در حوزه اصطلاح‌شناسی زبان فارسی اشاره می‌شود و در ادامه، برخی بررسی‌ها در حوزه انعطاف‌پذیری اصطلاحات از منابع انگلیسی بحث می‌شوند.

۳-۱ مطالعات نظری اصطلاح‌شناسی در زبان فارسی

در خصوص مطالعات نظری اصطلاح‌شناسی در زبان فارسی، می‌توان به طبیب‌زاده (۱۳۹۳)، منصوری (۱۳۹٤)، ملکی و راسخ‌مهند (١٤٠٠)، حقیقی و همکاران (١٤٠٠) و دستلان (١٤٠٠) اشاره داشت. طبیب‌زاده (۱۰۹:۱۳۹۳)، تحت عنوان عبارت‌های فعلی از اصطلاحات بحث می‌کند و برای آنها دو ویژگی مطرح می‌نماید. نخست آنکه، شامل بیش از دو عنصر واژگانی هستند و ثانیاً روابط نحوی خاصی میان اجزای آنها وجود دارد. مثلاً، دارای ضمیری در درون خود هستند و از این لحاظ آنها را عبارت‌های فعلی ضمیردار می‌نامد؛ عبارت‌های فعلی *به «ریش کسی خندیدن»* و *«پا روی دُم کسی گذاشتن»* در درون خود ضمیر دارند و عبارت‌های فعلی ضمیردار هستند. منصوری (١٣٩٤)، در تحلیل اصطلاحات زبان فارسی نشان می‌دهد که اصطلاحی‌شدن در زبان فارسی، فرضیهٔ فاعل درون گروه فعلی را تقویت می‌کند. این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که روند شکل‌گیری ساختار گروه بیشینه در زبان فارسی منطبق بر قاعدهٔ ادغام در برنامهٔ کمینه‌گرا و از پایین به بالا می‌باشد. ملکی و راسخ‌مهند (۱۳۹۸) از منظر دستور ساختی و در قالب اصطلاحات صوری و جوهری، مفاهیم مرتبط با «اگر-

ساخت»های اصطلاحی را بررسی کردند و به نتیجه رسیدند که اصطلاحات صوری، به توالی نحوی غیرمتعارف تمایل دارند و آهنگ کلام، یک ویژگی ساختی متمایزکننده در اصطلاحات صوری است. حقیقی و همکاران (۱٤۰۰)، فرآیند شکل‌گیری اصطلاحات را از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی به عنوان ساخت‌هایی گستره‌آفرین و قدرت‌آفرین بحث کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که اصطلاحات زبانی دارای سه کارکرد زیزومی، شبکه‌ای و پازلی هستند. دستلان (۱٤۰۰) در چهارچوب معناشناسی شناختی، به بررسی ساختار معنایی اصطلاحات حاوی نام‌اندام‌ها در زبان فارسی بر پایه استعاره، مَجاز و استعجاز پرداخت. استعجاز، حاصل حضور هم‌زمان استعاره و مَجاز در یک ساختار معنایی و تعامل آنها با یکدیگر است. بررسی دستلان (۱٤۰۰) نشان داد استعجازِ دخیل در ساختار معنایی، از نوع «مَجاز درون استعاره» است که در آن، استعاره پیدایش مَجاز را فراهم می‌آورد. مثلاً، در اصطلاح «سنگین بودن گوش»، ابتدا توانایی شنیدن بر اساس استعاره «قابلیت‌ها اشیاء متحرک هستند» مفهوم‌سازی می‌شود. سپس در درون این استعاره، مَجازِ «ابزار به جای عمل» پدید می‌آید و کلمه «گوش» جایگزین «شنیدن» می‌شود.

۲-۳ مطالعات انعطاف‌پذیری اصطلاحات در زبان انگلیسی

فریزر[1] (۱۹۷۰)، وولف[2] (۲:۲۰۰۸)، شِرودر[3] (۲۰۱۳) و استون[4] (٦۳-٦۳:۲۰۱٦) به بررسی انعطاف‌پذیری اصطلاحات پرداختند و نشان دادند که اصطلاحات، از انواع مختلف انعطاف‌پذیری برخوردار هستند. فریزر (۱۹۷۰) در چارچوب دستور زایشی به بررسی سلسله مراتب انجماد نحوی در اصطلاحات پرداخت و اصطلاحات را، با توجه به مقدار گشتارپذیری، به ۷ گروه تقسیم کرد. در سطح (۰)، اصطلاحاتی قرار می‌گیرند که از لحاظ نحوی کاملاً منجمد هستند و هیچ گشتاری بر آنها اعمال نمی‌شود. برای اصطلاحاتی که در سطوح (۱) تا (۵) قرار می‌گیرند، به ترتیب، افزودگی[5]، درج[6]، جابه‌جایی‌های نحوی[7]، خروج[8] و

1- Fraser
2- Wulff
3- Schroder
4- Stone
5- adjunction
6- insertion
7- permutation
8- extraction

به‌هم‌پیوستگی[1] امکان‌پذیر است و نهایتاً اصطلاحات سطح (٦)، بدون ازدست‌دادن معنای اصطلاحی، کاملاً گشتارپذیر هستند. به عنوان مثال، اصطلاحی مانند "pass the buck" (توپ را در زمین دیگران انداختن) در سطح (٦) واقع می‌شود و بدون محدودیت، گشتارپذیر است و اصطلاحی مثل "blow off steam" (دود از کلّه کسی بلند شدن) درسطح (۰) قرار می‌گیرد و گشتارپذیر نیست. وولف (۲۰۰۸) در چارچوب دستورساختی، انعطاف‌پذیری نحوی و واژگانی در ساخت‌های شامل فعل-گروه اسمی مانند "make headway" (پیش‌روی) را در قالب فرآیندهای جابه‌جایی نحوی، اضافه‌سازی، حذف و جایگزینی بررسی کرد. شرودر (۲۰۱۳) در بررسی خود از شیوه‌های انعطاف‌پذیری نحوی در اصطلاحات به این نتیجه رسید که بیشترین انواع انعطاف‌پذیری، مربوط به انعطاف‌پذیری وصفی و قیدی است و برخی از انواع انعطاف‌پذیری نحوی مثل مجهول‌شدگی در اصطلاحات زبانی امکان‌پذیر هستند. استون (٦٣-٢٠١٦:٥٣) نیز در چارچوب دستور زایشی، انعطاف‌پذیری مفعول را در اصطلاحات تحلیل کرد.

٤. چارچوب نظری

انعطاف‌پذیری، محدود به نظریه‌ای خاص در زبان‌شناسی نیست (استون، ٢٠١٦، :٥٣-٦٢). مطالعات پیکره‌بنیاد نشان داده‌اند که اصطلاحات، به‌طورگسترده، انعطاف‌پذیر هستند (مون ١٩٩٨، لانگ‌لاتز ٢٠٠٦ ، شرودر ٢٠١٣، استون ٢٠١٦). در بخش پیش رو، شیوه‌های انعطاف‌پذیری مون (١٩٩٨) و لانگ‌لاتز (٢٠٠٦) بحث خواهند شد.

٤-١ انعطاف‌پذیری واژگانی

مون (١٩٩٨ :١٢٤-١٣٨)، با ارائه توصیفی پیکره‌بنیاد در زبان انگلیسی، انواع انعطاف‌پذیری واژگانی را در قالب فرآیندهای «جایگزینی»، «اضافه‌سازی»، «حذف» و «جابه‌جایی» بررسی می‌کند. توصیفِ مون (١٩٩٨)، کامل‌ترین توصیف پیکره‌بنیاد از عبارت‌های ثابت و اصطلاحات[2] در زبان انگلیسی است (جی‌رارت[3]٨:٢٠١٦، وولف٧١:٢٠٠٦).

1- reconstitution
2- fixed expressions and idioms
3- Geeraert

در جایگزینی واژگانی، عناصری مانند فعل، اسم، صفت با عناصر مشابه در صورت اصطلاح جایگزین می‌شوند. جایگزینی فعل، شایع‌ترین حالتِ جایگزینی است. این نوع انعطاف‌پذیری، معنای اصطلاح را چندان تغییر نمی‌دهد و بیشتر موجب تمایزاتی در سبک و سیاق می‌گردد. اصطلاح (۱) با هر دو فعل set و start (هر دو به معنای شروع) به‌کار می‌رود:

کاری را راه انداختن 1) set/start the ball rolling

افعال جایگزین‌شونده، لزوماً هم‌معنا نیستند. در مثال زیر، دو فعلِ غیرهم‌معنای bend (به معنای تحت‌اللفظی خَم کردن) و stretch (به معنای تحت‌اللفظی گستراندن) می‌توانند در یک اصطلاح و برای بیان یک مفهوم مشابه اصطلاحی به‌کار بروند:

قانون را به نفع خود تفسیر کردن 2) bend/stretch the rules

گاهی افعال جایگزین‌شونده، از لحاظ شدتِ «تأکید» با هم تفاوت دارند. اصطلاح زیر می‌تواند با دو فعل throw (به معنای تحت‌اللفظی پرتاب کردن) و put (به معنای تحت‌اللفظی قرار دادن) به‌کار برود، اما کاربرد فعل throw با «تأکید» بیشتری همراه است:

از گردونه خارج کردن 3) throw/put someone off the scene

در روند انعطاف‌پذیری اسم در اصطلاحات، جایگزین‌ها معمولاً مترادف هستند. در اصطلاح زیر، واژه calm مترادف lull (هردو واژه به معنای آرام) است:

آرامش قبل از طوفان *4) the calm/lull before storm*

کاربرد صورت‌های مفرد و جمع اسم‌ها، از دیگر موارد انعطاف‌پذیری است:

پوست و استخوان 5) skin and bone/bones

گاهی اوقات، انعطاف‌پذیری اسم، دربرگیرندهٔ «شمول معنایی» است. در اصطلاح زیر، رابطهٔ بین foot (پا) و toe (پنجه) از نوع شمول معنایی است:

از سر تا پا/پنجه 6) from head to foot/ toe

در برخی اصطلاحات، اسامی قابل جابه‌جایی، مترادف هم نیستند. اصطلاح زیر می‌تواند با wolves (گرگ‌ها) یا lions (شیرها) به‌کار برود:

کسی را به دهان شیر انداختن 7) throw someone to the wolves/lions

انعطاف‌پذیری در صفت‌ها، به مراتب کم‌تر از انعطاف‌پذیری در اسم و فعل است. صفت‌های تغییرپذیر می‌توانند همانند مثال (۸) مترادف باشند؛ یا مانند مثال (۹) مترادف نباشند:

کارد به استخوان رسیدن 8) close/near to the bone

کسی را آس و پاس کردن 9) bleed someone dry/white

انعطاف‌پذیری واژگانی، فرآیندهای اضافه‌سازی، حذف و جابه‌جایی را نیز شامل می‌شود. اضافه‌سازی به معنای افزودن عناصر واژگانی به منظور ایجاد «تأکید» در اصطلاح است. عناصر واژگانی اضافه شده، از نوع صفت، قید، گروه‌های حرف‌اضافه‌ای، فعل و گروه‌های اسمی هستند. در مثال زیر، صفت hot (به معنای تحت‌اللفظی داغ) به اصطلاح افزوده شده است:

به سرعت عبور کردن 10) like a (hot) knife through butter

فرآیند حذف به عنوان یکی از انواع انعطاف‌پذیری، بیشتر در ضرب‌المثل‌ها مشاهده می‌شود. به واسطه حذف، جملهٔ مرکب، به بندِ ساده و بند، به گروه تبدیل می‌شود و صورت‌های مختصرشده، به‌عنوان صورت متعارف کاربرد پیدا می‌کنند:

(تا تنور گرم هست) نان را بچَسبان *11) make hay (while the sun shines)*

در فرآیند جابه‌جایی، واژگان درون یک اصطلاح باهم جابه‌جا می‌شوند، اما در معنای اصلی اصطلاح تغییری پدید نمی‌آید. در اصطلاح زیر، واژه‌های day (روز) و night (شب) می‌توانند جایگزین هم شوند:

شب و روز/روز و شب 12) day and night/night and day

به باور لانگ‌لاتز (۲۰۰٦ :۱۷۹–۱۸۲)، تغییرپذیری واژگانی آن است که بتوانیم واژگان موجود در یک اصطلاح را با واژگانی دیگر بر پایهٔ روابط هم‌معنایی و غیرهم‌معنایی جایگزین کنیم و بدین ترتیب، اصطلاحات هم‌معنا و یا غیرهم‌معنا ایجاد نماییم. البته، لازم است عناصر واژگانی جایگزین‌شونده، از یک مقولهٔ دستوری مشابه باشند. در مثال (۱۳)، جایگزینی صفت hard (سخت) با صفت tough (سفت)، اصطلاحی هم‌معنا ایجاد کرده‌است و در مثال (۱٤)، با جایگزینی صفت dry (خشک) و white (سفید) اصطلاحات غیر هم‌معنا ایجاد شده‌اند:

کار طاقت‌فرسا 13) a hard/tough row to hoe

کسی را آس و پاس کردن 14) bleed NP dry/white

همچنین، با جایگزینی واژه‌های متضاد، می‌توان اصطلاحات متضاد ایجاد کرد. مثال (۱۵) نمونه‌ای از نحوهٔ ایجاد یک اصطلاح متضاد با شیوهٔ جایگزینی واژگانی است:

بالا رفتن/ پایین افتادن از روزگار 15) go up/come down in the world

۲-٤ انعطاف‌پذیری واژی-نحوی

آنچه را که مون (۱۹۹۸) تحت عنوان انعطاف‌پذیری واژگانی بررسی می‌کند، لانگ‌لاتز (۲۰۰٦ :۱۸۲-۱۷۹) ذیل دو عنوان تغییرپذیری واژگانی و واژی-نحوی بحث می‌کند که به نظر می‌رسد از لحاظ تفکیک سطوح، تقسیم‌بندی دقیق‌تری است.

تغییرپذیری واژی-نحوی در اصطلاحات، مواردی چون تصریف فعل، جمع‌سازی اسم و کاربرد آزادانه مُعرّف‌ها[1] و سورها[2] را شامل می‌شود. به عنوان مثال، در بافت زیر، به اصطلاح "swallow the bitter pill" (به کار ناخوشایند تن دادن)، سور some (برخی) اضافه شده است و اسم pill به صورت جمع به کار رفته است:

16) The traditionalist camp had to swallow some bitter pills.

گروه سنت‌گرا مجبور شد به برخی از اعمال ناخوشایند تن دردهد.

۳-٤ انعطاف‌پذیری نحوی

انعطاف‌پذیری نحوی، به مفهوم امکان انجام هرگونه جابه‌جایی نحوی در صورت اصطلاحات است؛ به شرط آنکه اصطلاح از معنای اصطلاحی خود خارج نشود و یا بدساخت نگردد. به عنوان نمونه، اصطلاحی مانند "kick the bucket" (مردن) از لحاظ نحوی انعطاف‌پذیر نیست؛ زیرا در صورت مجهول‌سازی، از مفهوم اصطلاحی خارج می‌شود و فقط معنای تحت‌اللفظی پیدا می‌کند. صورت مجهول "The bucket was kicked" به معنای «به سطل لگد زده شد» است (وولف، ۷۵:۲۰۰۸).

انعطاف‌پذیری در ساخت‌های سببی و نتیجه‌ای[3]، نمود[4]، ساخت‌های متقابل[5]، و ساخت‌های دومفعولی و حرف‌اضافه‌ای از جمله موارد انعطاف‌پذیری نحوی هستند که مون (۱۹۹۸ :۱۳۹-۱٤٥) به بررسی آنها می‌پردازد. انعطاف‌پذیری در ساخت‌های سببی و نتیجه‌ای بدان معنا است که یک اصطلاح در یک بافت، توصیفگر یک حالت و یا یک فرآیند است و در بافتی دیگر، علت و یا نتیجهٔ آن حالت و فرآیند را به‌صورت ساخت سببی یا ساخت گذرا بیان می‌کند. در

1- determiners
2- quantifiers
3- causative and resultative structures
4- aspect
5- reciprocal structures

این نوع انعطاف‌پذیری، کنش‌پذیر (ONE) در یک بافت (۱۷) در جایگاه فاعل دستوری قرار می‌گیرد و در بافتی دیگر(۱۸)، مفعول حرف‌اضافه (SOMEONE) است:

احساس کسی سرکوب شدن 17) ONE's heart hardens

18) harden ONE's heart (towards SOMEONE)

پا روی احساس خود (نسبت به کسی) گذاشتن

سببی‌سازی، گاه به واسطهٔ فعل make انجام می‌شود:

خون کسی را به جوش آوردن 19) make SOMEONE's blood boil

و گاه با بسامد کم‌تر، توسط ساخت گذرا بیان می‌شود و در این حالت، با «تأکید» بیشتری همراه است:

خون کسی را به جوش آوردن 20) boil SOMEONE'S blood

انعطاف‌پذیری در نمود استمرار، با استفاده از افعال keep و have (هر دو به معنای تحت‌اللفظی نگه‌داشتن) انجام می‌شود:

گوش به زنگ بودن/ایستادن 21) have/ keep ONE's ear to the ground

نمود استمرار در اصطلاحات، بدون استفاده از افعال keep وhave نیز مشاهده شده است. در اصطلاح زیر، نمود استمرار با استفاده از یک عبارتِ حرف‌اضافه‌ای آمده است:

با حالی گرفته 22) with a sinking heart

در ساخت‌های متقابل، جایگاه مشارکت‌کنندگان در اصطلاح، انعطاف‌پذیر است. در اصطلاح (۲۳)، مشارکت‌کنندهٔ دوم به‌صورت عبارت حرف‌اضافه‌ای و با حرف اضافه with (با) به‌کار رفته است و در اصطلاح (۲٤)، مشارکت‌کنندگان با حرف ربط and (و) به هم مربوط شده‌اند:

X با Y ازدواج کرد. 23) X ties the knot <u>with</u> Y

X و Y با هم ازدواج کردند. 24) (X <u>and</u> Y) tie the knot

در برخی از اصطلاحات، انعطاف‌پذیری به صورت ساخت‌های دومفعولی (۲۵) و یا حرف‌اضافه‌ای (۲٦) مشاهده می‌شود:

از کسی دوری کردن 25) give SOMEONE a wide berth

دوری کردن از کسی 26) give a wide berth to SOMEONE

در ساخت دو مفعولی، بهره‌ور (SOMEONE)، بلافاصله بعد از فعل ظاهر می‌شود و به واسطه این ساخت، بر عمل و یا فرآیندی «تأکید» می‌شود که در انتهای اصطلاح می‌آید؛ در ساخت حرف‌اضافه‌ای، با انتقال بهره‌ور به جایگاه پایانی اصطلاح، این «تأکید» متوجه بهره‌ور می‌شود.

لانگ‌لاتز (۲۰۰٦:۱۸۰)، در بحث انعطاف‌پذیری نحوی، به مواردی چون گسترش اصطلاح با اضافه‌سازی گروه متممی، اسنادی‌شدگی[1] و مجهول‌سازی می‌پردازد. در مثال (۲۷)، گسترش اصطلاح "upset the applecart" (کاسه‌کوزه‌ها را برهم زدن، نقشه‌های کسی را نقش بر آب کردن) با اضافه‌سازی گروه متممی همراهِ of انجام شده است و در مثال‌های (۲۸) و (۲۹)، به ترتیب، شاهد اسنادی‌شدگی و مجهول‌سازی در اصطلاحات "burst the bubble" (امید کسی را ناامید نکردن، رویاهای کسی را بر باد دادن) و "spill the beans" (لو دادن) هستیم:

27) All this has upset the applecart of the relation of fertility to prosperity.

همهٔ اینها باعث برهم خوردن نقشهٔ رابطه بین حاصلخیزی و ثروت شده است.

28) It was often said that her new-found reputation was a bubble that would burst.

اغلب گفته می‌شد که اعتبار تازه به دست آمده او، رؤیایی است که بر باد خواهد رفت.

29)*All the Ardakkean beans have been spilled.* *همهٔ اسرار آرداکیان لو رفته است.*

لانگ‌لاتز (۲۰۰٦:۲٤۹-۲٥٦)، با ارائه حالت مجهول در دو اصطلاح (۳۰): "blind someone with science" (کسی را با توضیحات پیچیده علمی گیج کردن) و (۳۱): "send someone to showers"(عذر کسی را خواستن) اظهار می‌دارد که با مجهول‌سازی اصطلاحات دارای افعال متعدی، کنش‌پذیر «برجسته» می‌شود:

30) He was blinded with science.
31) He was sent to the showers.

۵. تحلیل داده‌ها

بررسی ۱٦۰ اصطلاحِ شاملِ «دست» در ٤۲۷ مثال نشان داد که ٥۲ اصطلاح در قالب سه فرآیند «اضافه‌سازی»، «جابجایی نحوی» و «جایگزینی» انعطاف‌پذیرند و برخی از اصطلاحات،

1- clefting

با بیش از یک فرآیند انعطاف‌پذیری مشاهده شدند. از این رو، در ۱٤٦ مثال، شاهد انواعی از فرآیندهای انعطاف‌پذیری بودیم.

۵-۱ انعطاف‌پذیری واژگانی در اصطلاحات شاملِ دست

انعطاف‌پذیری واژگانی در اصطلاحاتِ شاملِ «دست» در زبان فارسی، به واسطه فرآیند اضافه‌سازی اسم، صفت، قید، سور و فرآیند جایگزینی فعل و حرف اضافه انجام می‌شود.

۵-۱-۱ اضافه‌سازی اسم

اضافه‌سازی اسم، با افزودن اسم یا گروه اسمی به اصطلاح انجام می‌شود. اسامی اضافه‌شده، در ساخت ظرفیتی افعال اصطلاحات نیستند و نقش «تأکیدی» دارند. در مثال (۳۲)، «پا» و در مثال (۳۳)، گروه اسمی «یک محصول»، به صورت اصطلاح اضافه شده است:

۳۲) «دست (و پای) کسی توی پوست گردو رفتن» به مفهوم «کسی را در تنگنا قرار دادن»: با آمدن آقا چوپانِ ما، دست و پاشان توی پوست گردو رفته بود (آل‌احمد، ۱۱:۱۳٤۰).

۳۳) «دست‌به‌دهن ماندن» به مفهوم «محتاج بودن»: در اقتصاد تک‌پایه یعنی اینکه توی هر آبادی مردم دست به دهان یک محصول بمانند (آل‌احمد، ۷٦:۱۳٤٦).

۵-۱-۲ اضافه‌سازی صفت

برای ایجاد «تأکید»، صفت‌های ساده (مثال ۳٤)، اشاره (مثال ۳۵) و تعجبی (مثال ۳٦) به اصطلاحات افزوده می‌شوند:

۳٤) «روی دست کسی افتادن» به مفهوم «سربار کسی شدن»: آخرش مریض می‌شوی و می‌افتی روی دست من بیچاره (میرصادقی، ٤۵:۱۳٤۹).

۳۵) «دست کسی توی چیزی بودن» به مفهوم «در کاری تجربه داشتن؛ دخالت داشتن»: والله من خیال نمی‌کنم تیمسار دستش توی این گُشت و کشتارها باشد (میرصادقی، ٤٤:۱۳٦۷).

۳٦) «دست کسی را توی خنِس گذاشتن» به مفهوم «کسی را در تنگنا قرار دادن»: فکر نمی‌کردم دست همکارت را توی همچه خنِسی بگذاری (آل‌احمد، ۱۱:۱۳٤۰).

۵-۱-۳ اضافه‌سازی قید

قیدهای «هم» و «که» به فراوانی در اصطلاحات مشاهده شده‌اند. این قیدها بر مفهوم کلّی اصطلاح «تأکید» می‌کنند:

۳۷) *«دست کسی را (جایی) بند کردن» به مفهوم «به شغلی گماشتن»: یک استودیو فیلم‌برداری دارد... چند دفعه تا حالا خواسته دست ما را هم بند کند (میرصادقی، ۱۳۶۳: ۲۶۰).*

۳۸) *«دست کسی بودن» به مفهوم «تابع اراده و اختیار کسی بودن»: شاید بماند، کسی چه می‌داند. عمر دست ما که نیست (بهرامی، ۱۳۵۸: ۲۰).*

٤-۱-٥ اضافه‌سازی سور

سور یا کمّیت‌نما، همراه اسم به‌کار می‌رود و اطلاعاتی درباره کمّیت آن اسم بیان می‌کند. بررسی‌ها نشان داد سورهای «هیچ» و «همه» به اصطلاحات اضافه می‌شوند و مفهوم «تأکید» را بر اصطلاح می‌افزایند.

۳۹) *«دست کسی به کار رفتن» به مفهوم «میل و علاقه به کار داشتن»: نمی‌توانست خود را سرگرم کند، آرامش نداشت. دستش به هیچ کار نمی‌رفت (میرصادقی، ۱۳٤۹: ۱٤٥).*

٤۰) *«دست کسی را از پشت بستن» به مفهوم «برتری داشتن»: شروع کردم به تعریف از هوش و ذکاوت ایرانی‌ها که اگر مزاحمشان نشوند... دست همهٔ دنیا را از پشت می‌بندند (شهری، ۱۳٥٦: ۷۹).*

٥-۱-٥ جایگزینی فعل

منظور از جایگزینی فعل، آن است که یک فعل با فعلی دیگر جابه‌جا شود؛ بی‌آنکه در نقش نحوی و کلّیت مفهوم اصطلاح تغییری پدید آید. در مثال‌های (٤۱) و (٤۲)، افعال اصطلاحات قابل جایگزینی هستند:

٤۱) *«دست کسی را برگرداندن/ پس زدن/ رد کردن» به مفهوم «چیزی را از کسی نپذیرفتن»: برای اینکه دستم را برنگرداند، نوشابه را گرفت و لب زد و گذاشت جلو خودش (هاشمی، ۱۳٤۸: ۲٤۸)؛ یعنی می‌خواهی به این بهانه‌ها دست من را پس بزنی؟ اگر نپذیری، جداً ازت خواهم رنجید (شاملو، ۱۳٥۲: ٥۸)؛ فریبا یک قاشق از گوشت و برنج به من داد. دستش را رد نکردم (هاشمی، ۱۳٤۸: ٤۲).*

٤٢) «دست به یکی شدن/کردن» به مفهوم «متحد شدن (بر ضد کسی یا برای توطئه‌ای)»: تصور می‌کرد که همه دست به یکی کرده بودند که کلاه سرش بگذارند (هدایت، ۵۳:۱۳۳۰)؛ در صورت لزوم ما با اَجنّه و شیاطین هم دست‌به‌یکی خواهیم شد (هدایت، ۱۲۸:۱۳۳۰).

٦-١-٥ جایگزینی حروف اضافه

به نظر می‌رسد این نوع از جایگزینی، تابع «سبک» است. در مثال های (٤٣) و (٤٤)، «روی» و «پِی» در سبک رسمی به کار رفته‌اند:

٤٣) «به/ روی دست و پای کسی افتادن» به مفهوم «عاجزانه درخواست کردن؛ با ناله و زاری از کسی خواهش کردن»: آن وقت زن و بچه من و شما باید برود به دست و پای همان دهاتی بیفتد و استغاثه کند (هدایت، ۱۲٤:۱۳۳۰)؛ یک جمع کثیر... از اعاظم فضلا و اجلّه علما روی دست و پای ما افتاده، با اصرار و ابرام و عجز و التماس... (هدایت، ۸۰:۱۳۱۳).

٤٤) «دست و دل کسی به/ پِیِ کاری نرفتن» به مفهوم «به کاری رغبت نداشتن»: دست و دلش به مشق نوشتن نمی‌رفت (میرصادقی، ۱۲۰:۱۳٤٥) ؛ دهقان‌های گرسنه، نا نداشتند که زراعت کنند و دست و دلشان هم پِیِ این کار نمی‌رفت (نجفی، ٦٦٤:۱۳۸۷).

در جدول (۱) بسامد هر یک از فرآیندهای انعطاف‌پذیری واژگانی آمده است.

جدول ۱- بسامد فرآیندها در سطح واژگانی

فرآیند	تکرار در مثال‌ها
اضافه‌سازی اسم	٥
اضافه‌سازی صفت	٩
اضافه‌سازی قید	٢٤
اضافه‌سازی سور	٤
جایگزینی فعل	١٢
جایگزینی حرف اضافه	٧
مجموع	٦١

٢-٥ انعطاف‌پذیری واژی-نحوی در اصطلاحات شاملِ دست

در انعطاف‌پذیری واژی-نحوی، ویژگی‌های نحوی از طریق روش‌های صرفی و با استفاده از تک‌واژهای وابسته بیان می‌شوند (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳). این فرآیند با اضافه‌سازی «ی» نکره و نشانه جمع «-ها» در شواهد یافت شد.

۱-۲-۵ اضافه‌سازی «ی» نکره

«ی» نکره در زبان فارسی از نشانه‌های واژی-صرفی است. البته منظور از وجود «ی» نکره به‌عنوان یک فرآیند اضافه‌سازی، صرفاً به معنی حضور این نشانه در یک اصطلاح نیست؛ صورت بی‌نشان اسم در برخی اصطلاحات مانند *«سر و گوشی آب دادن: ما قرار گذاشته‌ایم شما را بفرستیم به ولایت‌های همسایه تا... سر و گوشی آب بدهید» (آل‌احمد، ۱۳۳۳:۳۷)* همراه با «ی» نکره است و از این رو، انعطاف‌پذیری محسوب نمی‌شود. انعطاف‌پذیری از منظر اضافه‌سازی «ی» نکره، صرفاً اصطلاحاتی را شامل می‌شود که در شواهد، هم بدون «ی» نکره و هم با «ی» نکره آمده باشند:

٤٥) «دست و پا داشتن» به مفهوم «زرنگ بودن»: الف- هر دزدزده‌ای که دست و پایی داشت و زرنگ‌تر بود، از فردای دزدی توی میدان گمرک پی‌جویی می‌کرد و چند تکّه اساس خودش را پیدا می‌کرد (کاظمیه، ۱۳٤۷:۱۲۰)؛ ب- دست و پا داشتن و بی دست و پا بودن عروس و داماد نیز نقشی داشت (کتیرایی، ۱۳٤۸:۲۰۲).

٤٦) «دست و پا کردن» به مفهوم «برای به دست آوردن چیزی کوشش کردن»: الف- چرا برای پیدا کردن شوهرتان دست و پایی نمی‌کنید؟ (شهری، ۱۳۵۷:٤٤۸)؛ ب- من همین که یک پول و پَله‌ای دست و پا کردم، تار را می‌گذارم کنار (میرصادقی، ۱۳٤۹:۱۹٦).

گاهی «ی» نکره‌ساز به قیدی مثل «ناگهان» الحاق می‌شود و مؤکّدِ معنای آن قید است. برخی دستورنویسان، این نوع «ی» را گونه‌ای از «ی» نکره به حساب می‌آورند (ابن‌الرسول و رحیمی، ۱۳۹۳)؛ اما در مثال‌های (٤٥-الف) و (٤٦-الف)، «ی» نکره، خودش بر مفهوم قید «مقدار» دلالت دارد و بیان‌کننده «کمیّت اندک» است. از این رو، مثال‌های (٤٥-الف) و (٤٦-الف) را با حذف «ی» نکره از صورت اصطلاح و افزودن معادل‌های قیدی دیگر، می‌توان به صورت: *«هر دزدزده‌ای که مقداری/ اندکی دست و پا داشت...»* و *«چرا برای پیدا کردن شوهرتان کمی دست و پا نمی‌کنید؟»* بیان کرد. این نوع از «ی» نکره، که بیان‌کننده «کمیّت اندک» از چیزی است، را می‌توانیم «ی» قیدِ مقدار بنامیم.

۵-۲-۲ اضافه‌سازی نشانه جمع

اصطلاحات در مثال‌های (٤٧-ب) و (٤٨-ب)، با افزودن نشانه جمعِ «-ها» به‌کار رفته‌اند:

٤٧) *«دست‌به‌دهن ماندن» به مفهوم «محتاج بودن»: الف- شما از یک نوکر دهاتی دست‌به‌دهن چه توقعی دارید؟ ب- دست به دهن‌ها زمین‌شان را در برابر خوراکی... تاخت زده‌اند (شاملو، ۱۲۲:۱۳۵۰).*

٤٨) *«دست‌به‌جیب بودن» به مفهوم «سخاوتمند بودن»: الف- دست‌به‌جیبش خوب است. اگر از تو خوشش بیاید نانت توی روغن است (میرصادقی، ۱۱۲:۱۳٤۷)؛ ب- مشتریان این کلّه‌پزی را غالباً داش‌مشدی‌ها و دست‌به‌جیب‌ها تشکیل می‌دادند (شهری، ٦٦:۱۳۵۷).*

جدول (۲) بسامد هر یک از دو فرآیند واژی-نحوی را در مثال‌ها نشان می‌دهد.

جدول ۲- بسامد فرآیندها در سطح واژی-نحوی

فرآیند	تکرار در مثال‌ها
اضافه‌سازی «ی» نکره	۱۱
اضافه‌سازی نشانه جمع	۳
مجموع	١٤

۵-۳ انعطاف‌پذیری نحوی در اصطلاحات شاملِ دست

انعطاف‌پذیری نحوی در اصطلاحات شاملِ دست، شامل: الف- جابه‌جایی سازه‌ها در قالب پسایندسازی، قلب نحوی، ساخت‌های سببی و ناگذرا و انعطاف‌پذیری نقشی، ب- جایگزینی مفعول جان‌دار و مفعول بی‌جان و ج- اضافه‌سازی متمم‌های اختیاری است.

۵-۳-۱ پسایندسازی در اصطلاحات

قرار گرفتن سازه‌ای که جایگاه بی‌نشان آن قبل از فعل است، در جایگاه بعد از فعل را پسایندسازی می‌گویند. پسایندسازی در زبان فارسی، سازه‌هایی چون فاعل، مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم و مُسند را شامل می‌شود (راسخ‌مهند، ۱۳۹٦). در اصطلاحات مورد بررسی، فقط حرکت مفعول غیرمستقیم یا مفعول حرف‌اضافه‌ای به جایگاه نشان‌دار بعد از فعل مشاهده گردید:

٤٩) *«دست کسی افتادن» به مفهوم «در اختیار یا تملّک کسی قرار گرفتن»: خیال کرده‌ای که اگر دست مُباشر از ده کوتاه بشود، می‌افتد دست تو (آل‌احمد، ۱۹٤:۱۳٤٦)؟*

۵۰) «روی دست کسی افتادن» به مفهوم «سربار کسی شدن»: آخرش مریض می‌شوی و می‌افتی روی دست من بیچاره (میرصادقی، ۱۳٤۹:٤۵).

از آنجا که انجام یا عدم انجام پسایندسازی، ساخت غیر دستوری ایجاد نمی‌کند و در معنای تحلیلی جمله تأثیری ندارد، برای تبیین آن، باید به دنبال عوامل کلامی مانند «معرفگی»، «ساخت اطلاعی» و «تأکید اطلاعی» بود. نخست آنکه، سازه‌های پسایندشده در مثال‌های (٤۹) و (۵۰)، معرفه هستند و عامل معرفگی بر پسایندشدگی سازه‌ها مؤثر است (راسخ‌مهند، ۱۳۹٦:۳۷۱). دوم آنکه، سازه‌های پسایندشده از لحاظ ساخت اطلاعی و تأکید اطلاعی، انگیختگی دارند. از منظر ساخت اطلاعی، سازه‌های پسایندشده دارای اطلاع «مفروض» هستند (راسخ‌مهند، ۱۳۹٦:۳٦٤) و قبلاً در متن بیان شده‌اند. به عنوان مثال، درجمله: *«دلم خیلی سوخت برای این بچه‌ها»*، سازه پسایندشده (برای این بچه‌ها)، دارای وضعیت اطلاعیِ «مفروض» یا «کهنه» است و سازه پیش از آن (دلم خیلی سوخت)، دارای اطلاعِ «نو» است. تأکید اطلاعی، تأکیدی است که فقط اطلاع نو و از پیش‌فرض‌نشده را در اختیار شنونده قرار می‌دهد. در زبان فارسی و در حالت بی‌نشان، نزدیک‌ترین عنصر به فعل، دارای تأکید اطلاعی است؛ البته اگر آن عنصر، مفعول مستقیم همراه با «را» نباشد (راسخ‌مهند، ۱۳۸٤). در مثال‌های(٤۹) و (۵۰) مشاهده می‌شود که ساخت‌های پسایندشده، از نوع «مفعول غیرمستقیم» و دارای «ساخت اطلاعی مفروض» هستند؛ پس، تأکید اطلاعی بر آنها واقع نمی‌شود. بنابراین، تأکید اطلاعی بر ساخت ماقبل آن، یعنی خودِ «فعل» واقع می‌شود. بر اساس این استدلال، دلیل پسایندشدگی در اصطلاحات, علاوه بر عامل معرفگی، این است که گوینده با مفروض‌سازیِ سازه پسایندشده، تأکید اطلاعی را از سازه پسایندشده برداشته و آن را به فعل منتقل می‌کند و با این کار, «فعل» را با «تأکید اطلاعی» برجسته می‌کند.

۲-۳-۵ قلب نحوی در اصطلاحات

قلب نحوی موجب تغییر توالی کلمات در جمله می‌شود و در نتیجه آرایش سازه‌ها در جمله نشان‌دار می‌شود؛ اما این تغییر، در معنای تحلیلی جمله بی‌تأثیر است (دبیرمقدم،۱۳۷٤). انواعی از قلب نحوی تحت عنوانِ قلب نحوی «کوتاه» (من به آریا کتاب دادم)، «میانه» (به آریا من کتاب را دادم) و «طولانی» (آریا را علی می‌گفت که دیده) وجود دارند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۸:٤٦). در بررسی شواهد اصطلاحی، گونه‌ای متفاوت از حرکت اختیاری مفعول مشاهده

شد. در مثال (۵۱)، مفعول مشخص به جایگاه قبل از فعل حرکت کرده است و به صورت ضمیر شخصی پیوسته (-ت)، به واژه «دست» اضافه شده است و در مثال (۵۲)، مفعول مشخص به صورت ضمیر شخصی پیوسته (-ش) آمده است:

۵۱) «(کسی را) دست انداختن» به مفهوم «مسخره کردن»: اگر هم‌قطارهایت بدانند که دستت خواهند انداخت (جمال‌زاده، ۲۹:۱۳۲۰).

۵۲) «(کسی را) دست‌به‌سر کردن» به مفهوم «به بهانه‌ای از جایی بیرون فرستادن»: و نه جرأت می‌کردند به او چیزی بگویند و دست‌به‌سرش کنند (آل‌احمد، ۵۰:۱۳٤۵).

حالت بی‌نشان مثال (۵۱)، به صورت « ...*که تو را دست می‌اندازند*» و مثال (۵۲)، به شکل «...*و او را دست‌به‌سر کنند*»، است. اصطلاحات (۵۱) و (۵۲)، با مفعول مشخص به کار رفته‌اند و از این جهت، «معرفه» هستند. مقلوب شدن مفعول شخصی در این مثال‌ها، تابع عامل کلامی «معرفگی» است. در سازه‌های «معرفه»، احتمال رخداد قلب نحوی بیشتر است (راسخ‌مهند،۳٤۹:۱۳۹٦).

در مثال‌های (۵۳) و (٥٤)، مفعول حرف‌اضافه‌ای برای ایجاد «تأکید اطلاعی»، به جایگاه قبل از فعل حرکت کرده است. در این مثال‌ها، جایگاه بی‌نشانِ «به خوراکی‌ها» و «به مریض»، به ترتیب قبل از «دست‌درازی کردن» و «دست نزدن» است:

۵۳) «(به کسی/چیزی) دست درازی کردن» به مفهوم «تعدّی کردن»: در موقع خرید، دست‌درازی به خوراکی‌ها نکند و صحیحاً به خانه برساند (شهری، ٤۱۵:۱۳٤۷).

٥٤) «(به کسی) دست نزدن» به مفهوم «کاری را انجام ندادن»: شما باید تشریف ببرید بیرون؛ وگرنه بنده دست به مریض نمی‌زنم (پزشکزاد، ۲٤٤:۱۳۵۱).

۳-۳-۵ ساخت‌های سببی و ناگذرا در اصطلاحات

برخی اصطلاحات هم به صورت ناگذرا و هم به صورت سببی به‌کار می‌روند. بررسی‌ها نشان داد که در اصطلاحات، افعال ناگذرا و سببی از هم مشتق نمی‌شوند؛ بلکه دارای دو ریشهٔ متفاوت هستند. اصطلاح (۵۵-الف)، در حالت ناگذرا با فعل «ماندن» و اصطلاح (۵۵-ب)، در حالت سببی با فعل «گذاشتن» به کار رفته است. به همین ترتیب، اصطلاح (٥٦-الف)، در حالت ناگذرا با فعل «رفتن» و اصطلاح (٥٦-ب)، در حالت سببی با فعل «گذاشتن» مشاهده شده است:

۵۵) «روی دست کسی ماندن/ گذاشتن» به مفهوم «سربار کسی شدن؛ تحمیل کردن»: الف- ناگهان مُرد و بیچاره مادرم را در سن هفده سالگی با دو تا بچه صغیر که روی دستش مانده بود بیوه گذاشت (شاملو، ۱۰:۱۳۵۰)؛ ب- هر شب که با هم به کافه می‌رویم ده پانزده تومان روی دستم می‌گذارد (هدایت، ۲۶:۱۳۳۲).

۵۶) «دست (و پای) کسی را توی پوست گردو گذاشتن/ توی پوست گردو رفتن» به مفهوم «کسی را در تنگنا قرار دادن»: الف- این مشکلات، اغلب دست کارگردان‌ها را در پوست گردو می‌گذارد (مدنی، ۲۶۲:۱۳۴۸)؛ ب- با آمدن آقا چوپان ما، دست و پاشان حسابی توی پوست گردو رفته بود (آل‌احمد، ۱۱:۱۳۴۰).

در انعطاف‌پذیری اصطلاحات از منظر ساخت‌های سببی و ناگذرا، همانند انعطاف‌پذیری واژگانی، با جایگزینی افعال مواجه هستیم؛ اما نوع جایگزینی افعال در ساخت‌های سببی و ناگذرا، با جایگزینی افعال در انعطاف‌پذیری واژگانی متفاوت است. در ساخت‌های سببی و ناگذرای اصطلاحی، افعال متعدی و لازم جایگزین هم می‌شوند تا «کنشگر» به جمله افزوده گردد و یا از آن کم شود و در نتیجه، ظرفیت معنایی اصطلاح تغییر می‌کند؛ اما جایگزینی افعال در انعطاف‌پذیری واژگانی، از نوع جایگزینی افعال متعدی و لازم نیست و بر ظرفیت معنایی، بی‌تأثیر است.

٤-۳-۵ انعطاف‌پذیری نقشی در اصطلاحات

در انعطاف‌پذیری نقشی، اصطلاحات در نقش‌های متفاوت نحوی در جملات ظاهر می‌شوند. این حالت از انعطاف‌پذیری، با حذف فعل از صورت اصطلاح و تبدیل افعال اصطلاحی به عبارت‌های وصفی مشاهده شد. انعطاف‌پذیری نقشی، با جابه‌جایی همراه است و فعل اصطلاحی پس از تبدیل به عبارت وصفی، به جایگاه پس از اسم حرکت می‌کند. در مثال‌های (۵۷-الف) و (۵۸-الف)، اصطلاح «دست‌وپاگیر شدن» و «دست‌به‌سینه ایستادن»، به‌ترتیب، به صورت «عبارت‌های وصفی» و در (۵۷-ب) و (۵۸-ب) به صورت «افعال اصطلاحی» به‌کار رفته‌اند:

۵۷) «دست‌وپاگیرِ کسی شدن» به مفهوم «مانع فعالیت کسی شدن یا مزاحم شدن»: الف- اینجا هم مثل دکان سمساری مملو از اشیای دست‌وپاگیر و بدقواره بود (امیرشاهی،

۱۱۸:۱۳٤۷)؛ ب- برایم نقشه فرار می‌کشیدی؛ اینکه چطور کتاب‌هایم را بریزم روی زمین برای اینکه دست‌وپاگیرم نشود (چهل‌تن، ۱۰۵:۱۳٤۷).

۵۸) «دست‌به‌سینه ایستادن» به مفهوم «آماده خدمتگزاری بودن»: الف- این اتاق کثیف و کوچک کاهگلی را مُبدّل بکنید به یک کاخ بزرگ ... و صد تا نوکر و کلفت دست‌به‌سینه (پزشکزاد، ۹۵:۱۳۳۸))؛ ب- زنکه خیال می‌کند نوکر زرخرید آورده، باید دست‌به‌سینه‌اش بایستی، نان را لقمه کنی دهنش بگذاری (شهری، ۲۹۷:۱۳۵۷).

انعطاف‌پذیری نقشی، تبیین‌کننده اصل «اقتصاد زبانی» است. مفهوم اصل اقتصاد زبانی این است که سخن‌گویان زبان سعی می‌کنند کم‌ترین کوشش را برای تولید و درک زبان به کار ببرند و از ساده‌ترین راه استفاده کنند (نیومایر[1]، ۱۲٦:۱۹۹۸) و صورت‌ها تا حد امکان تقلیل یابند (کرافت[2]، ۲۰۰٤:۱۰۲). با این حساب، فرآیند انعطاف‌پذیری نقشی، با حذف فعل و ایفای دو نقش نحوی متفاوت، فرآیندی اقتصادی است.

۵-۳-۵ جایگزینی مفعول جان‌دار و مفعول بی‌جان

مفعول در برخی از اصطلاحاتِ شامل «دست»، به جان‌دار بودن یا بی‌جان بودن، حساس نیست. اصطلاحات در مثال‌های (۵۹) و (٦۰)، هم با مفعول بی‌جان و هم با مفعول جان‌دار آمده‌اند:

۵۹) «از کسی/چیزی دست کشیدن» به مفهوم «رها کردن یا ترک کردن»: الف- طرف غروب... همه کارگرها از کار دست کشیدند (هدایت، ۵۳:۱۳۳۱)؛ ب- طوری قاپِ قمرخانم را دزدیده که دخترک حاضر است برای خاطر او حتی از مادرش دست بکشد (پزشکزاد، ۳۳۹:۱۳۵۱).

٦۰) «چیزی/کسی را روی دست کسی گذاشتن» به مفهوم «کسی را مجبور به قبول کاری کردن»: الف- الهی گردن طاووس خانم بشکند که این کار را گذاشت روی دستت (چهل‌تن، ۸۸:۱۳۵۷)؛ ب- زنها می‌مردند و بچه شیرخواره را روی دست شوهرشان می‌گذاشتند (استانکو، ٤۱:۱۳۵۰).

1- Newmayer
2- Croft

٦-۳-۵ اضافه‌سازی متمّم اختیاری

اضافه‌سازی متمّم اختیاری در صورت اصطلاح، از منظر معنایی موجب «خاص‌شدگی»[1] مفهوم اصطلاح می‌شود؛ یعنی آنکه مفهوم کلّی اصطلاح را محدود به مقوله اضافه‌شده می‌کند (لانگ‌لاتز، ۲۰۰٦:۱۸۲-۱۸۱). البته، این نکته به این معنا نیست که به هر اصطلاحی، بتوانیم متمّمی بیفزاییم و مفهومش تغییر نکند! اصطلاحی مانند «دست کسی رسیدن»، بدون متمّم اختیاری به مفهوم «مقدور شدن» است: *«به فقرای شهر تا جایی که دستش می‌رسید، کمک می‌کرد»* (شاهانی، ۱۳٦۸:۳۷). همین اصطلاح، اگر با مفعول حرف‌اضافه‌ای به کار رفته باشد، مفهومش «بر کسی چنگ انداختن و تسلط یافتن» است: *«دست انگلیسی‌ها به من نمی‌رسد. من خُردشان می‌کنم» (پزشکزاد، ۱۳۵۱:۳۷۷).*

در مثال (٦۱-الف)، اصطلاح «به دست و پا افتادن»، به مفهوم کلّی «عاجزانه درخواست کردن؛ با ناله و زاری از کسی خواهش کردن» است و در درون اصطلاح، اشاره‌ای خاص به کسی نشده است؛ اما در مثال (٦۱-ب)، با افزودن متمم اختیاری «همان دهاتی»، همین مفهوم کلّی، به مفعول مورد اشاره «محدود» شده است:

٦۱) «به دست و پا (ی کسی) افتادن» به مفهوم «عاجزانه درخواست کردن؛ با ناله و زاری از کسی خواهش کردن»: الف- هرکه سر راهشان قرار می‌گیرد از میان وَرَش می‌دارند؛ بعد که گَند قضیه در می‌آید، به دست و پا می‌افتند و می‌خواهند رفع و رجوعش کنند (میرصادقی، ۱۳۱۷:٦۷)؛ ب- فردا که قدرت افتاد دست همان دهاتی بیچاره ... آن‌وقت زن و بچه من و شما باید برود به دست و پای همان دهاتی بیفتد و استغاثه بکند (هدایت، ۱۳۳۰:۱۲٤).

به همین ترتیب، در مثال (٦۲-الف)، اصطلاح «دست بالا کردن» بدون متمّم اختیاری به کار رفته است و اشاره‌ای کلّی به «فراهم کردن وسایل ازدواج و عروسی» دارد و بدون ارجاع به متن، مرجع این تدارکات مشخص نیست؛ اما در مثال (٦۲-ب)، با اضافه‌سازی مفعول حرف‌اضافه‌ای «برای اختر خانم»، مرجع تدارکات مشخص شده است:

٦۲) *«دست بالا کردن» به مفهوم «فراهم کردن وسایل ازدواج و عروسی»: الف- شما که اظهار تأسف می‌کنید چرا دست بالا نکرده‌اید؟ شما کم الحمدلله اوضاعتان بد نیست (پزشکزاد،*

1- specification

۳۵:۱۳۵۵)؛ ب- جوان‌های فامیل زیاد هستند. انشاالله برای اخترخانم هم دست بالا می‌کنیم (پزشکزاد، ۳۱۷:۱۳۵۱).

جدول (۳) بسامد هر یک از فرآیندهای مرتبط با سطح نحوی را نشان می‌دهد:

جدول ۳- بسامد فرآیندها در سطح نحوی

فرآیند	تکرار در مثال‌ها
جابه‌جایی- پسایندشدگی	۸
جابه‌جایی- قلب نحوی	۱۲
جابه‌جایی- سببی‌شدگی	۵
جابه‌جایی- انعطاف‌پذیری نقشی	۱۲
اضافه‌سازی متمّم اختیاری	۲٤
جایگزینی مفعول جان‌دار/ بی‌جان	۱۰
مجموع	۷۱

٦. نتیجه‌گیری

ژوهش حاضر برای پاسخ به سه پرسش در خصوص انعطاف‌پذیری اصطلاحات شامل «دست» شکل گرفت. در پاسخ به پرسش اول، یافته‌ها نشان داد که انعطاف‌پذیری از رهگذر سه فرآیند «اضافه‌سازی»، «جابه‌جایی» و «جایگزینی» انجام می‌شود. انعطاف‌پذیری در سطح واژگانی، شامل فرآیندهای اضافه‌سازی (اسم، صفت، قید) و جایگزینی (فعل، حرف اضافه) است؛ انعطاف‌پذیری در سطح واژی-نحوی، با اضافه‌سازی (یای نکره و نشانه جمع «-ها») همراه است و در سطح نحوی، با انواعی از جابه‌جایی‌ها (پسایندسازی؛ قلب نحوی؛ سببی‌سازی؛ انعطاف‌پذیری نقشی)، جایگزینی (مفعول جان‌دار/ بی‌جان) و اضافه‌سازی (متمم‌های اختیاری) صورت می‌پذیرد.

پرسش دوم این پژوهش در خصوص بیشترین «فرآیند» مشاهده شده در انعطاف‌پذیری است. بر اساس جدول‌های (۱) و (۲) و (۳)، فراوانی فرآیندهای مربوط به هر سطح از انعطاف‌پذیری در جدول زیر آمده است:

جدول ٤- بسامد فرآیندهای مشاهده شده در مثال‌ها

فرآیند	تکرار در سطح واژگانی	تکرار در سطح واژی-نحوی	تکرار در سطح نحوی	مجموع
اضافه‌سازی	٤٢	١٤	٢٤	٨٠
جابه‌جایی	-	-	٣٧	٣٧
جایگزینی	١٩	-	١٠	٢٩

بر اساس جدول (٤)، فرآیند «اضافه‌سازی» با مجموع ۸۰ مثال و حضور در هر سه سطح واژگانی، واژی-نحوی و نحوی، «بیشترین» فرآیند مشاهده‌شده در انعطاف‌پذیری است. دامنه فرآیندهای انعطاف‌پذیری به صورت زیر است:

اضافه‌سازی > جابه‌جایی > جایگزینی

پرسش سوم در خصوص تبیین فرآیندهای انعطاف‌پذیری در اصطلاحات شامل «دست» است. با توجه به اینکه عدم انجام انعطاف‌پذیری، ساخت‌های غیردستوری ایجاد نمی‌کند و در معنای تحلیلی جمله تأثیری ندارد، عوامل کلامی مختلفی مورد بحث قرار گرفتند و نتایج زیر حاصل شد:

الف- در سطح واژگانی، با اضافه‌سازی انواع اسم‌ها، قیدها، صفت‌ها و سورها، بر مفهوم کلّی اصطلاح «تأکید» می‌شود و جایگزینی حروف اضافه، به واسطه ملاحظات «سبکی» است.

ب- در سطح واژی- نحوی، اضافه‌سازی «ی» نکره، بر «کمیّت» مفهوم اصطلاح تأثیر می‌گذارد و آن را به «مقدار» اندک تقلیل می‌دهد. از این رو، این نوع از «ی» نکره را «ی» قیدِ مقدار نامیدیم. هدف از اضافه‌سازی نشانه جمع نیز افزودن مفهوم «جمع» به اصطلاح است.

ج- عوامل مختلفی موجب انگیختگی فرآیندهای نحوی در اصطلاحات می‌شوند. در بحث پسایندشدگی در اصطلاحات به دو نتیجه رسیدیم: نخست آنکه عامل کلامی «معرفگی» بر پسایندشدگی موثر است و دوم آنکه با مفروض‌سازی سازه از طریق پسایندسازی، «تأکید اطلاعی» از سازه پسایندشده به «فعل» منتقل می‌شود و «فعل» از لحاظ «تأکید اطلاعی» برجسته می‌شود. در بحث قلب نحوی در اصطلاحات به نتیجه رسیدیم که جابه‌جایی مفعولِ مشخص، متأثّر از عامل «معرفگی» است و جابجایی مفعولِ حرف‌اضافه‌ای برای ایجاد «تأکید اطلاعی» است. در انعطاف‌پذیری اصطلاحات با ساخت‌های سببی و ناگذرا، «کنشگر» به جمله افزوده و

یا از آن کم می‌شود و بدین‌صورت، «ظرفیت معنایی» اصطلاح تغییر می‌کند. در خصوص فرآیند انعطاف‌پذیری نقشی به این نتیجه رسیدیم که اصطلاحات، با حذف فعل و ایفای دو نقش نحوی متفاوت، اصل «اقتصاد زبانی» را رعایت می‌کنند و اینکه برخی از اصطلاحات، هم با مفعول بی‌جان و هم با مفعول جان‌دار به کار می‌روند، نشانه دیگری از رعایت اصل «اقتصاد زبانی» است. نهایتاً، اضافه‌سازی متمّم اختیاری به صورت اصطلاح، از منظر معنایی موجب «خاص‌شدگی» مفهوم اصطلاح می‌شود؛ یعنی آنکه مفهوم کلّی یک اصطلاح را محدود به مقوله اضافه‌شده می‌کند.

در اندک مطالعات ارزشمندی که از منظر علم زبان‌شناسی به اصطلاحات فارسی پرداخته‌اند، به برخی از ویژگی‌های نحوی و معنایی در اصطلاحات توجه شده است؛ اما آنچه این پژوهش را از سایر پژوهش‌ها در حوزه اصطلاحات زبان فارسی متمایز می‌کند، پرداختن به فرآیندهای انعطاف‌پذیری و تبیین این فرآیندها در قالب برخی عوامل کلامی است. این تحقیق از نوع بنیادی است و اهداف کاربردی را دنبال نمی‌کند؛ با این وجود، یافته‌های این پژوهش می‌تواند مورد استفاده نویسندگان منابع آموزش اصطلاحات به غیرفارسی‌زبانان و مدرسان مربوطه قرار گیرد تا از طریق ارائه مثال‌های مناسب، توجه لازم را به ویژگی‌های انعطاف‌پذیر این‌گونه عبارت‌ها داشته باشند.

منابع

۱. آل‌احمد، جلال (۱۳٤۰). *نون والقلم*، تهران: کتاب زمان.

۲. آل‌احمد، جلال (۱۳٤۵). *مدیر مدرسه*، تهران: کتاب‌های پرستو.

۳. آل‌احمد، جلال (۱۳٤٦). *نفرین زمین*، تهران: نیل.

٤. آل‌احمد، جلال (۱۳٦۰). *سنگی بر گوری*. تهران: رواق.

۵. ابن‌الرسول، سید محمدرضا و رحیمی خویگانی، محمد (۱۳۹۳). انواع «ی» در زبان فارسی امروز. *فنون ادبی*.

٦. (۱۱). ٤۹-۵۸.

۷. استانکو، زاهاریا (۱۳۵۰). *پابرهنه‌ها* (ترجمه احمد شاملو). تهران: کتاب زمان.

۸. امیرشاهی، مهشید (۱۳٤۷). *کوچه بن بست*. تهران: ناشر نامشخص.

۹. بهرامی، مهین (۱۳۵۸).«سقاخانه آینه». *مجله کتاب جمعه*، تهران.

۱۰. پزشکزاد، ایرج (۱۳۳۸). *بوبول*. تهران: نیل.

۱۱. پزشکزاد، ایرج (۱۳۵۱). *دایی جان ناپلئون*. تهران: انتشارات صفی علیشاه.

۱۲. پزشکزاد، ایرج (۱۳۵۵). *ادب مرد به ز دولت اوست، تحریر شد*. تهران: انتشارات صفی علیشاه.

۱۳. جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۲۰). *یکی بود و یکی نبود*. تهران: بنگاه پروین.

۱٤. چهل‌تن، امیرحسن (۱۳۵۷). *دخیل بر پنجره فولاد*. تهران: رواق.

۱۵. حقیقی، هدیه و همکاران (۱٤۰۰). اصطلاحات زبانی: گفتمانه‌هایی خلاق، برآینده از گسست ریزوماتیک. *نشریه*

۱٦. *پژوهش‌های زبانشناختی*. (۲). ۷۷-۹٤.

۱۷. دبیرمقدم، محمد (۱۳۷٤). فعل مرکب در زبان فارسی. *مجله زبان‌شناسی*. (۲۳-۲٤). ۲-٤٦.

۱۸. دستلان، مرتضی (۱٤۰۰). بررسی نقش استعجاز در ساختار معنایی اصطلاحات زبانی در چارچوب معناشناسی

۱۹. شناختی. *مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان*. (۵). ۲۸۳-۳۰۳.

۲۰. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸٤). بررسی انواع تأکید در زبان فارسی. *زبان و زبان‌شناسی*. (۱). -۱۹۵

۲۱. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸).*گفتارهایی در نحو*، تهران: نشر مرکز.

۲۲. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ توصیفی نحو*. تهران: انتشارات علمی.

۲۳. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹٦). *نحو زبان فارسی: نگاهی نقشی-رده‌شناختی*. تهران: نشر آگه.

۲٤. شاملو، احمد (ترجمه) (۱۳۵۲). *لبخند تلخ(مجموعه داستان)*. تهران: کتاب موج.

۲۵. شاهانی، خسرو (۱۳٦۸). *بازنشسته*. تهران: میهن.

۲٦. شهری، جعفر(۱۳۵٦). *حاجی دوباره*. تهران: [بدون ناشر].

۲۷. شهری، جعفر (۱۳۵۷). *شکر تلخ*. تهران: امیرکبیر.

۲۸. طباطبایی، علاءالدین(۱۳۹۵). *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.

۲۹. طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). طبقه‌بندی و ضبط افعال اصطلاحی فارسی. *نشر دانش*، (٤): *٤*-۲۰.

۳۰. عمید، حسن (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: امیرکبیر.

۳۱. کاظمیه، اسلام (۱۳٤۷). *قصه‌های کوچه دلبخواه*. تهران: رز.

۳۲. کتیرایی، محمود (۱۳٤۸). *از خشت تا خشت*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

۳۳. کتیرایی، محمود (۱۳٤۹). *نامه‌های هدایت* (ضمیمه کتاب صادق هدایت)، تهران: اشرفی.

۳٤. مدنی، حسین (۱۳٤۸). *اسمال در نیویورک*. تهران: موسسه مطبوعاتی صدف.

۳۵. ملکی، ساسان و راسخ‌مهند، محمد(۱٤۰۰). اصطلاحات صوری و جوهری در زبان فارسی: بررسی موردی

۳٦. برخی اگر-ساخت‌ها. *فصلنامه مطالعات زبانها و گویشهای غرب ایران*. (۹):۱۰۹-۱۲٦.

۳۷. منصوری، مهرزاد (۱۳۹٤). اصطلاحی شدن در زبان فارسی در قالب برنامه کمینه‌گرا. *جستارهای زبانی*.

۳۸. (۳) ۲۹۲-۲۷۱.

۳۹. میرصادقی، جمال (۱۳٤۵). *چشم‌های من خسته*. تهران: اشرفی.

٤۰. میرصادقی، جمال (۱۳٤۷). *شبهای تماشا و گل زرد*. تهران: نیل.

٤۱. میرصادقی، جمال (۱۳٤۹). *درازنای شب*. تهران: کتاب زمان.

٤۲. میرصادقی، جمال (۱۳٦۷). *پشه‌ها*. مشهد: نشر نیما.

٤۳. میرصادقی، جمال (۱۳٦۹). *بادها خبر از تغییر فصل می‌دادند*. تهران: شباهنگ.

٤٤. نجفی، ابوالحسن(۱۳۸۷). *فرهنگ فارسی عامیانه*. چاپ دوم، تهران: نیلوفر.

٤۵. هاشمی، زکریا (۱۳٤۸). *طوطی*. تهران: روزن.

٤٦. هدایت، صادق (۱۳۱۳). *وغ‌وغ ساهاب*. تهران: [بدون ناشر].

٤۷. هدایت، صادق (۱۳۳۰). *حاجی آقا*. تهران: امیرکبیر.

٤۸. هدایت، صادق (۱۳۳۱). *سایه‌روشن*. تهران: امیرکبیر.

49. Chomsky, N. (1980). ***Rules and Representations***. New York: Colombia University Press.
50. Croft, W. and D. A. Cruise (2004). ***Cognitive Linguistics***. Cambridge: Cambridge University Press.
51. Fraser, B. (1970). "Idioms within a Transformational Grammar". ***Foundations of Language***,Vol. 6(1):22-42.

52. Geeraert, k. (2016). ***Climbing on the Bandwagon of Idiomatic Variation: A Multi-Methodologicala Approach***. Ph.D Dissertation. University of Alberta.
53. Hockett, C. F. (1958). ***A Course in Modern Linguistics***. New York: Macmillan.
54. Katz, J., and Postal, P. (1963). "The Semantic Interpretation of Idioms and Sentences Containing Them". ***MIT Research Laboratory of Electronic Quarterly Progress Report***, Vol.70:275-282.
55. Kovecses,Z., and Szabo, P. (1996). "Idioms: A View from Cognitive Semantics". ***Applied Linguistics***, (17):326-355.
56. Kroeger, P.R. (2018). ***Analyzing Meaning: An Introduction to Semantics and Pragmatics***. Berlin.Language Science Press.
57. Langlotz, A. (2006). ***Idiomatic Creativity***. Amsterdam: John Benjamins Publishing Co.
58. Newmayer, F. J. (1998). ***Language Form and Language Function***. Cambridge, Mass.& London. MIT.
59. Moon, R. (1998). ***Fixed Expressions and Idioms in English***. Oxford: Oxford University Press.
60. Nunberg, G., I.A.,Sag, and T.Wasow. (1994). "Idioms". ***Language***,Vol.70:491-538.
61. Schroder, D. (2013). ***The Syntactic Flexibility of Idioms. A Corpus-Based Approach***. Munchen: Akademische Verlagsgemeinschaft.
62. Stone, M. S. (2016). The difference between bucket-kicking and kicking the bucket: Understanding idiom flexibility. ***Ph.D Dissertation***. University of Washington.
63. Wulff, S. (2008). ***Rethinking idiomaticity: A Corpus-Based Approach***. London: Continuum.

Flexibility in Persian Idiomatic Expressions: The case of "Hand-Idioms"

Sasan Maleki[1]

Assistant Professor of Linguistics, Department of English Language and Literature, Malayer University, Malayer, Iran. (Corresponding Author)

Mohammad Rasekh-Mahand
Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University of Hamedan, Hamedan, Iran

Received: 18/04/2022 Accepted: 30/11/1401

Abstract

Flexibility in idioms may occur at different lexical, morpho-syntactic and syntactic levels. In flexible idioms, the core meaning remains unchanged. This descriptive-analytical study aims to investigate flexibility in Persian Idioms at the above-mentioned levels. The corpus contains 427 examples containing 160 "Hand-Idioms" in Najafi (1387/2008). The findings show that lexical flexibility occurs through the process of addition (nouns, adjectives, adverbs, quantifiers) and substitution (verbs and prepositions); morpho-syntactic flexibility happens through the addition of the plural marker "-ha" and the indefinite marker "–ya", and the syntactic flexibility happens through "postposing", "scrambling", "causative and intransitive structures", "objects substitution" and the addition of the "complements". Furthermore, it was found that Persian "Hand-Idioms" are more inclined towards "addition" and factors such as "definiteness", "information structure", "linguistic economy", "specification" and "expression of quantity" cause the motivation for the flexibility of the idioms. The findings of this research can be used by the writers of the textbooks on teaching Persian idioms to non-Persian speakers and the relevant teachers to provide the learners with appropriate examples to show the features of the flexible idioms.

Keywords: Idioms, Flexibility, Syntactic, Morpho-Syntactic, Iexical

1- sassanmaleki@yahoo.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.80551.1144

بررسی تصریح و پنهان‌سازی ایدئولوژی در روایت‌های رئالیسم سوسیالیستی

زهره نیک سیر، دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران (بابلسر). مازندران، ایران
مریم دُرپر، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد. بجنورد، ایران

صص: ۱۵۹-۱۲۵

چکیده

در متون مختلف، متغیّرهای واژگانی و بلاغی نقش برجسته‌ای در جهت‌دارکردن محتوا، و انتقال صریح یا پوشیده‌ی ایدئولوژی دارند. در پژوهش حاضر، به منظور ارزیابی میزان صراحت یا پوشیده‌گویی نویسندگان، کارکرد چهار متغیّر سبکی و گفتمان‌مدار «دشنام و دشواژگان»، «واژگان متعلق به گفتمان‌های خاص»، «نمادپردازی و تداعی معانی» و «تمثیل روایی»، در تعدادی از روایت‌های رئالیسم سوسیالیستی فارسی، که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نوشته شده‌اند، در چارچوب سبک‌شناسی انتقادی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج به دست‌آمده نشان می‌دهد که اگرچه همه‌ی نویسندگان آثار مورد نظر در پی انعکاس روح حاکم بر زمانه و مشروعیت‌بخشیدن به ستیز علیه سلطه بوده‌اند، اما در انتقال این ایدئولوژی به مخاطب به دو شیوهٔ متفاوت عمل کرده‌اند؛ نویسندگان حزبی که در ارتباط مستقیم با حزب توده بوده و آثار روایی خود را به سفارش این حزب تولید کرده‌اند، تمایل چندانی به استفاده از شگردهای پنهان‌سازی ایدئولوژی از جمله نمادپردازی و تداعی معانی و همچنین تمثیل نداشته، بیشتر با استفاده از متغیّر سبکی کاربرد واژگان متعلق به گفتمان‌های خاص، به انتقال عریان ایدئولوژی مورد نظر پرداخته‌اند؛ این در حالی است که نویسندگان انتقادی و مستقل از حزب توده، با استفاده از شگردهای بلاغی نمادپردازی و تداعی معانی و نیز تمثیل، سعی در عمق‌بخشیدن به متن، پنهان‌سازی ایدئولوژی و القای ضمنی آن به مخاطب داشته، مخاطب را در نه در رویارویی با قدرت ساختاری و سرکوبگر حاکم بر جامعه، بلکه در تقابل با ارزش‌های حاکم و سلطهٔ هژمونیک آن‌ها قرار داده‌اند.

تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۱۰/۲۱تاریخ پذیرش : ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

پست الکترونیکی: 1. Zo.niksiyar@gmail.com 2. Dorpar90@gmail.com

کلیدواژه‌ها: تصریح، پنهان‌سازی، ایدئولوژی، رئالیسم سوسیالیستی سبک‌شناسی انتقادی.

۱.مقدّمه

اپیستمه،[۱] نظام دانایی و روح حاکم بر زمانه در اندیشهٔ فوکو،[۲] بـه مجموعـه‌روابطـی اطـلاق می‌شود، که در یک عصر تاریخی به کردارهای گفتمانی موجِـد دانـش‌هـا، علـوم و نظـام‌هـای فکری وحدت می‌بخشد. پس اپیستمه نه نوعی از دانش، بلکه مجموعه‌روابطی است که در یک عصر تاریخی، در سطح قواعد گفتمانی میان علوم برقرار است (به نقل از دریفـوس[۳] و رابینـو،[٤] ۱۳۸٤: ۸۳)؛ در واقع پارادایم‌ها و گفتمان‌های مسلط در هر دوره‌ای جهان‌نگری معاصر خـود را تعریف کرده، و اساس معنوی فرهنگ‌های خود را می‌سازند و این فرهنگ‌هـا در ادبیـات بیـانی ویژه می‌یابند. به بیان دیگر، جریان‌های ادبی همواره از شرایط و گفتمان‌های مسـلط خاسـتگاه-های زمانی و مکانی خود تبعیت می‌کنند و واقعیـت ادبیـات تعامـل یـا دیالکتیـک بـا پیرامـون خویش است. روح حاکم بر ادبیات سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ایران نیـز رئالیسـم سوسیالیسـتی[۵] است.

سوسیالیسم، به عنوان بزرگترین جریان تاریخی قرن بیسـتم کـه در نتیجـهٔ تکامـل رئالیسـم انتقادی و تحول کیفی در شیوهٔ رئالیسم ظهور کرد، مکتبـی اسـت کـه بـیش از آنکـه پدیـده‌ای هنری باشد، حاصل شرایط و عوامل سیاسی و اجتماعی و دست‌پـروردهٔ سیاسـت‌گـذاری‌هـای دولتی و حکومتی است. خاستگاه رئالیسم سوسیالیسـتی ادبیـات روسـیه اسـت کـه بـا میـراث قهرمانانهٔ خدمت به توده‌ها راه را برای پیدایش شیوهٔ نوینی در رئالیسم هموار کرد(سـاچکوف،[٦] ۱۳٦۲: ۱۸۱). مکتب رئالیسم سوسیالیستی را کمیتهٔ حزب مرکزی کمونیست در سـال ۱۹۳٤ بـه عنوان آموزهٔ رسمی سندیکای هنرمندان و نویسندگان معرفی کرد؛ بدین‌معنا کـه خلـق هـر اثـر هنری بایستی در جهت اهداف حزب کمونیست صورت گیرد، و هـر اثـر ادبـی دارای چشـم-

۱- Epistemeh.
۲- Foucault.
۳- Dreyfus.
۴- Rabino.
۵- Socialist Realism.
۶- Suchkov.

اندازی ترقی‌خواهانه باشد و تحولات اجتماعی ممکن را از دیدگاه طبقهٔ کارگر عرضه نماید(سلدن[۱]؛ ویدوسون،[۲] ۱۳۷۷: ۹۹).

در ایران نیز رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات به پشتوانهٔ حزب توده رواج یافت. در شهریورماه ۱۳۲۰، پس از آنکه بر اثر تحولات ناشی از جنگ جهانی دوم رژیم رضا شاه سقوط کرد و کشور از یأس و خفقان بیست‌ساله خلاص شد و مجالی برای تنفس یافت، زندانیان سیاسی از زندان‌ها رها شدند، بیان و قلم آزاد شد، و روزنامه‌ها و سازمان‌های سیاسی و صنفی متعددی پدید آمدند. در این دوره در کنار رمان‌های عامه‌پسندی که همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند، نفوذ افکار جدید در جامعه باعث پدیدآمدن آثاری با ادعای تجددخواهی و مردم‌دوستی می‌شود؛ به‌طوری که بسیاری از نویسندگان، دلبستهٔ شعارهای جناح چپ و حزب توده می‌شوند و تحقق آرمان‌های خویش را در تشکیل یک حکومت سوسیال دموکرات می‌جویند. بسیاری از نویسندگان مطرح از جمله بزرگ علوی، جلال آل احمد، به‌آذین، گلستان و طبری به عضویت حزب توده درمی‌آیند و حزب برای آن‌ها محل گردهمایی روشنفکری می‌شود(میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۱۲۹– ۱۳۱).

حزب تودهٔ ایران از ادبیات و هنر جانبدار حمایت می‌کرد و مروج اینگونه آثار بود. ملاک داوری حزب برای ارزیابی آثار ادبی و هنری عمدتاً مضمون آن‌ها بود؛ از این رو برای آثار نویسندگان پیرو «هنر برای هنر» ارزشی قائل نبود؛ تا اینکه در نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران در ٤ تیرماه ۱۳۲۵، که با حضور بسیاری از مشاهیر حوزهٔ فرهنگ و ادب و تنی چند از نویسندگان روس برگزار شد، اصول ادبی و هنری این حزب در چارچوب الگوی رئالیسم سوسیالیستی، آن‌گونه که در شوروی جریان داشت، تدوین شد(کنگرهٔ نویسندگان، ۱۳۸٤: ۱۵). در این سال‌ها نویسندگان چپ‌گرا که هنر و ادبیات را تابع شرایط اجتماعی می‌دانستند، با اعتقاد به لزوم تعهد اجتماعی تحولات مهمی را در عرصهٔ ادبیات و هنر رقم زدند و به پشتوانهٔ حزب توده به آثار ادبی و هنری خصلت ایدئولوژیک بخشیدند. اما در میان این آثار، که در پی اصلاح ساختار طبقاتی و مناسبات نابرابر قدرت در جامعه بود، نوعی دوگانگی و گسست میان‌اپیستمه‌ای ایجاد شد؛ بدین‌معنی که آثار ادبی به اصطلاح متعهد، به دو شاخهٔ حزبی و انتقادی تقسیم شدند. نویسندگان آثار حزبی یا تبلیغی، اعضای حزب توده بودند که زیر لوای

۱- Selden.
۲- Widdowson.

این حزب، و با استفاده از امکانات انتشاراتی آن، شامل چاپخانه، نشریه و تبلیغات، آثار فرمایشی خود را به سفارش حزب توده تولید و عرضه می‌کردند. نویسندگان آثار انتقادی نیز همان آموزه‌های اساسی کمونیسم را، بدون وابستگی به حزب و شیفتگی آشکار به اردوگاه سوسیالیسم در شوروی، در آثار خویش منعکس می‌ساختند. پژوهش حاضر در راستای بررسی مؤلفهٔ صراحت و پوشیده‌گویی در آثار این نویسندگان، و نیز بازشناسی متغیّرهای سبکی که منجر به صراحت و پوشیدگی می‌شود، به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید:

۱–در متون رئالیسم سوسیالیستی، دو مؤلفهٔ صراحت و پوشیده‌گویی چگونه کاربرد یافته و چه خط سیری را طی کرده است؟

۲– در تبیین دو مؤلفهٔ صراحت و پوشیده‌گویی چه متغیّرهای سبکی را می‌توان در نظر گرفت؟

در حوزهٔ سبک‌شناسی انتقادی و بازشناسی ایدئولوژی روایت، پژوهش‌های متعددی تاکنون انجام گرفته است که از آن میان می‌توان به «رد پای ایدئولوژی در آثار اولیهٔ محمود دولت-آبادی»: طاهری(۱۳۹۱)، «بررسی ویژگی‌های سبکی داستان کوتاه جشن فرخنده از جلال آل احمد با رویکرد سبک‌شناسی انتقادی»: دُرپر(۱۳۹۲)، «بررسی داستان بچهٔ مردم جلال آل احمد بر مبنای نظریهٔ ایدئولوژی آلتوسر»: تاج‌بخش و قاسمی‌پور(۱۳۹۳)، «کارکرد ایدئولوژی در لایه‌های سبکی داستان حسنک وزیر»: دلبری و مهری (۱۳۹٤)، «سبک‌شناسی انتقادی قصه‌های عامیانهٔ ایرانی»: محبوبه خراسانی(۱۳۹۸) و«گونه‌شناسی روایت: بررسی ایدئولوژی پنهان متن در روایت ذهنی به‌دزدی‌رفته‌ها»(نیک‌سیر، حسن‌پور و دُرپر»(۱٤۰۱) اشاره کرد.

اما در رابطه با نقش متغیّرهای سبکی در صراحت یا پوشیده‌گویی در متون، تنها یک پژوهش توسط شریفی و حامدی شیروان (۱۳۹۳)، با عنوان «تأثیر مؤلفه‌های واژگانی بر میزان صراحت یا پوشیده‌گویی در متون مطبوعاتی» انجام شده است. نویسندگان در این مقاله چهار مؤلفهٔ نام‌گذاری و ارجاع، استعاره، کنایه و مجاز را در پاره‌ای از متون مطبوعاتی و سیاسی، در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که کاربرد سه مؤلفهٔ کنایه، استعاره و مجاز در متون به صراحت‌نداشتن و پوشیده‌گویی می‌انجامد. مؤلفهٔ نام‌گذاری و ارجاع نیز با توجه به نوع کاربرد می‌تواند به صراحت یا پوشیده‌گویی منجر شود.

بنابراین به نظر می‌رسد پژوهش حاضر اولین پژوهشی است که به واکاوی نقش متغیّرهای سبکی واژگانی و بلاغی، در آشکارسازی یا پنهان‌سازی ایدئولوژی در متون روایی می‌پردازد.

روش پژوهش

بر این مبنا که در سبک‌شناسی متغیّرهای سبکی پرتکرار و متغیّرهای برجسته دارای اهمیت می‌باشند، در این پژوهش متغیّرهای سبکی «دشنام و دشواژگان» و «واژگان متعلق به گفتمان-های خاص» در خردلایهٔ واژگانی، و «نمادپردازی و تداعی معانی» و «تمثیل» در خردلایهٔ بلاغی در ۱۰ روایت کوتاه از پنج مجموعهٔ *ورق‌پاره‌های زندان*، *از رنجی که می‌بریم*، *آذر*، *ماه آخر پاییز*، *سگ ولگرد* و *خیمه‌شب‌بازی* و همچنین در روایت بلند *بهار عمر* مورد بررسی قرار گرفته است، تا نقش هریک از آن‌ها در تصریح یا پنهان‌سازی ایدئولوژی مشخص شود. بدین-منظور ابتدا متون مورد بررسی معرفی، و سپس متغیّرهای سبکی مورد نظر در دو دسته متون حزبی و انتقادی بازیابی و تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲. مبانی نظری پژوهش

رویکرد مورد نظر در این پژوهش، سبک‌شناسی انتقادی[۱]است. سبک‌شناسی انتقادی شاخه-ای جدید و نوظهور از دانش سبک‌شناسی است، که با تحلیل لایه‌های مختلف متن، در پی کشف مفاهیم پنهان‌شده در زیر سطح زبان است. این دانش از لحاظ مبانی نظری، وابسته به زبان‌شناسی انتقادی[۲] و تحلیل گفتمان انتقادی[۳] است و تا حدّ بسیار زیادی به وسیلهٔ تلفیق این دو عملی می‌شود؛ به این‌معنا که با تجزیه و تحلیل انتخاب‌های زبانی و سبک گسترش‌یافته در متن، سعی در آشکارکردن روابط پنهان در زیر سطح زبان و کشف ایدئولوژی پنهان متن دارد. راجر فاولر[۴] را می‌توان یکی از اوّلین و مهم‌ترین مطرح‌کنندگان سبک‌شناسی انتقادی دانست. او برای اوّلین‌بار در *نقد زبان‌شناسی*(۱۹۸٦)، معنا و جهان‌بینی و نقش خواننده را به عنوان ارتباط متن و بافت متنی مطرح کرد. زبان‌شناسی انتقادی به وسیله‌ی راجر فاولر و همکارانش رابرت

۱- Critical stylistics. (CL)
۲- Critical linguistics.
۳- Critical discourse analysis. (CDA)
۴- Rojer Fowler.

هاج،[۱] گونتر کرس[۲] و تونی‌تریو[۳] در دانشگاه ایست‌انگلیا[٤] در انگلستان پا گرفت(به نقل از دُرپر، ۱۳۹۱: ٤۳-٤۲). سبک‌شناسی لایه‌ای از مبانی زبان‌شناسی و از ملزومات سبک‌شناسی انتقادی است و برخی از سبک‌شناسان نیز بر اساس سطوح زبانی به مطالعهٔ سبک پرداخته‌اند؛ از جمله لیچ[۵] و شورت[٦] در کتاب *سبک در داستان* (۱۹۸۱) سبک سه داستان کوتاه را در چهار سطح معناشناسی، آوایی، نحو و نویسه‌شناسی بررسی کرده‌اند. سیمپسون[۷] نیز در کتاب *سبک‌شناسی* (۲۰۰٤) به مطالعهٔ لایه‌های سبکی پرداخته است. دُرپر نیز در رسالهٔ دکتری خویش با عنوان «سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی»(۱۳۹۰)، با اساس قرار دادن سبک‌شناسی لایه‌ای، این شیوه را در سبک‌شناسی فارسی مطرح کرده است. در سال‌های اخیر سبک‌شناسی انتقادی به عنوان تازه‌ترین رویکرد دانش زبان‌شناسی در حوزهٔ سبک‌شناسی، حیاتی دوباره به سبک‌شناسی بخشیده است و امروزه این دانش صرفاً به معنای بررسی ویژگی-های ظاهری متون نیست، بلکه دانشی زبان‌شناختی برای تفسیر متون است، که می‌تواند با بررسی بافت بیرونی و موقعیّتی در کنار تحلیل بافت متنی، ابزارهای لازم برای تفسیر و تأویل متون را فراهم آورد. «ایدئولوژی»[۸] و «قدرت»[۹] از مفاهیم بنیادین در سبک‌شناسی انتقادی است که ارائهٔ تعاریفی از آن‌ها ضروری می‌نماید.

-**ایدئولوژی**: مارکس در کتاب *ایدئولوژی آلمانی*، ایدئولوژی را سیستمی از ایده‌های به‌ظاهر منطقی تعریف می‌کند که توجیه‌کنندهٔ خواست‌های طبقات اجتماعی است. از نظر مارکس ایدئولوژی‌ها «اندیشه‌های نادرست» یا «آگاهی‌های کاذب» هستند که ریشه در شیوه‌های تولید مادی دارند و بر ارتباط انسان با جهان سرپوش می‌گذارند. بر اساس این دیدگاه مارکس، ایدئولوژی مسلط در هر جامعه، ایدئولوژی طبقهٔ حاکم آن جامعه است. لوکاچ،[۱۰] نظریه‌پرداز

۱- Robert Hodge.
۲- Gunther Kress.
۳- Tony Trew.
۴- East Anglia.
۵- Leech.
۶- Short.
۷- Simpson.
۸- Ideology.
۹- Power.
۱۰- Lucacs.

مارکسیست مجارستانی، معتقد است که ایدئولوژی‌ها همیشه آگاهی کاذب نیستند، بلکه اعتبار یا کاذب‌بودن آن‌ها بستگی به جایگاه طبقاتی افراد و گروه‌هایی دارد که آن‌ها را نمایندگی می‌کنند. بر مبنای این دیدگاه، ایدئولوژی ارائه‌شده از جانب طبقهٔ بورژوا در یک جامعهٔ سرمایه‌داری، نمود ذات تحریف‌شدهٔ سرمایه‌داری است؛ در صورتی که ایدئولوژی ارائه‌شده از سوی طبقهٔ پرولتاریا در همان جامعه، به ذات واقعی سرمایه‌داری نزدیک‌تر است. در واقع مارکس و لوکاچ، هر دو ایدئولوژی‌ها را محصول اوضاع عینیِ اقتصادی – اجتماعی جامعه می‌دانند(عضدانلو: ۱۳۹٦: ٤-٥). **اما** آلتوسر،[1] فیلسوف ساختارگرای الجزایری، رویکردی ساختارگرایانه به ایدئولوژی دارد. وی با تفسیری ساختاری از نظریه‌ی مارکس مبنی بر زیربنا دانستن اقتصاد، تحلیلی ساختاری از جامعهٔ سرمایه‌داری ارائه می‌کند و در کنار اهمیت‌دادن به عنصر اقتصاد در یک نظام اجتماعی، عناصر دیگری چون سیاست و ایدئولوژی را نیز حائز اهمیت و سازندهٔ روبنای یک نظام اجتماعی می‌داند. از دید وی تمامی طبقات جامعه دارای ایدئولوژی هستند و ایدئولوژی طبقهٔ حاکم مهم‌تر از سایر ایدئولوژی‌هاست؛ همچنان‌که طبقهٔ تحت‌سلطه نیز صاحب ایدئولوژی قدرتمند اعتراضی است. وی در اثر خود با عنوان *ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت* با خوانشی سمپتوماتیک از تاریخ عمل سیاسی مارکسیستی، دستگاه دولت را شامل نهادهای مشترک دستگاه‌های سرکوب‌گر و دستگاه‌های ایدئولوژی‌ساز می‌داند(آلتوسر، ۱۳۸٦: ۱۳۷). دستگاه‌های سرکوبگر نهادهایی مثل زندان، ارتش، پلیس و دادگاه‌ها می‌باشند که بر اساس فشار و خشونت ساختاری و فیزیکی عمل می‌کنند؛ دستگاه‌های ایدئولوژی‌ساز عرصه‌های آموزشی، دینی، قانونی، تجاری، وسایل ارتباطی چون رادیو و تلویزیون و عرصه‌های فرهنگی چون سینما، تئاتر، ادبیات، هنر، ورزش و غیره را در بر می‌گیرد، که سرکوبگر محض نیستند و از طریق ایدئولوژی‌سازی مشروعیت کسب می‌کنند. این دو دستگاه در کنار هم، تضمین‌کنندهٔ سلطهٔ طبقهٔ حاکم‌اند(فرتر، ۱۳۸۷: ۱۰٦-۱۱۷). ون‌دایک[2] نیز ایدئولوژی را نظامی از باورها تعریف می‌کند. از نظر او ایدئولوژی هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی. اگر منفی باشد سازوکاری برای مشروعیت‌بخشی به نظام سلطه و اگر مثبت باشد در خدمت مشروعیت‌بخشیدن به ستیز علیه سلطه و رفع نابرابری‌های اجتماعی است. وی ایدئولوژی را مبنای کارکردهای اجتماعی می‌داند و معتقد است یکی از کارکردهای اجتماعی

۱- Althusser.
۲- Van Dijk.

که به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی قرار دارد، کاربرد زبان است. کاربرد زبان نیز بر چگونگی کسب، یادگیری و تغییر ایدئولوژی تأثیر دارد(وندایک، ۱۹۹۸: ٤-٦). در مطالعات سبک‌شناسی انتقادی، به ایدئولوژی از منظر آلتوسر (۱۳۸٦) و وندایک (۱۹۹۸) نگریسته می‌شود.

-**قدرت؛ سرکوب**[۱] / **هژمونی:**[۲] در رابطه با مفهوم قدرت دو دیدگاه عمده وجود دارد: دیدگاه ساخت‌گرایانهٔ وبر[۳] (۱۹۷۸) و دیدگاه پساساختارگرایانهٔ فوکو (۱۹۸۲). قدرت از منظر فوکو ابزاری مولد و در خدمت دولت، برای اعمال نظم بر جامعه است. وی قدرت را در جزئیات اعمال اجتماعی تحلیل می‌کند و آن را امری متکثر می‌داند که از سوی یک نهاد سیاسی واحد اعمال نمی‌شود و تحت حاکمیت طرح فراگیر واحدی نیست. او در کتاب *سوژه و قدرت*[٤] (۱۹۸۲) چنین استدلال می‌کند که هرجا که قدرت وجود دارد مقاومت هم هست و تفکر در مورد قدرت تنها در جایی معنا می‌یابد که توانایی مقاومتی هم وجود داشته باشد(نوابخش و کریمی، ۱۳۸۸: ۵۷). اما نگاه وبر به قدرت نگاهی ساختارگرایانه است. او قدرت را چنین تعریف می‌کند: «احتمال اینکه در یک رابطهٔ اجتماعی، فردی در موقعیتی قرار گیرد که بتواند ارادهٔ خود را به رغم مقاومت اعمال کند، صرف نظر از اینکه چنین احتمالی بر چه مبنایی متکی است، قدرت نام دارد»(وبر، ۱۹۷۸: ۱٦۲). وبر قدرت را معادل سلطه می‌داند. گرامشی،[۵] اندیشمند برجسته و متفکر کمونیست ایتالیایی، با استفاده از مفهوم «هژمونی» دریچه‌ی تازه‌ای را برای درک بهتر رابطهٔ میان ایدئولوژی و طبقه گشوده است. بنا به تعریف او:

> هژمونی مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌های حاکم است که به جای استفاده از "قدرت سرکوب‌گر" از طریق رضایت‌مندی استیلا یافته است [...] و تحت سیطرهٔ وضعیت هژمونیک، اکثریت – معمولاً قریب به اتفاق- شهروندان کشور آن‌چنان خواسته‌های حاکمان را درونی می‌سازند که در واقع فکر می‌کنند، طبق باورهای خود رفتار می‌کنند(برتنس، ۱۳۸٤: ۱۰۵).

مفهوم هژمونی مشخص می‌کند که چگونه یک نظام اجتماعی و اقتصادی ضمن حفظ تسلط و نفوذ خویش، حافظ حامیانش است. گرامشی بر خلاف نظر اکثر مارکسیست‌ها، به این

۱- Suppression.
۲- Hegemony.
۳- weber.
۴- Subject and Power.
۵- Gramsci.

نکتهٔ ظریف پی برده است که حاکمیت یک طبقه بر طبقهٔ دیگر، تنها وابسته به قدرت اقتصادی، فیزیکی یا نظامی نیست، بلکه به متقاعدکردن و جلب رضایت طبقهٔ تحت حاکمیت، به پذیرش نظام باورهای طبقهٔ حاکم، و سهیم‌شدن در ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی آن‌ها نیز بستگی دارد(جول، ۱۳۸۸: ۱۰). از نظر گرامشی قدرت همیشه از بالا تحمیل نمی‌شود، بلکه پیروزی طبقهٔ حاکم به عملکرد این طبقه در پایین بستگی دارد. از نظر وی طبقهٔ مسلط نمی‌تواند تنها با اعمال زور و فشار حکومت کند، بلکه به قدرتی فرهنگی یا هژمونی نیازمند است، تا با استفاده از آن بتواند رضایت طبقات تحت سلطه را جلب کند. نهادهای فرهنگی نقش مؤثری در نهادینه‌ساختن این هژمونی دارند؛ چرا که با ساخت یک جهان‌بینی عامه‌فهم و عامه‌پسند، رفتار افراد را سامان می‌دهند. در حقیقت نهادهایی چون مدرسه، کلیسا، انحادیه‌های صنفی، و حتی فعالیت‌های روزمره، به بازآفرینی این سلطه مشغولند(لوپز؛[1] اسکات:[2] ۱۳۸۵: ٦۲).

۳. تجزیه و تحلیل داده‌ها

روایت‌های حزبی – سیاسیروایت‌های انتقادی						
نام اثر یا مجموعه	**ورق‌پاره‌های زندان**	**از رنجی که می‌بریم**	**آذر، ماه آخر پاییز**	**سگ ولگرد**	**خیمه‌شب‌بازی**	**بهار عمر**
نویسنده	بزرگ علوی	جلال آل احمد	ابراهیم گلستان	صادق هدایت	صادق چوبک	محمد مسعود
سال انتشار	۱۳۲۰	۱۳۲۵	۱۳۲۸	۱۳۲۱	۱۳۲٤	۱۳۲٤
روایت‌ها	انتظار؛ عفو عمومی	در راه چالوس؛ روزهای خوش	به‌دزدی‌رفته‌ها؛ میان‌دیروز و فردا	سگ ولگرد؛ تاریکخانه	عدل؛ زیر چراغ قرمز	بهار عمر

۱- Lopez.
۲- Scott.

انتظار: روایت هراس‌انگیزی از جریان دیوانه‌شدن یک زندانی به نام «م» است. محیط تنگ و طاقت‌فرسای زندان، آینده‌ی نامعلوم، محرومیت از کار و تلاش و خواندن و نوشتن، و انتظار برای ملاقات عزیزان، از عواملی است که روح و روان زندانیان را می‌آزارد؛ تا حدی که برخی را دیوانه کرده و برخی را به کام مرگ می‌فرستد.

عفو عمومی: دربردارندهٔ یادداشت‌های پراکندهٔ یک زندانی در انتظار آزادی است که پس از آزادی زندانیان سیاسی، در اختیار نویسنده قرار گرفته است. این زندانی با وجود ممنوعیت خواندن و نوشتن، به شکل پنهانی برای همسر خویش نامه‌هایی می‌نویسد، و آن‌ها را به خارج از زندان می‌فرستد.

در راه چالوس: حاصل مشاهدات آل احمد و گزارشی از گفتگوی میان وی و فردی به نام اردویی است، که در مسیر سفر بابل به چالوس در اتوبوس شکل گرفته است. در این روایت، نویسنده بر آن است تا با برجسته‌سازی و بازنمایی رنج کسانی چون اردویی، که زمانی با تمام وجود به حزب خدمت کرده و در این راه همه‌چیز خویش را باخته‌اند، حس ترحم مخاطب را نسبت به مبارزان سیاسی، برای همراهی با آنان در ستیز علیه سلطه برانگیزاند.

روزهای خوش: روایتی گزارش‌گونه از سفر آل احمد به ساحل دریای بابلسر است که در آنجا توجه‌اش به لب و دهان‌سوختهٔ عکاس لب دریا جلب می‌شود و ضمن گفتگو با عکاس درمی‌یابد که لب و دهان سوختهٔ او حاصل یک اقدام به خودکشی ناموفق است، و عکاس اکنون نیز به دلیل گرفتن عکس دسته‌جمعی از اعتراضات دهاتی‌ها و قراردادن آن در اختیار روزنامه تحت تعقیب است.

به‌دزدی‌رفته‌ها: درونمایهٔ این داستان، توهم حضور یک بیگانه در حریم خصوصی خانه است. داستان، روایتی ذهنی است که از مجرای ذهن شخصیت اصلی، که کلفتی به نام زینب است، پیش می‌رود، و بخش عمده‌ای از آن به مرور خاطرات او اختصاص دارد. زینب در پایان متوجه می‌شود که نردبانی که گمان می‌کرده بالای پشت بام است و قرار است دزدان برای پایین‌آمدن از آن استفاده کنند، در گوشه‌ی حیاط بلااستفاده افتاده، و همه‌چیز توهمی بیش نبوده است. در این روایت نویسنده به عنوان صدای حزب، از اعضا و هواداران می‌خواهد که در رابطه با مارکسیسم واقع‌بین باشند، و تحت تأثیر افکار پوچ و توهمات قرار نگیرند.

میان دیروز و فردا: داستان در رابطه با دو مبارز به نام‌های ناصر و رمضان است. ناصر از روی ماجراجویی و رمضان با ساده‌دلی و بدون اطلاع دقیق از عملکرد و اهداف حزب توده به آن وارد شده‌اند. اکنون شبی است که ناصر و رمضان هر دو شکنجه شده، و در یک سلول قرار داده شده‌اند. آن‌دو در سلول زندان، در حالی که همهمهٔ کارخانه‌ی نزدیک زندان به گوش می‌رسد، به ارزیابی عملکرد حزب می‌پردازند، و به این نتیجه می‌رسند که این یک بازی است، که خوب یا بد، پای آن‌ها به داخل آن کشیده شده است، و اکنون باید در انتظار به پایان‌رسیدن آن بمانند. در این روایت نویسنده وجود عناصر سست و بی‌کفایت را یکی از عوامل ناکامی‌های پیش‌آمده در حزب معرفی می‌کند، و از اعضا و هواداران می خواهد که ضمن پایداری و مقاومت، از هرگونه اقدام نسنجیده بپرهیزند.

سگ ولگرد: سگ ولگرد روایتی رئالیستی و تمثیلی است، که در روساخت نقدی بر حیوان‌آزاری، و در زیرساخت حکایت از سرنوشت انسانی تنها و سرگشته دارد. هدایت، سگ را به دلیل معروف‌بودن به اطاعت و وفاداری و نزدیک‌بودن به جامعه‌ی انسانی، نمادی برای انسان آواره، منقاد و تحت‌سلطه‌ای در نظر گرفته، که هژمونی سیاسی، ساختار نظام سرمایه‌داری و دستگاه ایدئولوژیک طبقهٔ حاکم، پس از بیگانه‌سازی و استثمار او را طرد کرده است. هدایت با انتقاد از ایدئولوژی سیاسی و مذهبی تحمیل‌شده به مردم، سعی در مشروعیت‌بخشیدن به ستیز علیه سلطه دارد.

تاریکخانه: هدایت در این داستان ماجرای آشنایی خود با مردی مرموز و غیرعادی، طی سفری به مرکز ایران را شرح می‌دهد؛ آشنایی‌ای که بیش از یک شب به طول نمی‌انجامد، و نویسنده فردای آن روز با جسد بی‌جان میزبان، در حالی که روی تخت خود در وسط اتاقی که آن را شبیه زُهدان ساخته، به حالتی خمیده و پاها در شکم، درست شبیه یک جنین، به خوابی ابدی فرو رفته مواجه می‌شود. *تاریکخانه* سرگذشت منتقدی منفعل و نومید از تغییرات بیرونی است، که به جهان درون پناه برده، و بازگشت به آغاز هستی را تنها راه برون‌رفت از جامعه‌ای می‌داند، که حکمرانان آن تودهٔ مردم را به انقیاد و استثمار کشیده‌اند. هدایت در این داستان با جاری‌ساختن عقاید خویش بر زبان شخصیت اصلی، که نمودی از خود اوست، مناسبات حاکم بر جامعهٔ عصر خویش را مورد انتقاد قرار داده است.

عدل: نام طرح یا داستان‌واره‌ای است که در آن اصل «عدل» به عنوان یکی از اصول اساسی ایدئولوژی دینی، در محتوای خود به نقد کشیده شده است. اسبی پس از برخورد با اتومبیل در جوی آبی افتاده است؛ افرادی گرد او جمع شده، هریک در رابطه با نحوهٔ نجات وی راه‌حلی ناعادلانه و از سر بی‌تدبیری ارائه می‌کنند. در پایان نیز هرکدام با واگذاری مسئولیت به دیگران در سایهٔ جمع استحاله می‌شوند و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که بهترین عمل انفعال و بی‌عملی است. البته در ژرف‌ساخت داستان نویسنده بر آن است که ایدئولوژی انتقادی – سیاسی مورد نظر خود را به خواننده القاء کند. وی انفعال جمعی مردم را در مواجهه با بحران اشغال کشور توسط متفقین مورد انتقاد قرار داده، و بازنگری در مناسبات دینی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه را خواستار شده است.

زیر چراغ قرمز: روایت که شرح فضای یک روسپی‌خانه است، با مرگ زنی به نام فخری آغاز می‌شود، و بازتاب این مرگ در ذهن فاحشه‌هایی که هنوز زنده‌اند داستان را به‌پیش می‌برد. راوی از طریق بازنمایی گفتگوی دو زن به نام‌های جیران و آفاق، مخاطب را به فضای تیره و متعفن این محیط می‌برد، و سپس با قرارگرفتن در ذهن آفاق، زندگی سراسر رنج و فساد او را بازسازی می‌کند. چوبک در این روایت، با انعکاس شوربختی زنان بی‌پناهی که در اثر فقر و بی‌کسی تن به فساد داده‌اند، ایدئولوژی دینی حاکم بر جامعه را عامل ایستایی و تقدیرگرایی انسان‌ها دانسته، و آن را از این حیث که نه بازدارندهٔ فرودستان از لغزش و فساد، و نه راهگشای آنان است، مورد هجمه قرار می‌دهد. وی در موضع جانبداری از زنان، با انتقاد از ایدئولوژی مذهبی، ساختار طبقاتی، نظام سرمایه‌داری و مردسالاری حاکم بر جامعه، لزوم تغییر در مناسبات حاکم را گوشزد می‌کند.

بهار عمر: یک رمان انتقاد اجتماعی اولیه در قالب اتوبیوگرافی و حاوی واقعیت‌هایی تاریخی در بستر یک دورهٔ پرآشوب در شهر قم است؛ سال‌های جنگ جهانی اول، حضور قشون بیگانه در کشور، قحطی و شیوع بیماری وبا، که با بهار زندگی نویسنده قرین شده است. محمد مسعود در این اثر ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بیش از همه ایدئولوژی مذهبی و سپس ایدئولوژی دولتی را عامل فلاکت و تیره‌روزی مردمان می‌داند. وی با دیگری‌سازی، ایجاد تقابل میان بهشت و جهنم، شرق و غرب، جنبه‌های رمانتیک و جنبه‌های بی‌رحم زندگی، غرب را مدینهٔ فاضله و بهشت آرزوها، و شرق را جهنم و مرکز

جهل و فساد معرفی می‌کند. هدف او از بازنمایی و برجسته‌سازی نابسامانی‌های شایع در جامعه، تأکید بر لزوم بازنگری ایدئولوژی‌های حاکم و مشروعیت‌بخشیدن به ستیز علیه سلطه است.

۱-۳. متغیّرهای واژگانی

واژه‌ها انعکاسی از نگرش ایدئولوژیک گوینده یا نویسندهٔ خویش‌اند. نگرش ایدئولوژیک نیز مستلزم نوع خاصی از واژه‌گزینی است. از این حیث واژگان قابل تقسیم‌بندی به دو نوع «نشان‌دار» و «بی‌نشان» هستند. واژگان بی‌نشان تنها نمادی از واقعیت‌اند و به مصادیق ذاتی یا تجریدی اشاره دارند؛ در حالی که واژگان نشان‌دار علاوه بر اشاره به مصداقی خاص، در بردارندهٔ نگرش گوینده یا نویسنده نیز می‌باشند(یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳٤). در این پژوهش دو متغیّر واژگانی کاربرد دشنام و دشواژگان و واژگان متعلق به گفتمان‌های خاص، متغیّرهایی است که از نظر کارکرد در سوگیری نویسندگان و نحوهٔ انعکاس ایدئولوژی مورد نظر آن‌ها بررسی می‌شود:

۱-۱-۳. دشنام و دشواژگان[۱]

در هر زبان، واژگان و اصطلاحاتی دارای صورت یا مفهومی ناخوشایند و غیر مؤدبانه وجود دارند، که اعضای جامعهٔ زبانی از کاربرد صریح و مستقیم آن‌ها اجتناب می‌کنند. این قبیل صورت‌ها محرمات یا تابوهای زبانی و یا دشواژه نامیده می‌شوند(مدرسی، ۱۳٦۸: ۷۹)، و نشان از موضع گوینده یا نویسنده نسبت به شخص، موقعیت یا دیدگاهی دارند. دشنام‌ها نیز از موضع نارضایتی و انتقاد ادا می‌شوند. در ادامه به بررسی این متغیّر سبکی در هریک از داده‌های پژوهش می‌پردازیم.

روایت‌های حزبی: در روایت‌های حزبی، دشنام‌ها ودشواژه‌ها بسامد چندانی ندارند و نویسندگان تلاش می‌کنند تا حد امکان عفت قلم را رعایت کنند؛ در نتیجه گاه به اشاره‌ای کلی بسنده می‌کنند. بزرگ علوی در نقل مراسله‌های زندانی روایت *عفو عمومی*، دشواژهٔ قبیح موجود در متن را حذف کرده، به جای آن نقطه‌چین قرار داده است: «هزار کرور فحش امشب این زن ... رئیس به من داده»(ورق‌پاره‌های زندان / عفو عمومی :۷٦)؛ وی اگر دشنام یا

۱- Taboo Word.

دشواژه‌ای را نیز بیان می‌کند، نه از قول خود یا کارگزاران جبههٔ خودی، بلکه از زبان حکومتیان خطاب به عوامل زیر دست است: «چند دقیقه بعد نائب «م» هم آمد و فوری همه شروع کردند به داد و بیداد. «چرا اینها توی کریدور هستند. پدرسوخته سرپاسبان، پس تو چه ... می‌خوری؟!»(همان:۷۵). در روایت *انتظار* نیز از هیچ دشواژه و دشنامی استفاده نکرده است.

آل احمد نیز در روایت *در راه چالوس*، چند دشنام اردویی به پدر زنش و جوان رانندهٔ اتوبوس را، که پیش از این ماشین سواری او را به قیمت ناچیزی از چنگش درآورده، نقل می‌کند: «این جوونک بی‌غیرتم لابد همینو دستک کرده بود ...»(از رنجی که می‌بریم/ در راه چالوس:۵۰)؛ «حالا که مخصوصاً تو ماشین این پسرهٔ جعلق سوارم باز هم خواهم ترسید [...] از ترس این‌که آبروم جلوی این پسرهٔ الدنگ بریزه حظ خواهم کرد»(همان:٦٣)؛ «*پدرسگ!* این دائی بدبختم اگه می‌گذاشت اورم ورمی‌داشتم و با هم آواره می‌شدیم [...] خفه‌شده فقط پول می‌خواد [...] شاید بتونم پولی گیر بیارم و چشم‌های حریص این بدبختو پر کنم»(همان:٦١-٦٢)؛ و در انتقاد از اوضاع حاکم بر جامعه: «ازین مملکت خراب‌شده هم که نمیشه در رفت»(همان:٦١). در روایت *روزهای خوش* نیز این اشارهٔ کلی مشاهده می‌شود: «از آن واقعه فقط فحش‌های رکیکی که او به عکاس لب دریا داد در خاطرهٔ من مانده است»(روزهای خوش:۹۳)؛ البته در همین روایت، عکاس در جایگاه کانونی‌ساز فرعی، دشنامی را در رابطه با مأمور تعقیب‌کنندهٔ خود به کار می‌برد: «این پدرسگ که نشونی همشون رو می‌برد می‌داد دیگه ما رو از نون‌خوردن هم انداخته بود»(همان:١٠٤).

اما در روایت‌های ابراهیم گلستان رفته‌فته بسامد دشنام‌ها و دشواژگان افزایش یافته، جنبهٔ انتقادی آثار پررنگ‌تر می‌شود. زینب، کانونی‌شدهٔ اصلی روایت *به‌دزدی‌رفته‌ها*، دارای شخصیتی پریشان و ناراضی است، و اکثر دشنام‌های روایت از زبان او خطاب به صاحب‌خانه و سکینه (کلفت همسایه) ادا می‌شود. این دشنام‌ها هم حاکی از نارضایتی او از جایگاه طبقاتی‌اش، و هم نشان‌دهندهٔ حسادتش به سکینه است: «ناجنس سکینه هم بهش خندید. پتیاره به دزد هم می‌خنده ...»(آذر، ماه آخر پاییز/ به‌دزدی‌رفته‌ها:۱۰)؛ «سکینه سر پله‌ها به او می‌خندد. پتیارهٔ پدر سگ»(همان:۲۸)؛ «همین‌جور از تابستون میذاره رو هم. جهود سگ»(همان:۱۰)؛ «بگو پدر سگ زمسون گذاشتی اتاق چکه کنه حالا که بهار داره تموم میشه ...» (همان:۱۲)؛ «پدر سگ بدجهود»(همان:۱۷)؛ و دشنام‌های او به خودش: «بگیر بخواب. چه خسته‌ای! اوف! مثل سگ.

یابوی عصاری»(همان:۲۵)، و به دزد: «اون‌جاس. پدرسگ»(همان:۱۲). علی نیز اگرچه به‌عنوان فردی مسئولیت‌پذیر در قبال همسر و حتی کلفت خانه نمایانده می‌شود، اما دشنام‌هایی را از موضع قدرت نثار این دو زن می‌کند: «ساکت باش مزخرف! ... یهودیه؟ باشه. به تو چه؟ مگه عیبه؟ احمق!» (همان:۱۷)؛ «شوهر مثل اینکه بخواهد چیزی را از خود دور کند گفت: زهر مار!» (همان:۲۲)؛ «احمق، نردبون که دیدی کوتاهه» (همان:۲۳). در *میان دیروز و فردا* نیز دشنام‌ها ودشواژه‌ها ترسیم‌کنندهٔ مناسبات قدرت میان سلطه‌گر و تحت سلطه است؛ دشنام افسر، خطاب به رمضان: « بگو! چی را بگم؟ پدرسگ بگو تفنگ‌ها کجاس!»(آذر، ماه آخر پاییز/ میان دیروز و فردا:۱۲۰)؛ و دشواژهٔ رمضان به افسرنگهبان، که توسط نویسنده و یا ناشر، با سه نقطه جایگزین شده است: «و بالاخره گفت: « ... آتش می‌زنم. مادر ق ... اون‌وقت زد. با کبریت پدرم را درآورد»(همان:۱۲۲).

روایت‌های انتقادی: تنها دشنام به‌کار رفته در *سگ ولگرد* را نویسنده از زبان پسربچهٔ شیربرنج فروش، خطاب به پات بیان می‌کند: «... و صدای قهقهه بچه پشت نالهٔ سگ بلند میشد و میگفت: «بد مسب صاحاب!»(سگ ولگرد/ سگ ولگرد:۱۰-۱۱). این ترکیب، بیان محاوره‌ای و تحریفی از ترکیب «بدمذهب صاحب» است؛ دشنامی خطاب به صاحب پات، که به دلیل داشتن سگ، بدمذهب یا کافر و بی‌دین خوانده می‌شود. نویسنده با به‌کاربردن این دشنام، انتقاد خود را به ایدئولوژی مذهبی حاکم بر جامعه ابراز می‌کند و چنین ادامه می‌دهد: «همه محض رضای خدا او را میزدند و بنظرشان خیلی طبیعی بود سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتا جان دارد برای ثواب بچزانند»(همان:۱۱). در *تاریکخانه* دشنام‌های «احمق»، «بی‌شرم»، «ناخوش»، «دزد»، «پست»، «متملق»، و «زرپرست» از طرف مرد میزبان نثار سرمایه‌داران و سردمداران جامعه شده، و مناسبات اقتصادی و ساختار طبقاتی حاکم را به چالش کشیده است: «توی این محیط فقط یک‌دسته دزد، احمق بی‌شرم و ناخوش حق زندگی دارند و اگه کسی دزد و پست و متملق نباشه میگن: «قابل زندگی نیس!»(سگ ولگرد/ تاریکخانه: ۱۲۱)؛ «من از جملات براق و توخالیه منورالفکرها چندشم میشه و نمیخوام برای احتیاجات کثیف این زندگی که مطابق آرزوی دزدها و قاچاقها و موجودات زرپرست احمق درست شده و اداره شده شخصیت خودمو از دست بدم»(همان:۱۲۲).

در *عدل* نویسنده از دشواژه‌ای استفاده نکرده است، و تنها یک دشنام در متن نقل شده، که از سوی پاسبان خطاب به خودش است: «فردا جواب دولتو چی بدم؟ آخه از من لاکردار نمیپرسن که تو گلولتو چیکارش کردی؟»(خیمه‌شب‌بازی/ عدل:٤٧–٤٨). در *زیر چراغ قرمز*، مرجع صادرکنندهٔ بخش عمده‌ای از دشنام‌ها ودشواژه‌ها جیران و آفاق‌اند، که در موضع نارضایتی قرار دارند: «تو باین زنیکه چاله‌سیلابی نیگاه بکن و ازش یاد بگیر. ده‌سال آزگار رو این فخری مادرمرده کار کرد»(خیمه‌شب‌بازی/ زیر چراغ قرمز:٥٥)؛ «بگو ببینم دیشب چتون بود بازم با این پیره‌کفتار سرشاخ شده بودین»(همان:٦٥–٦٦)؛ «این مرتیکه خاک تو سرم دیوونه شده. تا یه‌شاهی سِنار گیر میاره میاد میریزه تو دسّ این پیر کفتار»(همان:٧٢)، «همین سپوره؛ هروقت که میادش دو سه تومن برای یه سیگار میده به این پیره‌سگ [...] بنظرم پیره‌سگ فهمید»(همان:٧٣)؛ «یه‌هو دیدم پیر کفتار مثه اجل معلق بدو بدو اومد ...»(همان:٧٥)؛ «تا دم در باهاش رفتم و نذاشتم پیرکفتاره ازش چیزی بگیره. حالا که رفته زنیکه چاله‌سیلابی اومده میگه: «من این حرفارو نمیفهمم ...»(همان:٧٨)؛ این دشنام‌ها اگرچه به گوش بالادستی‌ها نمی‌رسد، اما تنها ابزار و مایه‌ی تسلی خاطر این دو زن است؛ البته از ذکر دشواژه‌ها، به علت رکاکت بیش از حد الفاظ، چشم‌پوشی می‌شود. آفاق، که کهنه‌کارتر از جیران است نیز دو مرتبه وی را از موضع تسلط «خر» میخواند؛ یک‌بار در حضور او، و بار دیگر در ذهن خویش: «واقعاً که خیلی خری»(زیر چراغ قرمز:٦٤)؛ «دختره‌ی خر خیال کردی بهمین آسونی دسّ از سرت ورمیدارن؟» (همان:٦٩). بسامد بالای دشنام و دشواژگان در این روایت حاکی از نارضایتی شدید نویسنده از هژمونی‌های سرمایه‌داری، مذهبی و مردسالارانه‌ای است که زنان بی‌پناهی چون آفاق و جیران را پس از استثمار، به گرداب فلاکت و خودفروشی انداخته است.

در *بهار عمر*، نیز دشنام‌ها در انتقاد به ایدئولوژی مذهبی و مردمی است که منفعلانه خود را اسیر عقاید و باورهایی، که به شکلی نامحسوس به آن‌ها تحمیل شده، کرده‌اند: «اسکلت‌ها بی-مغز بودند!»(بهار عمر:٢١)؛ همچنین از زبان آقای جلیل آنان را بدبخت، بیچاره، دیوانگان بی-مغز، و حیوانات بیشعور خطاب میکند، و آن‌هایی را که از ترس پا به فرار گذاشته، میدان مبارزه را خالی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دهد: «ای بدبختان! ای بیچارگان. ای دیوانگان بی‌مغز! ای حیوانات بیشعور! ای اسکلت‌هائیکه از شدت فقر و بدبختی در حالت اشتعالید. اینها منشأ بدبختی و بینوائی شما هستند. اینها سرچشمه رنج و عذاب دائمی و عطش و سوزش

ابدی شما میباشند [...] میدان خلوت شده بود و جز اسکلتهای مسلحی که در مقابل افسر ایستاده بودند کسی نزدیک دیده نمیشد»(همان:۲۲)؛ وی در جایی دیگر نیز، پس از معرفی شیخ کچویی به‌عنوان فردی بددهان و شکم‌پرست، به نقل دشنام‌ها، نفرین‌ها و ناسزاهای او در حق خود می‌پردازد، و از وی به عنوان نمایندهٔ ایدئولوژی مذهبی، چهره‌ای منفی و منفور ترسیم می‌کند: «... بلافاصله چاک دهان را که جز برای پلو و فحش تا آندرجه باز نمیشد گشوده فریاد زد عقله مزقه یک‌وجبی ذلیل‌شده زیر گل‌رفته ورپریدهٔ زرده‌نکشیده چه غلطها میکند! [...] من شنیده بودم که تو تخم شراب دنبال حقه‌بازی، رمالی، جن‌گیری، جادوگری، احضار ارواح و هزار بامبول و کوفت و زهرمار دیگر هستی ...»(همان:۱۰٤).

۲-۱-۳. واژگان متعلق به گفتمان‌های خاص (رمزگان)[۱]

واژگان متعلق به گفتمان‌های خاص یا رمزگان، از اصطلاحات مطرح در دانش نشانه-شناسی است. هر رمزگان نظامی از دانش است، که امکان تولید، دریافت و تفسیر متون را فراهم می‌سازد. به تعبیر سجودی، رمزگان واژگانی بافت‌بنیاد و فرهنگ‌بنیاد هستند، و زبان مهمترین و پیچیده‌ترین رمزگان است؛ چرا که تمامی رمزگان‌ها به واسطهٔ زبان قابل توصیف و معنادار می‌شوند(سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). در لایهٔ واژگانی، نوع رمزگان نشان از میزان وابستگی به نهادهای قدرت و مراکز ایجاد سلطه، یا ستیز با سلطه دارد؛ از این رو در کشف ایدئولوژی متن مؤثر است(همان: ۱٦۳). رمزگان متعلق به گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم، واژگان پر تکرار در آثاری هستند که در چارچوب این مکتب ادبی – سیاسی نوشته شده، و متضمن ایدئولوژی سوسیالیستی، شکاف طبقاتی و مناسبات قدرت میان طبقات سلطه‌گر و تحت سلطه‌اند؛ واژگانی چون رفیق، که دربردارندهٔ مفهوم هم‌کفوی و برابری است، فولاد، زنجیر، زجر، رنج، دهقان، طبقه، کار، کارخانه و غیره از این جمله‌اند. در ادامه واژگان متعلق به گفتمانی خاص، به عنوان یک متغیّر سبکی مؤثر در صراحت یا پوشیده‌گویی، در هریک از داده‌های پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

روایت‌های حزبی: نویسندگان روایت‌های حزبی تلاش می‌کنند تا با استفاده از واژگان متعلق به گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم، وابستگی خود را به گفتمان‌های مذکور آشکار سازند: «جرمش این است که در ۱۳۰۸ یعنی دو سال قبل از قانون ۱۳۱۰ که مطابق آن

۱- Code.

کمونیستها را محکوم می‌کنند، کمونیست بوده است [...] زیرا که رفیق‌های من منجمله «م» خوابهایی را که دیده بودند، برای هم تعریف می‌کردند»(ورق‌پاره‌های زندان / انتظار:۳۸)؛ «پس آنکه در زندگانی آنقدر زجر کشیده که به شب‌نشینی زندانیان حسرت می‌برد، بیخود خیال می‌کند که نقل مجلسشان دانه‌های زنجیر است»(همان:٤١)؛ «ابداً دلم به حال دخترخاله‌ام نمی‌سوزد. او هم محکوم است که رنج بکشد»(همان:٤٤)؛ «ما را طبقهٔ حاکم جامعه از خود دور کرده [...] ولی ما فولادین شده بودیم و این زجر را هم علاوه بر بدبختیهای دیگر تحمل می‌کردیم ...»(همان:٤٥)؛ «می‌توانم در هر آن با تمام دنیا، با چمبرلن و هیتلر و روزولت و استالین صحبت کنم»(همان:٤٦)؛ «می‌گفت: «تا دنیا را سیل خون فرا نگیرد، ساعت آزادی ما نخواهد رسید»(همان:٤٧).«از رفیقهای من بعضی خیلی خوشبین هستند»(همان (ورق‌پاره‌های زندان/ عفو عمومی):٥٢)؛ «چرا باید آنقدر زجر تحمل کنم؟ آیا برای این است که قویتر بشوم؛ فولادین بشوم [...] آیا می‌ارزد که من زجر بکشم، شاید که دیگران وضعیتشان بهتر از من باشد؟ من آمده‌ام و مصیبت می‌کشم برای اینکه درد دیگران کمی کاهش یابد [...] نمی‌دانم. شاید من برای مبارزه ساخته نشده‌ام»(همان:٦٥)؛ «مقصرترین عدهٔ ما آنهایی هستند که کتاب خوانده‌اند. در این کتابها افکاری گفته شده که با منافع طبقهٔ حاکم ایران تباین دارد، در این کتابها از آزادی در مقابل استبداد صحبت شده، از آزادی فرد، از آزادی اجتماع، بالاخره از آزادی طبقه‌ای در مقابل طبقهٔ دیگر»(همان:٧١)؛ «آدمهایی که ده‌سال در زندان مانده‌اند و می‌دانند انقلاب عظیمی در دنیا باید بشود، میلیونها بشر باید کشته شوند، تا آنها آزاد گردند، یک‌چنین آدمهایی که در عقیده و ایمان مثل کوه پابرجا هستند ...»(همان:٧٢)؛ «آقای وزیر به ما اسرا، به ما ستمدیدگان هم نظری بیفکنید»(همان:٨٢)؛ «... و هم آقای «ف» که عمل منافی عفت کرده و دختران رنجبران را بیچاره کرده بود ...»(همان:٨٣). در روایت‌های *در راه چالوس* و *روزهای خوش* نیز واژگان: رفیق، رفقا، ارباب، دهقانی، رنج، زجر، کار، نون، دهات و دهاتی برگرفته از گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم و در متن برجسته‌اند: «ماشینم در اختیار رفقام بود»(از رنجی که می‌بریم (در راه چالوس:٤٧-٤٨)؛ «همهٔ رفیق‌های مازندرون می‌شناختنش»(همان:٤٩)؛ «وقتی مرا با دو نفر از رفقای آن‌جا که در بانک کار می‌کردند آشنا کرد ...»(همان:٥١)؛ «یک خانوادهٔ دهقانی برای دخترشان که در همان کنار ایستاده بود و دخالت نمی‌کرد، جهیز تهیه می‌کردند»(همان:٥١)؛ «صبح تا شب سواری اربابش زیر پاشه

...»(همان:۵۲)؛ «رنجی را که او می‌برد به سادگی نمی‌شد درک کرد. خانه‌اش را نچاپیده بودند و به زندانش نینداخته بودند. از همهٔ این زجرها فارغ مانده بود. ولی آزادتر از دیگران هم نفس نمی‌کشید»(همان:٦٠)؛ «مثل یک ماشین به کار خود مشغول شد»(از رنجی که می‌بریم/ روزهای خوش:۹۸)؛ «نشد که دیگه غصهٔ نون شبمون رو نخوریم»(همان:۱۰۱)؛ «تو اینهمه دهاتی که من گشتهم ... »(همان:۱۰۲)؛ «با کسی هم رفیق نمی‌تونستم بشم. می‌ترسیدم. کی حوصله داشت با من رفاقت کنه؟»(همان:۱۰۳)؛ «مگه من چه کرده‌ام؟ چرا عکس دهاتی‌ها را فروختم؟ همین؟»(همان:١٠٤).

اما در *به‌دزدی‌رفته‌ها*، که نویسنده اثر را به روایت‌های انتقادی نزدیک کرده و محتوای سیاسی آن را به ژرف‌ساخت متن رانده، نشانی از واژگان متعلق به گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم مشاهده نمی‌شود. البته در داستان دیگر ابراهیم گلستان، *میان دیروز و فردا*، چند واژهٔ سوسیالیستی و کارگری: همهمه، ماشین و کارخانه، در مقاطع مختلف متن به طور مدام تکرار شده و به عنصر کار و محیط کارخانه برجستگی بخشیده است: «همهمهٔ یکنواخت ماشین‌های کارخانه، لای تاریکی شب، روی همه‌چیز افتاده بود»(آذر، ماه آخر پاییز / میان دیروز و فردا:١١٤)؛ «همهمهٔ یکنواخت کارخانه همه‌جا را گرفته بود»(همان:۱۱۹، نیز رک:۱۲۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ١٣٦، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤و ١٤٦).

روایت‌های انتقادی: هدایت در *تاریکخانه* با استفاده از چندین واژهٔ گفتمانی مارکسیستی و سوسیالیستی، رگه‌هایی از سوسیالیسم آشکار، آنگونه که در روایت‌های حزبی مشاهده می‌شود، را در اثر خویش انعکاس داده است: «من هیچوقت در کیفهای دیگرون شریک نبوده‌ام، همیشه یه احساس سخت یا یه احساس بدبختی جلو منو گرفته. درد زندگی، اشکال زندگی [...] شر جامعهٔ گندیده(سگ ولگرد/ تاریکخانه:۱۱۹)؛ «کار و کوشش مال مردم توخالیس. باین‌وسیله میخوان چاله‌یی که تو خودشونه پر بکنن. مال اشخاص گدا گشنه‌س که از زیر بته عمل اومدن [...] من افتخاری به اجدادم نمیکنم، علاوه بر اینکه توی این مملکت طبقه مثل جاهای دیگه وجود نداره و هرکدوم از دوله‌ها و سلطنه‌ها رو درست بشکافی دو سه پشت اونا دزد، یا گردنه‌گیر، یا دلقک درباری و یا صراف بوده»(همان:۱۲۰)؛ «این اسارتی که اسمشو کار گذاشتن و هرکسی حق زندگی خودشو باید ازونا گدایی بکنه»(همان:۱۲۱). البته باید در نظر داشت که هدایت به علت تعلق‌داشتن به طبقه‌ی فرادست جامعه، بر خلاف دیگر نویسندگان سوسیالیست

که کار را عامل رسیدن به آگاهی طبقاتی می‌دانند، نگاهی منفی به عنصر کار داشته، آن را اسارت می‌داند. در *بهار عمر* نیز نویسنده با استفاده از دو واژهٔ «رنج» و «مردم»، که از واژگان کلیدی در گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم به شمار می‌روند، همچنین واژگانی چون: دهقان، مالک، رعیت و غیره به جانبداری از تودهٔ فرودست مردم پرداخته، و اثر را به مؤلفه‌های سبکی سوسیالیسم حزبی نزدیک کرده است: «من با شکم گرسنه و بدن برهنه از شدت فقر و ناکامی در معرض مرگ و فنا بودم ...»(بهارعمر:۱۵)؛ «با رنج و مشقت زائدالوصفی خود را به آنها نزدیک کردم»(همان:۱٦)؛ «رنج و بدبختی شدیدتر و آتش جهنم سوزنده‌تر شده بود»(همان:۱۷)؛ «این بهشت کانون عذاب جهنم است. این بهشت منشأ بدبختی و رنج دائمی شماست»(همان:۲۰)؛»آنها همه دارای یک علامت و نشان بودند و معلوم بود همگی بیک درد مرده‌اند. درد گرسنگی و سرما!»(همان:۳٤-۳۵)؛ «اطفال خردسال با سرهای کچل و پاهای برهنه در عقب الاغ‌های زخمی و مردنی از صحراها به خانه‌های خود برمیگشتند [...] چهره دهقانانی که از سیلی برف و باران و حرارت آفتاب سوزان قهوه‌ای‌رنگ شده در پرتو شعاع نارنجی و محزون غروب رقت‌آور و غم‌انگیز بود»(همان:۳۸)؛ «... چراغهای پیه‌سوز و نفتی در کلبه‌های دهقانی سوسو میزدند»(همان:٤٦)؛«چه بسا شاه، بدبخت‌تر از گدا و دختر او بینواتر از دختر رعیت است»(همان:۵۱)؛ »مالک با ریا و تزویر نان رعیت را میگرفت و او را به سر خرمن حواله میداد [...] بیچاره مردم بینوا، بیچاره زبان‌بسته‌های بدبخت که روز بروز رنجشان شدیدتر و تمتعشان از زندگی کمتر میشد»(همان:٦۰)؛ «سرنوشت مردم کار کردن و گرسنگی خوردن بود. سرنوشت مردم اطاعت کردن و ظلم کشیدن بود، سرنوشت مردم این بود که صبح تا شام با تن علیل و شکم گرسنه زیر آفتاب تابان تیرماه و سرمای سوزان دی و بهمن صبح تا غروب جان کنده، حاصل زحمت خود را بسبب حمق و جهالت تسلیم شیادان اجتماع نموده...»(همان:٦۱)؛ «... امروز پس از بیست و چندسال حس میکنم که آزادی و حریتی که حکومتهای مشروطه مرعی آن هستند جز مکر و فریب چیز دیگری نیست و بهمان اندازه که حکومتها و عمال آنها در ظلم و غارت مردم آزادند، مردم بینوا که شیفته کلمه آزادی شده‌اند در زنجیر قوانین ظالمانه و اوامر یغماگرانه اسیر و گرفتار میباشند»(همان:۱۰۸) و ...

۲-۳. متغیّرهای بلاغی

بلاغت بیش از آن که به بازنمایی «چه چیز» بپردازد، به این توجه دارد که امور «چگونه» بازنمایی می‌شوند. ایدئولوژی «محتوا» است و صناعات بلاغی غالباً تابعی از محتوای متن هستند، اما همین صناعات با آن که تابع‌اند، عمیقاً در شکل‌دادن به واقعیات دخالت دارند(ون-دایک، ۱۳۸۲: ٤٤٩ –٤٥٠). در این مقام صفت «بلاغی» به معنای هر نوع تمهیدی که نویسنده برای تأثیر بر مخاطب و اقناع وی، پنهان‌کردن پیام، جهت‌دار کردن محتوا، و ابهام هنری بخشیدن به متن به کار برده، مورد نظر است. تمثیل روایی و نمادپردازی و تداعی معانی، دو متغیّر بلاغی است، که در این پژوهش در صراحت یا پوشیده‌گویی نویسندگان روایت‌های رئالیسم سوسیالیستی کارآمد تشخیص داده شده است.

۱-۲-۳. تمثیل روایی[۱]

تمثیل نمادی گسترش‌یافته است، که گاه تمام یک متن را در بر می‌گیرد. با نظر به اینکه اصطلاح تمثیل در زبان فارسی برای دایرهٔ وسیعی از قالب‌ها و شکل‌های ادبی به کار رفته، بهتر آن است که اصطلاح تمثیل فقط در رابطه با «تمثیل داستانی» یا روایی به کار برده شود؛ بر این مبنا، منظور از تمثیل حکایت یا قصه‌ای است که دلالت ثانوی آن از اهمیت بیشتری نسبت به دلالت سطحی برخوردار است(فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۵۷). به طور کلی اهداف اصلی تمثیل‌پردازی «گاه برای نهان‌داشتن راز سخن از نااهل و ناآشناست و گهگاه برای تفهیم بیشتر مطلب و روشنگری مخاطب و گاهی نیز برای تأثیرگذاری بیشتر و ملاحظات زیباشناختی»(انوشه، ۱۳۷٦: ٤٠٤). در روایت‌های کوتاه معاصر نیز، نویسندگان بنا به اهداف گوناگونی به تمثیل متوسل می‌شده‌اند. در حقیقت «در داستان‌های تمثیلی سیاسی، که عامل ترس، ترس از استبداد، مرکز قدرت و ...، نقش اساسی در خلق و نوشته‌شدن آنها دارد، طبیعی است که نویسنده جرأت گشودن گره‌ها را نخواهد داشت و اگر این شهامت را داشته باشد و گره‌گشایی کند، کاری باطل انجام داده است»(امامی، ۱۳۸۱: ٦١). در برخی از داده‌های پژوهش، نویسندگان حزبی و انتقادی از این متغیّر در جهت پنهان‌ساختن ایدئولوژی سیاسی خود بهره برده‌اند، که در ادامه بدان‌ها پرداخته می‌شود.

روایت‌های حزبی: در میان نویسندگان حزبی، تنها ابراهیم گلستان در هر دو روایت به-*دزدی‌رفته‌ها* و *میان دیروز و فردا*، از متغیّر تمثیل روایی در انتقال ضمنی ایدئولوژی به مخاطب

۱-Allegory.

بهره برده است. وی در *به‌دزدی‌رفته‌ها* گرچه از لحاظ فرم و جهت‌گیری روایی تحت تأثیر ادبیات غرب و مدرنیسم است، اما برای بازنمایی اندیشه‌ی سوسیالیستی خود متغیّر بلاغی تمثیل را دست‌مایه قرار داده است، و آنچه این اثر را در این مجموعهٔ سیاسی و در ردیف دیگر داستان‌های آن قرار می‌دهد، لایهٔ ثانویهٔ آن است، که نویسنده از موضعی ایدئولوژیک و حزبی به دفاع از ایدئولوژی حزب توده و تفکرات مارکسیستی پرداخته است. در ژرف‌ساخت روایت، کارگران واردشده به حریم خانه، روس‌ها و مارکسیست‌ها هستند. زینب نمایندهٔ کسانی است که ترس و توهمی بی‌اساس از تفکرات مارکسیستی دارند، و آن را به دیگران نیز منتقل می‌کنند. علی، نمایندهٔ قشر روشنفکرِ برخاسته از طبقهٔ متوسط است، که سعی در روشنگری و آگاهی‌بخشی دارد. همسر علی نمایندهٔ کسانی است که به راحتی و بدون استقلال فکری، تحت تأثیر افکار و ترس‌های دیگران قرار می‌گیرند. نردبان، چیزی که باعث ترس زینب شده و گمان می‌کند وسیلهٔ تجاوز دزدها به حریم خانه است، تداعی‌کنندهٔ حزب توده است، که اکنون پس از خروج ارتش سرخ، به علت از دست‌دادن پشتیبان خود، و نیز ترس و سوءظنی که نسبت به آن در جامعه اشاعه یافته، در گوشه‌ای بلااستفاده و ناکارآمد مانده است. در دل روایت *میان دیروز و فردا* نیز روایتی کوتاه‌تر، به شیوهٔ تمثیلی و با محتوایی ژرف‌ساختی، جای گرفته است. در این روایت تمثیلی، اعضای حزب به مثابه دوندگانی در نظر گرفته شده‌اند، که برای شرکت در مسابقه باید پشت خط ایستاده، گوش‌به‌فرمان کسی باشند که قرار است سوت شروع را به صدا درآورد؛ اگر حرکت آن‌ها لحظه‌ای پس و پیش شود، مسابقه را از دست خواهند داد. شرکت‌کنندگان این مسابقه کسانی هستند که رسالت تاریخی آن‌ها برنده‌شدن است، و بشریت به نظاره‌شان ایستاده، تشویقشان می‌کند: «عده‌ای دویده‌اند و گرداگرد میدان دویده‌اند و مردم فریادها کشیده‌اند و کسانی برده‌اند و اکنون نوبت تو می‌رسد و پوستت از هیجان می‌لرزد و دلت می‌زند و نفس عمیق می‌کشی [...] و می‌دانی که تیری از پشت سرت باید در رود و ترا روی خط بیاندازد و بدواند و اکنون سر خط می‌نشینی و می‌بینی که زمین انگار بالا آمده است و همهمهٔ تماشاچیان نعرهٔ انتظار دارد و خاموشی انتظار دارد و همهٔ دنیا روی چند متر خلاصه شده است [...] کسی دنبال تو و پشت سرت ایستاده است که هفت‌تیری در دست دارد و اوست که باید روی ماشه فشار آورد و اگر پیش از صدای تیر از جا در روی اول فایده ندارد و اگر باز هم زودتر در روی فایده ندارد و بار سوم تو را از مسابقه بیرون می‌کنند و اگر پس از

صدای تیر مکث کنی دیگران از تو جلو می‌افتند و این تویی که باید ببری»(آذر، ماه آخر پاییز/ میان دیروز و فردا:۱٤٥-۱٤٦)؛ ایدئولوژی نهفته در این قطعهٔ تمثیلی، توصیه به موقعیت‌سنجی و پرهیز از هرگونه تعجیل و تأخیر است.

روایت‌های انتقادی: روایت *سگ ولگرد* روایتی تمثیلی است، که در روساخت نقدی بر حیوان‌آزاری رایج در جامعه، بویژه سگ، به‌عنوان حیوانی نجس در جامعه‌ای اسلامی دارد و در ژرف‌ساخت، روایت سرنوشت انسان‌هایی در وطن خویش غریب و گرفتار در جامعه‌ای است که آن‌ها را به اطاعت و بندگی واداشته و سرنوشتشان را بازیچهٔ اهداف سلطه‌جویانهٔ خویش قرار داده است. اینان علی‌رغم تلاشی که می‌کنند، نه توان سازگاری با شرایط، و نه تغییر وضع موجود را دارند؛ عاقبت نیز محکوم به مرگ و نیستی می‌شوند. در *تاریکخانه* نیز، مکانی که توسط هدایت مورد کانونی‌سازی قرار گرفته، و همچنین نوع زندگی و حالات مرد میزبان، تمثیلی از یک زندگی جنینی در زُهدان است: «فقط تو این اطاقه که میتونم در خودم زندگی بکنم و قُوایم به هدر نره، این تاریکی و روشنایی سرخ برام لازمه، نمیتونم تو اطاقی بشینم که پشت سرم پنجره داشته‌باشه، مثه اینه که افکارم پراکنده میشه از روشنائی هم خوشم نمیاد»(سگ ولگرد/ تاریکخانه:۱۲۲)؛ «وگرنه هیچ میل ندارم که از اطاق خودم خارج بشم و یا با کسی معاشرت بکنم. حتی خوراک خودمو منحصر بشیر کردم برای اینکه در هر حالت، خوابیده یا نشسته بتونم اونو بخورم و محتاج به تهیه غذا نباشم»(همان:۱۲٤). داستان‌وارهٔ *عدل* نیز اگرچه در سطح طرحی از حیوان‌دوستی چوبک است، که در برخی دیگر از آثار وی نیز به چشم می‌خورد، اما در ژرف‌ساخت اثر به مفاهیم عمیق‌تری در گفتمان‌های اجتماعی و سیاسی ارتباط می‌یابد. از منظر اجتماعی، اسب نمادی از انسان بی‌پناه و قربانی‌شده در جامعه‌ای گرفتار جبر و انفعال است؛ و از منظر سیاسی نمادی از سرزمین ایران، که نجیبانه و مظلوم گرفتار حوادث و نابسامانی‌ها شده است.

و در *بهار عمر*، اگرچه همچنان از زبان تمثیل استفاده می‌شود، اما از عمق پوشیده‌گویی آن نسبت به دیگر روایت‌های انتقادی کاسته می‌شود. در بخش اول اثر، جهنم با زبانی تمثیلی به تصویر کشیده شده، و در حقیقت نویسنده با استفاده از تمثیل روایی به توصیف شرایط حاکم بر جامعهٔ خود و مقایسهٔ آن با بهشت یا غرب پرداخته است: «من در میان ترس و وحشت و رنج و عذابی که تصور میکردم بحد کمال رسیده است مانند ذره ناچیز در میان گرد و غبار و

طوفان شدیدی مبتلا و سرگردان بودم [...] لحظه‌بلحظه بر سوزش درون و حرارت مغزم افزوده میشد و از مقاومت و امیدم میکاست، آب،آب، آب. فقط یک جرعه آب ممکن بود از مرگ آنی نجاتم داده و موفق به فرارم نماید»(بهار عمر:۱۲)؛ یا در رابطه با صلح آلمان و انگلیس، و اینکه تأثیری در وضعیت مردم جامعهٔ ایران نداشته، آورده: «رفته‌رفته حرارت تخفیف مییافت و هوا رو به ملایمت و لطافت میرفت ولی اسکلت‌ها همانطور در حال اشتعال بودند و سنگینی ظرف آب بیشتر بر خستگی و تشنگی آنها میافزود»(همان:١٤). بازگشت محمد مسعود به ایران در عهد رضاشاه نیز، به صورت تمثیلی بازنمایی شده است: «... ناگهان یکی از آنها با دامن فراک خود بر پهلوی من نواخت، و چنان ضربت آن شدید بود که بکلی از آن محوطه رانده شده در میان اسکلت‌هایی که مشغول اشتعال بودند پرتاب گشتم [...] امید و آرزوی نجاتی که تا چند لحظه قبل در درونم بود با آن ضربت از روحم فرار کرد. رنج و بدبختی شدیدتر و آتش جهنم سوزنده‌تر شده بود، اسکلت‌ها میسوختند و هیچ اثری از حیات در آنها نبود، فقط دست و پای آنها حرکت میکرد و از چشمان آنها اشک می‌بارید»(همان:۱۷)؛ انتقاد از امپریالیسم جهانی، به نقل از *اشرف مخلوقات*، اثر دیگری از نویسنده، نیز در قالب تمثیل ارائه شده است: «هرچه لذت و شادی، هرچه عیش و نشاط، هرچه قدرت و ثروت، هرچه آزادی و حیات در صفحه وسیعی که امروزه جهنم است یافت میشد همگی در یک نقطه گردآوری گشته و این بهشت با آن مصالح ساخته شده است. این قصرهای مجللی که چشمها را خیره میکند و این مواکب جلال و جبروتی که آغشته با کمال قدرت و ایده‌آل نفس انسانی است مولود خون دل و اشک چشم ملیونها فرزندان آدم است که برای ایجاد و حراست آنها رنج میبرند و در آغوش یأس و ناکامی انرژی روح و نیروی حیات خود را صرف و فدا میکنند! این استخرهای وسیع کامیابی و خوشی که امواج درخشنده آمال بشری بر فراز آن رقص میکنند و اندام عده معدودی را در سینه محبت خود میپذیرد مجموعه جامهای سعادتی است که هرکدام در دست انسانی بوده و هر قطره آن سهم فردی است که با نیرنگ و زور از کفشان ربوده شده و برای غوطه‌خوردن و آب‌تنی‌کردن عده قلیلی در یک مکان انباشته شده‌است»(همان:۲۰). اتحاد و اجتماع مردم علیه استبداد و بی‌عدالتی نیز به شکلی تمثیلی نمایانده شده است: «کم‌کم جمعیت به هیجان آمده - بود، اسکلت‌ها با هم تماس پیدا کرده دسته‌های چندنفری دست بدست هم داده با حالت غضب بطرف صدا پیش میرفتند. از اجتماع آنها گازهای سمی و دود و ابخره جهنم فرار میکرد

و تاریکی و ظلمت تخفیف میافت [...] ناگهان گوشه جمعیت شکافته شد و شخصی با سردوشی‌های براق پیش آمد. اسکلت‌ها از دیدن او وحشت نموده پا بفرار گذاشتند و او با نخوت و خونسردی دسته‌ای از اسکلت‌ها را پیش خواند»(همان:۲۰-۲۱). نویسنده در بیان ضرورت خوشی و شادی برای جوانان نیز از تمثیل استفاده کرده است: «البته گرسنگی و بی-غذایی برای کسی که دچار سوءهاضمه است کمتر از شخصی که دارای نهایت درجه اشتها است رنج‌آور و دردناک است. درخت و نبات در زمستان احتیاجی برشوه و آب ندارد. فقط در اول بهار است که باید کلیه وسائل حیاتی و غذائی او آماده و در معرض استفاده او قرار گیرد»(همان:۳۵).

۲-۲-۳. نمادپردازی[۱] و تداعی معانی[۲]

نمادپردازی(سمبولیسم)، عنوان و شیوهٔ یکی از مکاتب بزرگ ادبی است، که در قرن نوزدهم در فرانسه ظهور کرد. سمبولیسم را می‌توان برای توصیف هر شیوهٔ بیانی به کار برد که به جای اشارهٔ مستقیم به موضوعی، آن را غیرمستقیم و به‌واسطهٔ موضوع دیگری بیان می-کند(چدویک،[۳]۱۳۷۸: ۹). یکی از دلایل عمدهٔ توجه شعرا و نویسندگان به نمادپردازی و سخن رمزآلود گفتن، فرار از سانسور و خفقان حاکم بر فضای سیاسی و اجتماعی جامعه است؛ به همین‌دلیل گرایش به نمادپردازی و بیان غیرمستقیم، در نظام‌های سلطه‌گر و تمامیت‌خواه جلوه‌ای بارز دارد. «تداعی معانی» نیز به این معناست که یک مفهوم، سلسله‌مفاهیمی را بر اساس اصل مشابهت، مجاورت و یا تضاد، به ذهن آورد. برخی در رابطه با اصل «تداعی معانی» از اصطلاح «همخوانی» یا «فراخوانی» نیز استفاده کرده‌اند(رک: پارسا، ۱۳۷٤: ۱۷۰؛ کادن،[٤]۱۳۸۰: ٤۲). در فرهنگ اصطلاحات ادبی(داد، ۱۳۸۵: ۱۲۳) هم این مفهوم «همدیگر را فرا خواندن» تعریف شده است. به اعتقاد کادن، یادها از لحاظ مجتمع‌بودنشان قدرت تداعی یکدیگر را پیدا می‌کنند و بازنماییِ هر جزئی موجب بازنمایی کلی می‌شود که خود بخشی از آن بوده است؛ بنابراین هرگونه ادراک حسی یا یادی، ممکن است با چیزی در گذشته همراه یا

۱- Symbolism.

۲- Association of ideas.

۳- Chedwick.

۴- Cuddon.

متداعی گردد(کادن،۱۳۸۰: ٤٢). نمادپردازی و تداعی معانی، متغیّری سبکی برای پنهان‌ساختن ایدئولوژی است، که در ادامه کاربرد آن در داده‌های پژوهش بررسی می‌شود.

روایت‌های حزبی: در میان روایت‌های حزبی، *به‌دزدی‌رفته‌ها* و *میان دیروز و فردا*، که از میزان صراحت و آشکاری آن‌ها کاسته شده، رنگ و بوی انتقادی می‌گیرند، نمادپردازی و تداعی معانی برای پنهان‌ساختن ایدئولوژی سیاسی نویسنده به مدد او می‌آیند. در *به‌دزدی‌رفته‌ها*، «نردبان» در روساخت اثر، تداعی‌کننده‌ی وجود زینب، که مورد استفادهٔ ابزاری دیگران قرار گرفته، و در ژرف‌ساخت تداعی‌کنندهٔ حزب توده، که کارایی خود را از دست داده و در گوشه‌ای بلااستفاده مانده، است: «و او همچنان به نردبان فرسوده و مستعمل، به زندگی مکیده و در راه دیگران تباه و ساییده‌شدهٔ خویش و به سایه‌های بی‌رفتار، به رنج‌ها و ندانستنی‌های خویش، به آنچه که از وجودش کنده شده و در کنار وجودش نقش زمین شده بود نگاه می‌کرد»(آذر، ماه آخر پاییز/ به‌دزدی‌رفته‌ها:۲۰). «چرخ خاکروبه‌کش» نیز در روساخت روایت، تداعی‌کنندهٔ وجود زینب است که احساس بی‌ارزشی می‌کند، و در ژرف‌ساخت تداعی‌کنندهٔ حزب توده: «چرخ خاکروبه‌کش کنار جوی آب، زیر روشنی سبکی که از ورای برگ‌ها می‌رسید، دیده می‌شد»(همان:۱۱)؛ «لامپ» نیز نماد روشنی و آگاهی است، و تلاش علی برای عوض‌کردن لامپ، بر تلاش او در جهت آگاهی‌بخشی به همسرش و زینب، و دورکردن ترس از آن‌ها دلالت دارد: «این چه وضعه؟ توی این تاریکی- خب می‌خواستی لامپ سوخته را عوض کنی» (همان:۱۸). عبارات: «اتومبیل رفته بود. باد آرام می‌گرفت و تنها از یکی از خانه‌های نزدیک صدای تلمبهٔ کنار حوض می‌رسید - صدای یک‌نواخت تلمبهٔ فرسوده‌ای که پیچ و مهره‌هایش شل شده باشد و از روی خستگی زده شود»(همان:۱۲) نیز ترسیم‌کنندهٔ صحنهٔ خروج ارتش سرخ از کشور است، و «تلمبه‌ی فرسوده» اشاره‌ای است به حزب توده، که پس از خروج روس‌ها حامی و پشتیبان خود را از دست داده، و اکنون اندک‌رمقی برایش باقی است. گسترهٔ مکانی روایت، که خانه‌ای چندطبقه است، نیز نماد جامعهٔ ایران با ساختار طبقاتی حاکم بر آن است، که فقیر و غنی، ارباب و رعیت، و کارگر و سرمایه‌دار را در تقابل با هم قرار داده است. در روایت *میان دیروز و فردا* نیز اتوبوس تداعی‌کنندهٔ حزب توده است، و پیش‌افتادن اتوبوس، به رقابت‌های حزبی اشاره دارد: «انگار یک اتوبوس که می‌خواهد از اتوبوس دیگری پیش بیفتد و تو در آن نشسته باشی و اگر اتوبوس پیش بیافتد حس کنی که خودت پیش افتاده‌ای و

بخواهی که پیش بیافتد تا خودت را پیش‌افتاده بیابی و لذت ببری»(آذر، ماه آخر پاییز/ میان دیروز و فردا:۱۲۹)؛ و در عبارات:« ... می‌دید که فراری از اتوبوسی بالا می‌رود و اتوبوس خالی است و یک چرخ آن را بازکرده‌اند و اهرم آهنی بر جای نهاده‌اند [...] و یک چرخ اتوبوس بیرون آورده شده بود و اهرم آهنی بر جای چرخ بود و او می‌لرزید» (همان:۱۳۲)، چرخ باز شده از اتوبوس، تداعی‌کنندهٔ انشعابات رخ‌داده در حزب توده است؛ اتوبوسی که یک چرخ آن را باز کرده‌اند و اکنون بلااستفاده مانده، حزب است، و جوان به جایی پناه برده که خودش ناقص است. اهرم آهنی که جایگزین چرخ شده نیز، دلالتی است بر اهرم فشار و سیاست‌های افراطی حزب، و نیز افراد خودکامه‌ای که جای عناصر با کفایت را در حزب گرفته‌اند؛ حزبی که قرار بود چرخ آن به نفع تودهٔ مردم بچرخد. و در این بخش از روایت: «سربازانی آمده - بودند و برای نگاه‌داری چهارپایان خود اصطبل‌هایی موقتی ساخته بودند و اکنون رفته بودند و چهارپایان خود را برده بودند و اصطبل‌ها متروک مانده بود و پوشال هرگز به درد نمی‌خورد و پوشال هرگز دوام نمی‌آورد...»(همان:۱۳۹)، صحنهٔ خروج ارتش سرخ از ایران ترسیم شده - است؛ پوشال‌های بازماندهٔ اصطبل سربازان سرخ، دلالتی است بر حزب توده، که پس از خروج روس‌ها بی‌پشتیبان و ناکارآمد شده است. اصطبل‌ها نیز دلالتی است بر مراکز استقرار ارتش شوروی. «آفتاب» و تابش آن نیز دلالت بر انقلاب اکتبر روسیه و تحقق سوسیالیسم در سرزمین شوراها دارد: رمضان: «نمی‌دونم چه وقته. چرا صبح نمی‌شه- چرا آفتاب نمی‌زنه؟»، ناصر: «صبح شده. آفتاب هم زده. این هوای این‌جاس که انگار همه‌اش ابره» و می‌دانست که بس شهرها و روستاها که اکنون از آفتاب روشن شده‌اند»(همان:۱٤٦). «داس»، که در درگیری میان دهاتی‌ها و ژاندارم‌ها مورد اشاره قرار می‌گیرد نیز نماد سوسیالیسم، و جنگ‌افزاری در دست طبقهٔ دهقانی است: «و دهاتی‌ها با داس‌های خود یورش آورده بودند و صورت اکبر با ضربهٔ داس به دو نیم شد ...»(همان:۱۲۷).

روایت‌های انتقادی: در روایت‌های انتقادی، پوشیده‌گویی و استفادهٔ معنادار از متغیّر سبکی نمادپردازی و تداعی معانی کاربرد بیشتری می‌یابد. در *سگ ولگرد*، میدان ورامین نمادی از جامعهٔ رخوت‌زده و استبدادی رضا شاهی، پات نمادی از خود نویسنده یا انسان در تقابل با جامعه و صاحب پات نیز نمادی از سلطه است: «... گنجشک‌هایی که لای درز آجرهای ریختهٔ آن لانه کرده بودند، نیز از شدت گرما خاموش بودند و چرت میزدند – فقط صدای نالهٔ سگی

فاصله بفاصله سکوت را میشکست»(سگ ولگرد/ سگ ولگرد:۱۰)؛ «خورشید قهار» نمادی از حکومت، «هوای گرمی که روی سر مردم سنگینی می‌کند»، انگاره‌های حاکمیتی، «اولین نسیم غروب» و «سایه‌ی شب»، که مردم در انتظار آن به سر می‌برند، تداعی‌کنندهٔ آزادی، و «گرد و غبار» نیز نمادی از خفقان حاکم بر فضای جامعه است: «میدان و آدمهایش زیر خورشید قهار، نیم‌سوخته، نیم‌بریان‌شده، آرزوی اولین نسیم غروب و سایهٔ شب را میکردند، آدمها، دکانها، درختها و جانوران، از کار و جنبش افتاده بودند. هوای گرمی روی سر آنها سنگینی میکرد و گرد و غبار نرمی جلو آسمان لاجوردی موج میزد، که بواسطهٔ آمد و شد اتومبیل‌ها پیوسته به غلظت آن میافزود. یکطرف میدان درخت چنار کهنی بود که میان تنه‌اش پوک و ریخته بود، ولی با سماجت هرچه تمامتر شاخه‌های کج و کولهٔ نقرسی خود را گسترده بود ...»(همان:۹)؛ «اتومبیل‌های در رفت و آمد» نیز، می‌توانند دلالتی بر جریان‌های سیاسی عصر داشته باشد، و «درخت کهن» نماد مشروطهٔ نابالغی باشد، که با سماجت هرچه تمام‌تر میل به ماندن و گسترش‌یافتن دارد. همچنین «آب گل‌آلود غلیظ» در عبارت: «آب گل‌آلود غلیظی از میان جلو قهوه‌خانه، بزحمت خودش را میکشاند و رد میشد»(همان: همانجا)، به خود نویسنده یا انسان گرفتار رنج و سختی که در تلاش برای بقاست، «لجنزار» به جامعهٔ عصر نویسنده، و «نیم‌شب» نیز به استبداد، خفقان و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعهٔ نویسنده اشاره دارد: «... مثل اینکه در لجنزار دویده و باو شتک زده بود»(همان:۱۰)؛ «در نیم‌شبی که زندگی او را فرا گرفته بود ...»(همان:۱۰)؛ سه‌کلاغی که بالای سر پات در انتظار مرگ وی به سر می‌برند نیز می‌توانند نماد سه طبقهٔ مخالف هدایت، شامل حکومت، مذهبیون و روشنفکران باشند؛ روشنفکرانی که یا طرفدار سرمایه‌داری‌اند و یا مشغول تحزب و سیاست‌ورزی. در روایت‌های هدایت، از جمله در *تاریکخانه*، روستاها یا شهرهایی با بافت قدیمی نمادی از بهشت گمشدهٔ انسان و تداعی-کنندهٔ رهایی و آزادی است: «ببینین، پنجره‌های منبت‌کاری، خونه‌های مجزا داره. آدم بوی زمینو حس میکنه، بوی یونجیه درو شده، بوی کثافت زندگی رو حس میکنه، صدای زنجره و پرنده-های کوچک، مردم قدیمی ساده و موذی همیه اینا یه دنیای گمشدیه قدیم رو بیاد مییاره و آدمو از قال و قیل دنیای تازه بدورون رسیده‌ها دور میکنه»(سگ ولگرد/ تاریکخانه:۱۱۷)؛ در مقابل، مظاهر تجدد، از جمله روزنامه، هواپیما، راه‌آهن و اتومبیل، نماد شهر و مناسبات جبری آن است: «همیشه با خودم میگفتم: روزی از جامعه فرار خواهم کرد و در یه دهکده یا جای

دور منزوی خواهم شد»(همان:۱۲۰)؛ «اشخاص تازه بدورون‌رسیدهٔ متجدد فقط میتونن بقول خودشون توی این محیط عرض‌اندام بکنن، جامعه‌ای که مطابق سلیقه و حرص خودشون دُرُس‌کردن ...»(همان:۱۲۰-۱۲۱). تاریکخانه یا زُهدان نیز نمادی از ضمیر ناخودآگاه و پنجره نماد خودآگاهی است. مرد میزبان از روشنایی و پنجره بیزار است، چرا که به زعم خویش از مرحلهٔ خودآگاهی عبور کرده و اکنون نمی‌خواهد از ضمیر ناخودآگاه خویش فاصله بگیرد: «روشنائی همیه جنبنده‌ها رو بیدار و مواظب میکنه – در تاریکی و شبه که هر زندگی، هر چیز معمولی یه حالت مرموز بخودش میگیره [...] آدم از احتیاجات پست زندگی بی‌نیازه و عوالم معنوی رو طی‌میکنه، چیزائی رو که هرگز به اونا پی‌نبرده بیاد میاره ...»(همان:۱۲۲).

در مجموعهٔ *خیمه‌شب‌بازی*، داستان‌وارهٔ *عدل* نماد و آیینه‌ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایرانِ پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ است. چوبک، اگرچه از تحزب و ورود به عرصه‌های سیاسی اجتناب می‌ورزیده، اما به قول عبدالعلی دستغیب، او که «از زمهریرخانهٔ استبداد بیست-ساله به دریای پُرآشوب محیط پس از شهریور ۱۳۲۰ ایران پرتاب شده بود، عصیانی را به روی کاغذ می‌ریخت که نمایانگر روحیهٔ ستمدیدگان دورهٔ بیست‌ساله و آرزوهای خفه‌شدهٔ جوانان تحصیل‌کردهٔ ایرانی بود»(به نقل از دهباشی،۱۳۸۰: ٤١٠). توجه به تاریخ نگارش مجموعهٔ *خیمه‌شب‌بازی* و نگاهی به شرایط حاکم بر آن دوره، ما را با حوادث مهمی چون شکست مشروطه، استبداد و خودکامگی رضاخان، سرخوردگی روشنفکران به دلیل اختناق حاکم بر جامعه، جنگ جهانی دوم و ورود متفقین به ایران، و نابسامانی‌های حاصل از برکناری و تبعید رضاخان روبه‌رو می‌سازد. مشفق کاظمی در کتاب *روزگار و اندیشه‌ها* (۱۳۷۱: ۱۰)، حالاتی از وضعیت مردم لاله‌زار تهران را در روزهای ورود همزمان نیروهای انگلیس و روسیه به کشور ترسیم می‌کند، که بسیار شبیه به اوضاع و احوال جماعت داستان‌وارهٔ *عدل* است: «در خیابان لاله‌زار با کنجکاوی تمام به وضع و روحیهٔ مردم بعد از این فاجعه، یعنی اشغال پایتخت به دست نیروهای بیگانه می‌نگریستم. منظره‌ای اسفناک و در عین‌حال بسیار عبرت‌انگیز بود؛ زیرا جمعی بی‌خیال و بدون آنکه بدانند هجوم سربازان بیگانه به کشور و ورود آنان به شهر مخصوصاً به پایتخت چه بر سر زاد و بومشان خواهد آورد، شاید در اثر دلخوری‌هایی که از گذشته داشتند، با بی‌تفاوتی تمام بشاش و خندان به گفت‌وگو دربارهٔ وقایع روز می-پرداختند»(به نقل از صحرائی و کنجوری، ١٣٩٤: ٧٦). با این دیدگاه، افراد حاضر در صحنهٔ

روایت *عدل*، که فاقد هویت فردی و نمایندهٔ تیپیک طبقهٔ خود هستند، مردم آن روزگار جامعهٔ ایران‌اند، که در سایهٔ جمع و القائات احزاب و گروه‌های سیاسی، دچار انفعال، بی‌تفاوتی و سرخوردگی شده‌اند، و این سرخوردگی را با بی‌توجهی به سرزمین خود بروز داده‌اند. اسب تداعی‌کنندهٔ «ایران» است، که در گودالی از حوادث گرفتار شده و مردم به جای نجات او به نظاره و اظهار نظر اکتفا کرده‌اند. سپورها و عمله، که متعلق به قشر فرودست جامعه‌اند، اگرچه احساس مسئولیت می‌کنند، اما تحت‌تأثیر مرد کیف‌چرمی که ظاهر اروپارفته‌ها را دارد، از اقدام خود منصرف می‌شوند؛ مرد کیف‌چرمی تداعی‌کنندهٔ روشنفکران وابسته به احزاب سیاسی است، که رسالت آگاهی‌بخشی به طبقات محروم و زحمت‌کش جامعه را بر عهده دارد و در این مسیر بدون اینکه خود وارد عمل شود، نظریه‌پردازی می‌کند. درشکه‌چی غایب، تداعی-کنندهٔ رضاشاه است که در شهریور ۱۳۲۰، پس از ورود متفقین به کشور و ترک سلطنت تحت فشار بریتانیا، به جزیرهٔ موریس تبعید شده است(رک: همان: ۷٦–۷۷). مناسبات سلسله‌مراتبی فاحشه‌خانه در روایت *زیر چراغ قرمز* نیز نمادی از ساختار طبقاتی جامعهٔ عصر نویسنده است: «وقتیکه فخری چانه انداخت و تمام کرد، خانم سردسته و خانم رئیس و سایر شاگردها توی اتاق او جمع بودند»(خیمه‌شب‌بازی/ زیر چراغ قرمز:٥٦)؛ «وقتیکه چانه می‌انداخت شاگردها گریه می‌کردند. خانم سردسته گریه نمیکرد و قیافه‌اش مثل همیشه بود. چشمان ننه مختصر نمی پس داده بود»(همان:۵۷). چراغ قرمز نمادی از زور، سلطه و اجبار، و تصویر آدمک، که داستان با اشاره به آن آغاز و پایان می‌یابد، نیز همان نقش دیوار و نمادی از سکوت، سکون و بی‌اختیاری است: «زُل‌زُل بعکس آدمکی که برابر چشمش روی گچ دیوار کنده شده بود نگاه کرد»(همان:۵۳)؛ «آفاق غلتی زد و دوباره رو بدیوار به پهلو خوابید و بصورت آدمک روی دیوار خیره شد»(همان:۷۹). آفاق، خود و سرنوشت خود را در این تصویر می‌بیند.

در *بهار عمر*، روایت از محتوای انتقادی خود به سمت و سوی سیاسی می‌گراید؛ در نتیجه نمادپردازی‌ها و تداعی معانی‌ها نیز کم‌عمق‌تر می‌شوند. در این روایت نویسنده با استفاده از نمادپردازی و تداعی معانی، تصاویری از بهشت و جهنم به‌عنوان شرق و غرب ترسیم نموده، با مقایسه‌ی این دو، محاسن غرب و معایب شرق را برجسته ساخته است: «تو که در بهشت آزادی نشو و نما کرده و در دامان طبیعت از کلیه لذائذ حیات تا آنروز برخوردار بودی ممکن نیست معنی این جنون را درک کنی [...] جهنم یعنی روح مضطرب و غم‌انگیز که در کنار

سبزه‌ها و گلها پژمرده و در میان دوستان و اقربا تنها و در دامان معشوقه خود اسیر رنج و هجران است»(بهار عمر:۸-۹)؛ «عطش شدیدی در من ایجاد شده بود و التهاب جگرسوزی استخوانهایم را میگداخت. گوئی شعله‌های جهنم در درونم راه یافته و روح و جسمم را مشتعل نموده است»(همان:۱۲)؛ «در جهنم ارتعاش هوا وجود ندارد و همانقسم که گفته شد فریاد هیچ طالبی به گوش مطلوبی نمیرسد»(همان:۳۷). بر همین‌اساس جهنمیان نمادی از مردم ایران هستند، که سبوی سنگین و بزرگ آب را در حال تشنگی بر دوش می‌کشند، اما آن را از خود دریغ می‌دارند: «از نفسهای تند و له‌له آنها معلوم بود همگی تشنه‌اند، تشنه ولی هرکدام سبوی بزرگی از آب بدوش میکشیدند و با سرعت قدم برمیداشتند»(همان:۱۳)؛ «عادت جهنمی» نیز نماد ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه، از جمله ایدئولوژی مذهبی و دولتی است: «عادت جهنمی، آدم و حوا را از هم جدا نموده و به کفاره گناهشان در بهشت، بعذاب دوزخ دچار کرده است»(همان:۱۰). حالت آقای جلیل در هنگام اعدام نیز به فانوس تشبیه شده است؛ فانوس، تداعی‌کنندهٔ نور، نماد روشنگری و آگاهی‌بخشی، و متناسب با نقش روشنگرانهٔ آقای جلیل در زندگی نویسنده است: «بفاصله یک چشم بهم‌زدن صدای شلیک چندین تفنگ در هوا پیچید و بلافاصله فریاد جانسوزی از گلوی آقای جلیل خارج شده، مانند فانوسی روی زانو خم گشته و روی زمین نقش بست»(همان:۲۲).

نتیجه‌گیری

ایدئولوژی نویسندگان در همهٔ روایت‌ها، چه حزبی و چه انتقادی، مشروعیت‌بخشیدن به ستیز علیه سلطه است؛ که البته این ایدئولوژی مشترک به اشکال مختلف بازنمایی شده است. نویسندگان آثار حزبی بیشتر به عرضهٔ صریح و آشکار ایدئولوژی سوسیالیستی خود گرایش دارند، در حالی که نویسندگان آثار انتقادی، ایدئولوژی چپ و سوسیالیستی خود را به صورت ضمنی یا هژمونیک به مخاطب القا می‌کنند، و با قرار دادن مخاطب در مقابل ارزش‌های حاکم بر جامعه، ضمن آگاهی‌بخشی به وی برای مقاومت در برابر سلطهٔ پنهان و هژمونیک نهادهای حاکمیتی، از جمله دولت و مذهب، اصلاح مناسبات حاکم را خواستار می‌شوند. در پاسخ به پرسش اول پژوهش باید گفت: سیر نویسندگان در حد فاصل دو مقولهٔ صراحت و پوشیده-گویی در انتقال ایدئولوژی، سیری وارونه و معکوس است؛ بدین‌معنی که نویسندگان حزبی از صراحت و آشکارگویی(بزرگ علوی و آل احمد) به سوی پنهان‌سازی و پوشیده‌گویی(ابراهیم

گلستان) پیش رفته‌اند، و با استفاده از شگردهای بلاغی و عمق‌دادن به محتوای اثر، ضمن تشخص‌بخشیدن به مخاطب و به مشارکت‌طلبیدن وی درگره‌گشایی‌ها، آثار خود را به روایت-های انتقادی نزدیک کرده‌اند. در مقابل نویسندگان انتقادی از پوشیده‌گویی و القای ضمنی ایدئولوژی(هدایت و چوبک) به سمت صراحت و بیان عریان ایدئولوژی (محمد مسعود) حرکت کرده‌اند؛ و در پاسخ به پرسش دوم: مؤلفه‌های بلاغی نمادپردازی و تداعی معانی، و نیز تمثیل، دستاویزی برای نویسندگان انتقادی در ارائهٔ غیر مستقیم ایدئولوژی و پنهان‌کردن آن در عمق متن روایت‌هاست. در مقابل نویسندگان حزبی که در پی دیکته‌کردن آشکار ایدئولوژی حزبی خود هستند، لزومی به استفاده از این شگردها نمی‌بینند. آنان بیشتر با استفاده از واژگان متعلق به گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم، وابستگی خود را به گفتمان‌های مذکور می‌نمایانند. دشنام و دشواژگان نیز که ترسیم‌کنندهٔ مناسبات قدرت است، در هر دو دسته اثر، با دو کارکرد متفاوت مورد استفاده قرار گرفته است. در روایت‌های حزبی دشنام‌ها و دشواژگان اندک‌شمار، میان‌طبقاتی و خطاب به کارگزاران گروه غیرخودی، حکومتی یا سرمایه‌داری است؛ اما در روایت‌های انتقادی، دشنام‌ها ودشواژگان دارای بسامد بیشتر و اغلب درون‌طبقاتی است. نویسندگان روایت‌های سوسیالیستی حزبی، نگاهی ساختاری به ایدئولوژی و قدرت دارند. شخصیت‌های روایت‌های آن‌ها در میدان مبارزه با عناصر سرکوبگر نظام سلطه‌اند؛ از این‌رو ایدئولوژی مقاومتی آن‌ها نیز ساختاری، و با تأکید بر حرکت انقلابی و اقدام رهایی‌بخش است. اما نویسندگان انتقادی نگاهی غیرساختاری، مطابق با نگاه گرامشی به قدرت یا ایدئولوژی طبقهٔ حاکم دارند؛ همان هژمونی یا ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت‌ها، که با استفاده از شبکه‌های نامرئی قدرت و به شیوه‌ای نامحسوس و توافقی، افراد را تحت سلطهٔ خویش گرفته‌اند؛ از این رو این نویسندگان به جای توصیهٔ مستقیم به حرکت‌های انقلابی و رهایی‌بخش، بازنگری در ایدئولوژی‌های هژمونیک، از جمله ایدئولوژی مذهبی و به تبع آن مردسالاری حاکم بر جامعه، را خواستار شده‌اند. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که دو متغیّر بلاغی نمادپردازی و تمثیل به پوشیده‌گویی، و متغیّر واژگانی استفاده از واژگان متعلق به گفتمانی خاص به صراحت می-انجامد. استفاده از دشنام و دشواژگان نیز با توجه به کاربرد مستقیم یا غیرمستقیم آن می‌تواند منجر به صراحت یا پوشیده‌گویی شود.

فهرست منابع

۱. امامی، صابر.(۱۳۸۱). «نماد و تمثیل، تفاوت‌ها و شباهت‌ها». ***کتاب ماه هنر***، ش٤٧ و ٤٨، ص٦٠- ٦٨.

۲. انوشه، حسن.(١٣٧٦). ***فرهنگنامه ادب فارسی***. جلد دوم. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳. آل احمد، جلال.(١٣٧٢). ***از رنجی که می بریم***. تهران: فردوس.

٤. آلتوسر، لوئی.(١٣٨٦). ***ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت***. ترجمهٔ روزبه صدرآرا. تهران: چشمه.

٥. برتنس، یوهانس ویلیم.(١٣٨٤). ***مبانی نظریهٔ ادبی***. ترجمهٔ محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.

٦. پارسا، محمد.(١٣٧٤). ***زمینهٔ روان‌شناسی (روان‌شناسی عمومی)***. چاپ یازدهم. تهران: اساطیر.

۷. جول، جیمز.(١٣٨٨). **گرامشی**. ترجمهٔ محمدرضا زمردی. چاپ اول. تهران: ثالث.

۸. چدویک، چارلز.(١٣٧٨). ***سمبولیسم***. چاپ دوم. ترجمهٔ مهدی سحابی. تهران: مرکز.

۹. چوبک، صادق.(١٣٥٢). ***خیمه‌شب بازی***. چاپ چهارم. تهران: جاویدان.

۱۰. داد، سیما.(١٣٨٥). ***فرهنگ اصطلاحات ادبی***. چاپ سوم. تهران: مروارید.

۱۱. درپر، مریم.(١٣٩٠). «سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی». رسالهٔ دکتری دانشگاه فردوسی مشهد.

۱۲. درپر، مریم.(١٣٩١). «سبک‌شناسی انتقادی، رویکردی نوین در بررسی سبک بر اساس تحلیل گفتمان انتقادی». ***فصلنامهٔ علمی پژوهشی نقد ادبی***. سال٥، شماره١٧، ص٣٧- ٦٢.

۱۳. دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل.(١٣٨٤). ***میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک***. ترجمهٔ حسین بشریه. چاپ چهارم. تهران: نی.

١٤. دهباشی، علی.(١٣٨٠). ***یاد چوبک (مجموعه مقالات)***. چاپ اول. تهران: ثالث.

١٥. ساچکوف، بوریس.(١٣٦٢). ***تاریخ رئالیسم***. ترجمهٔ محمد تقی فرامرزی. تهران: تندر.

١٦. سجودی، فرزان.(١٣٨٧). ***نشانه‌شناسی کاربردی***. چاپ اول. تهران: علم.

۱۷. سلدون، رامان؛ ویدوسون، پیتر.(۱۳۷۷). ***راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر***. ترجمهٔ عباس مخبر. چاپ دوم. تهران: طرح نو.

۱۸. شریفی، شهلا؛ حامدی شیروان، زهرا.(۱۳۹۳). «تأثیر مؤلفه‌های واژگانی بر میزان صراحت یا پوشیده‌گویی در متون مطبوعاتی». ***نشریهٔ مطالعات فرهنگ- ارتباطات***، دوره۱۵، شماره۲۵، ص۱۷۱- ۱۹۶.

۱۹. صحرائی، قاسم؛ کنجوری، احمد.(۱۳۹٤). «رفتارشناسی شخصیت‌های داستانک‌های عدل و دزد قالپاق، نوشتهٔ صادق چوبک، بر اساس نظریات روانشناسی اجتماعی». ***ادبیات پارسی معاصر***، سال۵، شماره٤ (پیاپی ١٦)، ص٦١- ٨٠. عضدانلو، حمید.(۱۳۹٦). «از ایدئولوژی تا گفتمان». ***مجلهٔ اطلاعات سیاسی و اقتصادی***، ش۳۸، ص٤- ۲۹. علوی، بزرگ.(۱۳۵۷). ***ورق‌پاره‌های زندان***. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.فتوحی رود معجنی، محمود.(۱۳۸۵). ***بلاغت تصویر***. تهران: سخن.

۲۰. فرتر، اوک.(۱۳۸۷). ***لویی آلتوسر***. چاپ اول. ترجمهٔ امیر احمدی آریان. تهران: مرکز.

۲۱. کادن، جی. ای.(۱۳۸۰). ***فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد***. ترجمهٔ کاظم فیروزمند. تهران: شادگان.

۲۲. گروه نویسندگان.(۱۳۸٤). ***نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران***. چاپ اول. تهران: اسطوره.

۲۳. گلستان، ابراهیم.(۱۳۸٤). ***آذر ماه آخر پاییز***. چاپِ اول بازتاب‌نگار. تهران: بازتاب‌نگار.

۲٤. لوپز، خورخه؛ اسکات، جان.(۱۳۸۵). ***ساخت اجتماعی***. چاپ اول. تهران: نی.

۲۵. مدرسی، یحیی.(۱۳٦۸). ***درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان***. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲٦. مسعود، محمد.(۱۳۵۷). ***بهار عمر***. چاپ پنجم. تهران: جاویدان.

۲۷. مشفق کاظمی، مرتضی.(۱۳۷۱). ***روزگار و اندیشه‌ها – دوران پختگی***. ج۲. تهران: ابن-سینا.

۲۸. میرعابدینی، حسن.(۱۳۸۰). ***صدسال داستان‌نویسی ایران***. جلد ۱ و ۲. تهران: نشر چشمه.

۲۹. نوابخش، مهرداد؛ کریمی، فاروق.(۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو». ***فصلنامهٔ مطالعات سیاسی***، دوره۱، شماره۳، ص٤۹-٦۳.

۳۰. ون‌دایک، تئون‌ای.(۱۳۸۲). ***مطالعاتی در تحلیل گفتمان؛ از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی***. ترجمهٔ پرویز ایزدی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

۳۱. هدایت، صادق.(۱۳۵٦). ***سگ ولگرد***. چاپ دوم. تهران: جاویدان.

۳۲. یارمحمدی، لطف‌الله.(۱۳۸۳). ***گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی***. تهران: هرمس.

33. Fowler, R. (1986). ***Linguistic Criticism***. Oxford: Oxford University Press.
34. Leech, G. & M. Short. (1981). *Style in Fiction*. London: Longman.
35. Simpson, P. (2004). *Stylistics. A Resourse Book for Students*. London: Routledge.
36. University California Press.
37. Van Dijk, T. (1998). ***Opinions & Ideologies in the press***. In A. Bell & Garrett, approaches to Media discourse. Malden, MA: Blackwell.
38. Weber, M. (1978). ***Economy and Society****: An Outline of Interpretive Sociology*, 2Vols.California:

Examining the Specification and Concealment of Ideology in the Narratives of Socialist Realism

Niksiyar, Zohreh[1]

Ph.D. in Persian language and literature, Mazandaran University (Babolsar). Mazandaran, Iran (Coresponding Author)

Dorpar, Maryam
Assistant Professor at the Department of Persian Language and Literature at Kausar Bojnoord University. Bojnoord, Iran

Recived: 10/01/2023 Accepted: 24/04/2023

Abstract

In ideological texts, lexical and rhetorical variables play a prominent role in directing the content, and conveying ideology explicitly or implicitly. In the present research, in order to evaluate the level of frankness or concealment of the authors, the function of four stylistic and discourse-orientated variables, "idioms", "vocabularies belonging to specific discourses", "symbolization" and association of meanings" and "narrative allegory" in a number of narratives of Persian socialist realism, written between 1320-1332, have been examined in the framework of critical stylistics. The results show that although all the authors of the works in the question sought to reflect the ruling spirit of the time and legitimize the struggle against domination, but in transferring this ideology to the audience, they have acted in two different ways. Party writers who have been in direct contact with the Tudeh party and have produced their narrative works on the order of this party, Do not have much desire to use the methods of concealing ideology, such as symbolizing and associating meanings, as well as allegory. They mostly use the stylistic alternative of using words belonging to specific discourses to convey the desired ideology naked. This is while critical and independent writers from the Tudeh party, using rhetorical techniques of symbolization and association of meanings as well as allegory, have tried to deepen the text, hide the ideology and implicitly induce it to the audience and the audience is placed not only in contrast to the structural and repressive power ruling the society, but in contrast to the ruling values and their hegemonic domination.

1. Zo.niksiyar@gmail.com
2. Dorpar90@gmail.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

Keywords: Specification, Concealment, Ideology, Socialist realism, Critical stylistics.

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.80681.1145

تضاد و تناقض در احوال عاشق و معشوق
بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف

زهرا امینی شلمزاری، دانش‌آموختهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
محمدرضا نصر اصفهانی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
سیده مریم روضاتیان، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

صص: ۱۹۵-۱٦۱

چکیده

یکی از موارد کاربرد تضاد و متناقض‌نما در آثار ادبی وصف حال عاشق و معشوق است؛ زیرا قدرت عشق فراتر از آن است که در منطق گفتار عادی زبان جریان یابد. به همین سبب گاه برای شرح مفاهیم عشق بیان شاعر و نویسنده از گفتار عادی فراتر می‌رود که در آشکارسازی احوال عاشق و معشوق مؤثر است. در این پژوهش کوشش شده است تا با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی و مدل سه بعدی فرکلاف به این پرسش پاسخ داده شود که تضاد و تناقض در بیان احوال عاشق و معشوق در منظومه‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی، چه نقش و جایگاهی دارد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که تضاد و تناقض در تمام سطوح نظریه فرکلاف آشکار است و نسبت به آنچه در متون بلاغی مطرح می‌شود، عمومیت بیشتری دارد. کاربرد تضاد و تناقض برای بیان احوال عاشق بیش از معشوق است. تفاوت جنسیت نیز سبب می‌شود شاعر از شیوه‌های متفاوت تضاد و تناقض برای احوال عاشق و معشوق بهره گیرد؛ به‌گونه‌ای که از تضاد برای جنس مرد که قدرت بیشتری نسبت به زن دارد، آشکارتر و محسوس‌تر بهره می‌گیرد؛ اما تضاد را برای جنس زن به آن سبب به کار می برد که در اجتماع آشکار شدن مسائل عشق برای آنها خلاف عرف محسوب می‌شود.

کلید واژه‌ها: تضاد و تناقض، عاشق و معشوق، فرکلاف، نظامی، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

پست الکترونیکی: 1. za.heorotat@yahoo.com 2. m.nasr@lrt.ui.ac.ir
3. rozatian@yahoo.com

مقدمه

یکی از شگردهای برجسته‌سازی استفاده از متناقض‌نما یا پارادوکس در کلام است. این شیوه ادبی ذهن را به تکاپو وا می‌دارد تا مفهوم کلام از میان ظاهر متناقض آشکار شود. طرح مفاهیم و بیان اندیشه‌ها به صورت نامتعارف ذهن مخاطبان را به اندیشه‌ورزی و تأمل و پرسشگری معطوف می‌کند و ذهنی که به چنین مرحله‌ای دست یافت به یکی از متعالی‌ترین مراحل رشد و خلاقیت رسیده است (کریمی، ۱۳۸۱: ۲۰۸). این امکان زبانی به جهت شکستن هنجارها و عادت‌ستیزی سبب غرابت زبان، آشنایی‌زدایی، دو بعدی بودن کلام، ابهام، ایجاز و برجسته‌شدن معنی می‌شود و هم در خدمت بلاغت و زیبایی‌شناسی و هم در خدمت تصویرسازی قرار می‌گیرد (رک: حسن پور آلاشتی و باغبان، ۱۳۸٦: ۲). این شگرد بیانی در ادوار نخستین شعر فارسی وجود داشته است؛ اما در برخی از دوره‌ها و آثار ادبی کارکرد ویژه‌ای به دست آورده است. برای مثال در سخن عاشقان و عارفان با ورود مضامین و تجارب عرفانی و عاشقانه سخنان متناقض‌نما به‌وفور دیده می‌شود؛ زیرا زبان در چنین موقعیت‌هایی امکان بازگو کردن تجربه‌های عرفانی و احوال درونی و توصیف عشق را ندارد و تلاش بیشتر در زمینه بیان این مسائل با استفاده از زبان سبب گنگ و نامفهوم شدن مقصود می‌شود. در چنین موقعیت‌هایی شاعر از تضاد و تناقض بیشتر بهره می‌گیرد. عشق آتشی سوزنده است که در جان عاشق و معشوق زبانه می‌کشد و هر یک را به نوعی گرفتار می‌کند؛ عاشق گرفتار عجز و ناتوانی و معشوق گرفتار غرور ناشی از نیازمندی عاشق. در این پژوهش کوشش شده است تا احوال متضاد و متناقض عاشق و معشوق در دو منظومه غنایی نظامی، یعنی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین بررسی شود. تضاد و کاربرد مفاهیم متناقض‌نما در دیدگاه تحلیل گفتمان فرکلاف زبان‌شناس بریتانیایی نیز نمود دارد و در سطح اول یعنی توصیف و ارزش‌های تجربی به طور واضح و مشخص مطرح می‌شود. آنچه در این پژوهش اهمیت دارد آن است که کوشش شده است تضاد در تمامی سطوح نظریه فرکلاف یعنی در ارزش‌های رابطه‌ای و بیانی سطح توصیف و سطوح تفسیر و تبیین بررسی شود.

۱-مبانی نظری

تحلیل گفتمان انتقادی[1] حوزه‌ای از تحقیق و تحلیل میان‌رشته‌ای است که به عنوان یک حوزه دانشگاهی متمایز شروع به توسعه کرد و از سال ۱۹۸۰ تاکنون رویکردهای متفاوت و متعددی را در بر گرفته است (فرکلاف[2]، ۲۰۰۶: ۸). رویکردهایی چون تحلیل گفتمان انتقادی از دیدگاه فوکو (۱۹۸۱)[3]، روث وداک (۱۹۸۹)[4]، راجر فاولر (۱۹۸۱)[5]، تئون وندایک (۱۹۸۸)[6] و پنی کوک (۱۹۹٤)[7]. نورمن فرکلاف نیز یکی از نظریه‌پردازان این رویکرد است. آنچه در این نظریه اهمیت دارد توجه به تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان یک رویکرد اجتماعی است. فرکلاف زبان را از اجتماع جدانشدنی می‌داند و معتقد است، زبان با سایر عناصر زندگی اجتماعی در ارتباط است و تحلیل متن را جز ضروری تحلیل گفتمان می‌داند (فرکلاف، ۲۰۰۳: ۲). در این نظریه مدل سه بعدی فرکلاف به سه بخش اصلی توصیف، تفسیر و تبیین تقسیم می‌شود. در سطح توصیف ویژگی‌های رسمی متون بررسی می‌شود. در این سطح تجزیه و تحلیل به معنای شناسایی و مشخص‌کردن ویژگی‌های رسمی متن است (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۲٦). الگوی ارائه‌شده در سطح توصیف[8] شامل واژگان[9]، دستور[10] و ساخت معنایی بالاتر از جمله است. سطح واژگان شامل ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی است و به همین ترتیب چنین تقسیم‌بندی درن• سطح دستور نیز کاربرد دارد. در ارزش تجربی تولیدکننده متن تجربه خود را از جهان طبیعی و اجتماعی بیان می‌کند (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۱۲) که شامل عبارت‌بندی دگرسان[11]، افراطی و روابط معنایی است. در ارزش رابطه‌ای با رابطه‌ها و روابط اجتماعی متون گفتمان ارتباط دارد (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۱۲) که شامل حسن تعبیر و استفاده از زبان رسمی و غیر رسمی است. در ارزش بیانی به ارزشیابی تولید کننده متن نسبت به بخشی از واقعیت می‌پردازد (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۱۲). پس از آن سطح دستوری شامل نسبت‌دادن فاعل به فعل دیگر، فرایند اسمی، کاربرد جملات مثبت و منفی است. در ارزش بیانی سه وجه خبری،

4. Critical Discourse Analysis
5. Fairclough
6. Foucault
7. Wodak
8. Fowler
9. VanDijk
10. Cook
11. description
12. vocabulary
13. grammar
rewording 14.

پرسشی و امری بررسی می‌شود و در سطح بیانی اقتدار گوینده یا نویسنده. در صورت بررسی اقتدار یکی از مشارکین در رابطه با دیگران وجهیت رابطه‌ای نامیده می‌شود و اقتدار گوینده و نویسنده در رابطه با احتمال صدق یا بازنمایی واقعیت وجهیت بیانی است (رک فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۹۳). در تفسیر[1] رابطه بین متون و تعامل آنها بررسی می‌شود و متن به عنوان محصول فرایند تولید و یک منبع در روند تفسیر در نظر گرفته می‌شود (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۲٦) و تبیین[2] عبارت است از توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرایند اجتماعی و نشان می‌دهد چگونه ساختارهای اجتماعی به گفتمان تعین می‌بخشد (رک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲٤٥).

۲-پیشینه پژوهش

در زمینه پیشینه پژوهش‌هایی که در حیطه تحلیل گفتمان انتقادی در ادبیات فارسی انجام شده است، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد؛ اما در این پژوهش سعی بر آن است که به طور خلاصه پژوهش‌هایی که با موضوع مقاله یعنی عشق تناسب بیشتری دارد معرفی شوند: باقری خلیلی، علی اکبر و میره محرابی (۱۳۹٦) در «تحلیل گفتمان سیاسی و اجتماعی رابطه عاشق و معشوق در غزلیات سعدی» عشق را استعاره‌ای می‌داند که چون دام، تلاش معشوق برای تسلط همه جانبه بر عاشق است و معشوق نمادی از پادشاه مستبد زمان شاعر و شاعر نماینده ملت است که در برابر جفای او زبان اعتراض گشوده است و به واسطه آن شاعر در حقیقت از قدرت در قالب شعر انتقاد می‌کند. در این پژوهش نقش نماد برجسته می شود؛ اما یوسفی‌پور، پوران و شهاب سالاری (۱۳۹۸) در «بررسی مفهوم عشق در ویس و رامین بر مبنای نظریه نورمن فرکلاف» واژه عشق را در منظومه ویس و رامین برجسته می‌کند که تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، سیاسی، طبقاتی و فرهنگی گسترده‌ای از معنای دوست‌داشتن، خیانت، قربانی‌کردن در رابطه با سیاست و اجتماع ایران قرن پنجم است و به این نتیجه رسیده‌اند که فخر الدین اسعد با تمرکز بر عقلانیت فردی خواهان ساختارشکنی از روابط اجتماعی است که اجازه هیچ‌گونه تلاش فردی را حتی در انتخاب همسر به افراد جامعه نمی‌دهد و تاریخ، فرهنگ و اجتماع همیشه موانعی را بر سر راه انتخاب فرد قرار داده‌اند که به قربانی‌شدن فردیت در برابر جمع منتهی شده است. همچنین جعفری سیدحسن؛ سعید

15. interpretation
16. explanation

زهره‌وند و علی حیدری (۱۳۹۸) در «تحلیل تناقض‌های بیناگفتمانی در شعر حافظ» بـه مسـائل اجتماعی توجه دارند و تناقضات شعر حافظ را از دو منظر بررسی می‌کنند: از منظـر ادبیـات و مفاهیم منفرد و از منظر بیناگفتمانی. تناقضـات بیناگفتمـانی زیـادی در شـعر حـافظ بـه چشـم می‌خـورد کـه بـه تنـاقض گفتمـان انتقـادی اجتمـاعی و گفتمـان کلامـی و همچنـین تنـاقض میان‌گفتمانی عرفانی و گفتمان دینی و اخلاقـی اشـاره می‌کننـد و سـعی در آشـکارکردن یـک گفتمان خاص به نام گفتمان عشق و رندی با مرکزیت رند دارند و به این نتیجه رسـیده‌اند کـه حافظ با تلفیق گفتمان‌های مختلف و چه بسا متضاد، رند را ایجاد کرده است کـه هـیچ بـدل و نقیضی ندارد. در مقابل فقیه ملک مرزبان، نسـرین و فرشـته مـیلادی (۱۳۹۱) در «سـیر تحـول گفتمان عشق در غزل جامی با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فـرکلاف و تکیـه بر آرای مایکل هیلدی» نقش مسائل مادی و ذهنی را برجسته می‌کنند و به این نتیجه رسـیده‌اند که سیر تحول گفتمان عشق در غزل جامی بیشتر از هر چیز در قالب تحول فرایندهای مـادی و ذهنی تحقق یافته است.

۳-روش پژوهش

در ایـن جسـتار بـا توجـه بـه موضـوع پـژوهش کـه توصـیفی و تحلیلـی اسـت، از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. ابتدا با روش کتابخانه‌ای و اسنادی متون مورد نظر گردآوری شد و براساس تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف مطالعـات اولیـه فیش‌بـرداری شـد. در مرحلـهٔ بعـد منظومهٔ خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی با توجه به روش تحلیلی متناسـب بـا مباحـث تحلیل گفتمان و اصلی‌ترین مؤلفه یعنی تضاد در احوال شخصیت‌های داسـتان و براسـاس سـه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی گردید.

٤-تحلیل داده‌ها

عشق یکی از استوارترین مفاهیم مطرح‌شده در منظومـه‌های نظـامی اسـت کـه بـه تناسـب موضوع اثر می‌تواند عشقی عرفانی یا زمینی و جسمانی باشد. نظـامی عشـق را جـوهره هسـتی می‌داند که جهان و آفرینش بر مبنای آن استوار است. در منظومه‌های او همواره عشق و روابـط عاشق و معشوق محور اصلی سخن اسـت. «در شـعر نظـامی شـیرین، فرهـاد، لیلـی و مجنـون عاشقانی پاک و حقیقی هستند که در راه عشق همه چیـز خـود را می‌بازنـد؛ ولـی بـه معشـوق

خیانت نمی‌کنند» (عدالت‌پور، ۱۳۹۱: ۳۱). رفتار و گفتار عاشق و معشوق در منظومه‌های نظامی ویژگی قابل تأملی دارد. یکی از این ویژگی‌ها وجود تضاد و تناقض در احوال آن‌هاست. این تضاد بیش از آنکه در رفتار معشوق دیده شود در احوال عاشق مشهود است. لیلی، مجنون، خسرو و شیرین هر یک در موقعیت‌هایی گاه عاشقند و گاه معشوق. با توجه به این احوال دوگانه و همچنین وجود عوامل اجتماعی، باورها و عقاید متفاوت در زندگی سبب می‌شود که هر یک به تناسب نقشی که به عنوان عاشق یا معشوق دارند، رفتار متضادی آشکار کنند و از طرف دیگر به سبب ماهیت عشق آنها گاه قادر نیستند آنچه را در دل دارند بازگو کنند و به همین سبب تضاد و تناقض نه تنها در رفتار در شیوه سخن گفتنشان نیز ظاهر می‌شود.

۱-٤-توصیف

در سطح توصیف تجزیه و تحلیل به معنای شناسایی و مشخص‌کردن ویژگی‌های رسمی متن است (فرکلاف، ۱۹۸۹: ٢٦). منظور از ویژگی‌های رسمی متن بررسی واژگان، دستور و ساخت‌های فراتر از متن است.

۱-۱-۴-واژگان-ارزش‌های تجربی

۱-۱-۱-٤-تضاد معنایی

از نظر فرکلاف تضاد «همان ناسازگاری معنایی است. معنای یک کلمه با کلمه دیگر ناسازگار است» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۸). شخصیت مجنون بیش از تمامی عاشقان در دو منظومه احوال متناقض و متضاد دارد. شرح حال پریشان او با واژه‌های متناقض نشان از شدت عشق و نابسامانی احوالش است. تناقض نسبت به تضاد بار تأکیدی بیشتری دارد و به همین سبب در بیان عشق مؤثرتر است. نظامی بی‌تفاوتی احوال او را با استفاده از تضاد و واژه‌های متناقض بیان می‌کند:

با نیک و بدی که بود در ساخت — نیک از بد و بد ز نیک نشناخت
حرف از ورق جهان سترده — می‌بود نه مرده و نه زنده
صافی تن او چو دُرد گشته — در زیر دو سنگ خرد گشته
ویران نه چنان شده است کارم — کابادی خویش چشم دارم

(نظامی، ۱۳۹۰: ٧٤)

چنین ویژگی در مجنون سبب می‌شود معشوقش را با ویژگی‌های متناقض بنگرد؛ معشوقی که از نظر او هم مرهم است و هم جراحت دل:

ای درد و غم تو راحت دل هم مرهم و هم جراحت دل

(همان: ٦٧)

مجنون خود نیز به این حال آشفته و صفات متناقضش آگاه است. این عشق بی‌گمان موجب رسوایی و بدنامی است و عاشقی که بدین گونه از خود بی‌خود و با همه بیگانه شده باشد، نه پند پدر و مادر و یاران و خویشان را می‌شنود و نه با آدمی زادگان انس می‌گیرد (رک: ستاری، ١٣٦٦: ٦٢) او حال عشق خود را با واژه‌های متضاد و متناقض وصف می‌کند، گویی برای وصف عشق و حال عاشقی چیزی بهتر از تضاد و پارادوکس که منطق کلمات را بر هم می‌زند نیست؛ زیرا عشق در لفظ و صوت و گفتار نمی‌آید:

ماییم و نوای بی‌نوایی بسم الله اگر حریف مایی

افلاس خران جان فروشیم خز پاره کن پلاس پوشیم

از بندگی زمانه آزاد غم شاد بدو و او به غم شاد

تشنه جگر و غریق آبیم شب کور و ندیم آفتابیم

گمراه سخن ز رهنمایی در ده نه و لاف کدخدایی

ده رانده و ده خدای نامیم چون ماه به نیمه‌ای تمامیم

جز در غم تو قدم نداریم غم دار تویيم و غم نداریم

(همان: ٢١٣و٢١٤)

این ویژگی متناقض در مجنون سبب می‌شود پدرش نیز او را با تناقض و تضاد وصف کند:

گفت ای جگر و جگر خور من هم غل من و هم افسر من

گفتی جگر منی به تقدیر و آنگاه بر این جگر زنی تیر

خون جگرم خوری بدین روز خوانی جگرم زهی جگر سوز

(همان: ١٥٨ و١٦٥)

پس از مجنون تناقض برای بیان احوال فرهاد کاربرد دارد، هرچند نسبت به مجنون کمتر است. او در هیچ موقعیتی توان سخن‌گفتن با معشوق خود شیرین را ندارد. در مناظره‌ای که با خسرو دارد، نهایت حاضر جوابی خویش را آشکار می‌سازد؛ اما در مقابل درد عشق سکوت

می‌کند و هرگاه از دوری معشوق به تنگ می‌آید، تنها به سخن‌گفتن با خیال او دل خوش می‌کند. زمانی که نظامی بر آن می‌شود که عشق فرهاد را وصف کند، از تضاد و در بیتی تناقض بهره می‌گیرد:

چنان از عشق شیرین تلخ بگریست / که شد آواز گریش بیست در بیست
چنان در می دمید از دوست و دشمن / که جادو از سپند و دیو از آهن
غمش دامن گرفته و او به غم شاد / چو گنجی کز خرابی گردد آباد
ز غم ترسان به هشیاری و مستی / چو مار از سنگ و گرگ از چوب دستی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۲۳ و ۲۲٤)

دیدگاهی که فرهاد نسبت به خسرو دارد، در مقایسه با زمانی که شیرین را وصف می‌کند نیز متضاد است. او در موقعیتی بیان می‌کند که هیچ تفاوتی با خسرو ندارد و تنها بخت و اقبال پادشاه نسبت به او برتر است؛ اما هرگاه به وصف شیرین می‌پردازد، خود را در موقعیتی فروتر از معشوق می‌بیند و به شیوه مقابله و مقایسه تضاد احوال خود و معشوقش را بازگو می‌کند:

اگر بادم تو نیز ای سرو آزاد / سری چون بید در جنبان بدین باد
وگر خاکم تو ای گنج خطرناک / زیارت خانه ای برساز از این خاک

(همان: ۲٤۳)

خسرو بیش از آنکه احوال عاشقان را داشته باشد، در جایگاه پادشاه و موقعیت قدرت قرار دارد. از سر نیاز گاه معشوق را والا و خود را حقیر می‌داند؛ اما به سخنان خود اعتقادی ندارد. چنانکه در گفتار و رفتار برتری‌اش را نسبت به معشوقش ابراز می‌کند. شیوه او عاشقانه نیست؛ بلکه بیشتر با خودخواهی تمام سعی در به دست آوردن شیرین و محقق کردن خواسته‌اش دارد:

چو حلقه گر بیابم بر درت بار / درت را حلقه می‌بوسم فلک‌وار
شوم چون حلقهٔ در طوق بر دوش / خطا گفتم که چون در حلقه در گوش

(همان: ۳۱۱)

اما چندان طاقت نمی‌آورد و پس از آن از در صدد خودستایی خود بر می‌آید:

جهـــان داور مـــنم در کارســـازی جهانـــدار از کجـــا و عشـــق بـــازی
ولـــی چـــون نـــام زلفـــت را شـــنیدم بـــه تـــاج و تخـــت بـــویی می‌خریـــدم
(همان: ۳۱۳)

خسرو زمانی که قصد دارد فرهاد را در مقابل شیرین تحقیر کند با مقایسه خود و فرهاد، بـه برتری خود و پایین‌بودن جایگاه فرهاد اشاره می‌کند و با تضاد احوال خود و رقیبش را آشـکار می‌سازد:

اگـــر مرغـــی پریـــد از گلســـتانت پرســـتد نســـر طـــایر آســـتانت
وگـــر شـــد قطـــره‌ای آب از ســـبویت بســـا دجلـــه کـــه ســـر دارد بـــه جویـــت
چـــو مانـــد بـــدر گـــو بشـــکن هلالـــی چـــو خـــوبی هســـت از او کـــم گیـــر خـــانی
(همان: ۲٦۵)

او خود را نسر طایر و دجله مانند می‌کند و فرهاد را چون مرغ و قطره‌ای می‌داند. بیان کلمه مرغ و قطره به همراه ی نکره به تفاوت آشکار و پایین بودن مقام فرهاد نسبت به خسرو اشـاره دارد. لیلی در موقعیت عاشق نیز اجازه ابراز عشق نـدارد. او «در جامعـه‌ای پـرورش یافـت کـه شیفتگی و دلبستگی را منع می‌کردند و در چنین جامعه‌ای کافیسـت نگـاهی یـا لبخنـدی میـان دختر و پسر جوان رد و بدل شود، آن زمان است که عمل آنها گناه کبیره محسـوب می‌شـود و آن دو گنهکار به حساب می‌آیند» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۷۹: ۱۰). لیلی می‌باید تظاهر کند که از عشق برکنار است؛ در حالی که درونش پر از آشوب است. این تظـاهر بـا تضـاد معنـایی بیـان می‌شود. زمانی که به خانه ابن‌سلام می‌رود نیز مجبور است چنین شیوه ریاکارانه و متضـادی را داشته باشد:

چـون شـمع بـه زهـر خنـد مـی زیسـت شـــیرین خندیـــد و تلـــخ بگریســـت
چـــون شـــمع بـــه خنـــده رخ بـــر افروخـــت خندیـــد و بـــه زیـــر خنـــده می‌ســـوخت
چـــون گـــل کمـــر دو رویـــه می‌بســـت زوبـــین در پـــای و شـــمع بـــر دســـت
تـــا شـــوی بـــرش نبـــود نالیـــد چـــون شـــوی رســـید دیـــده مالیـــد
تـــا صـــافی بـــود نوحـــه می‌کـــرد چـــون دُرد رســـید درد می‌خـــورد
(نظامی، ۱۳۹۰: ۹٤و۱۳۷)

شخصیت شیرین آمیزه‌ای از عشق و عقل است. این بُعد شخصیت او پس از ملاقات با خسرو آغاز می‌شود. در موقعیت‌های متعدد بر عقل دل می‌نهد و با حجب و حیا به خسرو اجازه آن را نمی‌دهد که او را بدنام کند؛ اما عشق نیز جوهره اصلی اوست و پس از شکایت از محبوب بی‌وفا از عشقی که او را سوخته یاد می‌کند (رک: یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۲۷-۱۲۹). زمانی که نظامی سرکشی او نسبت به خسرو را بیان می‌کند، بلافاصله از احوال درونی‌اش سخن می‌گوید و از جان و دل دوست‌داشتن خسرو را متذکر می‌شود:

سرش گر سرکشی را رهنمون بود / تمنای دلش یارب که چون بود
به هر مویی که تندی داشت چون شیر / هزاران موی قاقم داشت در زیر
سنان در غمزه کامد نوبت جنگ / به هر جنگی درش صد آشتی رنگ
از این سو حلقه لب کرده خاموش / ز دیگر سو نهاده حلقه در گوش

(نظامی، ۱۳۷۸: ۱٤٤-۱٤٥)

در مقابل احوال باطنی، رفتار شیرین نیز همواره به شیوه‌های متضادی آشکار می‌شود. در این میان نقش موقعیت اهمیت بسیار دارد. شیرین در گفت و گوی با خسرو هرگاه متوجه می‌شود پادشاه در مقام عجز و لابه خواستار وصال است خود را حقیر و کوچک بیان می‌کند تا هم‌پایه پادشاه باشد و خواسته او را رد کند؛ اما زمانی که خسرو از سر غرور سخن می‌گوید، او نیز به مقام والای خود اشاره می‌کند و به این شیوه توصیف‌های متضادی از خود بیان می‌کند:

من آن گردم که از راه تو آید / اگر گرد تو بالا رفت شاید
تو هستی از سر صاحب‌کلاهی / نشسته بر سریر پادشاهی
ترا مشکوی مشکین پر غزالان / میفکن سگ بر این آهوی نالان
تو در خرگاه و من در خانه‌ای تنگ / ترا روزی بهشت آید مرا سنگ

(همان: ۳۰۷ و ۳۰۹)

شیرین در این ابیات به مقایسه خود با خسرو می‌پردازد و با وصف خود به شیوه گرد، آهوی نالان و ذکر مکان خانه تنگ و سنگ برای جایگاه خود قصد دارد با تعریض به تفاوت و تضاد احوال خود و خسرو بپردازد. او با کنایه بیان می‌کند که پادشاه حال خوش دارد و در کنارش معشوقان دیگری هستند و کسی که بهره‌ای جز تنهایی نبرده شیرین است؛ اما زمانی که خسرو خود را برتر می‌شمارد، شیوه وصف خود را تغییر می‌دهد:

چـرا بایـد کـه چـون مـن سـرو آزاد بـود در بنـد محنـت مانـده ناشـاد
چـراغ از نـور مـن پروانـه گـردد مـه نـو بینـدم دیوانـه گـردد
عقیـق از لعـل مـن بـر سـر خـورد سـنگ گـل رویـم ز روی گـل بـرد رنـگ
(همان: ۳۱۵)

شخصیت‌های داستان نیز نسبت به احوال متضاد شیرین آگـاه هسـتند در مـوقعیتی خسـرو شیرین را به سبب آشکارکردن چنین رفتار متضادی نکوهش می‌کند:

گهی بـا مـن بـه صـلحی گـه بـه جنگـی خـدا توبـه دهـادت زیـن دو رنگـی
سـپیدی کـن حقیقـت یـا سـیاهی کـه نبـود مارمـاهی مـار و مـاهی
تـرا تـا پیشـتر گـویم کـه بشـتاب شـوی پسـتر چـو شـاگرد رسـن‌تاب
(همان: ۳۳۸ و ۳۳۹)

شاپور نیز به این حال متضاد شیرین آگاه است و زمانی که خسرو بر آن می‌شود کـه دسـت از شیرین بردارد با برجسته‌کردن چنین ویژگی از خسرو می‌خواهد صبر پیشه کند:

دلـش دادی کـه شـیرین مهربـان اسـت بدین تلخـی مبـین کـش در زبـان اسـت
اگـر شـیرین سـر پیکـار دارد رطـب دانـی کـه سـر بـا خـار دارد
کـدامین گـل بـود بـی زحمـت خـار کـدامین خـط بـود بـی زخـم پرگـار
ز خوبـان توسـنی رسـم قـدیم اسـت چـو مـارآبی بـود زخمـش سـلیم اسـت
همـه سـاله نباشـد کامگـاری گهـی باشـد عزیـزی گـاه خـواری
(همان: ۳٤۹و۳٤٥)

۲-۱-۱-٤- هم‌آیی

در مورد مسئله هم‌آیی واژگان و رابطه آن با تضاد و تناقض میان عاشق و معشـوق می‌تـوان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: یکی از موارد هم‌آیی واژگان در منظومه لیلی و مجنون بیان تقابـل و تضاد میان عاشق و معشوق با اشاره به باور عامیانه است. نام مجنون با دیوانه و شیفته هم‌آیی دارد و لیلی با ماه و مه. با توجه به اعتقاد عامیانه‌ای که بیان می‌کنـد «دیوانـه زمـانی کـه مـاه را می‌بیند دیوانه‌تر می‌شود» به عاشق بودن روزافزون مجنون نسبت به لیلی و دور بـودن معشـوق از عاشق اشاره می‌کند:

از راه نکـــاح اگـــر تـــوانی کـــان شـــیفته را بـــه مـــه رســـانی
کـــان شـــیفته رســـن بریـــده دیوانـــه مـــاه نـــو ندیـــده
(نظامی، ۱۳۹۰: ۷۰و۱٤۲)

هم‌آیی و تضاد میان عاشق و معشوق در تفاوتی که زن نسبت به مرد دارد نیز آشکار می‌شود. مجنون نماد عاشقی است که نهایت درد و رنج را تحمل می‌کند. او در منظومه با واژه‌هایی که نشان‌دهنده درد و عجز و بیچارگی است، وصف می‌شود و گویی نام مجنون به عنوان عاشق با واژه‌هایی که از درد و رنج سخن می‌گوید، گره خورده است. فرهاد نیز در منظومه خسرو و شیرین چنین است و این امر نشان‌دهنده آن است که در عشق آسایش و راحتی وجود ندارد:

دیوانـــه و دردمنـــد و رنجـــور چـــون دیـــو ز چشـــم آدمـــی دور
تنهـــا نـــه مـــنم ستم‌رســـیده کـــو دیـــده کـــه صـــد چـــو مـــن ندیـــده
(همان: ۸٤ و ۸۹)
مبـــادا کـــس بـــدین بی‌خانمـــانی بـــدین تلخـــی چـــه بایـــد زنـــدگانی
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲٤٦)

در مقابل زمانی که نامی از لیلی برده می‌شود، واژه‌هایی چون محجوبه، پرده، درّ در صدف با نامش هم‌آیی دارد. نکته قابل تأمل در این مسئله تضادی است که میان جنس زن و مرد مطرح می‌شود. لیلی به سبب موقعیت اجتماعی هیچ‌گاه از درد و رنجش در عشق سخن نمی‌گوید. او در پرده پنهان است و به همین سب مخاطبان از درد او چندان اطلاع نمی‌یابند. این در حالی است که مجنون آزادانه از غم و دردش فریاد بر می‌آورد:

محجوبـــه بیـــت زنـــدگانی شـــه بیـــت قصـــیده جـــوانی
چـــون بـــاز شـــدند ســـوی خانـــه شـــد در صـــدف آن درّ یگانـــه
لیلـــی پـــس پـــرده عمـــاری در پـــرده دری ز پـــرده داری
از پـــرده نـــام و ننـــگ رفتـــه در پـــرده نـــای و چنـــگ رفتـــه
(نظامی، ۱۳۹۰: ٦۱و ۱۰۰ و ۱۰۲)

لیلی خود به تفاوتی که با مجنون دارد اشاره می‌کند:

زان شـــــــــیفته سیه‌ســـــــــتاره مـــــن شـــیفته‌تر هـــزار بـــاره
در شـــیوه عشـــق هســـت چـــالاک کـــز هـــیچ کســـی نیایـــدش بـــاک
او بـــــر ســـــر کـــــوه می‌کشـــــد راه مـــــن در بـــــن چـــــاه مـــــی‌زنم آه
(همان: ۱۸٤و ۲۱۰)

برای شیرین واژه پری هم‌آیی بیشتری دارد. در توضیح آن می‌تـوان بـه معـانی کـه در واژه پری پنهان است، اشاره کرد. پری زیبا، تنها و پنهان است و با توجه به منظومه خسـرو وشـیرین شیرین نیز چنین خصوصیاتی دارد:

پـــری دختـــی پـــری بگـــذار مـــاهی بـــه زیـــر مقنعـــه صـــاحب کلاهـــی
مگـــر مـــاهی تـــو یـــا حـــور ای پـــری‌وش کـــه نزدیکـــت نباشـــد آمـــدن خـــوش
پری‌رویـــی کـــه در دل خانـــه کـــرده دلـــم را چـــون پـــری دیوانـــه کـــرده
(نظامی، ۱۳۷۸: ۵۰ و ۳۰۷و ۳٦۷)

خسرو به چنین مسئله‌ای واقف است و با توجه به داستان همواره در نظـر دارد بـا شـیرین پنهانی عشق ببازد و قصد رسمی کردن رابطه‌اش را ندارد:

همـــان بهتـــر کـــه بـــا آن مـــاه دلـــدار نهفتـــه دوســـتی ورزم پـــری‌وار ۱۹۸
(همان: ۱۹۸)

در یک نگاه کلی می‌توان آنچه برای لیلی و شیرین بـه کـار مـی‌رود را یکسـان دانسـت در جامعه‌ای که از زن انتظار می‌رود جایگاهش را چه به عنوان عاشـق و چـه معشـوق در پـرده و پنهان نگه دارد. از دیگر واژگانی که در بحث هم‌آیی کاربرد دارد اقبال در برابر بـدبختی اسـت که در وصال یا جدایی عاشق و معشوق تأثیر دارد و با مسئله تضاد میان رقیبان عشـقی آشـکار می‌شود. در منظومه خسرو و شیرین خسرو با اقبال، صاحب‌کلاهی و خوشـبختی هم‌آیـی دارد در حالی که فرهاد به عنوان عاشق درد کشیده با واژگانی چون بـدبخت، شـوربخت و بی‌اقبـال همراه می‌شود. فرهاد از این تضاد آگاه است و علت جدایی‌اش از معشـوق را اقبـال رقیـب در برابر ادبار خود می‌داند.

خسرو:

به اقبالش دل استقبال دارد چو هست اقبال کار اقبال دارد
بساطت را به رخ چندان کنم نرم که اقبالت دهد منشور آزرم
چنین خوانم ز طالع نامه شاه که صاحب طالع پیکان بود ماه
(همان: ۷۰ و ۳۷۰)

فرهاد:

مرا هم بخت بد دامن گرفته است که از بدبختی اندر من گرفته است ۲٤۰
ولیک ادبار خود را می‌شناسم وز اقبال مخالف می‌هراسم
هم ادباری عجب در راه دارم که مقبل‌تر کسی بدخواه دارم ۲٤٤
(همان: ۲٤۰و ۲٤٤)

۳-۱-۱-٤-ارزش رابطه‌ای

ارزش رابطه‌ای با روابط اجتماعی که در متون گفتمان مطرح می‌شود، سرو کار دارد (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۱۲). ارزش رابطه‌ای به دو دسته حسن تعبیر و استفاده از زبان رسمی و غیر رسمی تقسیم می‌شود. به تناسب موضوع پژوهش حسن تعبیر بررسی می‌شود. در داستان عاشقانه عاشق همواره معشوقش را به نیکویی می‌ستاید. عشق شوری است برای وصول به لذت. برای درک زیبایی به معنای گسترده آن با نیروهایی که از حواس انسانی در اختیار دارد، می‌کوشد و به آنها توسل می‌جوید؛ زیرا زیبایی کیفیت متعالی و پسندیده پدیده‌هاست (رک: صبور، ۱۳٤۹: ۲٤). لیلی در جایگاه معشوق در داستان به نیکویی وصف و همواره با واژه‌های مطلوب ستوده می‌شود:

ای شمع نهان خانه جان پروانه خویش را مرنجان
گل را نتوان به باد دادن مه‌زاده به دیو زاد دادن
او را سوی ما کجا طواف است دیوانه و ماه نو گزاف است
مه گر شکرین بود تو ماهی شه گر به دو رخ بود تو شاهی
(نظامی، ۱۳۹۰: ٦۷ و ۱۰۵)

مجنون از دیدگاه افراد به شیوه متضاد توصیف می‌شود. در مقابل حب دیگران، ستودنی وصف می‌شود و در مقابل بغض آنها ناستوده. پدر لیلی بیش از دیگران مجنون را با الفاظ تحقیر آمیز خطاب می‌کند:

اما ندهم به دیو فرزند دیوانه به بند به که در بند (همان: ۱۱۹)

اما در مقابل پدر مجنون فرزندش را به گونه‌ای وصف می‌کند که نشان از دلسوزی او نسبت به درد و رنج مجنون است:

گفت ای ورق شکنج دیده چون دفتر گل ورق دریده (همان: ۸۵)
گفت ای جگر و جگر خور من هم غل من و هم افسر من
با اینکه چو دیده نازنینی بدورد که دیگرم نبینی (همان: ۱۵۹و ۱۵۸)

لیلی نیز در جایگاه عاشق، معشوق خود را با الفاظ ستودنی وصف می‌کند:

ای خازن گنج آشنایی عشق از تو گرفته روشنایی
ای چشمه خضر در سیاهی پروانه شمع صبحگاهی (همان: ۱۸۷)

فرهاد عاشق راستین دیگری است که همواره معشوقش را به نیکویی می‌ستاید و در مقابل خود را حقیر می‌داند. فرهاد در مقابل شیرین همیشه سکوت پیشه می‌کند و زبان سخنوری خود را از دست می‌دهد. اگر معشوق را ستایش می‌کند، در خیال و سخنان خیالی‌اش است که خود را در مقابل معشوق می‌بیند و زبانش گویا می‌شود:

من از عشق تو ای شمع دل‌افروز بدین روزم که می‌بینی بدین روز
ز سودای تو ای شمع جهان‌تاب نه در بیداری آسودم نه در خواب
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲٤۰و۲٤٥)

فرهاد معشوق شیرین نیست؛ اما برای او عزیز و قابل احترام است. پس از مرگش شیرین با مقایسه متضاد خسرو و فرهاد از فرهاد با حسن تعبیر یاد می‌کند:

از او دیـــدم هـــزار آزرم و دلســـوز کـه نشـنیدم پیـامی از تـو یـک روز
مـرا خـاری کـه گـل باشـد بـر آن خـار بـه از سـروی کـه هرگـز نـاورد بـار
ز آهـــن زیـــر ســـر کـــردن ســـتونم بـه از زریـن کمـر بسـتن بـه خـونم
مســی کـــز وی مـــرا دســـتینه ســـازند بـه از سـیمی کـه در دسـتم گدازنـد
چراغـــی کـــو شـــبم را برفـــروزد بـه از شـمعی کـه رخـتم را بسـوزد
(همان: ۳٤۰)

خسرو و شیرین هر یک دیگری را متناسب با موقعیت متضاد توصیف می‌کننـد. هـر گـاه از یکدیگر گله‌مند و شاکی باشند، توصیف نیکویی نیز از یکدیگر ندارند؛ اما در موقعیت‌هایی نیـز یکدیگر را به نیکویی وصف می‌کنند:

کاربرد حسن تعبیر از زبان خسرو و شیرین:

فـــروغ چشـــمی ای دوری ز تـــو دور چـراغ صـبحی ای نـور علـی نـور
تـــو آن رودی کـــه پایانـــت نـــدانم چـــو دریـــا راز پنهانـــت نـــدانم
(همان: ۳٤۰)

کاربرد واژه‌های فاقد حسن تعبیر از زبان خسرو و شیرین:

چـه بایـد ملـک جـان دادن بـه شـوخی کـه بنشـیند کلاغـش بـر کلـوخی
اگـــر صـــد خـــواب یوســـف داری از بـــر همـــانی و همـــان عیســـی و بـــس خـــر
(همان: ۳٤۱ و ۳٤۷)

٤-۱-۱-٤- استعاره و کنایه

کاربرد استعاره از زبان شخصیت‌های داستان نمودهای متعدد دارد؛ اما آنچه در این پژوهش برجسته می‌شود، استفاده متفاوت آن از زبان عاشق و معشوق است. در موقعیت‌هـایی کـه پـای نفر سوم به ماجرا باز می‌شود و عاشق بیم آن دارد که معشـوق او را فرامـوش کـرده باشـد، بـه شیوه تحقیر از رقیب سخن می‌گوید و خود را برتـر از او وصـف می‌کنـد و بـه ایـن شـیوه بـا مقایسه‌ای میان خود و رقیب به این تضاد اشاره می‌کند و برتری خود را می‌جوید:

ایـــن فاختـــه رنـــج بـــرد در بـــاغ چـــون میـــوه رســـید می‌خـــورد زاغ
بـــاغ ار چـــه ز بلـــبلان پـــر آب اســـت انجیـــر نوالـــه غـــراب اســـت
آب از دل باغبـــان خـــورد نـــار باشـــد کـــه خـــورد چـــو نقـــل بیمـــار
(همان: ۱٤۷ و ۱۹۵)

گاه نیز با مطرح‌شدن رقیب عاشق بیش از پیش به وصف زیبایی خود می‌پردازد و این برای جنس زن اتفاق می‌افتد. شیرین به سبب موقعیت اجتماعی خویش زمانی که خسرو همسر دیگری بر می‌گزیند، با استفاده از استعاره زیبایی‌های خود را بر می‌شمارد و خود را برتر می‌داند. این در حالی است که در موقعیت‌های دیگر خود را با دیده تحقیر در مقابل خسرو می‌نگرد:

هنـــوزم غنچـــه گـــل ناشـــکفته اســـت هنـــوزم در دریـــایی نســـفته اســـت
هنـــوزم هنـــدوان آتـــش پرســـتند هنـــوزم چشـــم چـــون ترکـــان مســـتند
(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۱۵)

زمانی که سعی دارد خود را با شکر مقایسه کند، نیز با استفاده از کاربرد کنایه و استعاره به مقایسه خود و رقیب عشقی‌اش می‌پردازد و با مقایسه‌ای خود را برتر می‌شمارد:

بـه شـیرین زان شـکر چنـدین مـزن لاف کـه از قصـاب دور افتـد قصـب بـاف
دو باشـــد منجنیـــق از روی فرهنـــگ یکـــی ابریشـــم انـــدازد یکـــی ســـنگ
(همان: ۳۲٤)

کاربرد کنایه در بیان تضاد احوال عاشق و معشوق در تعریض آشکار می‌شود. تعریض متناسب با موقعیت معنای متفاوت و متضادی دارد. زمانی که عاشق از معشوق خود گله و شکایت می‌کند و یا از حضور نفر سوم ناراحت است، به تعریض سخن می‌گوید. اگرچه ظاهر کلام در تعریض قدردانی یا دعاست؛ اما در حقیقت شکایت از اوضاع نامطلوب است. زمانی که خسرو از شیوه پذیرایی شیرین ناراحت می‌شود، چنین می‌گوید:

دلـــم را تـــازه کـــرد ایـــن خرمی‌هـــا خجـــل کـــردی مـــرا از مردمی‌هـــا
(همان:۳۰٦)

شیرین نیز پاسخ او را با کنایه و تعریض بیان می‌کند:

مـزن شمشـیر بـر شـیرین مظلـوم تو را آن بس کـه رانـدی نیـزه بـر روم

(همان:۳۰۹)

لیلی هیچ گاه با تعریض سخن نمی‌گوید؛ اما مجنون پس از آنکه مطلع می‌شود معشوقش همسر فرد دیگری است، در جواب نامه‌ای که به او می‌نویسد، با سخنان تعریض‌گونه و نیش‌دار سخن می‌گوید و در پایانِ نامه در حق همسر لیلی دعا می‌کند. آنچه برای مجنون اهمیت ندارد، سلامتی ابن‌سلام است؛ اما او با کاربرد تعریض از اینکه لیلی فرد دیگری را به جایش برگزیده است، شکایت می‌کند:

گر گشت مرا غم ملامت باد ابن سلام را سلامت

(نظامی: ۱۳۹۰: ۱۹٦)

۵-۱-۱-٤- معلوم و مجهول بودن کنشگرها

عشق به سبب خاصیت آشکارسازی و بی پرده بودنش هیچ گاه به شیوه مجهول بیان نشده است و به همین سبب نیز عاشق که رنگی از عشق دارد پرده‌دری می‌کند و جملاتی که در وصفش به کار می‌رود، معلوم است.

٦-۱-۱-٤-ارزش های بیانی

ارزش‌های بیانی به ارزشیابی مثبت یا منفی گویندگان زبان براساس ایدئولوژی تأکید می‌کند. در جامعه متناسب با نظام‌های ارزیابی ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی امور مختلف بر اساس ایدئولوژی حاکم تأکید می‌شود (رک: فرکلاف، ۱۳۷۹، ۱۸۰-۱۸۲). شیوه‌های اقناعی مجنون نیز متضاد است. او به عنوان فردی عاشق، رفتار متضاد و دیگرگونه دارد. همواره در مقابل پدرش عاجزانه سخن می‌گوید. رسم ادب را تنها در برابر پدر رعایت می‌کند و او را با عبارات نیک خطاب می‌کند؛ اما برای رهایی خویش از نصیحت پدر خویش را تحقیر می‌کند و با وجه امر آمیخته با تحقیر خود خواستار آن است که به حال خویش رها شود:

کم گیر ز مزرعت گیاهی گو در عدم است خاک راهی
یک حرف مگیر از آنچه خواندی پندار که نطفه‌ای نراندی
گوری بکن و برو بنه دست پندار که مرد عاشقی مست

(نظامی،۱۳۹۰: ۱۵۷)

مجنون حتی در موقعیت‌های متفاوت نسبت به معشوق خود لیلی نیز رفتار متضاد دارد. زمانی که لیلی برای مجنون نامه می‌نویسد و در نامه خود مجنون را به صبر دعوت می‌کند و

امیدواری می‌دهد، مجنون در نامه از آن خوف دارد که معشوق او را رها کند. پس به شیوه امر و نهی و پس از آن هشدار و تهدید خواهان آن است که معشوق سررشته محبت را پاره نکند:

بنواز مرا مزن که خاکم افروخته کن که گردناکم
هستم به غلامی تو مشهور خصمم کنی ار کنی ز خود دور
چون بر تن خویشتن زنی نیش اندام درست را کنی ریش (همان: ۱۹۲-۱۹۳)

مجنون به شیوه تعریض گفتار لیلی را ریاکارانه می‌داند. او به شیوه تهدید و تحقیر از سخنان معشوقش گله می‌کند و از اینکه همسر دیگری اختیار کرده است، سخنان لیلی را مرهم دل خود نمی‌داند:

ای در کنف دگر خزیده جفتی به مراد خود گزیده
زخمی به زبان همی فروشی من سوختم و تو بر نجوشی
نه هر که زبان دراز دارد زخم از تن خویش باز دارد
سوسن ز سر زبان درازی شد در سر تیغ و تیغ بازی (همان: ۱۹٤)

اما پس از آن با زبانی نرم معشوقش را دعا می‌کند و لیلی را ترغیب می‌کند که از آن او شود:

عشق تو رقیب راز من باد زخم تو جگرنواز من باد (همان: ۱۹۸)
یار اکنون شو که عمر یار است کار است به وقت و وقت کار است (همان: ۲۱۸)

فرهاد توانایی سخن‌گفتن رو در رو با شیرین را ندارد، در نتیجه تنها به خیالش دل خوش می‌کند. او توانایی اقناع معشوق خود را ندارد و در این رابطه خود را پایین‌تر از آن می‌داند که به وصال برسد. سخنانش تنها برای تسکین حال دل پریشان است:

چو تو هستی نگویم کیستم من ده آن توست در ده چیستم من
نشاید گفت من هستم تو هستی که آنگه لازم آید خودپرستی
(نظامی،۱۳۷۸: ۲٤۷)

شیوه گفتار فرهاد با خیال شیرین با وجه امر و تضرع و خواهش است. هرچند می‌داند سخنانش هیچ‌گاه به گوش معشوقش نخواهد رسید:

گر از پولاد داری دل نه از سنگ ببخشایی براین مجروع دلتنگ

(همان: ۲٤۳)

خسرو احوال عاشقانه‌ای ندارد. خواسته‌هایش باید حتما محقق شود. او نمی‌تواند بپذیرد که شیرین با خواسته‌هایش یک‌رنگ نیست. به همین سبب از شیرین می‌خواهد حتی اگر نسبت به خواسته‌های او رضایت ندارد، از روی ظاهر با او همرنگ شود:

دلت گرچه به دلداری نکوشد بگو تا عشوه رنگی می‌فروشد

بگوید دوستم ور خود نباشد مرا نیک افتد او را بد نباشد

(همان: ۱٤۷)

شیوه‌ای که خسرو بر می‌گزیند وجه امری به شیوه پیشنهاد است. پیشنهادی که نشان از عدم درک او نسبت به خواسته‌های شیرین است. خسرو در موقعیت‌هایی نیز شیرین را تهدید به جدایی می‌کند تا او مطابق با خواسته‌اش عمل کند:

بدان ره کامدم دانم شدن باز چنان کاول زدم دانم زدن ساز

به داروی فراموشی کشم دست به یاد ساقی دیگر شوم مست

به جلاب دگر نوشین کنم جام به حلوای دگر شیرین کنم کام

(همان: ۳۳۰)

شیوه‌های خطابی که خسرو نسبت به شیرین دارد حقیرانه است:

چرا در سنگ‌ریزه کان کنم کان؟ چه بی روغن چراغی جان کنم جان؟

چه باید ملک جان دادن به شوخی که بنشیند کلاغی بر کلوخی ؟

مرا چون من کسی باید به ناموس که باشد همسر طاوس طاوس

(همان: ۳٤۷)

او با وجه پرسشی تردید خود را نسبت به تمام لحظاتی که خواستار شیرین بوده است، بیان می‌کند. لیلی در مقابل خواسته خانواده و جامعه تسلیم محض است. آنچه برای او اهمیت دارد، مسئله نام و ننگ است. به همین دلیل برخلاف خواسته قبلی خود که وصال با مجنون است، همواره باید چهره دیگرگونه‌ای از خود نشان دهد. او که همواره شخصیت تسلیم و متواضع

دارد، در شب زفاف ابن‌سلام را از خویش می‌راند، گفتار او با تهدید همراه است و پس از آن به سبب تصدیق گفتار خویش سوگند یاد می‌کند که خویش را خواهد کشت:

لیلیش تپانچه‌ای چنان زد کافتاد چو مرده مرد بیخود
گفت ار دگر این عمل نمایی از خویشتن و ز من برایی
سوگند به آفریدگارم کاراست به صنع خود نگارم
کز من غرض تو برنخیزد وز تیغ تو خون من بریزد
(نظامی،۱۳۹۰: ۱٤۱)

شیرین هیچ‌گاه دیگران را با شیوه امر و نهی مجبور به انجام خواسته‌های خود نمی‌کند. در مقابل نیز هیچ‌گاه با وجه امر و نهی دیگران، راضی به برآوردن خواسته‌های آنها نمی‌شود. به همین سبب برخلاف لیلی شخصیت متواضع و تسلیم در برابر اوامر دیگران ندارد. حتی زمانی که مهین بانو خواستار آن است که شیرین در برابر خسرو تسلیم نشود، به شیوه آمرانه این گفتار را بیان نمی‌کند؛ بلکه با پیشنهاد و از وجه امر ملایم استفاده می‌کند.

۲-۱-٤-دستور -ارزش‌های تجربی

۱-۲-۱-٤-نسبت دادن فاعل یا کنشگر به فعل دیگر

یکی از مسائل مهم در داستان‌های عاشقانه آن است که عاشق و معشوق در دلدادگی خویش هیچ اختیاری ندارند و در واقع این عشق است که آنها را به چنین حال و روزی دچار می‌کند

عشق آمد و جام خام در داد جامی به دو نیکنام در داد
عشق آمد و کرد خانه خالی برداشته تیغ لاابالی
غم داد و دل از کنارشان برد وز دلشدگی قرارشان برد (همان: ٦۳)

مجنون نیز به این معترف است. او عشق را به اختیار خود نمی‌داند

من بسته و بنـدم آهنـین است
تدبیر چه سود قسمت این است این کار مرا نه از خـود افتـاد
کار من اگر چنین بـد افتـاد
کـین کـار فتـاده بـودنی بـود
کوشیدن ما کجا کنـد سـود
دانـی کـه نباشـد اختیـاری (همـان: ۸۹و ۲۰٤)
عشقی به چنین بلا و زاری

او به این واسطه احوال دوگانه و متضاد خویش را توجیه می‌کند. لیلی نیز شـک و تردیـد و دو دلی خود را از جانب خود نمی‌داند؛ بلکه آن را کار عشق و آبرو می‌داند و در حقیقت خـود را بی‌دفاع می‌بیند. او محکوم به جبر است و خود را ناچار به رعایت سکوت می‌داند و اگرچـه دچار تردید و دو دلی برای گریختن و ماندن نزد خانواده است، باز هم راه نام را بر می‌گزیـد و خود را به سکوت فرا می‌خواند:

گه عشق دلم دهد کـه برخیـز
زیـن زاغ و ذغـن چـو کبـک بگریـز
گـه گویـد نـام و ننـگ بنشـین
کز کبک قوی تر است شاهین (همان: ۱۸٤)

لیلی احوال متضاد خویش را به سـبب دخالـت دو عامـل متضـاد عشـق و نـام و ننـگ بـر می‌شمارد. در منظومه خسرو و شیرین نسبت‌دادن امور به عشق مطرح نمی‌شود. اعمال و رفتـار اشخاص داستان به خودشان نسبت داده می‌شود. به همین دلیل هیچ یک از آنها نمی‌توانند خود را در پرده عشق پنهان کنند و به واسطه احوال عاشقانه اعمال خود را توجیه کنند.

۲-۲-۱-٤-جملات مثبت و منفی

برای منفی‌کردن جملات گاه فعل به صورت منفی بیان می‌شود که چندان تأکیدی بر مفهـوم منفی بودن جمله ندارد؛ اما گاه جمله به صورت مثبت بیان می‌شود و با اسـتفاده از کلمـه «نـه» ابتدای مصرع تأکید بر منفی کردن جمله بیشتر و توجه مخاطبان به این گونه منفی‌سازی جلب می‌شود. یکی از موارد کاربرد جملات منفی با توجه به بحث تضـاد احـوال عاشـق و معشـوق پنهان کردن رفتار و تظاهرسازی است. در منظومه لیلی و مجنون زمـانی کـه لیلـی بـه گلسـتان می‌رود، نظامی بیان می‌کند که قصد لیلی گشت و گذار است؛ اما پـس از آن بـا نفـی آشـکار و تکرار کلمه «نه» توجه مخاطبان را به نکته دیگری معطوف می‌کند:

بـر سـبزه ز سـایه نخـل بنـدد بـر صـورت سـرو گـل بخنـدد
نـه نـه غرضـش نـه ایـن سـخن بـود نـه سـروگل و نـه نسـترن بـود
بـودش غـرض آنکـه در پنـاهی چـون سـوختگان بـرآرد آهـی (همـان:۹۸)

رفتار ظاهری لیلی تفرج و نیت باطنی او پیدا کردن خلوتی است و این شیوه متضـاد رفتـار او با استفاده از کاربرد جملات منفی برجسته می‌شود تا توجه مخاطب را جلب کند. شیرین بـه گونه دیگر از جملات منفی بهره می‌گیرد. زمانی کـه بـا تعـریض بـا خسـرو سـخن می‌گویـد، جملات منفی را برجسته می‌کند:

نـه تـرک ایـن سـرا هنـدوی ایـن بـام شهنشـه را چنـین داده اسـت پیغـام
(نظامی: ۱۳۷۸: ۳۰٤)

با ذکر جمله مثبت و منفی در کنار یکدیگر تضادی را برجسته می‌کند و با شیوه تعـریض و ذکر کلمه ترک و هندو در کنار هم رفتار نامناسب خسـرو مبنـی بـر خیانـت و نـاچیز دانسـتن شیرین را مذمت می‌کند.

۳-۲-۱-٤-ارزش‌های رابطه‌ای

اولین وجه غالب در منظومه‌های داستانی وجه خبری است. شاعر به تناسب پیشبرد داسـتان از آن بهره می‌گیرد؛ اما آنچه در بیان احوال عاشق و معشوق بیشتر اهمیت دارد، استفاده از وجه امر است. عاشق همواره چه در واقعیت و چه در خیال با معشوق خود با وجه امر و نهی سخن می‌گوید. او را به خواسته خود ترغیب می‌کند و از آنچه مدنظرش نیست بازمی‌دارد:

بنـواز بـه لطـف یـک سـلامم جـان تـازه نمـا بـه یـک پیـامم
بکـن چنـدان کـه خـواهی نـاز بـر مـن مـزن چـون رانـدگان آواز بـر مـن
نیایـد شه‌پرسـتی دیگـر از مـن پرسـتاری طلـب چابـک تـر از مـن
(همان: ۷٦ و ۳۱۲و ۳۲٤)

پس از آن کاربرد وجه پرسشی زیاد است. عاشق به سبب شکوه از معشـوق خـود تنهـا بـه وجه امر و نهی بسنده نمی‌کند و گاهی با وجه پرسشی او را مخاطب قـرار می‌دهـد و بـه ایـن شیوه بیشتر به ابراز ناراحتی‌اش می‌پردازد:

کـــو آن دو بـــه دو بـــه هـــم نشســـتن عهـــدی بـــه هـــزار عهـــده بســـتن
کـــــو آن بـــــه وصـــــال امیـــــد دادن ســـر بـــر خـــط خاضـــعی نهـــادن
گیـــــرم دلـــــت از ســـــر وفـــــا شـــــد آن دعـــــوی دوســـــتی کجـــــا شـــــد
(همان: ۱٤۷)

٤-۲-۱-٤-کاربرد ضمیر

عاشق و یا معشوق هر گاه یکدیگر را به وصال ترغیب می‌کنند، ضمیر «من و تو» را بـا هـم به کار می‌برند. تکرار و تأکید دو ضمیر با هم پیوستگی را نشان می‌دهد:

مـن و تـو جـز مـن و تـو کیسـت اینجـا حـذرکردن نگـویی چیسـت اینجـا
زیـن پـس مـن و تـو مـن و تـو زیـن پـس یـک دل بـه میـان مـا دو تـن بـس
(نظامی، ۱۳۹۱: ۱٤۲و ۲۱۵)

اما گاه زمانی که از یکدیگر شکایت و گله‌ای دارند، ضمیر من و تو را به صـورت جداگانـه به کار می‌برند و پس از آن نیز با استفاده از واژه‌های متضاد به تفاوت و جدایی که دارند، اشاره می‌کنند:

مـــن در قـــدم تـــو می‌شـــوم پســـت تـــو در کمـــر کـــه می‌زنـــی دســـت؟ ۱۹۲
چـــونی و چگونـــه‌ای چـــه ســـازی مـــن بـــا تـــو تـــو بـــا کـــه عشـــق ســـازی ۱۸۸
(همان: ۱۹۲ و ۱۸۸)

مـن افتـاده چنـین چـون گـاو رنجـور تـــو می‌بینـــی خـــرک می‌رانـــی از دور
گـــر از مـــن می‌بـــری چـــون مهـــره مـــار مـــن از گـــل بـــاز می‌مـــانم تـــو از خـــار
(نظامی، ۱۳۷۸: ۲٤٤ و ۱۵۳)

۲-٤-تفسیر

۱-۲-٤-بافت موقعیتی

منظومهٔ خسرو و شیرین داستان عشق و دلدادگی خسرو پرویز و شیرین اسـت. داسـتان بـا عشق این دو آغاز می‌شود، افرادی در پیشبرد ماجرای وصـال آن دو می‌کوشـند، چـون شـاپور، نکیسا و باربد و کسانی به‌عنوان رقیب پای در میدان می‌گذارنـد، چـون مـریم، شـکر و فرهـاد. محور و جان‌مایهٔ ایـن منظومـه برپایـهٔ عشـق بنـا شـده اسـت؛ به‌گونـه‌ای کـه خسـرو پادشـاه خوشگذران ساسانی در پایان منظومه به نمونهٔ واقعی انسان عاشق بدل می‌شود. منظومه لیلـی و

مجنون نیز روایت‌کننده عشقی نافرجام در محیط بادیه نشین اعراب است. عشقی که با رفتن دو طفل در مکتب‌خانه شکل می‌گیرد و سر انجام به مرگ هر دو ختم می‌شود. در این منظومه نیز پای نفر سوم به ماجرا باز می‌شود و لیلی بدون کمترین اعتراضی به دستور پدر به خانه او فرستاده می‌شود. او ابن‌سلام یکی از افراد ثروتمند عرب است. رنگ محیط عربی که شامل بیابان‌گردی‌ها، کشمکش‌های قبیله‌ای و عشق‌های همراه با خشونت و حرمان است، مایه و مضمون قصه است. جزئیات مناظر صحنه‌ها در شعر نظامی به این محیط ساکن و بی‌تبدل تا حدی حرکت و هیجان فوق‌العاده می‌دهد و آن را از سکون و رکود بیرون می‌آورد (رک: زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۰). آنچه در بافت موقعیتی ارزیابی می‌شود، تفاوت موقعیت و دیدگاه نظامی سراینده منظومه‌های خسرو و شیرین؛ لیلی و مجنون با مهمترین اثر غنایی پیش از آن یعنی ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است. از احوال فخرالدین تقریباً هیچ اطلاعی در دست نداریم و شاعر حتی از ذکر نام خود در این منظومه خودداری کرده است. اشارات مختصری که از زندگی خود بیان کرده چندان سودمند نیست (رک: محجوب، ۱۳۳۷: ۸). اما آنچه از اشعار او در منظومه ویس و رامین بر می‌آید آن است که عشق در سخن او جاری است. او از ذکر جملات پیچیده که رونق عشق را می‌کاهد خودداری می‌کند و دقیق‌ترین احساسات عاشقانه را با بیان مؤثر و شورانگیز مناسب سادگی دلدادگان منظوم می‌کند (رک: فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳٦۹). توصیفاتی که از عشق بیان می‌کند، نشان از آن است که او نیز عشق را تجربه کرده است و تفاوت احوال عاشق و معشوق را با برجسته‌کردن حال ناخوشایند برای مرد یکسان می‌کند با آنکه در این منظومه ویس بیش از رامین دچار گرفتاری در عشق می‌شود؛ اما نتیجه‌گیری‌های فخرالدین بیشتر در مورد جنس مرد است:

چو باشد مرد عاشق در بر دوست — همه زشتی به چشمش خوب و نیکوست
کجا عاشق به مرد مست ماند — که در مستی غم و سختی نداند
به عشق اندر چنین بسیار باشد — همیشه مرد عاشق خوار باشد

(اسعدگرگانی، ۱۳۳۷: ۱٤۹ و ۱۷۱)

نظامی نیز مبنای سرودن منظومه‌های خویش را بر پایه عشق بنا کرد و بیش از آن در سرودن خسرو و شیرین به زندگی شخصی خویش و همسری که دوست داشته است، نظر داشته و در مرگ شیرین از همسرش آفاق سخن می‌گوید و او را با شیرین برابر می‌کند. او در

همه جای مثنوی خسرو و شیرین زنش را پیش چشم داشته و زیبایی‌های شیرین را با همسرش مقایسه کرده است (رک: ثروتیان، ۱۳۹۵: ۹). در سوگواری شیرین بیان می‌کند، آنچه می‌گوید افسانه نیست و این قصه معاشقه او و همسرش آفاق است و مرثیه و سوگواری‌اش نیز در مرگ اوست (رک: دستگردی، ۱۳۸۵: ۸).

۲-۲-٤-بافت بینامتنی

عنصر عشق و تضاد احوال عاشق و معشوق در منظومه‌های نظامی و ویس و رامین فخرالدین اسعد آشکار است. عاشق و معشوق در منظومه ویس و رامین «همسر و هم‌شأنند و هیچ اثری از نیاز و کوچکی فوق‌العاده عاشق و ناز بی‌پایان معشوق در آن هویدا نیست. ویس و رامین هر دو در آن واحد هم عاشقند و هم معشوق» (محجوب، ۱۳۳۷: ۸۳). لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نیز از چنین ویژگی برخوردارند. تضاد در رفتار ویس نسبت به دو زن دیگر بیشتر آشکار می‌شود. نقش و موقعیت زندگی ویس در آشکارکردن این رفتار متضاد بی‌تأثیر نیست. ویس زنی است که بر خلاف خواست عرف با رامین ارتباط برقرار کرده است، او همواره به سبب چنین گناهی خود را در جایگاهی نمی‌بیند که با معشوق از سر ناز سخن گوید؛ به طوری که پس از خیانت رامین پس از اندکی ملامت، خود عذرخواه رامین می‌شود. تضاد در رفتار ویس از ابتدای داستان آشکار است. زمانی که دایه به او پیشنهاد می‌دهد که با رامین دوستی کند، از ترس خدا و قیامت و بدنامی سخن می‌گوید:

نیازارم خدای آسمان را نه بفروشم بهشت جاودان را

(همان: ۱۰۵)

پس از آنکه رامین را برای اولین بار می‌بیند، دلبسته می‌شود؛ اما این دلبستگی را آشکار نمی‌کند:

پس اندیشه کنان با دل همی گفت چه بودی گر شدی رامین مرا جفت

(همان: ۱۱۲)

اما در همان حال به دایه می‌گوید:

نه من شایم به ننگ و ناپسندی نه او شاید به رنج و مستمندی

(همان: ۱۱۲)

در ماجرای خیانت رامین غرور و عزت خود را زیر پا می‌گذارد. ابتدا با گفتار سرزنش برانگیز رامین را نکوهش می‌کند و از دوستداری خود نسبت به موبد سخن می‌گوید؛ در حالی که برخلاف خواسته قلبی‌اش است:

نخواهم جستن از موبد رهایی نه با او کرد خواهم بی وفایی

(همان: ۳۱۵)

اما پس از خشم رامین از گفتارش پشیمان می‌شود:

پشیمانم چرا کردم عتیبی کزو نفزود جانم را نصیبی

(همان: ۲٤۳)

رامین نیز احوال متضاد و دیگرگونه دارد، ابتدای داستان در جایگاه یک عاشق برای رسیدن به ویس عجز و لابه می‌کند، پس از وصال همراه با ویس سختی‌های بسیاری را متحمل می‌شود و در جایگاه یک عاشق می‌نالد؛ اما پس از آن از این همه سختی به تنگ می‌آید، معشوق را رها می‌کند و خیانت می‌کند. پس از پشیمانی و اظهار عجز و لابه زمانی که ویس راضی نمی‌شود، از جایگاه عاشق فرود می‌آید، گناه خود را فراموش می‌کند و با او چنین سخن می‌گوید و سپس گناه ویس را به رخش می‌کشاند:

نخواهی مر مرا بر تو ستم نیست چو من باشم مرا دلدار کم نیست

ترا موبد همیدون باد در بر مرا چون تو یکی دلدار دیگر

تو نیز آهوی خود را می نبینی همیشه یار بی آهو گزینی

(همان: ۳۳۲و ۳٤۱)

او در جایگاه مرد آزادی‌های بیشتری برای بیان اعمال و رفتار خلاف عرف جامعه دارد و پس از آنکه اعمالش مقبول معشوقش واقع نمی‌شود، به مقابله مثل می‌پردازد تا ویس را از جایگاه والا و معشوق‌بودن به زیر بکشد. این در حالی است که نظامی از همان ابتدای سرودن داستان‌ها شخصیت زن را پاک و مبرای از هر گناهی توصیف می‌کند. شیرین و لیلی هر دو برای نام و ننگ می‌جنگند و زندگی خود را بر اساس آن تفسیر می‌کنند. تعارض خواسته شیرین و لیلی در مقابل تلاش برای حفظ نام سبب تضاد احوال آنهاست.

۳-۲-٤- گفتمان‌های میانجی

در توضیح گفتمان‌های میانجی باید به این نکته توجه کرد که منظومه خسرو و شیرین با لیلی و مجنون متفاوت است. از آنجا که اصل داستان لیلی و مجنون روایت‌های پراکنده است، این گسست و پراکندگی در اصل داستان بیشتر نمود دارد. یکی از ویژگی‌های بارز در منظومه لیلی و مجنون توضیح اضافه درباره یک بیت است؛ به گونه‌ای که نظامی گاه برای یک بیت حکایتی را بازگو می‌کند. برای فهم بیشتر بیت «با سگ چو سخا کند مجوسی/ سگ گربه شود به دست‌بوسی» (نظامی، ۱۳۹۰: ۱٦۹)، حکایتی را در میان گفتمان می‌گنجاند که وصف وزیری است و به واسطه انس با سگ‌های درنده پادشاه از مهلکه‌ای جان سالم به در می‌برد. ذکر این حکایت در اصل و پیشبرد داستان لیلی و مجنون اهمیت ندارد؛ اما شاعر با ذکر توضیحات بیشتر بر کمیت سخن خود می‌افزاید و آن را برای خواننده جذاب می‌کند. چنین شیوه‌ای پس از آن در منظومه تکرار می‌شود. در منظومه خسرو و شیرین کاربرد گفتمان‌های میانجی به شیوه دیگری است. یکی از موارد کاربرد آن در مرگ شخصیت‌های داستان است. در مرگ بهرام چوبین و خسرو نظامی به بی‌اعتباری جهان اشاره می‌کند و با پند و اندرز و نصیحت از مخاطب خویش می‌خواهد، آن را بی‌ارزش بداند. همچنین گاه توضیحات اضافه‌ای که در مجالس بزم یا هم‌اندیشی و مشورت مطرح می‌کند، جز گفتمان‌های میانجی محسوب می‌شود. برای مثال در مجلس بزم خسرو وشیرین، دخترانی افسانه‌گو حاضرند و هر یک با تمثیل، حکایت‌هایی را بیان می‌کنند که مفهوم همه یکسان است و نحوه عاشق‌شدن خسرو بر شیرین را بیان می‌کند. زمانی که خسرو به همراه بزرگ امید به سوال و جواب می‌پردازد نیز چهل قصه از کلیله و دمنه بیان می‌کند که نتیجه اخلاقی آنها مهم است. وجود چنین گفتمان‌ها در میان گفتمان اصلی به موضوع داستان ارتباطی ندارد؛ اما شاعر با استفاده از این موارد به پند و اندرز و آگاهی بخشیدن به مخاطبان توجه داشته است.

۳-٤-تبیین

هیچ متنی را نمی‌توان یافت که از فرهنگ و اجتماع خود تأثیر نپذیرفته باشد. تبیین بخشی از یک فرایند اجتماعی است که گفتمان را به عنوان یک کنش اجتماعی وصف می‌کند و نشان می‌دهد گفتمان‌ها می‌توانند بر ساختارهای اجتماعی تأثیراتی بگذارند که سبب حفظ و تغییر در ساختارها می‌شود (رک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲٤٥). تمرکزی که تحلیل گفتمان انتقادی دارد، بر اشخاص و افراد نیست بلکه در روابط اجتماعی است. در استفاده از اصطلاح گفتمان تمرکز

فرکلاف بر زبان است. او اصطلاح گفتمان را مطرح می‌کند؛ اما زبان را یک زبـان اجتمـاعی در نظر می‌گیرد تا یک فعالیت فردی، چنین دیدگاهی بر این نکته دلالت می‌کند که بین گفتمـان و ساختار اجتماعی یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد (فرکلاف، ۱۹۸۹: ٦٣-٦٤). یکی از مهمترین مسائل اجتماعی مطرح شده در دو منظومه لیلی و مجنون و خسرو و شیرین که سـبب تفـاوت رفتار عاشق و معشوق می‌شود، نقش زن در اجتماع و میزان آزادی‌هایی اسـت کـه بـه او اعطـا می‌شود. در داستان لیلی و مجنون لیلی پرده نشین است. او در محیطی رشد یافته کـه مـردان از زنان انتظار دارند تسلیم محض باشند. نظامی همواره لیلی را با صـفت پـرده نشـین و محصـور وصف می‌کند. در جامعه‌ای که او می‌زیسته «اعراب پسران را بر دختران ترجیح می‌دادند و ایـن در جامعه قبیله‌ای که مبتنی بر عصبیت و نسب بود امر طبیعی به شمار می‌آید. دختـران در ایـن جامعه منزلت فروتـری داشـتند (رک: سـالم، ۱۳۸۳: ۳۵۰-۳۵۱). لیلـی در موقعیت‌هـایی نقـش عاشق را ایفا می‌کند و در موقعیت‌هایی معشوق است؛ اما همانگونـه کـه گفتـه شـد بـه سـبب موقعیت اجتماعی و زن بودنش توانایی آشکار کردن راز عشق خویش را ندارد. در عشق آنچـه مسلم است این است که عاشق توان پنهـان سـاختن رازش را نـدارد و رازش بـر سـر زبان‌هـا می‌افتد. حال آنکه لیلی رازش را آشکار نمی‌سازد و تنها زمانی که در بستر مرگ است آن را بـر مادر آشکار می‌کند:

از بـــیم رقیـــب و تـــرس بـــدخواه پوشـــیده بـــه نـــیم شـــب زدی آه

(نظامی، ۱۳۹۰: ۹٤)

لیلی به این تضاد رفتار خود و مجنون بر اساس رسم و سنت اجتماع واقف اسـت و آن را امتیازی برای مجنون می‌داند

او گرچـــه نشـــانه گـــاه درد اســـت آخـر نـه چـو مـن زن اسـت مـرد اسـت

در شـــیوه عشـــق هســـت چـــالاک کـــز هـــیچ کســـی نیامـــدش بـــاک

مســـکین مـــن بـــی کســـم کـــه یـــک دم بـــا کـــس نـــزنم دمـــی در ایـــن غـــم

(همان: ۱۸٤)

این در حالی است که در جامعه عصر ساسانیان زنـان از آزادی بیشـتری برخـوردار بودنـد. زنان با درک سیاسی و هشیاری و قدرت تجزیه و تحلیل مسـائل مـورد مشـورت مـردان قـرار می‌گرفتند و تا بدان حد در مردان خود نفوذ داشتند که در مهمترین و جنجالی‌ترین وقـایع نیـز

اظهار نظر می‌کردند (رک: حجازی، ۱۳۸۵: ۲۱۰). آنها پرده نشین و محصور نیستند و از نقوش به جای مانده می‌توان دریافت که همسران شاهان و زنان درباریان با کلاه یا بدون کلاه در کنار مردان حضور می‌یافتند (رک: همان: ۲٤٥-۲٤٦). به همین سبب شیرین ابایی ندارد که عشق خود را آشکار کند. او از ابتدای داستان واضح و آشکار عشق خویش را فاش می‌کند:

در این صورت بدان سان مهر بستم که گویی روز و شب صورت پرستم

(نظامی، ۱۳۷۸: ٦۸)

در موقعیتی نیز بیان می‌کند که عاشقی و صبوری در کنار هم امکان پذیر نیست

به عشق اندر صبوری خامکاری است بنای عاشقی بر بی قراری است

صبوری از طریق عشق دور است نباشد عاشق آن کس کو صبور است

(همان: ۲۱۵)

یکی دیگر از مسائل اجتماعی مهم که سبب تضاد در رفتار زن و مرد به عنوان عاشق و معشوق دارد، سنت ازدواج است. در جامعه عرب دخترها حق ابراز عقیده برای انتخاب شوهر را ندارند و این پدر است که برای آنها همسری بر می‌گزیند. چنانکه در داستان لیلی و مجنون لیلی حق هیچ انتخابی را ندارد و باید به ازدواج با ابن‌سلام رضایت دهد؛ زیرا این خواسته پدر است. اما پس از ازدواج با توجه به اهمیت عشق عذری در نگاه نظامی و بر خلاف اصل روایت‌های عربی به شوهرش اجازه آن را نمی‌دهد که از او کام بر گیرد. «عشق عذری به قبیله بنی‌عذره که در مرزهای یمن زندگی می‌کردند، متعلق است. بنابر نظریه هلاکت عشق آنها می‌پنداشتند هرکس بسیار عشق بورزد، می‌میرد. پس بسی نیکوست که این مرگ توأم با عفت و پاکی باشد» (مصطفوی و روستایی راد، ۱۳۹۲: ۳۳). لیلی در انتخاب همسر آزاد نیست و پس از مرگ شوهرش نیز بر اساس رسوم عرب به مدت دو سال پرده نشین محصور است.

رسم عرب است کز پس شوی ننماید زن به هیچ کس روی

سالی دو به خانه در نشیند او در کس و کس در او نبیند

(نظامی،۱۳۹۰: ۲۳٦)

براساس رسوم عرب زن پس از مرگ همسر خویش از ازدواج مجدد پرهیز می‌کرد و بقیه عمر خود را با وفاداری نسبت به یاد و خاطره او می‌گذراند (رک: سالم، ۱۳۸۳: ۳۵۸). لیلی نیز چنین می‌کند و در بر روی آشنا و یگانه می‌بندد؛ اما به جای زاری بر یاد شوهر از دست رفته

به یاد مجنون گریه می‌کند. برخلاف آن در زمان ساسانیان «پدر مجاز نبوده که دختر خود را به ازدواج مجبور کند و یا حتی هنگام اجتناب دختر خود از ازدواج نمی‌توانسته او را از ارث محروم کند» (بارتلمه، ١٣٤٤: ٤٨). به همین سبب شیرین از این بابت آزادی عمل بیشتری نسبت به لیلی دارد. کسی او را به ازدواج مجبور نمی‌کند. بر اساس رسم و سنت ساسانی دختران در پانزده سالگی باید شوهردار می‌شدند و وصلت به وسیله یک نفر واسطه صورت می‌گرفت (رک: کریستین سن، ١٣٦٨: ٤٤٠). و این اهمیت سنت ازدواج سبب تضاد در رفتار شیرین درباره عشق است. او عاشق خسرو است؛ اما عشق بی ازدواج را نمی‌خواهد و به همین سبب زمانی که میان خواسته عقل و دل خویش قرار می‌گیرد. تضاد رفتارهایش دیگران را دچار تردید می‌کند. چنانکه خسرو همیشه به این ویژگی شیرین اشاره می‌کند:

گهی با من به صلح و گه به جنگی خدا توبه دهادت زین دو رنگی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۳۳۸)

نتیجه‌گیری

عشق یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در منظومه‌های نظامی است. جایگاه و ارتباطی که عاشق و معشوق نسبت به یکدیگر دارند، سبب آشکارشدن گفتار و رفتار متضاد در آنهاست. تفاوتی که جنس مرد نسبت به زن دارد، نیز در شیوه متفاوت رفتار متضاد آنها تأثیر دارد. مردان به سبب قدرت بیشتر در جامعه عشق خود را آشکارتر بیان می‌کنند و ابایی از آشکارشدن رفتار متضاد و خلاف عرف در جامعه ندارند. مجنون و فرهاد نمونه‌ای از این عاشقان هستند. در این میان مجنون رفتار متضاد خود را نسبت به تمامی افراد آشکار می‌کند و فرهاد نسبت به معشوق رفتار ثابتی دارد و در مقابل نسبت به دیگران شخصیتی کاملاً متفاوت دارد. این در حالی است که زنان در دو منظومه نظامی به سبب موقعیت و نقشی که در جامعه دارند، همواره نام را بر ننگ ترجیح می‌دهند. رفتار متضاد آنها متناسب با شرایطی است که جامعه از آنها انتظار دارد. لیلی چون در موقعیت بسته‌تری نسبت به شیرین است، حتی قدرت آشکارسازی عشق خود را ندارد و رفتار متضادی که از او سر می‌زند، به سبب تلاش برای پنهان‌کردن عشقی است که از نظر جامعه مردود است؛ اما شیرین عشق خود را آشکار می‌کند، او نیز در جامعه‌ای قرار دارد که زن در مسئله ازدواج آزادی چندانی ندارد، ماندن بین دو راهی عشق و ازدواج سبب تضاد احوال شیرین است. در سطح تفسیر می‌توان به تفاوت دیدگاه فخرالدین اسعد و نظامی در

مورد عشق اشاره کرد که هر دو به سبب تجربه موقعیت‌های متفاوت عشق را دیگرگون بیان می‌کنند. توصیفات فخرالدین اسعد نشان از آن است که او نیز عشق را تجربه کرده است و به همین سبب بیشتر احوال ناخوشایند عشق را برای جنس مرد بازگو می‌کند؛ اما نظامی به سبب از دست دادن همسرش عشق را با شیرین برابر می‌داند و از جانب او سخن می‌گوید. در بافت بینامتنی تفاوت احوال ویس در عشق نسبت به احوال لیلی و شیرین به سبب دیدگاه و جهان‌بینی هر دو شاعر نیز تفاوت دارد. ویس در داستان از مقام والای معشوق پایین می‌آید. در موقعیت‌هایی حتی رامین نیز به ویس گوشزد می‌کند که صاحب نام نیکو نیست؛ در حالی که تمامی تلاش‌های لیلی و شیرین در جهت حفظ نام است و در این راه درد محرومی و فراق را نیز به جان می‌خرند. در سطح تبیین به تأثیر مسائل اجتماعی در متون اشاره می‌شود. نقش زن در اجتماع و میزان آزادی‌های اعطاشده به او یکی از مسائل مهم در این زمینه است؛ چنانکه یکی از تفاوت‌های لیلی و شیرین به سبب این مسئله مهم اجتماعی است. در جامعه عصر ساسانیان زنان از آزادی‌های بیشتری نسبت به اعراب بیابانگرد برخوردار هستند. به همین سبب تضادی که در رفتار شیرین نسبت به لیلی اتفاق می‌افتد متفاوت است. لیلی عشق خود را تا زمان مرگ آشکار نمی‌کند؛ اما آشکارشدن عشق از دیدگاه شیرین و اطرافیان او بلامانع است. سنت ازدواج متفاوت در ایران و عربستان نیز سبب تفاوت این دو شخصیت است. شیرین آزادی دارد که به عنوان یک زن در قصری بی شوهر زندگی کند؛ اما خانواده لیلی برای حفظ نام خویش دخترشان را به اجبار به خانه شوهر می‌فرستند.

فهرست منابع

۱. باقری خلیلی، علی اکبر؛ منیره، محرابی. (۱۳۹٦) تحلیل گفتمان سیاسی و اجتماعی رابطه عاشق و معشوق در غزلیات سعدی. ***متن شناسی ادب فارسی***، سال نهم، شماره ۱.

۲. بارتلمه، کریستیان. (۱۹۲٤) ***زن در حقوق ساسانی***. ترجمهٔ دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی. (۱۳٤٤). تهران: عطایی.

۳. ثروتیان، بهروز. (۱۳۹۵) ***تجلی عشق در مثنوی عارفانه لیلی و مجنون نظامی گنجه ای***. تهران: نشر تمثال.

٤. جعفری، سیدحسن؛ سعید، زهره‌وند؛ علی، حیدری (۱۳۹۸) تحلیل تناقض‌های بیناگفتمانی در شعر حافظ. ***فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی***. دوره ۱۳. شماره ۵۰.

۵. حجازی، بنفشه. (۱۳۸۵) ***زنِ تاریخ، جایگاه زن در ایران باستان***. تهران: قصیده سرا.

٦. حسن پورآلاشتی، حسین؛ محمدعلی، باغبان. (۱۳۸٦) متناقض‌نمایی در قصاید خاقانی. دانشگاه تبریز. ***دانشکده ادبیات و علوم انسانی***. شماره ۲۰۱

۷. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲) ***پیر گنجه در جست و جوی ناکجاآباد***. تهران: سخن.

۸. سالم، عبدالعزیز. (۱۳۸۳) ***تاریخ ایران قبل از اسلام***. ترجمهٔ باقر صدری نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۹. ستاری، جلال. (۱۳٦٦) ***حالات عشق مجنون***. تهران: توس.

۱۰. سعیدی سیرجانی، علی اکبر. (۱۳۷۹) ***سیمای دو زن***. تهران: نشر پیکان.

۱۱. صبور، داریوش. (۱۳٤۹) ***عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی***. تهران: زوار.

۱۲. عدالت‌پور، هادی. (۱۳۹۱) غیرت در منظومه‌های عاشقانه (ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون). ***فصلنامه تخصصی درّ دری***. سال دوم، شماره پنجم، ص ۲۱-۳٤

۱۳. فخرالدین اسعد گرگانی. (۱۳۳۷) ***ویس و رامین***. با مقدمه محمد جعفر محجوب. تهران: بنگاه نشر اندیشه.

۱٤. فقیه ملک مرزبان، نسرین؛ فرشته، میلادی (۱۳۹۱) سیر تحول گفتمان عشق در غزل جامی با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف و تکیه بر آرای مایکل هیلدی. ***دانشگاه الزهرا***. دوره ۸. شماره ۳۳.

۱۵. فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹) ***تحلیل گفتمان انتقادی***. ترجمهٔ فاطمه شایسته‌پیران و دیگران. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱٦. فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۷) ***سخن و سخنوران***. تهران: زوّار.

۱۷. کریمی، عبدالعظیم. (۱۳۸۱) ***نظم پریشان***. تهران: اروحی.

۱۸. کریستین سن، آرتور. (۱۹٤٤) ***ایران در زمان ساسانیان***. ترجمهٔ رشید یاسمی. (۱۳٦۸). تهران: دنیای کتاب.

۱۹. مصطفوی سبزواری، رضا؛ الهام، روستایی راد. (۱۳۹۲) جلوه حب عذری در منظومه لیلی و مجنون نظامی. ***فصلنامه علمی و پژوهشی عرفانیات در ادب پارسی***. شماره ١٦، دوره ٤.

۲۰. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۸). ***خسرو و شیرین***. با حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: قطره.

۲۱. نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۰). ***لیلی و مجنون***، با حواشی حسن وحید دستگردی. تهران: قطره.

۲۲. وحید دستگردی، حسن. (۱۳۸۵) ***گنجینه***. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

۲۳. یوسفی، حسین‌علی. (۱۳۷۸) ***بنای عاشقی بر بی قراری است***. تهران: نشر روزگار.

٢٤. یوسفی‌پور پوران؛ شهاب، سالاری. (۱۳۹۸) بررسی مفهوم عشق در ویس و رامین بر مبنای نظریه نورمن فرکلاف. ***پژوهشنامه اورمزد***. شماره ٤٦. ص ۱۷۹–۲۰۰.

25. Fairclough Norman. (1989***) language and power*** . New York longman.
26. Fairclough Norman. (1992) ***Discourse and social change.*** Polity perss. Combridge. Uk.
27. Fairclough Norman. (2003***) anahysing Discourse*** . New York Routledge.
28. Fairclough Norman. (2006***) language and Globalization***. New York Routledge.
29. Foucault. M (1981) ***the order of Discourse***. Untying the text. (eds). R. Young. Routledge. P48-78.
30. Fowler. R (1981) ***literature as Social Discourse***: The Practice of Linguistic Criticism. London: Bastford.
31. Penny Cook. A. (1994) ***Incommensurable Discourse?*** In Applied Linguistics. Vol.15. No.2. P:115-138.
32. Van Dijk. T.A (1988) ***News as Discourse***. New Jersey: Lawrences.
33. Wodak. Ruth. (1989) ***Language. Power and Ideology***: studies in Political Discourse. John Benjamins.

Contradiction and Paradox in the state of lover and beloved

Zahra Amini Shalamzarri[1]

Ph.D. in Persian language and literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mohammad reza Nasr Esfahani
Associate professor of Persian language and literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Seyed Maryam Rozatian
Associate professor of Persian language and literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 17/01/2023 Accepted: 24/04/2023

Abstract

One of the cases of the use of Contradiction and Paradox in literary works is the description of the lover and the beloved, Because the power of love is beyond what can flow in the normal speech of the language. To describe the concept of love poets and writers go beyond ordinary language to better express the state of the lover and the beloved. In this research, an attempt has been made to answer this question by using critical discourse analysis and Fairclough's three-dimensional model, what is the role and position of Contradiction and Paradox in expressing the state of the lover and the beloved The result of the research is that Contradiction and Paradox are evident at all levels of Fairclough's theory. The use of Contradiction and Paradox to express the state of the lover is more than the beloved. The gender difference makes the poet use different methods of contradiction and paradox to describe the lover and the beloved. The male sex has more power than the female, and the poet uses a more obvious contrast, But because revealing the issues of love for the female gender is against the custom, he uses contrast.

Keyword: Contradiction and paradox, Lover and beloved, Fairclough, Nezami, Lily and Majnoon, Khosrow and Shirin

1. za.heorotat@yahoo.com
2. m.nasr@lrt.ui.ac.ir
3. rozatian@yahoo.com

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.81267.1152

بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج (با تاکید انگاره‌های اجتماعی)

حسین لعل‌عارفی، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
سید علی اکبر شریعتی‌فر، استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
نویسنده مسئول
علی عشقی سردهی، استادیارگروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران

صص: ۲۲۱-۱۹۷

چکیده

ادبیات به‌ویژه شعر معاصر، انعکاسِ تصاویر و انگاره‌های اجتماعی عصر خویش است. این تصاویر اگرچه مختصر یا پراکنده است؛ اما با تامل و دقت و با قرار گرفتن در کنار هم، جلوه‌های مختلف مسائل اجتماعی را بیان و تحلیلی عمیق از اجتماع و آثار ادبی به خواننده منتقل می‌کند. این مقاله از نوع توصیفی تحلیلی و جمع‌آوری مستندات شعری می‌کوشد ضمن بررسی تطبیقی تصویر زن در اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج، زمینه را برای درک بهتر تصویر بازتاب‌یافته از زن در مجموعه آثار این دو شاعر معاصر فراهم کند. هدف از تاکید بر انگاره‌های اجتماعی در پاسخ به این مسئله اصلی است که تغییر و تحولات اجتماعی چه تاثیری در ذهن و ضمیر شاعران برای توصیف پدیده‌های مختلف از جمله زن بر جا می‌گذارد. همچنان‌که در شعرهای شاملو و هوشنگ ابتهاج به واسطهٔ وجود انگاره‌های اجتماعی مانند آزادی، ستم‌ستیزی و عشق به هم‌نوع، توصیفات‌شان از زن ظهور و بروز منحصر به فردی یافته است. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد شاملو فراگیرتر از ابتهاج در توصیفات خود از زن تحت تاثیر انگاره‌های اجتماعی بوده است.

کلیدواژه‌ها: انگاره‌های اجتماعی،زن، احمد شاملو، هوشنگ ابتهاج.

تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۱۲/۰۲ تاریخ پذیرش : ۱۴۰۲/۰۲/۱۵

پست الکترونیکی: 1. h_arefii@yahoo.com 2. ali_far1345@yahoo.com
3. eshghi@iaus.ac.ir

مقدمه

اجتماعیات در ادبیات، عمدتا به تلاش ادیبان علاقه‌مند بـه مسـائل اجتمـاعی، دربـارهٔ فهـم عناصر اجتماعی در ادبیات ایران به‌ویژه شعر و متون ادبی قدما مربوط می‌شود. از جمله مسـائل اجتماعی، حضور زن و تاثیرگذاری‌اش در جامعه است که جایگاه او را در ادبیات هر کشـوری اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این حضور گاهی نقش بازدارنده و گاهی نقـش هدایت‌کننـده دارد و بـه این شکل جایگاه خود را در ادبیات هر دوره نمایـان می‌سـازد. بررسـی دقیـق آثـار ادبـی هـر دوره‌ای، بیانگر میزان تأثیرگذاری زنان در جامعه و نوع نگرش خالق آثار ادبی دربارهٔ زن است. نگاه هر شاعر به زن به‌عنوان شخصیتی حساس و مؤثر در جامعه، تحت تاثیر فضـای اجتمـاعی و باورهای اوست؛ بنابراین شاعران نقش مادر و خواهری، عاشق و معشوقی را گاهی با صفات مثبت و منفی در اشعارشان توصیف کرده‌اند.

پس از دورهٔ مشروطه، در پی تحولات بنیادی ایجاد شده در طرز فکر ایرانیان، تصـویر زن و نگاه به این مقوله دستخوش تغییرات عمیقی شد. در بطن این تغییر بیـنش، شـاعران اجتمـاعی حضور داشتند که در توصیفات خود از زن بازنگری کردند و این جریان، نقطهٔ عطفی در تاریخ شعر فارسی محسوب می‌شود.

بر این اساس، بررسی تصویر زن در شعر شاعران معاصر بدون عطف توجه به این تغییـرات اجتماعی بنیادین، ناقص و ناتمام خواهـد مانـد. عوامـل مختلفـی مثـل صنعتی‌شـدن جامعـه و گسترش شهرنشینی و افزایش آگاهی فرهنگی اجتماعی جوامع غربی تکالیف، حقـوق و نقـش زن را در حوزه‌های مختلف متحول کرد(دورانـت[1]، ۱۳٦٥، ج۱۱: ٤۳٦-٤۳۸). زمزمـه‌های ایـن تغییر و تحولات اساسا بعد از دوران مشروطه پدیدار می‌شود و در ذهـن و ضـمیر متفکـران و شاعران ایران رسوخ می‌یابد و از مفاهیم و مضامین جریان‌ساز و گفتمان محور شـعر محسـوب می شود؛ به عبارتی «وقتـی مشـروطیت و مقارنـات آن شـکل گرفـت، مسـئلهٔ زن و تربیـت و آموزش زن، در مرکز بحث‌ها و مقالات قرار گرفـت و یکـی از تم‌هـای اصـلی شـعر شـاعران مربوطه را نسائیات تشکیل داد. بهار، ایرج، عشقی، پروین، شـهریار و ... بهتـرین شـعرها را در این زمینه سروده‌اند»(شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰ :۸٦).

۱- William James Durant

در پرتو این تحول بنیادین بود که حال و هوای شعر عاشقانه فارسی در نیمهٔ دوم قرن بیستم دگرگون شد و زن که در شعر عاشقانهٔ فارسی، غالبا حضوری آشکار نداشت، به‌گونهٔ معشوقی زمینی و انسانی در مقابل دوستدار خویش ظاهر شد و خود توانست غزل شخصی خود را بسراید آن‌گونه که فروغ فرخزاد در تولدی دیگر(همان: ۸۷).

بیان مساله و سوالات تحقیق

این ادعا همواره مطرح بوده که شعر معاصر با مسائل اجتماعی پیوند عمیقی دارد. تصویر کلی و مسئلهٔ تحقیق نیز این است که زنان پا به پای مردان در مبارزات سیاسی اجتماعی حضور داشته‌اند و گاه به‌عنوان معشوقه‌ای توصیف شده‌اند که مرد را از چالش‌ها و نگرانی‌ها رهایی می‌بخشد و به وی آرامش می دهد. البته گاهی نیز خیانتکار و مکرآفرین گشته‌اند. این تصاویر برساخته از فضای اجتماعی و انسانی هر عصری است که زن را با صفات زنانه، اما نگاهی متفاوت همراه با تکریم یا تحقیر نشان می‌دهد. بررسی توصیف زن در شعر شاملو و ابتهاج، ما را با نگاه خاص این دو شاعر و جنبه‌های مختلف این موضوع رهنمون می‌کند. از طرفی، جامعه‌شناسی ادبیات، نشان‌دهندهٔ تاثیرگذاری و تاثیرپذیری شاعران و نویسندگان در اجتماع و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است. در این پژوهش، برای فهم بهتر و کامل‌تر توصیفات زن در مجموعه اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج از انگاره‌های اجتماعی[۱] کمک گرفته شد تا ابزار نظری متناسبی باشد برای مقایسهٔ این دو شاعر و مضامین که به کار گرفته‌اند.

اهداف و ضرورت تحقیق

جامعه‌شناسی ادبیات به‌عنوان نشان‌دهندهٔ تاثیرگذاری و تاثیرپذیری شاعران و نویسندگان از انگاره ها و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است؛ بنابراین هدف اصلی این تحقیق، آشکارسازی فردیت نگاه شاعران شاخصی مانند شاملو و ابتهاج است و تشریح آنچه اختصاص به شرایط اجتماعی یک فرهنگ و حتی یک شخص دارد. علاقه به تحقیق در انگاره‌ها و مضامین اجتماعی در شعر معاصری چون شاملو و ابتهاج، نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی تعهد این شاعران را در قبال مسائل جامعه بیشتر نمایان کند.

۱- Social imaginary

روش تحقیق

این پژوهش از نوع توصیفی‌تحلیلی مبتنی بر مطالعهٔ آثار کتابخانه‌ای به صورت داده‌بنیاد و کیفی است؛ به‌طوری‌که پس از خوانش دقیق آثار سه شاعر منتخب، با جمع‌آوری و استخراج شواهد از متن مجموعه اشعار آن‌ها به توضیح و تقسیم‌بندی و مقایسه آرا و اندیشه‌های‌شان پرداخته شده است؛ بنابراین ابتدا آثار شاملو و ابتهاج به‌دقت مطالعه شد. سپس مواردی مرتبط با مفاهیم و انگاره‌های اجتماعی در آثار آنان، انتخاب و ضمن مستندسازی ابیاتِ شاهد مثال جنبه‌های مختلف انگاره‌های اجتماعی توصیف و تحلیل شد. در واقع، انگاره‌های اجتماعی ابزار نظری متناسبی بوده که برای فهم بستر خلق درون‌مایه‌ها و مضمون‌های این دو شاعر در نظر گرفته شده است.

۱-٤- پیشینهٔ تحقیق

تاکنون دربارهٔ تصویر زن در شعرهای شاملو و ابتهاج به‌صورت جداگانه و مجزا، تحقیقات و مطالعاتی انجام شده است و پژوهشگران به بررسی زندگی و آثار آنان پرداخته‌اند. از جمله رضا براهنی در «طلا در مس»(۱۳۸۰) که اثری مفصل و کامل در نقد شعر معاصر است. همچنین «سفر در مه»(۱۳۸۱) از تقی پورنامداریان که تحلیل اشعار شاملوست. علاوه‌بر این، سیروس شمیسا در کتاب «راهنمای ادبیات معاصر»(۱۳۹۰) دربارهٔ پنج تن از شعرای معاصر سخن گفته است. محمد حقوقی در کتاب «شاملو و شعر زمان ما»(۱۳۹۲) به‌طور مختصر به شعر معاصر پرداخته است. زرقانی در کتاب «شعر معاصر ایران»(۱۳۸٤) مطالبی را درباره این دو شاعر مطرح کرده؛ اما به‌صورت جامع و کامل به مسائل اجتماعی بویژه تصویر زن نپرداخته است. قیصر امین‌پور نیز در «سنت و نوآوری در شعر معاصر»(۱۳۸٤) از این دو شاعر سخن گفته، اما به طور کامل از تصویر زن مطلبی نیاورده است. همچنین در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج»(۱۳۹۱) از صالحی مقدم، که به مضامین اجتماعی به‌صورت خاص نپرداخته است. منبع مهمی چون جامعه‌شناسی ادبیات فارسی(۱۳۹۰) از محمد پارسا نسب بررسی شد، اما در زمینهٔ بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر این دو شاعر و مقایسهٔ آن با یکدیگر، پژوهش خاصی انجام نشده است. وجه تمایز این تحقیق در مقایسه با پژوهش‌های دیگر، بررسی تطبیقی این دو شاعر در نگاه به زن، با تاکید بر انگاره‌های اجتماعی است.

بحث و بررسی

۲-۱- انگاره های اجتماعی زن در شعر

انگارهٔ اجتماعی[۱] را می‌توان بستری دانست که عمل و ادراک فرد را در موقعیتی معین ممکن می‌گرداند. کورنولیوس کاستوریادیس[۲] در کتاب سازمان انگارهٔ اجتماعی(۱۹۸۷) از جدی‌ترین‌ترین نظریه‌پردازانی است که به انگارهٔ اجتماعی پرداخته و آن را منبع بالقوهٔ خلاقیت و رهایی افراد و جوامع دانسته است. در واقع، انگارهٔ اجتماعی را به‌مثابهٔ نامی است که به مجموعهٔ حیات ذهنی جامعه در برههٔ تاریخی خاصی ارجاع داده می شود. وی جامعه را همچون ظرف و قالبی می‌داند که محتوای خاصی را تولید می‌کند. «هیچ وجود مادی معنای مشخصی نخواهد داشت، اگر از جامعه‌ای که آن را تولید کرده، مجزا گردد و حاوی معنای روشن و ناگزیری از فعالیت‌های انسانی زمینهٔ خود نباشد. در یک جنگل و به فاصلهٔ چند کیلومتر، دو قبیلهٔ ابتدایی با سلاح و ابزارهای مشابه ساختارهای اجتماعی و فرهنگی کاملا متفاوتی را ایجاد می‌کنند و توسعه می‌دهند»(اشتراوس[۳]، ۲۰۰۶: ۳۲۵)

تاریخ هر جامعه‌ای، ارتباط عمیق و وثیقی با انگاره‌های اجتماعی آن جامعه دارد. با این نگاه «انگارهٔ اجتماعی شیوه‌ای است که توسط آن، افراد جامعه خود را در تاریخ جای می‌دهند تا انتظارات معطوف به آینده، میراث سنت‌های گذشته و ابتکارات‌شان را در زمان حال به یکدیگر پیوند بزنند. افراد به کمک تخیل، نه فقط تخیل فردی، بلکه تخیل جمعی به این آگاهی دست می‌یابند»(ریکور[۴]، ۱۳۸۱ :۱۲)

برای جست‌وجوی انگاره‌هایی که در ساختن تصویری از زن در شعر فارسی، دخیل است باید در برخی پیش‌فرض‌های رایج در شعر فارسی موشکافی و تجدید نظر کرد. از جملهٔ آن‌ها زن به‌مثابهٔ معشوق ازلی و منزّه‌طلبانه است. برخی محققان معتقدند تصویر بازتاب‌یافته از معشوق ناب در شعر تغزلی ایران و توصیفات شاعران از معشوق، در واقع بازآفرینی و توصیفی از مردان است با خصایص زنان. جالب‌تر اینکه با معشوق ایرانی مواجه‌ایم که بیشتر دو جنسی است تا تک‌جنسی «به همین دلیل، تغزل ایرانی نیز بیشتر تغزلی مذکر است تا تغزلی

۱- Social imaginary
۲- Cornelius Castoriadis
۳- Leo Strauss
۴- Paul Ricœur

سالم؛ تغزلی که در آن جنس مرد و جنس زن، شروع به تجلیل از زیبایی‌های جسمانی، روحی، عاطفی و معنوی یکدیگر بکنند و دو قطب مخالف، ولی منطبق شونده بر یکدیگر یعنی مردانگی و زنانگی را در عالی‌ترین برخوردهای خود تصویر بکنند»(براهنی،۱۳۸۰: ۵۳۳-۵۳٤)؛ بنابراین، تصویر کلی از معشوق در تغزل فارسی آرمان‌گرایانه است تا واقع‌گرایانه. «وقتی درست دقت می‌کنیم، می‌بینیم که در ادبیات فارسی تصویری واقعی از زنان به دست داده نشده است. آنچه دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم در حقیقت نمایشی از موجودی به نام زن است که هیچ جا حضور نداشته و چون حضور نداشته و قلم در دست مردان بوده است، سیمای او را به هر گونه‌ای که پسند ایشان بوده، ترسیم کرده‌اند. این سیمای نمود یافته در ادبیات هم از جنس زن واقعی روزگار و دوره‌های گوناگون تاریخ ایران نیست. این زن گاهی زنی آرمانی است که تنها در رویاها و واقعه‌های شاعران و صوفیان نمود پیدا کرده یا زنی تحقیرشده و ناقص است که موجب ضلالت مردان بوده است»(حسینی،۱۳۹۳: ۱۲).

۲-۱-۱- مشروطه و تغییر تصویر زن

شعرها و مضامین سروده‌شده دربارهٔ زن گاهی چون صخره پرصلابت و استوار است و گاه همچون رود جاری و جوشان. بسیاری از پژوهشگران به این نکته اشاره کرده‌اند که موتور تحولات ادبی، مسائل و تحولات اجتماعی است؛ یعنی هرگاه تغییراتی در جامعه رخ دهد، ادبیات نیز به‌عنوان بخشی از جامعه آن تغییرات را در خود منعکس می‌کند و چونان آینه‌ای آن را باز می‌تاباند. همچنانکه بعد از جنگ جهانی جایگاه و مقام زن در جامعه و ادبیات ایران بازتاب ویژه ای پیدا کرد و با پیشرفت و تحول در هنجارهای اجتماعی، مقام و سیمای زنان جزو مسائل جدی و مهم شد.

ادبیات به‌ویژه، شعر معاصر تاثیر بسیاری از تحولات اجتماعی پسامشروطه را پذیرفت. جنبش مشروطه چندین ارمغان فرهنگی و اجتماعی برای جامعه ایرانی به ارمغان آورد که یکی از آن‌ها سرعت تحول و تغییرات بود. شعر فارسی نیز که در حدود یک هزاره بی‌تغییر و دگرگونی باقی مانده بود، بر اثر این تغییرات گسترده و پرشتاب دستخوش تحول شد و گونه‌ها و قالب‌های جدید را تجربه کرد و به تعبیری پوست انداخت. از سوی دیگر، نمی‌توان آثار ادبی را به‌عنوان اسناد تاریخی محض یا حقایق اجتماعی مسلم به شمار آورد؛ زیرا این آثار با بهره‌گیری از خلاقیت مؤلف و شیوه‌های خاص بیان به انعکاس مستقیم یا غیرمستقیم

رویدادهای اجتماعی می‌پردازند. بیشتر شاعران معاصر، در کورانی از حوادث و دشواری‌ها زیسته‌اند و زندگی آن‌ها را می‌توان انعکاسی از زندگی روزمرهٔ مردم آن عصر دانست.

یکی از تغییرات اساسی دورهٔ مشروطه، نگرشی است که شاعران درباره زن و تغزلات مذکر ایجاد می‌کنند. مهم‌ترین مدعای محققان و شاعران دوره و پس از مشروطه این است که «اگر از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی به شعر گذشته فارسی بنگریم، یکی از بزرگ‌ترین کمبودهای آن را فقدان زن خواهیم یافت»(براهنی،۱۳۸۰: ۵۳۵) با این پیش‌فرض معرفت‌شناختی است که نوعی آسیب‌شناسی و بازنگری بنیادی در این حوزه اتفاق می‌افتد. رویکرد انتقادی جدید، معشوق مذکر را به پرسش می‌کشد؛ چراکه «این نوع تغزل مذکر، دو عیب اساسی داشته است: یکی اینکه مرد تصویری جامع از زن به دست نداده است و دیگر این که هیچ زنی نه تصویری از خود در شعر مردان دیده و نه توانسته است به شیوه‌ای سالم، تصویری از مرد در تغزل زنانه خود بدهد. به همین دلیل، تا زمان فروغ فرخزاد، شعر فارسی از داشتن معشوق مرد، معشوق مردی که از دیدگاه جنسی، عاطفی و جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است»(همان: ۵۳۳-۵۳٤)

در مقام مقایسه، یکی از امتیازات شعر نوی فارسی را هم از نظر فرهنگ شعری، محتوای عاشقانهٔ شعر تغزلی می‌دانند که از سلامت جسمانی و عاطفی برخوردار شده است و دیگر مثل گذشته ویژگی‌های معشوق‌های شعر امروز فارسی را از نظرگاه مختلف با یکدیگر اشتباه گرفته نمی‌شود.(همان: ۵۳٦)

۲-۲- انگاره‌های اجتماعی شاملو در توصیف زن

۲-۲-۱- ستم‌ستیزی

شاملو با تاثیر از فضای اجتماعی و سیاسی روزگار خود اشعاری سروده که دربردارندهٔ روشنگری های اجتماعی و روشن کردن مسیر مبارزه توسط زنان است. «برخی معتقدند که بی‌پروایی و شهامت شاملو در درگیرشدن با ستم اجتماعی از او چهره‌ای متفاوت ساخته است(فلکی،۱۳۸۰ :۵). لازمهٔ شناخت این چهرهٔ متفاوت «بدون تردید برای کسانی که اصولا با زیر و بم‌های مسائل امروزی انسان و جامعه بیگانه‌اند، درک و احساس شعرهای واقعی امروز اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است. روشنفکر کسی است که از جریان‌های علمی و هنری و سیاسی و اجتماعی عصر خویش باخبر است. زندان، سانسور، نابرابری، ظلم، استثمار و

استعمار را می‌شناسد و نسبت به آن حساس است»(پورنامداریان، ۱۳۸۱: ٦٧) شاملو بیش از هر شاعر دیگر از جریان‌های اجتماعی مختلف تاثیر پذیرفته و در حقیقت شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرده که وطنش در دورهٔ بحرانی خاصی به سر می‌برده است(حقوقی، ۱۳۹۲: ۳۰). او در شعر «تا شکوفه سرخ یک پیراهن» با به کارگیری استعاره‌های شعری می‌گوید:

«سنگ می‌کشم بر دوش/ سنگ الفاظ/ سنگ قوافی را/ ...و در زندان شعر/ محبوس می‌کنم خودم را/...نگاه‌شان انجماد یک حماقت است/... شما/ که در تلاش شکستن دیوارهای دخمه اکنون خویش‌اید/ ...نه آن دیگرتران/ که کوره دژخیم شما را می‌تابانند/ با هیمه باغ من/... شط تازیانه/ بر آب سرخش/ سم ضربه پرغرور اسب وحشی خشم/ بر سنگ‌فرش کوچهٔ تقدیر(شاملو، ۱۳۸۷ :٤٩-٦١).

چنین شعری نشان می‌دهد که شخصیت هنری و جهان‌بینی شاملو نسبت به شعرهای قبلی از جمله مجموعه «آهنگ‌های فراموش‌شده» دچار تغییر و تحول عمیقی شده است و همه زمینه‌های تند سیاسی و اجتماعی دارند(پورنامداریان، ۱۳۸۱ :۱۰٤-۱۰۵). زمینهٔ اصلی شعرهای او را عواطف ناشی از تاثرات اجتماعی است که رقم می‌زند. شعر او سرگذشت مهر و کین، یأس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است، اما محور اصلی تمام این عواطف اجتماع است و مردمش(همان :۱۰۹).

۲-۲-۲- عشق؛ از رکسانا تا آیدا

معشوق فرضی شعر شاملو ابتدا رکسانا و سپس آیداست. به همین دلیل می توان شعرهای عاشقانهٔ شاملو را به دو دورهٔ تقسیم کرد. شاملو در مقدمهٔ هوای تازه مطرح می کند: «به پاس تعبیر عظیم و انسانی اش/به پاس عاطفه ی سرشارش/ که در این برهوت بدگمانی و شک/ چون شبچراغی می درخشد و روح را از تنهایی و نومیدی رهایی می دهد(شاملو،۱۳۸۷ :۸۵). او نور و روشنایی را به رکسانا نسبت می دهد، امید و رهایی را در احساساتی می داند که رکسانا برای او به ارمغان آورده است. شخصیتی که چون نسیم،بر شاملو می وزد و او را بیدار، امیدوار و سرشار از عشق می کند. در شعر رکسانا، صحبت از مردی است که سایهٔ او بر شن های کنار ساحل افتاده و حوادث، رنج ها، ماجراها و عشق را به دنبال خود آورده است. به این دلیل مردم او را خردباخته و دیوانه می خوانند امّا او خواهانِ کسی ست که برایش عشق و زندگی به ارمغان آورد اگرچه در فرجام شعر، عشق شکست خوردهٔ خود را نظاره می کند:

«و هر کس آنچه را که دوست می‌دارد در بند می‌گذارد/و هر زن مروارید غلتانِ خود را/ بـه زندانِ صندوق اش محبوس می‌دارد(همان :۲٦٤).

در شعر «غزل آخرین انزوا» بازهم نومیدی را مصرانه مطرح می کند:

«... عشقی به روشنی انجامیده را بر سرِ بازاری فریاد نکرده،

منادیِ نامِ انسان

و تمامی دنیا چه گونه بوده‌ام؟(همان: ۲٦۸).

در شعر «غزل بزرگ»شاعر رکسانا را «زن مهتابیِ من» می خواند و از او می طلبد کـه بـاهم باشیم. یعنی مرحلهٔ قبل را که از محبوب تعریف می کرد سپری کرده و وارد مرحلهٔ جدیـدی از زندگی با زن مهتابی شده که پردرد و ناامید می گوید:

«و آن طرف

در افق مهتابی ستاره رو در رو

زن مهتابی من ...

و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفش درد طلوع می‌کند:

مرا به پیش خودت ببر!

سردار بزرگ رویاهای سپید من!

مرا به پیش خودت ببر!(همان :۲۷۷).

در شعر «غزل آخرین انزوا» شاعر معشوق خیالی‌اش را به مادری مانند می کند که کـودکش را تنها گذاشته:

«چیزی عظیم‌تر از تمام ستاره‌ها، تمام خدایان: قلب زنی که مرا کودک دست‌نواز دامن خـود کند! چرا که من دیرگاهی است جز این هیبت تنهایی که به دندان سرد بیگـانگی جویـده شـده است نبوده‌ام/ ... / عابر بیابانی بی کس ام که از وحشت تنهـایی خـود فریـاد مـی زنـد...(همان :۲۷۳).

در شعر معروف «پریا» نیز زنان قصه یعنی پریان را می‌بینم که در جنگ میان مردان اسـیر بـا دیوان جادوگر جز خیال پردازی و ناپایداری و بالاخره گریه و زاری کاری ندارد.

در مجموعه شعر «باغ آینه» که پس از «هوای تازه» و قبل از «لحظه ها و همیشه» چاپ شده، شاعر همچنان در تکاپوی یافتن روح و فرشتهٔ همزاد خود است به همین دلیل دیگران را بهاء نمی دهد:

«من اما در زنان چیزی نمی‌یابم گر آن همزاد را روزی نیابم ناگهان خاموش (شاملو،۱۳۸۷: ۳۳۳).

حوشبختانه این تکاپو در مجموعهٔ «آیدا در آینه» به نتیجه می‌رسد:

اکنون من و او دو پاره یک واقعیت ایم(همان:٤٨١).

به جرات می توان گفت «آیدا در آینه» نقطهٔ اوج شعر شاملو است. دیگر در آن سبک نیما و نه از نثرهای رمانتیک، خبری نیست و مهمتر اینکه شاعر سبک و زبان مخصوص خود را خلق کرده است. «نحوهٔ بیان این شعرها ساده است و از زبان فاخری که به سیاق متون قدیمی در آثار بعدی شاملو غلبه دارد، چندان اثری نیست. شاعر شور عشق تازه را سرچشمه جدید آفرینش هنری خود می‌بیند(نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

در شعرِ به «سرود آن کس که از کوچه به خانه باز می‌گردد» شاعر روح زندگی اش را در لذت مادرشدنش می بیند، مادری که باعث شکل گیری سعادت و اعتماد است:

«نه در خیال که رویاروی می‌بینم
سالیانی بارور را که آغاز خواهم کرد
خاطره‌ام که آبستن عشقی سرشار است
کیف مادر شدن را در خمیازه‌های انتظار طولانی
مکرر می‌کند.
...
تو و اشتیاق پر صداقت تو
من و خانه مان
میزی و چراغی. آری
در مرگ‌آورترین لحظه انتظار
زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم؛
در رویاها
و در امیدهایم !...

خانه ای که در آن سعادتِ پاداش/ اعتماد است(شاملو، ۱۳۸۷: ٤٦٧).

در شعر« جاده ای آن سوی پل» برای شاملو عشق به آیدا در شرایطی رخ می‌دهد که شاعر از آدم‌ها دنیاهاشان خسته شده و خواهان پناهگاه و گوشه نشینی است :

«مرا دیگر انگیزهٔ سفر نیست
مرا دیگر هوای سفری به سر نیست
قطاری که نیمه‌شبان نعره کشان از ده ما می‌گذرد
آسمان مرا کوچک نمی‌کند
و جاده‌ای که از گُرده ی پل می‌گذرد
آرزوی مرا با خود به افق‌های دیگر نمی‌برد
آدم‌ها و بویناکی دنیاهاشان یکسر
دوزخی است در کتابی که من آن را
لغت به لغت از بر کرده‌ام
تا راز بلند انزوا را دریابم(همان:۵۰۱).

عشق به آیدا برای شاملو به منزلهٔ بازگشت از شهر به روستا و از محیط اجتماعی به طبیعت است. و این گریز در «آیدا در آیینه» خود را بیشتر نمایان می کند:

و آغوشت
اندک جایی برای زیستن
اندک جایی برای مردن

و گریز از شهر که با هزار انگشت، به وقاحت پاکی آسمان را متهم می‌کند(همان :٤٩٥).

شیفتگی به آیدا در کتاب بعدی شاملو «آیدا: درخت، خنجر و خاطره»به نقطهٔ کمال خود می‌رسد؛ تا جایی که او را به دوستی و یگانگی اش به دستان مهربانش می شناسد و برای او شعر می سراید که از او گریزی نیست:

«نخست
دیرزمانی در او نگریستم
چندان‌که چون نظر از وی بازگرفتم در پیرامون من
همه چیزی

با هیئت او در آمده بود.

آن گاه دانستم که مرا دیگر

از او

گریز نیست(همان:۵۱۰).

چهرهٔ زن در اشعار شاملو به‌تدریج از رکسانا به آیدا دقیق‌تر می‌شود، برای شاملو، در وصف رکسانا هنوز حیا برای طرح مسائل وجود دارد به همین دلیل پنهان تر است. برعکس در آیدا، چهرهٔ زن شکوفاتر و خواننده او را، انسانی دارای هویت و روحی منحصربفرد می داند. در اینجا عشق یک تجربهٔ مشخص است در شعر «آیدا در آیینه» نمی توانیم به عشقی آزاد و برابر، بین دو نفر دست پیدا کنیم همانطور که شاعر در «جادهٔ آن سوی پل» و «ققنوس در باران» بیان کرده است که آیدا فقط تسکین دهنده و آفرینندهٔ آرامش است.

گریز شاملو به دامن عشق، عشقی که در متنی از تیرگی و فلاکت اجتماعی جریان دارد، آن هم از سر اضطرار و درماندگی، شعرهای عاشقانه ای را به وجود آورده است که رنگی خاص و استثنایی دارد(براهنی، ۱۳۸۰، ج۱: ۱۳۱) در این شعرها بیش از آنکه حقانیت شیرین عشق به اثبات برسد و تاثیر گذارد، واقعیت های تلخ اجتماعی برملا می‌شود. حتی بوسه از معشوق او را به یاد بوسه‌هایی می اندازد که یاران با دهان سرخ زخم های خویش بر خاک نهادند.

عشق در ذهن شاملو حال و هوایی رمانتیک و توام با سوز و ناله‌های متداول عاشقانه ندارد؛ چراکه شعاع این عشق به آینهٔ ذهنی می‌تابد که درد کشیده و زخم خورده است. ذهنی سرشار از خاطره‌های تلخ شکست و اندوه و یأس و پربار از واقعیت‌ها و شناخت‌های تلخ اجتماعی. در این شعرهای عاشقانه، تقدیس عشق در متنی از نقد زندگی و اجتماع جریان می‌یابد. «عشق شاملو توأم با شادخواری و از سر بی‌دردی و بی‌عاری نیست. عشق برای او دستاویزی است برای زیستن و ماندن. در محیطی که تلخی و دروغ و نکبت و فلاکت از فضایش می‌بارد و فاصله‌ها بیداد می‌کنند، ماندن ناگزیر خود شهامتی است. و شاید عشق جز بهانه‌ای ناگزیر، چیزی بیش نباشد»(همان:۱۳۷).

۲-۲-۳- مبارزهٔ سیاسی

شاملو پس از بیرون آمدن از انزوا، دفترهای جدید شعر او چون «دشنه در دیس»، «ابراهیم در آتش»، «کاشفان فروتن شوکران» و «ترانه‌های کوچک غربت» توجه او را به مسائل اجتماعی

و به‌خصوص مبارزهٔ مسلحانهٔ چریکی شهری در سال‌های ۵۰ نشان می‌دهد. بی‌تردید«کسانی که با شعر شاملو انس دارند به آسانی درمی‌یابند که اصولا ساختار ذهنی وی ساختاری مدرن است»(پورنامداریان، ۱۳۸۱ : ۷٦).

شاملو در دوران زندگی شاعرانه اش بویژه در سال های ۱۳۲٦خودش را خشمگین و ناراحت از جامعه نشان می دهد چهره ای ناراحت در برابر سنت های جامعه. او در مجموعهٔ «هوای تازه» سعی می کند با استفاده از استعاره ها مطرح کنندهٔ آشوبی باشد که تمام وجودش را در برگرفته است:

«از زره جامه‌تان اگر بشکوفید/ باد دیوانه/ یال بلند اسب تمنا را(شاملو، ۱۳۸۷: ۱۱٦)، «مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را/...نازلی ستاره بود/ یک دم دریـن ظلام درخشید و جست و رفت.../ نازلی بنفشه بود/ گل داد و مژده داد: زمستان شکست(همان:۱۱۳). «کفتر چاهی شدم از برج ویران پر کشیدم/ سایه ابری شدم بر دشت‌ها دامن کشاندم/ آهوی وحشی شدم از کوه تا صحرا دویدم/ ماهی دریا شدم بر آب‌های تیره راندم... پس سمندر گشتم و بر آتش مردم نشستم(همان: ۲۰۵).

در حقیقت، شاملو عشق به انسان را در عرصهٔ مبارزه سیاسی دریافته است. او به تاکید خویش قبل از ورود به عرصهٔ مبارزه، به مسئلهٔ انسان و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است، اما از آن پس با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگشان، آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان به‌ویژه ستایش نخبگان کرده است(مختاری، ۱۳۷۸ :۲۷۲).

احمد شاملو در سال‌های آغاز چهارمین دههٔ زندگی خویش در ادامهٔ راه خود به «باغ آینه» می‌رسد؛ کتابی که اغلب شعرهای آن را هاله‌ای از ابهام راستین در برگرفته و از دیدی عمیق نشان دارد. شاعر «باغ آینه» اگر در هوای تازه دعوت دختران شرق و غرب را رد می‌کند و صرفاً دعوت آن چند مرد را می‌پذیرد و هرگز خنجرش را از دست فرو نمی‌برد، در اینجا با حالتی اندیشمندانه، نگرندهٔ نگران همهٔ آن چشم‌اندازها و رخداده‌هاست (حقوقی،۱۳۹۲ :۸۹).

«در هر کنار و گوشهٔ این شوره‌زار یاس/چندین هزار جنگل شاداب /ناگهان/ می‌روید از زمین/ آه ای یقین گمشده، ای ماهی گریز/ در برکه‌های آینه لغزیده تو به تو/ من آبگیر صافی‌ام، اینک به سحر عشق / از برکه‌های آینه راهی به من بجو(شاملو، ۱۳۸۷: ۳۳۵). «شب با گلوی

خونین، خوانده است دیرگاه/دریا نشسته سرد/ یک شاخه / در سیاهی جنگل /به سوی نور/ فریاد می‌کشد(همان:۱٤۹). «چراکه محمولهٔ ارابه‌ها نه دار بود و نه آزادی(همان:۳٤۸). ... آسمان را بگو از الماس ستارگانش خنجری به من دهد(همان:۳۵۹)، «جنگل با ناله و حماسه بیگانه است/ و زخم تبر را با لعاب سبز خزه / فرو می‌پوشد/ شب بیمار است(همان: ۳۵۹). «سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گردهٔ اسبی سرکش بر دروازهٔ افق به انتظار ایستاده بود، علف‌های تلخ در مزارع گندیده خواهد رست/ و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت/ مرا از زره نوازش‌ات رویین‌تن کن(همان:۳۸۳).

شاملو در مجموعه اشعار «باغ آیینه» بویژه در شعرهای «از شهر سرو» و «شبانه» و «ماهی» و «مرثیه ای برای مردگان دیگر» تصاویری از یاس و ناامیدی و مهمتر از عدم فضای اجتماعی جامعه برای مبارزه با حاکمان ستمگر را مطرح و بیان می کند که دیگر به جامعه امیدی ندارد به همین دلیل از استعاره های مفهومی برای توصیف فضای حاکم بر جامعه بهره می برد. اگرچه یاس و اندوه از عدم برقراری عدالت و تساوی حقوق و جنبش و تحرکات مردم شاعر را به سمت نفرت سوق می دهد. اما با تمام این ها با کمک عشق لحظات تاریک و ناامیدانهٔ او روشن کند و اندیشهٔ مبارزه در تمام وجود شاعر شکل بگیرد.

«ظاهرا در اندیشه شاملو، عشق و مبارزه به صورت کلیت یکپارچه وجود دارد. در شعرهای «تو را دوست دارم»، «دیگر تنها نیستم»، «سرچشمه»، و «بهار دیگر» تصویری که شاملو از زن خلق می‌کند «چهره یا چهره‌هایی مه‌آگین و بی‌نام و نشان از زن، زنانی هویداست که در این دوره هم‌گام و همراه شاعر بوده و شاید در مبارزات سیاسی او نیز شرکت داشته‌اند»(فرخ‌زاد، ۱۳۸۳: ۳۷).

«چنین زاده شدم در بیشهٔ جانوران و سنگ/ گهواره تکرار را ترک گفتم/ زیبایی تو / لنگری است/ نگاهت شکست ستمگری است/ آنک چشمانی که خمیرمایهٔ مهر است/ وینک مهر تو:/نبردافزاری/ تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم»(شاملو،۱۳۸۷: ٤۵۱).

«بوسه‌های تو / گنجشککان پرگوی باغ‌اند/ و پستان‌هایت کندوی کوهستان‌هاست/ و تنت/ رازی‌ست جاودانه(همان،۱٤۱)، نخل من ای واحهٔ من/ در پناه شما چشمه سارِ خنکی هست/ که خاطره اش/ عریان ام می کند(همان:٤۷۵).

نکتهٔ جالب توجه این است که شاملو در توصیف معشوق هم از استعاره‌های مفهومی جنگ از جمله مهر به‌مثابه نبردافزار و نگاه به‌مثابه شکست ستمگر بهره گرفته است که چنین استعاره‌هایی نشان‌دهندهٔ آمیختگی عشق و مبارزه است. در حقیقت شاملو بعد از ناامیدی از آحاد جامعه و روی آوردن به عشق سعی می‌کند به جنگ ستمگران برود. چنین است که برای زیستن امیدی تازه پیدا می‌شود. شعرهای کتاب آیدا در آینه و آیدا، درخت و خنجر و خاطره اغلب تقدیس این عشق است و شکایت و گله از مردمی که دست از مبارزه کشیدند و آنان که به ظلمت گردن نهادند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند(پورنامداریان، ۱۳۸۱ : ۱۲۶-۱۲۵). تصویرپردازی در عاشقانه‌های شاملو، به دلیل همریشگی و همگرایی عشق فردی و اجتماعی و پیوند گسست‌ناپذیر این دو، به اوج نوگرایی زبانی و محتوایی می‌رسد. در این عاشقانه‌ها، معشوق با صفات و ویژگی‌هایی که نشان از آرمان‌گرایی و آزادی‌طلبی شاعر دارد، وصف می‌شود(حسن‌زاده میرعلی و محمدپور،۱۳۹۲ :۱۲۹).

در این مقطع «انسان و «من» در معشوق تبلور می یابد، عظمت انسانی در خانهٔ عشق حراست می‌شود. تجسم نهایی عشق در مواجهه با دیگران یا مخالفان و ناهماهنگان و در دشنام و نفرین و استهزای ستیزه جویانه، گاه نسبت به اینان و گاه نسبت به کل «خلایق یاوه» و هستی و جهان و سرنوشت و ... صورت می پذیرد»(مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۷-۲۷۸)

با خواندن اشعار شاملو متوجه خواهیم شد که او نیز خیلی فراتر از دیگر شعرای معاصرش از لحاظ عاطفی با وجدان بیدار اجتماعی، تحت تاثیر مسائل اجتماعی است و بیشتر اشعار او در برگیرندهٔ دردهای مردم روزگار خود است: شب با گلوی خونین/خوانده ست/ دیرگاه/ دریا نشسته سرد/ یک شاخه/ در سیاهی جنگل/ به سوی نور / فریاد می‌کشد(شاملو،۱۳۸۷ :۳٤٦).

۲-۳- انگاره‌های اجتماعی ابتهاج در توصیف زن

۲-۳-۱- زیبایی و دردمندی

زن به‌مثابهٔ معشوق در اشعار ابتهاج بازتاب فراگیری دارد و او ستایشگر زیبایی‌ها و دلربایی‌های معشوق است. علاوه بر این، او شاعری است که مفاهیم اجتماعی را در شعر خود بیان می‌کند و هدفش بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است. ابتهاج می‌کوشد شعرش پیام انسانی داشته باشد و مردم را با حوادث و رویدادهای زمان خویش آشنا کند. روح شاعران شعر اجتماعی با احساس مسئولیّت‌های اجتماعی سرشته شده و شاعر با مردم و در میان مردم

زندگی می‌کند. او خود را تافتهٔ جدا بافته از جامعه حس نمی‌کند، بلکه در دریای اجتماع غـرق می‌شود، حس می‌کند، می‌اندیشد و با جریانات اجتماع می‌آمیزد و در میان آن فرو می‌رود.

ابتهاج در دشت فراخ اجتماع و به هر سوی و زاویهٔ آن گـام می‌نهـد تـا زمانـهٔ خـویش را بشناسد و به ادراک و شعور اجتماعی دست یابد؛ هرچند در میان شاعران معاصر کمتر بـه‌عنوان شاعری اجتماعی شناخته شده است. او البته دغدغـهٔ فرودسـتان و طبقـات محـروم را در شـعر خویش داشته و دربارهٔ آنان سروده است: دیرست، گالیا/ در گوش من فسانهٔ دلدادگی مخـوان!/ دیگر ز من ترانهٔ شوریدگی مخواه/ دیرست گالیا! به راه افتاد کاروان/ عشق من و تـو؟ آه/ ایـن هم حکایتی است/ اما در این زمانه که درمانده هرکسی/ از بهر نان شب/ دیگـر بـرای عشـق و حکایت مجال نیست/ زیباست رقص و ناز سرانگشت‌های تو/ بر پرده‌های ساز، امّا، هزار دختر بافنده این زمان/ با چرک و خون زخم سرانگشت‌هایشان/ جان می‌کنند در قفس تنـگ کارگـاه/ از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن/ پرتاب می‌کنی تو به دامان یک گدا(ابتهاج،۱۳۳۰: ٤٧)

این شعر را می‌توان از مردمی‌ترین اشعار ابتهـاج به‌شـمار آورد کـه در آن تصـویر تلخـی از حقایق و دردهای اجتماعی و حتی سیاسی را تا فرازهای پایانی شعر به تصـویر کشـیده اسـت. نکتهٔ مهم دیگر زبان شعر در بیان مسائل اجتماعی است. ابتهاج در تمام دوران شاعری خـویش و به گفتهٔ پژوهشگران، زبانی نرم و تغزلی داشته است؛ حال آنکه برای بیـان مسـائل اجتمـاعی زبان نرم و تغزلی نامناسب است و حتی در زمانی که ابتهاج انتخـاب می‌کنـد بـه بیـان مسـائل اجتماعی و سیاسی بپردازد، این نامناسب بودن زبان خود را نشان می‌دهـد: دیباچـهٔ خـون/ نـه، هراسی نیست/ من هزاران بار/ تیرباران شده‌ام/ و هزاران بار/ دل زیبای مرا از دار آویخته‌انـد/ و هزاران بار/ با شهیدان تمام تاریخ/ خون مرا بر زمین ریخته‌اند/ سرگذشت دل مـن/ زندگی‌نامـهٔ انسـان اسـت/که لـبش دوخته‌اند/زنـده اش سـوخته‌اند/ و بـه دارش زده‌انـد/آه ای بابـک خرمدین/...(همان، ۷۵).

۲-۳-۲-دردهای اجتماعی

مهم‌ترین نشانهٔ بازشناسی شعر معاصر از نظـر انگاره‌هـای اجتمـاعی را می‌تـوان اشـاره بـه دردهـای اجتمـاعی دانسـت. دردهـای اجتمـاعی گسـترهٔ فراوانـی دارنـد و ایـن عنـوان خـود زیرمجموعهٔ گسترده‌ای دارد. دیدگاه ابتهاج در مقایسه بـا شـاملو متفـاوت اسـت. اگرچـه نگـاه تک‌قطبی دارد؛ اما نگاهش محترمانه و برای زن مقام والایی را قائل اسـت و تاکیـد می‌کنـد کـه

وجود زن موجب آرامش و مایهٔ انس و الفت در کانون خانواده است که البته این جایگاه نشـان می‌دهد که زن چه نقش کلیدی را در جامعه ایفا می‌کند:

بُوَد که باردگر بشنوم صدای تو را؟ ببینم آن رخِ زیبای دلگشای تو را؟
بگیرم آن سرِ زلف و به روی دیده نهم ببوسم آن سر و چشمانِ دلربای تو را؟
ز بعدِ این همه تلخی که می‌کشد دلِ من ببوسم آن لبِ شیرینِ جان‌فزای تو را؟
کِی‌ام مجالِ کنار تو دست خواهد داد که غرقِ بوسه کنم باز دست و پای تو را؟
مبـاد روزیِ چشم من ای چراغِ امید که خالی از تو ببینم شبی سرای تو را
دل گرفتهٔ من کی چو غنچه باز شود مگر صبا برساند به من هوای تو را
چنان تو در دلِ من جا گرفته‌ای ای جان که هیچ کس نتواند گرفت جای تو را...
ز روی خوبِ تو برخورده‌ام ، خوشا دلِ من که هم عطای تو را دید و هم لقای تو را
سـزای خوبـی تو بر نیامد از دستـم زمانه نیز چه بد می‌دهد سزای تو را
به ناز و نعمت باغ بهشت هـم ندهـم کنارِ سفرهٔ نان و پنیر و چای تو را
به پایداری آن عشقِ سربلند قسم که سایهٔ تو به سر می‌برَد وفای تو را

(ابتهاج ، ۱۳۷۰ : ٦۳)

و دیگر شعر ابتهاج که باز هم نگاهی عاطفی به زن دارد:

نشسته‌ام به در نگاه می‌کنم
دریچه آه می‌کشد!
تو از کدام راه می‌رسی؟
خیال دیدنت چه دلپذیر بود
جوانی‌ام در این امید پیر شد
نیامدی و دیر شد(ابتهاج، ۱۳۷۰: ۱۸۷).

ابتهاج در شعر سرگذشت، جایگاه زن را در شمایل مادری ناامید و نگران می‌نگرد:

باز باران است و شب چون جنگلی انبوه
از زمین آهسته می‌روید
با نواهایی به هم پیچیده زیر ریزش باران
با خود او را زیر لب نجواست

سرگذشتی تلخ می‌گوید
کوچه تاریک است
بانگ پایی می‌شود نزدیک
شاخه‌ای بر پنجره انگشت می‌ساید
اشک باران می‌چکد بر شیشهٔ تاریک
من نشسته پیش آتش در اجاقم هیمه می‌سوزد
دخترم یلدا
خفته در گهواره می‌جنباندش مادر
شب گرانبار است و باران همچنان یکریز می‌بارد
سایهٔ باریک اندام زنی افتاده بر دیوار
بچه‌اش را می‌فشارد در بغل نومید
در دلش انگار چیزی را
می‌کنند از ریشه خون‌آلود
لحظه‌ای می‌ایستد خم می‌شود آهسته با تردید
رعد می‌غرد
سیل می‌بارد
آخرین اندیشهٔ مادر
چه خواهی شد؟
آسمان گویی ز چشم او فرو می‌بارد این باران
باز باران است و شب چون جنگلی انبوه
بر زمین گسترده هر سو شاخ و برگش را
با صداهایی به هم پیچیده دارد زیر لب نجوا
من نشسته تنگ‌دل پیش اجاق سرد
دخترم یلدا
خفته در گهواره‌اش آرام(همان: ۱۸۷).

و در دوبیتی تنهایی :

سپیده سر زد و مرغ سحر خواند سپهر تیره دامان زرافشاند
شبی گفتی به آغوش تو آیم چه شب‌ها رفت و آغوشم تهی ماند

(همان: ۱۳۷)

در مجموع، ابتهاج نگاهش به زن، عاشقانه بوده و در بیتی دیگر هم این نگاه نمود بیشتری پیدا می‌کند:

پری بودی و با من راز کردی به ناز و عشوه عشق آغاز کردی
مرا آواز دادی، چون رسیدم کبوتر گشتی و پرواز کردی

(همان: ۱٦۷)

۲-۳-۳- عاشقانه‌های اجتماعی

ابتهاج را می‌توان شاعر عاشقانه‌های اجتماعی دانست. وی از همان سروده‌های نخستین خویش عشق را جلوه‌گر ساخت. نخستین جلوه‌های شاعری ابتهاج مجموعه غزلیاتی است که با فضایی بسیار رمانتیک و حتی می‌توان گفت کلاسیک سروده شده و اگر مزیت زبانی این اشعار نبود حتی می‌شد ابتهاج را در این دوره شاعری بی بهره از نوآوری به شمار آورد.

از سال ۱۳۵۰ به بعد، در اشعار وی عشق شکلی متفاوت و متعالی می‌یابد. رنج همواره در کنار عشق مطرح می‌شود. شاعر در بیان عشق هرچند ناامید نیست، اما اندوه بیشتر وجود او را در برگرفته است. جهان پیرامون او گویا زندانی است که دروازهٔ گریز از آن عشق است؛ اما این عشق را کجا می‌توان جست و چگونه می‌توان یافت. شاعر در پی پرسش به این پاسخ است و همین کاوشگری و جست‌وجو شاملو را شاعری برجسته و ممتاز و از فردیت محض خارج می‌کند و به‌نوعی توجه به انسان زیسته در اجتماع می‌رساند. درحقیقت آنچه ابتهاج را متفاوت می‌کند، آن عشقی است که می‌تواند از سطح معشوق فردی و شخصی فراتر برود و به سطح معشوقی برای انسانیت و بشر برسد. آنچه در شعرهای عاشقانهٔ ابتهاج به چشم می‌خورد زن نوعی است که یک جهان می‌توانند پیرامون عشق وی از ناامیدی برهند و این عشق می‌تواند سازندگی اجتماعی به دنبال داشته باشد.

تصویر مسلط دیگری که در شعر ابتهاج دیده می‌شود دست‌نیافتن به معشوق و ناکامی در مسیر عشق است. این موضوع باعث شده است که عاشق پردرد، در حالی که چشمانش پر از اشک است، ناله سر دهد. در واقع، این ناله، نغمهٔ عزاست. شاعر از آن جهت که در مسیر عشق

نتوانسته کامیاب شود و به معشوق برسد، عشق خود را مرده به شمار می‌آورد حال آنکه در عمق وجود خویش بر جاودانگی عشق اعتقاد دارد. از دیدگاه ابتهاج، عشق اگرچه دست نایافتنی است و هجران و دوری عاشق را آزرده می‌سازد، ولی این عشق، همیشه در دل وی زنده است ابتهاج در شعری(امشب به گور می‌برم و خاک می‌کنم...)، آسیب‌ناپذیری عشق در برابر حوادث و استواری آن را می‌ستاید و سیمای والای عشق را پاس می‌دارد؛ می‌توان نتیجه گرفت عشق از دیدگاه ابتهاج مردنی نیست.

گاهی در اشعار ابتهاج، عشق بی‌ارزش شمرده می‌شود. یکی از علل دست کم گرفتن عشق و بی‌ارزش شمردن را اوضاع اجتماعی می‌داند. در دلی که به جای محبّت، غم و نگرانی نان شب و ثروت وجود داشته باشد، به یقین عشق مقدس جایی نخواهد داشت و دیگر حکایتی از عشق در اذهان نخواهد ماند. ابتهاج با انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خویش، آن را دلیل اصلی دوری از عشق می‌داند. در این گونه اشعار، عشق به زن جای خود را به عشق توده‌های اجتماعی داده است و در واقع، شاعر از رمانتیسم فردی به رمانتیسم اجتماعی روی آورده است. شاید بتوان نتیجه گرفت عشق به مردم و جامعه و نفرت از استبداد چنان در دل ابتهاج ریشه دوانیده است که از هیچ چیزی و کسی هراس ندارد و با گذشتن از منِ فردی، به منِ نوعی رسیده است و به همین جهت هیچ گاه نمی‌میرد و همیشه و همه جا حضور دارد: نه، هراسی نیست / من هزار بار / و هزاران بار / دل زیبای مرا از دار آویخته‌اند / و هزاران بار / با شهیدان تمام تاریخ / خون جوشان مرا / به زمین ریخته‌اند(ابتهاج، ۱۳۸۷: ۳۲۲).

ابتهاج تنها به مردم عصر خویش عشق نمی‌ورزد، بلکه به مردان آزادهٔ تمام تاریخ، از هر فرقه، قوم، زبان، زمان و مکان که باشد، اظهار عشق می‌کند. بابک خرّمدین، قهرمان دیار آذربایجان را به نیکی می‌ستاید، منصور حلاج را می‌ستاید و به او عشق می‌ورزد و همچنین مردم آزادی‌خواه بولیوی، ویتنام، شیلی و فلسطین ابراز علاقه می‌کند و شهادت نوجوان ایرانی در جنگ با عراق را شهادت خویش می‌داند. این چنین در خون آغشته شدم / و همین امروز / با مسلمان جوانی که خطِ پشت لبش / تازه سبزی می‌زد کشته شدم(همان: ۳۲۵)

در شعر ابتهاج توجّه به عشق و ارتباط‌های زمینی و جسمانی و فاصله‌گرفتن از عشق‌های آسمانی به‌عنوان یک ویژگی محتوایی و فکری که بازتابی از جریان فردگرا و به تبع آن رمانتیسیسم ادبی است، به چشم می‌خورد. هرچند نمی‌توان شاملو را به‌عنوان یک شاعر

رمانتیک پذیرفت و او را این‌گونه شناساند، اما حتی در شعر وی نیز مقام معشوق و نـوع عشـق اکثرا زمینی و جسمانی است. مقام معشوق در این نوع شعر، از آن جایگاه والا و آسمانی که در ادب کلاسیک سراغ داریم فرو کاسته می‌شود و عشق کـه رابطـه‌ای افلاطـونی نیسـت، حـداقل فراتر از جسمانیت محض است که به رابطه‌ای جسمی و فیزیکی تبدیل می‌شود.

۳- نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش دست‌یابی بـه فردیـت نگـاه ایـن دو شـاعر در زمینـهٔ انگاره‌هـای اجتماعی بود. در این زمینه، مشخص شد کـه شـاملو بیشـترین تاثیرپـذیری و ابتهـاج کمتـرین تاثیرپذیری را از انگاره‌های اجتماعی در تصویر زن در اشعار خود انعکاس داده‌انـد. انگاره‌هـای اجتماعی همچون ستم‌ستیزی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، عشق بـیش از موضـوعات دیگـر مورد توجه این دو شاعر بوده است؛ اما مهم‌تـرین نکتـه‌ای کـه از دسـتاوردهای ایـن پـژوهش محسوب می‌شود، آن است که این دو شاعر در کار هنری خویش از فردیت متمایزی برخوردار بوده‌اند و تصاویر بکری خلق کرده‌اند.

شباهت‌هایی هم که در نگاه این شاعران برای بازگوکردن انگاره‌های اجتماعی از زن وجود داشته که جزو سنت‌های شعر فارسی بوده و هدف این مقاله نبوده است.

ابتهاج شاعرِ عاشقانه‌های اجتماعی و شاملو شاعرِ عاشـق اجتمـاع اسـت. در حقیقـت، بایـد گفت که این دو شاعر بازگوکنندهٔ من فردی و هویت خود در جهان و تحـت تـاثیر انگاره‌هـای اجتماعی خویش هستند. هویت و فردیتی که بیش از هر تجربه و پدیدهٔ اجتماعی در پیونـد بـا عشق است. شاملو و ابتهاج هـر دو بـه زن همچـون معشـوق نگریسـته‌اند و ایـن پررنـگ‌ترین تصویر زن در شعر این شاعران است. هیچ کدام زن را بـه‌عنوان کنشـگری اجتمـاعی یـا حتـی شخصیتی که رنج کشیده و رنج دیده باشد، نمی‌شناسند. این موضوع یادآور شـرایط ناخواسـتهٔ روزگار این شاعران است که بیم و امیدهای بیرونی و اجتماعی را حتّـی بـه دهلیـز احساسـات شاعر رانده و به‌صورت شادی کوتاه اما گذرا و غم و انـدوهِ مانـدگار متجلّـی سـاخته اسـت و عاشقانه‌هایش او را نزدیکِ نگاه جسمانی به عشق نشان می‌دهد. ورود درون‌مایه‌های این‌چنـین رمانتیک و در عین حال سیاه، نتیجهٔ یأس و شکست بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود؛ زیرا تـا قبـل از کودتا، شاعران و روشنفکران تحت تأثیر حزب توده، مسئولیت خود را بیدار کردن مردم می-

دانستند؛ امّا پس از جریان کودتا، آرمان شاعران لگدکوب شد که به این دلیـل رو بـه شـعرهای رمانتیک و هوس‌آلود و اندوهبار و مرگ‌اندیش روی آوردند.

منابع

۱- امین‌پور، قیصـر، ۱۳۸٤، **سنّت و نـوآوری در شـعر معاصـر**، تهـران: انتشـارات علمـی و فرهنگی.

۲- آرین‌پور، یحیی، ۱۳۸۲، **از نیما تا روزگار ما**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.

۳- براهنی، رضا، ۱۳۸۰، **طلا در مس**. جلد۱. تهران: زریاب.

٤- پارسانسب، محمد، (۱۳۹۰) **جامعه‌شناسی ادبیات فارسی**، تهران: سمت.

۵- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۱، **سفر در مه: تأمّلی در شعر احمد شاملو**، تهران: نگاه.

٦- حسن‌زاده میرعلی و محمدپور،۱۳۹۲، «**شعر عاشقانه مقاومت با بررسی شعر «احمد شاملو»**، ادبیات پایداری، سال پنجم پاییز و زمستان، شماره ۹، صص۱۱۹-۱٤۰.

۷- حسینی، مریم، ۱۳۹۳، **ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی**، تهران: نشر چشمه.

۸- حقوقی، محمّد،۱۳۸٤، **شعر امروز ایران**، تهران: نامهٔ فرهنگستان.

۹- حقوقی، محمد،۱۳۹۲، **شعر زمان ما**، تهران: نگاه.

۱۰- دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳٦۵، **تاریخ تمدن**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ج۱۱، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۱۱- ریکور، پل، ۱۳۸۱، «**ایدئولوژی و اوتوپیا**»، نامهٔ مفید، شمارهٔ ۳۲، صص۱-۱۲.

۱۲- زرقانی، سیدمهدی، ۱۳۸٤، **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، تهران: ثالث.

۱۳- شاملو، احمد، ۱۳۸۷، **مجموعه آثار(دفتر یکم: اشعار)**. تهران: نگاه.

۱٤- شمیسا، سیروس، ۱۳۹۰، **راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی)**، تهران: میترا.

۱۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۲، **ادوار شعرفارسی**، تهران: سخن.

۱٦- ـــــــــــــــــــــــ ،۱۳۹۰، **با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران**، چاپ سوم، تهران: سخن.

۱۷- صالحی مقدم، زهرا، «**بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج**»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، مرکز پیام نور تهران، دانشکده زبان و ادبیات فارسی.

۱۸- صفی‌خانی، ثمره، ۱۳۹۱، **نظریهٔ اجتماعی در انگارهٔ اجتماعی معاصر ایران**، مطالعات اجتماعی ایران، سال ششم، تابستان، شمارهٔ ۲ (پیاپی ۱۸).

۱۹- فرخ‌زاد، پوران، ۱۳۸۳، **مسیح مادر «نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو»**، تهران: ایران‌جام.

۲۰- فلکی، محمود،۱۳۸۰، **نگاهی به شاملو**، تهران: مروارید.

۲۱- مختاری، محمد، ۱۳۷۸، **انسان در شعر معاصر**، تهران: توس.

۲۲- نفیسی، مجید، ۱۳۸۷، **چهرهٔ زن در شعر شاملو**، مجلهٔ هیچستان، شماره۵. صص۹۲-۱۰۸.

23- Strauss, C. (2006) "The Imaginary, Anthropologidal Theory, (Vol.6), 3: 322-344.

A comparative study of the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hoshang Ebtahaj (with emphasis on social concepts)

Hossein Lal Arefi[۱]

PhD student of Department of Persian Language and Literature , Islamic Azad University, Sabzevar branch. Iran

Seyed Ali Akbar Shariati Far[۲]

professor of Persian language and literature, Islamic Azad University, Sabzevar branch, Iran(Corresponding Author)

Ali Eshghi Sardehi[۳]

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran

Received:21/02/2023 Accepted: 05/05/2023

Abstract

Literature, especially contemporary poetry, is a reflection of images and social concepts of its era. Although these images are brief or scattered; but with consideration and accuracy and by being together, it conveys the various manifestations of social issues and a deep analysis of society and literary works to the reader. This article tries to provide the basis for a better understanding of the reflected image of women in the works of these two contemporary poets, while comparing the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hushang Ebtehaj, using a descriptive - analytical method and collecting poetic documents. The aim of emphasizing on social concepts is in response to the main issue of what effect social changes and transformations have on poets' mind and consciousness to describe various phenomena, including women. As in the poems of Shamlou and Hushang Ebtehaj, their descriptions of women have emerged and appeared unique due to social concepts such as freedom, anti-oppression and love of humankind. The results of the research show that Shamlou was more comprehensive than Ebtehaj in his descriptions of women under the influence of social concepts.

۱- h_arefii@yahoo.com

۲- assistant Shariatifar@iaus.ac.ir

۳- eshghi@iaus.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

Keywords: social concepts, women,Ahmad Shamlou, Hushang Ebtehaj.

مجلهٔ زبانشناسی و گویش‌های خراسان ، سال پانزدهم ، شماره ۱، بهار ۱٤۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

DOI: 10.22067/JLKD.2023.80274.1137

اصل توالی رسایی و همنوایی فرایندهای واجی در ساختار هجایی زبان فارسی در چارچوب نظریه بهینگی

مسعود مُشیّدی، دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

بتول علی‌نژاد، دانشیار گروه زبانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)

صص: ۲۵۰-۲۲۳

چکیده

این پژوهش در چارچوب نظریه بهینگی پرینس و اسمولنسکی(۲۰۰٤) و با استناد به شواهدی از «اصل توالی رسایی» در زبان فارسی به بررسی موضوع همنوایی در این زبان می‌پردازد. اصل توالی رسایی یک الگوی همگانی در ترتیب قرارگرفتن اجزاء درون هجاست که به موجب آن درجه رسایی در توالیِ اجزاء تشکیل دهنده آغازه، سیر صعودی و در توالیِ اجزاء تشکیل دهنده پایانه، سیر نزولی دارد. در برخی موارد برای دستیابی به این اصل چند فرایند واجی مختلف باهم همنوا می‌شوند. در نظریه بهینگی، همنوایی نشاندهنده وحدت عملکردی چند فرایند واجی مختلف است که هدف ساختاری یکسانی را دنبال می‌کنند. در این پژوهش که از نوع توصیفی- تحلیلی است، ۲۰٤ واژه با ساختار هجاییCVCC که در آنها اصل توالی رسایی نقض شده است به شکل کتابخانه‌ای و میدانی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. با بررسی داده‌ها، ابتدا استدلال می‌شود که چگونه قواعد اشتقاقی نمی‌توانند ابزاری برای نشان دادن وحدت عملکردی فرایندهای واجی مختلف باشند و سپس در چارچوب نظریه بهینگی و از طریق ترسیم تابلوهای بهینگی نشان داده می‌شود که چگونه برخی فرایندهای واجی مختلف در زبان فارسی(مانند حذف، درج، قلب، ...) علی‌رغم اینکه به تغییرات متفاوتی منجر می‌شوند ولی به جهت دستیابی به اصل توالی رسایی با هم همنوا شده و یک هدف واحد را دنبال می‌کنند. همچنین در این پژوهش مشخص می‌شود علی‌رغم یافته‌های پژوهش‌های پیشین که اِعمال اصل توالی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۲

پست الکترونیکی: 1. m.moshayedi@yahoo.com 2. b.alinezhad@fgn.ui.ac.ir

رسایی در زبان فارسی را فقط مختص هجاهای دارای واکه بلند می‌داند، این اصل در بسیاری از هجاهای دارای واکه کوتاه هم صدق می‌کند.

کلید واژه‌ها: اصل توالی رسایی، فرایندهای واجی، نظریه بهینگی، همنوایی

۱. مقدمه

کریستال[۱] (۱۹۹۲) رسایی را به‌عنوان بلندی نسبی یک صدا در مقایسه با دیگر صداهایی که دارای تکیه، زیر و بمی و دیرش یکسان هستند تعریف می‌کند. او از رسایی به‌عنوان مفهومی برای تعریف ساختار هجا نام می‌برد و معتقد است آواهای زبان هر کدام ذاتاً دارای میزان خاصی از بلندی یا رسایی هستند، اما در هر هجا، هسته دارای بیشترین میزان است. کنستویچ[۲] (۱۹۹٤) معتقد است که تغییراتِ درجه رسایی در صداهای یک هجا، یک «پوش رسایی»[۳] را تشکیل می‌دهد که به موجب آن رسایی در منطقه آغازه هجا صعودی است، در منطقه مرکز هجا به اوج خود می‌رسد و در منطقه پایانه نزولی می‌شود. او این پدیده را یک ویژگی بی‌نشان در ساخت هجایی زبانها دانسته و از آن تحت عنوان «اصل توالی رسایی»[٤] یاد می‌کند. کرافت[۵] (۲۰۰۳) نیز واج‌آرایی بر حسب میزان رسایی را یکی از الگوهای همگانی ترتیب قرار گرفتن اجزاء درون هجا برمی‌شمارد ومعتقد است بر طبق این الگو، رساترین جزء در یک هجا هسته آن هجا را تشکیل می‌دهد و ترتیب قرارگرفتن سایر اجزاء به گونه‌ای است که اجزاء رساتر نزدیکتر به هسته و اجزاء دارای درجه رسایی کمتر دورتر از آن قرار می‌گیرند. از این تعاریف چنین استنباط می‌شود که رسایی مقوله‌ای نسبی[٦] و مدرج[۷] است، بنابراین برای بررسی اصل توالی رسایی که ناظر بر همسایگی همخوانهای رساتر در مجاورت مرکز هجاست، ابتدا باید درجه رسایی هر صدا نسبت به صداهای دیگر مشخص شود. برای تعیین درجه رسایی هر صدا، لدِفوگد و جانسون[۸] (۲۰۱۱) از دو معیار تولیدی و آکوستیکی نام برده‌اند. آنها معتقدند

۱- Crystal
۲- Kenstowicz
۳- sonority envelope
۴- Sonority Sequencing Principle (SSP)
۵- Croft
۶- relative
۷- scalar
۸- Ladefoged & Johnson

از نظر تولیدی، باز بودن بیشتر مجرای خروج هوا از دهان و از نظر آکوستیکی، شدتِ بیشتر یک صدا نشاندهنده رسایی بیشتر است. با لحاظ معیار تولیدی، واکه‌های افتاده از بیشترین میزان و انفجاریهای بیواک از کمترین میزان رسایی برخوردارند. در بین این دو گروه، صداهای دیگر زبان دارای درجات مختلفی از رسایی هستند که همین امر باعث پدید آمدن مدل‌های مختلفی از «مقیاس رسایی»[۱] یا «سلسله مراتب رسایی»[۲] در زبانهای گوناگون شده است. پارکر[۳] (۲۰۰۲) ادعا می‌کند بیش از ۱۰۰ مدل از سلسله مراتب رسایی در زبانهای مختلف پیشنهاد شده که اکثر آنها در یک یا چند مورد جزئی باهم تفاوت دارند. او(همان) بر این باور است که سلسله مراتب پیشنهادی کلمنتس[٤] (۱۹۹۰) در اکثر زبانها صادق است ولی بسیار کلی است و فقط طبقات عمده واجی را در بر می‌گیرد و شامل زیرطبقات نمی‌شود:

جدول ۱- سلسله مراتب رسایی از نظر کلمنتس(۱۹۹۰)

رسایی کمتر	رسایی بیشتر
گرفته‌ها < خیشومی‌ها < روان‌ها < غلت‌ها < واکه‌ها	

پارکر(۲۰۰۸) برای تعیین درجه رسایی صداها با انجام آزمایشات آکوستیکی بر روی سه زبان انگلیسی، اسپانیایی و کچوا[۵]، یک سلسله مراتب تفصیلی با ۱۷ درجه به صورت زیر برای صداهای زبان تعریف می‌کند:

با لحاظ مدل فوق، پارکر (۲۰۱۷) ضمن یک بررسی آماری پیرامون مطالعات انجام شده در خصوص رسایی، به نقل از پژوهش فریچ[٦] (۲۰۱۵) بیان می‌کند که اصل توالی رسایی در ۷۰ درصد از داده‌های مورد مطالعه در ٤۷ زبان صادق است. در پژوهش پیش رو نیز با مبنا قرار دادن همین مدل، اصل توالی رسایی در زبان فارسی از رهگذر همنوایی چند فرایند واجی مختلف مورد مطالعه قرار گرفته است.

۱- sonority scale
۲- sonority hierarchy
۳- Parker
۴- Clements
۵- Quechua
۶- Frisch

جدول ۲ – سلسله مراتب تفصیلی رسایی از نظر پارکر(۲۰۰۸)

درجه رسایی	گروه واجی
۱۷	واکه‌های افتاده
۱٦	واکه‌های کناری میانی غیر از /ə/
۱۵	واکه‌های کناری افراشته غیر از/ɨ/
۱٤	واکه داخلی میانی/ə/
۱۳	واکه داخلی افراشته/ɨ/
۱۲	غلت‌ها
۱۱	ناسوده لثوی/ɹ/
۱۰	زنشی‌ها
۹	کناری‌ها
۸	لرزشی‌ها
۷	خیشومی‌ها
٦	سایشی‌های واکدار
۵	انسایشی واکدار
٤	انسدادی‌ها واکدار
۳	سایشی‌های بیواک
۲	انسایشی بیواک
۱	انسدادی‌ها بیواک

همنوایی [۱] یکی از نقاط قوت نظریه واج‌شناسی بهینگی و یکی از تفاوتهای اصلی این نظریه با نظریه‌های قاعده‌بنیاد قبل از خود است. این پدیده بیانگر وضعیتی است که به موجب آن مجموعه‌ای از قواعد مختلف در جهت رسیدن به یک هدف مشترک که همانا مجاز بودن و یا مجاز نبودن یک ساخت خاص است با هم همسو و همنوا می‌شوند. به اعتقاد کاگر [۲] (۱۹۹۵)

۱- conspiracy برخی زبانشناسان برای این کلمه، معادل فارسی «تبانی» را نیز پیشنهاد کرده‌اند.

۲- Kager

همنوایی را اولین بار کیسه‌برث[۱] (۱۹۷۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره وحدت عملکرد قواعد واجی»[۲] مطرح کرد. او معتقد بود که اگر یک زبان از پذیرش یک ساخت خاص مانند XAY اجتناب کند و به جای آن تحت قواعد مختلف، ساختهای دیگری مانند XBY ، XCY، XAB ، XY ، XAZ ، XABY یا AY را مجاز بداند، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که قواعد مختلف در عدم پذیرش ساخت XAY با یکدیگر همنوا شده‌اند. کاگر (همان)در تکمیل این مبحث بیان می‌دارد که در اکثر زبانها، تولید و درک یک ساخت نشاندار و غیرمجاز مانند XAY در مقایسه با ساختهای بی‌نشان پیچیده‌تر و هزینه‌برتر است، لذا این ساخت غیر مجاز به روش‌های خاصی تغییر می‌کند و از طریق قواعد خاصی به شکل الگوها و ساختهای مجاز ظاهر می‌شود. مک‌کارتی[۳](۲۰۰۲) این ویژگی واج‌شناسی بهینگی را «همگنی هدف»[۴] و «ناهمگنی فرایند»[۵] می‌نامد و آنرا یکی از وجوه افتراق رویکرد بهینگی با رویکردهای اشتقاقی می‌داند. در این پژوهش تلاش می‌شود بر مبنای مدل پارکر (۲۰۰۸) و با ارائه مثالها و شواهدی از اصل توالی رسایی، پدیده همنوایی در واج‌شناسی زبان فارسی تبیین و توصیف گردد. در این راستا، سه پرسش در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد که عبارتند از:

۱. کدام فرایندهای واجی زبان فارسی می‌توانند برای حفظ اصل توالی رسایی با هم همنوا شوند؟
۲. آیا می‌توان از اصل توالی رسایی به‌عنوان یک محدودیت برای نشان‌دادن همنوایی این فرایندها در چارچوب نظریه بهینگی استفاده کرد؟
۳. هر کدام از این فرایندها در کدام گونه زبانی بیشتر رخ می‌دهد؟

با توجه به سوالات ذکر شده، فرضیه‌های تحقیق به صورت زیر بیان می‌شود:

فرایندهای واجی حذف[۶]، درج[۷] و قلب[۸] به جهت حفظ اصل توالی رسایی با هم همنوا می‌شوند.

۱- Kisseberth
۲- on functional unity of phonological rules
۳- McCarthy
۴- homogeneity of the target
۵- heterogeneity of the process
۶- deletion
۷- insertion
۸- metathesis

همنوایی این فرایندها را می‌توان در قالب محدودیت زیر در چارچوب نظریه بهینگی بیان کرد:

خوشه همخوانیِ مطابق با اصل توالی رسایی، خوش ساخت‌تر است. SSP

۳. برای دستیابی به اصل توالی رسایی، این فرایندها به طور همزمان در همه گونه‌های زبان فارسی اتفاق نمی‌افتند، اما می‌توان گفت فرایند حذف بیشتر در گونه‌گفتار محاوره‌ایی غیررسمی، فرایند درج اغلب در برخی گویش‌ها و لهجه‌های زبان فارسی و فرایند قلب عموماً در گونه‌گفتار افراد بیسواد رخ می‌دهد.:

این پژوهش با احتساب مقدمه شامل شش بخش است. پس از مقدمه که به تشریح مسئله می‌پردازد، در بخش دوم پیشینه پژوهش‌های انجام شده ارائه می‌شود. در بخش سوم نوع داده-ها و روش تحقیق تبیین می‌گردد. بخش چهارم به تشریح چارچوب نظری پژوهش می‌پردازد. در بخش پنجم که بدنه اصلی تحقیق را تشکیل می‌دهد، با استناد به برخی داده‌ها استدلال می-شود که چگونه چند فرایندِ واجیِ به ظاهر مختلف می‌توانند با هم همنوا شده و یک هدف مشترک مانند اصل توالی رسایی را دنبال کنند. در این قسمت، همنوایی این فرایندها در چارچوب نظریه بهینگی پرینس و اسمولنسکی[۱] (۲۰۰٤) از طریق ترسیم تابلوهای بهینگی نمایش داده می‌شود و سرانجام در بخش ششم نتیجه‌گیری پژوهش ارائه می‌گردد.

۲. پیشینه پژوهش‌های انجام شده

تا جائیکه نگارندگان اطلاع دارند هنوز هیچ پژوهش مستقلی در خصوص همنوایی فرایندهای واجی زبان فارسی صورت نگرفته است، اما شاید بتوان مقاله صادقی (۱۳۸۰) تحت عنوان «تحول خوشه صامت آغازی در زبان فارسی» را سرآغاز توجه به مبحث همنوایی در زبان فارسی عنوان کرد. گرچه صادقی در این اثر به مسئله بهینگی و مشخصا" همنوایی اشاره نکرده است، اما او با یک بررسی درزمانی پیرامون تحول خوشه صامت آغازی به این نتیجه رسیده است که در سیر تحول این زبان از فارسی باستان تا کنون، خوشه‌های همخوانی آغاز هجا، طی فرایندهای مختلفی شکسته شده و به یک همخوان تقلیل پیدا کرده‌اند. بی‌جن-خان(۱۳۹۲: ۲۱۰– ۲۱۲) ابتدا با استناد به داده‌ها و یافته‌های پژوهش صادقی(۱۳۸۰)،

۱- Prince & Smolensky

فرایندهای مختلفی که به موجب آنها خوشه آغازین زبان فارسی باستان به یک همخوان کاهش یافته را به همراه مثال ذکر کرده، سپس برای هر فرایند یا تغییر ساختاری، یک قاعده اشتقاقی مجزا به شرح زیر ارائه داده است:

فرایند ۱ : درج واکه بین دو همخوان

(سپید) [siped] /sped/ ⟹

قاعده اشتقاقی(۱): ۱. Ø → V / # C− CV

فرایند ۲: درج واکه در ابتدای کلمه

(اسفند) [ispand] /spand/ ⟹

قاعده اشتقاقی (۲) : Ø ,۲→ V / #− CCV

فرایند ۳: حذف همخوان اول

(شب) [ʃab] /χʃapan/ ⟹

قاعده اشتقاقی (۳): ۳. C→ Ø/ #− CV

بی‌جن‌خان(همان) معتقد است که اگر چه هدف مشترک این سه فرایند، شکستن خوشه همخوانی آغازین است، اما هیچ کدام از این قواعد اشتقاقی نمی‌توانند هدف مشترکی را که هر سه دنبال می‌کنند، تبیین نمایند. به عبارت دیگر، قواعد حساس به بافت در واج‌شناسی خطی، به‌عنوان ابزار صوری واج‌شناسی اشتقاقی، نمی‌توانند آن نوع تعمیمهای واجی را که ناظر بر ناهمگنی فرایندها و همگنی هدف هستند، صورت‌بندی کنند. برای تبیین این مسئله، او (همان) با بهره‌گیری از نظریه بهینگی و با استناد به اصل همگنی هدف و ناهمگنی فرایند اذعان می‌دارد که می‌توان عملکرد واحد فرایندهای واجی فوق را که همانا اجتناب از شکل‌گیری خوشه‌های همخوانی آغازین است، نوعی همنوایی به حساب آورد و آن را در قالب یک محدودیت قابل نقض به صورت زیر خلاصه می‌کند:

محدودیت (۱): خوشه همخوانی در آغاز واژه‌های فارسی معاصر مجاز نیست. *[wordCCV

این محدودیت در تعارض با دو محدودیت پایایی MAX-IO و DEP-IO است که اولی حذف و دومی درج یک واحد واجی را جریمه می‌کند. با احتساب این سه محدودیت، بی‌جن-خان(همان) ساختار آغازه بهینه در زبان فارسی معاصر را طبق تابلوی زیر نمایش می‌دهد:

مطابق با این تابلو، از درون‌داد/CCVX/ ، سه ساختار [CV.CVX]، [VC.CVX] و [CVX] که همگی بهینه هستند از رهگذر چند فرایند مختلف با هم همنوا شده‌اند تا ساختار غیر مجاز [CCVX] که دارای آغازه پیچیده است ظاهر نشود.

تابلوی ۱- ساختار آغازه بهینه در زبان فارسی معاصر

برگرفته از بی‌جن‌خان(۱۳۹۲: ۲۱۲)

Input: /CCVX[1]/		*[word CCV	DEP-IO	MAX-IO
درج واکه بین دو همخوان	☞ **a.** [CV.CVX]		*	
درج واکه در ابتدای کلمه	☞ **b.** [VC.CVX]		*	
حذف همخوان اول	☞ **c.** [CVX]			*
	d. [CCVX]	*!		

رضی‌نژاد و بی‌جن‌خان(۱۳۹۱) به بررسی همنوایی در زبان ترکی آذربایجانی پرداخته و با ذکر مثالهایی از این زبان نشان داده‌اند که علی‌رغم اینکه فرایندهای حذف و درج با هم تفاوت دارند ولی در این زبان به جهت جلوگیری از «التقای واکه‌ها»[2]، باهم همنوا می‌شوند و یک هدف مشترک را دنبال می‌کنند.

در مطالعه دیگری هم که زاهدی، علی‌نژاد و رضایی (۲۰۱۲) پیرامون اصل توالی رسایی در زبان کردی سنندجی در چارچوب نظریه بهینگی انجام دادند، به مواردی اشاره کرده‌اند که می‌توان آنها را نوعی همنوایی در این زبان برای حفظ اصل توالی رسایی قلمداد کرد. در زبان کردی سنندجی، به‌علت وجود ساختار هجایی (C)CV(C)(C)(C)، خوشه‌های همخوانی آغازی و پایانی بوفور دیده می‌شود. در این پژوهش، محققان با مبنا قرار دادن سلسله مراتب رسایی پیشنهاد شده توسط کلمنتس(۱۹۹۰) نشان دادند که تمامی خوشه‌های همخوانی در

۱- X نماینده یک همخوان یا توالی حداکثر دو همخوان در موقعیت پایانه هجا می‌باشد.

۲- hiatus

واژه‌های اصیل کردی، هم در جایگاه آغازه و هم در جایگاه پایانه از اصل توالی رسایی تبعیت می‌کنند اما در خصوص واژه‌های قرضی، به این نتیجه رسیدند که در آندسته از واژه‌هایی که با این اصل تطابق نداشتند، سه راهکار برای حفظ اصل توالی رسایی شکل گرفته است:

الف: درج واکه /i/ و هجابندی مجدد: مانند تبدیل واژه دفن /dafn/ به /da.fin/

ب: تضعیف: مانند تبدیل واژه قبض /qabz/ به /qawz/ که به موجب آن یک همخوان انسدادی به یک همخوان ناسوده تبدیل شده است.

ج: قلب: مانند تبدیل واژه قفل /Gofl/ به /Golf/

به نظر می‌رسد تمامی این سه فرایند در راستای تحقق اصل توالی رسایی با هم همنوا شده باشند.

بی‌جن‌خان و شجاعی(۱۳۹۱) نیز در یک تحلیل رسایی- بنیاد[1] به روند کاهش خوشه‌های همخوانی در تلفظ کودکان فارسی‌زبان پرداختند و به این نتیجه رسیدند که روند کاهش خوشه‌ها تا حد زیادی مبتنی بر اصل توالی رسایی است؛ بدین معنا که کودک خوشه‌های مخالف با این اصل را از طریق قلب، به ساختی هماهنگ با اصل توالی رسایی تبدیل می‌نماید.

در پژوهش دیگری، رضی‌نژاد (۱۳۹۷) همنوایی را برای رعایت اصل توالی رسایی در ترکی آذربایجانی مورد بررسی قرار داده و نهایتاً به این نتیجه رسیده است که در خوشه‌های همخوانی پایانه هجا در این زبان، فرایندهای درج، حذف و تغییر مشخصه واجی با هم همنوا می‌شوند تا اصل توالی رسایی برآورده شود.

سلیمی و کامبوزیا (۱۳۹۹) نیز شیوه‌های دستیابی به اصل توالی رسایی و «قانون مجاورت هجا»[2] را در نظریهٔ بهینگی مورد مطالعه قرار داده‌اند. آنها در این پژوهش، به بررسی داده‌های زبان فارسی، گویش کردی هورامی و گویشهای لفوری، تربت حیدریه و سبزواری پرداخته و فرایندهایی را مورد مطالعه قرار داده‌اند که گویشوران زبان برای رعایت اصل توالی رسایی و قانون مجاورت هجا بر واژه‌ها اعمال می‌کنند.

مطالعه برخی از این پژوهشگران صرفاً بر روی زبان فارسی نبوده و از طرفی هیچ گونه اشاره‌ای هم به مسئله همنوایی فرایندهای مختلف نکرده‌اند. در پژوهش پیش رو به طور خاص

۱- sonority based analysis

۲- Syllable Contact Law

تلاش می‌شود برخی فرایندهای واجی زبان فارسی که به یک هدف واحد (اصل توالی رسایی) منتهی می‌شوند در قالب پدیده همنوایی مورد بررسی و مطالعه قرار بگیرند.

۳. داده‌ها و روش تحقیق

علی‌رغم اینکه کامبوزیا (۱۳۹۲: ۱٦٤-۱٦٥) معتقد است اصل توالی رسایی فقط در هجاهایی دارای واکه کشیده رعایت می‌شود اما داده‌های مورد استفاده در این پژوهش شامل گروهی از واژه‌های تک هجایی بوده که همگی دارای واکه کوتاه در هسته و دارای خوشه دو همخوانی در جایگاه پایانه می‌باشند. داده‌های این پژوهش به دو روش کتابخانه‌ای و میدانی گردآوری شده‌اند. در روش کتابخانه‌ای، ثمره(۱۳۷۸) و (۱۹۷۷)، علم‌الهدی(۲۰۰۰)، نقش-بندی(۱۳۸۹)، عادل‌گمنام (۱۳۸۹) و کامبوزیا (۱۳۹۲) منابع اصلی برای استخراج داده‌ها بوده-اند. از این منابع تعداد ۲۰٤ واژه‌ی دارای ساختار هجایی CVCC به گونه‌ای انتخاب شده‌اند که در خوشه‌های همخوانی آنها به لحاظ آرایش واجی، اصل توالی رسایی رعایت نشده اما در برخی موارد در گونه‌گفتار فارسی زبانان این آرایش در حالت گفتاری دستخوش تغییر شده و اینگونه تغییرات را می‌توان به رعایت اصل توالی رسایی نسبت داد. نمونه‌ای از این واژه‌ها در جدول شماره ۳ (بخش ۵-۱.) آورده شده است.

برای بررسی نوع تغییرات صورت گرفته در واژه‌های هدف، از روش میدانی استفاده شده است. در این روش، این واژه‌ها در درون جملات حامل توسط ٦۰ گویشور فارسی‌زبان به شکل محاوره‌ای گفته شده و ضبط گردیده و سپس نوع تغییرات مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. گویشوران همگی تک‌زبانه بوده، از دو جنسیت زن و مرد (بین سنین ٤۰ تا ۵۰ سال) و از دو گروه افراد عادی و بیسواد انتخاب شده و هیچ کدام از هدف پژوهش مطلع نبودند.

تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، به شکل توصیفی – تحلیلی انجام شده است به طوریکه ابتدا با استناد به شواهدی از واج‌شناسی زبان فارسی، عملکرد فرایندهای واجی حذف، درج و قلب بر روی داده‌های پژوهش به شکل جداگانه تشریح گردیده و قاعده اشتقاقی هر کدام استخراج شده است. سپس در مرحله بعد استدلال شده است که چگونه این فرایندهای واجی مختلف علی‌رغم اینکه به نتایج مختلفی منتهی می‌شوند ولی برای دستیابی به یک هدف

ساختاری مشترک با هم همنوا شده‌اند و در نهایت هدف مشترک همه آنها که رعایت اصل توالی رسایی است به صورت یک محدودیت در تابلوهای بهینگی مورد استفاده واقع شده است. لازم به توضیح است که در این پژوهش، مدل سلسله مراتبِ رسایی پارکر(۲۰۰۸) برای بررسی اصل توالی رسایی مورد استناد قرار گرفته است

٤. چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر مبنای نظریه بهینگی پرینس و اسمولنسکی(۲۰۰٤) می‌باشد. در این نظریه، محدودیت‌های نقض‌پذیر واجی با یک رتبه‌بندی خاص و زبان‌ویژه و به ترتیب درجه اهمیت از چپ به راست در بالای تابلوهای بهینگی فهرست می‌شوند و نهایتاً گزینه‌ای که بیشترین هماهنگی را با محدودیت‌های بالامرتبه داشته باشد، به‌عنوان برون‌داد بهینه انتخاب می‌شود. در این نظریه، بر اساس اصل همگنی هدف و ناهمگنی فرایند، گاهی اوقات چند فرایند واجی مختلف برای دستیابی به یا اجتناب از یک ساخت آویی خاص در برون‌داد باهم همنوا می‌شوند. در پژوهش حاضر، اصل توالی رسایی در ساختار هجایی زبان فارسی به عنوان یک هدف در نظر گرفته شده و سپس تلاش شده است همنوایی چند فرایند واجی مختلف به جهت دستیابی به این هدف مشترک از طریق ترسیم تابلوهای بهینگی نمایش داده شود.

۵. بحث و بررسی و تحلیل داده‌ها

محدودیت‌های باهم‌آیی و ساختار هجایی واژه‌ها با استفاده از برخی اصول واج‌شناسی قابل تبیین است. یکی از مهمترین اصول مطرح شده در این زمینه اصل توالی رسایی است که به موجب آن شیب رسایی باید در آغازه صعودی و در پایانه نزولی باشد. کرافت(۲۰۰۳: ۱۲٤) این اصل را یک گرایش عام در اکثر زبانهای دنیا بر می‌شمارد. برای دستیابی به این اصل، گاهی اوقات ممکن است تعداد و ترتیب اجزاء درون هجا دستخوش برخی فرایندهای واجی شود. به باور کامبوزیا(۱۳۹۲: ۳٦۹) هدف فرایندهای واجی توضیح و تبیین نظام‌مند آن دسته از تغییرات آوایی است که طبقه‌ای از آواها یا توالی آنها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و حاصل آن ساده شدن تولید است. اگر چه به جهت ساده شدنِ تولید یک پاره‌گفتار، عوامل متعددی دخیل و تاثیرگذار هستند، اما از منظر تولیدی هرچه فرایند تولید یک هجا (بویژه در خوشه

همخوانی) ساده‌تر باشد، تطابق آن هجا با اصل توالی رسایی بیشتر است و آن هجا بی‌نشان‌تر و دارای فراوانی بالاتری خواهد بود. در ادامه این مبحث، به فرایندهایی پرداخته می‌شود که به جهت حفظ اصل توالی رسایی با هم همنوا و همسو شده‌اند.

۱-۵. همنوایی فرایندهای حذف، درج و قلب به جهت حفظ اصل توالی رسایی

همانطور که پیشتر در بخش روش تحقیق گفته شد، در این پژوهش برای بررسی اصل توالی رسایی، مدل پیشنهادی سلسله مراتبِ رسایی پارکر(۲۰۰۸) مورد استناد قرار گرفته است. حوزه عملکرد اصل توالی رسایی ساختار درونی هجاست. از آنجاییکه در ساختار هجایی زبان فارسی، آغازه فقط شامل یک همخوان است و بلافاصله بعد از آن هستهِ هجا (واکه) ظاهر می‌شود، پس اصل توالی رسایی در خصوص رابطه آغازه و هسته با چالش مواجه نمی‌شود، چون ذاتاً واکه‌ها از همخوانها رساتر هستند، اما می‌توان این اصل را در خصوص همخوان‌های خوشه پایانه محک زد. کامبوزیا(۱۳۹۲: ١٦٤-١٦٥) و ذوالفقاری و کامبوزیا(۲۰۰۵: ۱۳۳) معتقدند که اصل توالی رسایی در خوشه همخوانی پایانه در زبان فارسی فقط در هجاهایی رعایت می‌شود که هسته آنها شامل یکی از واکه‌های کشیده /a/ ، /i/ و /u/ باشد. به اعتقاد آنها (همان) اگر در مرکز هجا واکه‌های کوتاه /a/ ,/e/و /o/ قرار بگیرد، اصل توالی رسایی که ناظر بر همسایگی همخوانهای رساتر در مجاورت مرکز هجاست نقض می‌شود. در پژوهش حاضر با بررسی و تحلیل مجموعه‌ای از داده‌ها نشان داده می‌شود که این اصل بواسطه عملکرد برخی فرایندهای واجی، در خصوص برخی هجاهای دارای واکه کوتاه نیز صادق است. برای این منظور، همانطور که در بخش داده‌ها و روش تحقیق اشاره شد، داده‌های مورد استفاده در این پژوهش شامل ٢٠٤ واژه تک‌هجایی با واکه کوتاه و خوشه دوهمخوانی در جایگاه پایانه هستند(CVCC). این واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که با لحاظ مدل رسایی پارکر(۲۰۰۸)، در آرایش واجی خوشه‌های همخوانی آنها اصل توالی رسایی رعایت نشده، اما این آرایش در گونه‌گفتار محاوره‌ای و غیررسمی فارسی‌زبانان بویژه کسانی که با شکل نوشتاری این واژه‌ها

آشنایی ندارند و نیز در برخی لهجه‌ها و گویشهای زبان فارسی[۱]، دستخوش تغییر می‌شود به‌طوریکه می‌توان ردّ پای اینگونه تغییرات را به تبعیّت از اصل توالی رسایی نسبت داد.

جدول ۳- نمونه‌ای از واژه‌های مورد بررسی

فکر	نذر	عذر	ذکر	حفر	صِفر	دفن	قتل	شُکر
صبر	کسر	فصل	زجر	کفر	عطر	مثل	عقل	سطل

از بین ۲۰٤ واژه مورد مطالعه در حالت گفتاری، در ۱۲۸ واژه که نمونه‌ای از آنها در جدول (۳) ارائه شد حداقل یکی از فرایندهای حذف، درج و قلب مشاهده گردید. از میان این واژه‌ها، تلفظ‌های مختلف واژه‌های «فکر» و «صبر» به نمایندگی از بقیه واژه‌ها که تقریباً رفتاری مشابه با آنها دارند مورد بررسی قرار گرفت. همانطور که پیشتر اشاره شد این واژه‌ها، تک‌هجایی بوده، دارای واکه کوتاه در هسته و دارای خوشه دوهمخوانی در جایگاه پایانه می‌باشند. در دو واژه مورد اشاره، به ترتیب خوشه‌های همخوانی /cr/ و /br/ وجود دارد. بنا بر سلسله مراتب پیشنهادی کلمنتس(۱۹۹۰) و سلسله مراتب تفصیلی‌ترِ پیشنهادیِ پارکر(۲۰۰۸)، واج /r/ دارای درجه رسایی بالاتری نسبت به انسدادی‌های /c/ و /b/ می‌باشد. با لحاظ این مطلب به نظر می‌رسد اصل توالی رسایی در آرایش واجی پایانه در این واژه‌ها مورد تخطی قرار گرفته و برای جلوگیری از ظهور ساختهای نشاندار([fecr] و [sabr])که ناقض اصل توالی رسایی هستند کاری باید صورت بگیرد. در خصوص واژه‌های فوق‌الذکر، فرایندهای حذف، درج و قلب در بافتهای مختلف رخ می‌دهند و از وقوع ساخت نشاندار جلوگیری می‌کنند. یکسان بودن هدف در این فرایندهای به ظاهر مختلف، همنوایی تلقی می‌شود. در ادامه این بخش ابتدا رخداد هر کدام از این فرایندها بر روی واژه‌های مورد اشاره بررسی می‌شود و سپس مراحل اشتقاق هر کدام استخراج و نهایتاً از تجمیع قواعدِ مختلفِ ناظر بر وقوع فرایندها، هدف اصلی که همانا تطابق ساختار هجا با اصل توالی رسایی است، در قالب مسئله همنوایی و در چارچوب بهینگی تشریح می‌گردد.

۵ -۱-۱. فرایند حذف

۱- مانند گویش مازندرانی لَفور، تربت حیدریه و لهجه سبزواری؛ به نقل از کامبوزیا (۱۳۹۲: ۴۳۸-۴۳۹) و گونه زبانی بُشرویه به نقل از (عادل‌گمنام، ۱۳۸۹).

در گفتار محاوره‌ای فارسی معاصر، در پاره‌گفتارهای «فکر کـن» و «صـبر کـن»، واژه‌هـای «فکر» و «صبر» به صورت [fe:c] و [sa:b] تلفظ مـی‌شـوند (کامبوزیـا،۱۳۹۲: ٤٤٥). در ایـن فرایند، واج /r/ از انتهای واژه حذف می‌شود که علت حذف آن را می‌توان به این مسئله نسـبت داد که این واج دارای درجه رسایی بیشتری نسبت به واج ماقبل خـود (/b/ ,/c/) مـی‌باشـد و این امر در تضاد با اصل توالی رسایی است. مطابق با این اصل هر چه از هسته هجا بـه سـمت حاشیه هجا پیش می‌رویم، درجه رسایی باید کاهش یابد، اما خوشه‌هـای /cr/ و /br/ در پایانـه این واژه‌ها از این اصل تخطی کرده، لذا برای جبران این تخطی، واجِ با درجه رسـاییِ بیشـتر از پایان خوشه حذف شده است. مراحل اشتقاق صورت واجی «فکر» به بازنمایی آوایی «فِک» بـه صورت زیر است:

جدول ٤ – مراحل اشتقاق صورت واجی «فکر» به بازنمایی آوایی «فِک»

۱.	بازنمایی واجی	/fecr/
۲.	حذف /r/	fe:c
۳.	بازنمایی آوایی	[fe:c]

بنابر این طبق این بازنمایی، حذف همخوان پایانی موجب رعایت اصل توالی رسایی شده است.

۵ -۲-۱. فرایند درج

در برخی گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی مانند گـویش مازنـدرانیِ لَفـور و لهجـه سـبزواری و همچنین در گونه‌گفتار فارسی افغانستان، واژه‌هایی مانند «فکر»، «صـبر»، «شُـکر» و «فصـل» بـه ترتیب به صورت [fe.cer]، [sa.ber]، [ʃo.cer] و [fa.sel] تلفظ می‌شوند (کامبوزیـا،۱۳۹۲: ٤۳۸). به نظر می‌رسد در این گونه‌های زبانی، برای رعایت اصل توالی رسایی از راهکار واکـه-افزایی میانی (میان‌هشت)[1] استفاده شده و طی فرایند هجابندی مجدد با تبـدیل یـک واژه تـک-هجایی به یک واژه دوهجایی از توالی فوری دو همخوان در یک خوشه که این اصل را رعایت نکرده‌اند، جلوگیری بعمل آمده است. مراحل اشتقاق صورت واجی «فِکر» بـه بازنمـایی آوایـی «فِکِر» به شکل زیر است:

۱- anaptyxis

جدول ۵ - مراحل اشتقاق صورت واجی «فِکر» به بازنمایی آوایی «فِکِر»

۱.	بازنمایی واجی	/fecr/
۲.	درج واکه	fe:cer
۳.	بازهجابندی	fe:.cer
٤.	بازنمایی آوایی	[fe:.cer]

به این ترتیب مشاهده می‌شود که فرایند درج در راستای رعایت اصل توالی رسایی رخ داده است.

۳-۱-۵. فرایند قلب

در گونه گفتار افراد بیسواد، عمدتا" به لحاظ عدم آشنایی آنها با شکل نوشتاریِ واژه‌های «فکر» و «صبر»، تلفظ این واژه‌ها عموما" با فرایند قلب همراه است و این واژه‌ها به صورت [ferc] و [sarb] تلفظ می‌شوند. علاوه بر این، در برخی گویشها و لهجه‌های زبان فارسی نیز این فرایند دارای رخداد بالایی است. به طور مثال، در گونه زبانی بُشرویه[1] واژه‌های زیادی تحت تاثیر این فرایند قرار می‌گیرند (عادل‌گمنام، ۱۳۸۹). به نظر می‌رسد این راهکار نیز در برخی موارد در راستای حفظ اصل توالی رسایی باشد. البته بنا بر نظر علی‌نژاد و عطایی(۱۳۹۲)، اصل توالی رسایی در همه موارد مستقیماً محرّک فرایند قلب نیست و گاهی اوقات ابتدا «اصل جذب»[2] باعث رخداد این فرایند می‌شود و سپس «اصل مرز اجباری»[3] زمینه حذف یک واج را فراهم می‌آورد. آنها(همان) برای توجیه تبدیل واژه‌ای مثل /sabr/ به [sarb] و نهایتاً به [sa:b] معتقدند که ابتدا طبق اصل جذب، هسته‌ی هجا همخوانِ [+رسا]ی پایانه یعنی /r/ را به سمت خود می‌کشد، آنگاه به جهت رعایت اصل مرز اجباری، واج /r/ حذف می‌شود تا از مجاورت دو مشخصه [+ رسا] جلوگیری به عمل آید. بنا بر این، به اعتقاد آنها در برون‌دادهای [sa:b] و [fe:c] ، اصل جذب موجب رعایت اصل توالی رسایی شده است. این مسئله نه تنها خللی در روند این پژوهش ایجاد نمی‌کند، بلکه با لحاظ صحت آن، می‌توان ادعا

۱- گونه زبانی بُشرویه زیربخشی از گویش خراسانی است که مردم شهرستان بُشرویه در استان خراسان جنوبی به آن تکلم می‌کنند.

۲- Attraction Principle واحدهای آوایی مشابه گرایش بیشتری نسبت به هم دارند و همین مسئله باعث می‌شود به سمت هم کشیده شوند و فرایند قلب رخ دهد.

۳- Obligatory Contour Principle (OCP) هیچ دو عنصر مشابهی نباید در مجاورت هم قرار بگیرند.

کرد که علاوه بر همنواییِ فرایندهای حذف، درج و قلب برای رسیدن به اصل توالی رسایی، اصل جذب نیز برای دستیابی به این هدف با آنها همسو و همنوا شده است. اما گذشته از این مطلب، در خصوص قلبِ واج /r/ با همخوانهای گرفته قبل از خود، می‌توان به مطالعات درزمانی انجام شده پیرامون خوشه‌های زبان فارسی نیز اشاره کرد. بطور مثال بررسی‌های تاریخی ناتل‌خانلری (۱۳٦٦) و ابوالقاسمی(۱۳۸۹) نشان می‌دهد که واژه‌ای مانند برف/barf/ در ابتدا به صورت یک واژه دوهجایی /wafrɑ/ بوده و پس از آنکه واکه پایانی آن حذف می‌شود، به صورت یک واژه تک‌هجایی /wafr/ در می‌آید. در این خصوص نیز می‌توان گفت که احتمالا" بنا بر نقض اصل توالی رسایی در خوشه /fr/، فرایند قلب در آن صورت گرفته و ترتیب عناصر خوشه تغییر یافته تا همسو با اصل توالی رسایی به شکل امروزین/barf/ در-آید[1]. احمدخانی (۱۳۸۷) نیز ضمن بررسی جابه‌جایی واجی در زبان ایرانی میانه و ایرانی جدید به این نتیجه رسیده است که واج /r/ بیسترین جابجایی را با واجهای کناری خود داشته است. مراحل اشتقاق صورت واجی «فکر» به بازنمایی آوایی «فِرک» را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

جدول ٦- مراحل اشتقاق صورت واجی «فکر» به بازنمایی آوایی «فِرک»

۱.	بازنمایی واجی	/fecr/
۲.	قلب همخوانهای مجاور	fe:rc
۳.	بازنمایی آوایی	[fe:rc]

از بررسی داده‌های مربوط به سه نوع تلفظ مختلف واژه‌های «فکر» و «صبر» که شرح آنها در بالا گذشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که سه فرایند متفاوت حذف، درج، قلب و همچنین اصل جذب با هم همنوا شده‌اند تا به یک هدف واحد برسند و آن هم جلوگیری از وقوع یک خوشه مخالف با اصل توالی رسایی است. مطابق با این اصل، واج /r/ که در واژه-های «فکر» و «صبر» در پایانه هجا قرار دارد به جهت دارا بودن درجه رسایی بیشتر نسبت به

۱- در خصوص علت تبدیل همخوان /w/ در آغازه واژه /wafr/ به همخوان /b/ نیز می‌توان چنین استدلال کرد که این فرایند هم متاثر از پدیده رسایی است؛ به‌طوریکه همخوان ناسوده دولبی /w/ با درجه گرفتگی کم به همخوان انسدادی دولبی /b/ با درجه گرفتگی زیاد تبدیل شده و از آنجاییکه درجه رسایی/b/ بسیار کمتر از درجه رسایی/w/ می‌باشد، از این رو فاصله رسایی بین همخوان آغازه و هسته به طور معناداری افزایش یافته و همین مسئله در راستای یک گرایش عام در زبانهاست که معمولا" واجهایِ با رساییِ کمتر، آغازه هجا را پر می‌کنند.

واج ماقبل خود، باعث برهم‌زدن ساختار هجا و نهایتاً ظهور این سه برون‌داد شده است. بنا بر این با توجه به اصل همگنی هدف و ناهمگنی فرایند در رویکرد بهینگی، می‌توان عملکرد فرایندهای واجی فوق را که همانا اجتناب از تولید خوشه مخالف با اصل توالی رسایی است، در یک محدودیت قابل نقض خلاصه کرد:

محدودیت (۲): خوشه همخوانیِ مطابق با اصل توالی رسایی، خوش ساخت‌تر است. SSP

این محدودیت که در تعارض با محدودیت‌های پایایی MAX-IO ، DEP-IO و LINEARITY (محدودیت توالی یا ضد قلب) است می‌تواند در تابلوی بهینگی، گزینه‌های بهینه و همنوا شده را مشخص کند:

تابلو ۲- تغییر خوشه همخوانی/cr/ در واژه «فکر» به جهت تطابق با SSP

Input: /fecr/	SSP	LINEARITY	MAX-IO	DEP- IO
☞ **a.** [fe:c] حذف همخوان پایانی هجا			*	
☞ **b.** [fe:cer] درج واکه و بازهجابندی				*
☞ **c.** [fe:rc] قلب		*		
d. [fe:cr]	*!			

در دیگر داده‌های جدول ۳ خوشه‌های پایانی به همخوان لرزشی، خیشومی یا کناری ختم می‌شوند و با لحاظ بالاتر بودن درجه رسایی این همخوانها نسبت به همخوان ماقبل خود می‌توان تحلیل مشابهی را هم برای آنها بیان کرد. در خصوص تابلوی شماره ۲ که در آن تلفظ واژه «فکر» به نمایندگی از بقیه داده‌های این پژوهش مورد تحلیل قرار گرفت، توضیح و تبیین چند نکته ضروری است:

الف: همانطور که مشاهده شد علی‌رغم اینکه فرایندهای حذف، درج و قلب از نظر شیوه عملکرد کاملاً متمایز از یکدیگر هستند و در واج‌شناسی اشتقاقی هیچ ابزاری برای نشان دادن وحدت عملکرد آنها وجود ندارد، اما در چارچوب بهینگی می‌توان این وحدت عملکرد برای رسیدن به یک هدف واحد را در قالب همنوایی نشان داد.

ب: وقوع هر سه فرایند حذف، درج و قلب باعث می‌شود که از یک درون‌داد واجی واحد، سه برون‌داد آوایی مختلف پدید آید. درست است که این سه برون‌داد تحت تاثیر همنوایی برای رسیدن به یک هدف واحد پدید آمده‌اند، اما آنها بطور همزمان در یک گونه زبانی خاص اتفاق نمی‌افتند. به عبارت دیگر حالت تنوع آزاد نداشته و فقط یکی از آنها در هر گونه دیده می‌شود؛ به‌طوریکه می‌توان گفت حذف همخوانِ پایانیِ معمولاً در گونه‌گفتار محاوره‌ای غیر-رسمی فارسی‌زبانان، قلب واجها در گونه‌گفتار افراد بیسواد و درج واکه در برخی گویشها و لهجه‌های زبان فارسی دیده می‌شود.

ج: با نگاه به داده‌های جدول ۳ ممکن است این سوال پیش بیاید که چرا در برخی از این واژه‌ها مانند «صبر» و «فکر» این سه فرایند رخ می‌دهد ولی در برخی دیگر یک یا دو فرایند به وقوع می‌پیوندد. به‌عنوان نمونه در جمله حامل «آنها یک گودال حفر کردند»، بر مبنای تحلیلِ گفتارِ ضبط شدهِ گویشوران که به صورت میدانی انجام شد، بر درون‌داد واجی «حفر» فقط فرایندهای حذف همخوان پایانی و درج واکه عمل می‌کند و فرایند قلب اتفاق نمی‌افتد. دلیل عدم وقوع فرایند قلب در این واژه به این خاطر است که شکل مقلوب آن (حرف) خود دارای معنای واژگانی دیگری در زبان فارسی است که ربطی به معنی واژه «حفر» ندارد. در نظریه بهینگی، بورسما و لولت[۱] (۲۰۰۳) برای تحلیل اینگونه فرایندهای واج – واژی از رویکرد «محدودیت‌های ضد دسترسی به واژگان»[۲] بهره می‌گیرند. انگاره کلی این محدودیت‌ها به صورت *LEX(x) بیان می‌شود که به موجب آن یک تلفظ و یک واژه در درون پرانتز قرار می‌گیرد ولی آن تلفظ نمی‌تواند به معنای آن واژه مورد نظر باشد:

پذیرش یک پاره‌گفتار به‌عنوان عنصر واژگانی x مجاز نیست. *LEX(x)

برای تبیین بهتر این محدودیت ابتدا تلفظ یک واژه انگلیسی را بررسی می‌کنیم و سپس به تحلیل داده‌های زبان فارسی می‌پردازیم.

مطابق با فرهنگ لغت لانگمن[۳](۲۰۲۳)، واژه wind در زبان انگلیسی در حالت اسمی و فعلی دارای دو نوع تلفظ با دو معنی متفاوت می‌باشد:

wind(n)[wɪnd]= moving air
wind(v)[wɑɪnd] = turning or twisting something

۱- Boersma & Levelt
۲- anti-lexical access constraints
۳- Longman Dictionary of Contemporary English

حال اگر در یک تابلوی بهینگی از درون‌داد واجی /wind/ معنای «باد» مد نظر باشد (و نه پیچاندن یا چرخاندن)، در این حالت محدودیت *LEX(x) به صورت زیر نوشته می‌شود:

*LEX([waɪnd]"moving air")

و معنی آن این است که واژه‌ای با تلفظ [waɪnd] نمی‌تواند به معنای واحد واژگانی «باد» باشد. علاوه بر این، اگر فرایند قلب بر روی همخوانهای خوشه در درون‌داد /wind/ رخ دهد، محدودیت SSP از وقوع آن جلوگیری می‌کند و اگر فرایند حذف همخوان پایانی بخواهد صورت بگیرد، با برون‌داد [wɪn] روبرو خواهیم شد و از آنجاییکه معنای واژگانی [wɪn] ربطی به معنای [wɪnd] ندارد، لذا باز هم محدودیت *LEX(x) باعث عدم رخداد آن می‌-ود:

تابلو ۳- تلفظ واژه wind به صورت [wɪnd] به معنی «باد»

Input: /wind/ "باد"	SSP	*LEX([waɪnd]) "پیچاندن"	*LEX([wɪn]) "بُردن"	MAX-IO	DEP- IO	*LEX([wɪnd]) "باد"
☞ **a.** [wɪnd] "باد"						*
b. [wɪdn]	*!					
c. [waɪnd] "پیچاندن"		*!			*	
d. [wɪn] "بُردن"			*!	*		

تابلو ٤- تلفظ واژه wind به صورت [waɪnd] به معنی «پیچاندن»

Input: /wind/ "پیچاندن"	SSP	*LEX([wɪnd]) "باد"	*LEX([wɪn]) "بردن"	MAX-IO	DEP- IO	*LEX([waɪnd]) "پیچاندن"
☞ **a.** [waɪnd] "پیچاندن"					*	*

b. [wɪdn]	*!					
c. [wɪnd] "باد"		*!				
d. [wɪn] "بردن"			*!	*		

اکنون با توجه به توضیحات بالا می‌توان تابلوی بهینگی واژه «حفر» را به دو صورت ترسیم کرد. همانطور که در بخش روش تحقیق گفته شد، واژه‌های هدف در درون جملات حامل و توسط گویشوران مختلفی خوانده شده‌اند.

تابلو ۵- تلفظ واژه «حفر» به شکل [ha:f] در گونه‌گفتار محاوره‌ایی غیررسمی (فرایند حذف همخوان)

Input: /hafr/ "کندن"	SSP	*LEX([harf]) "سخن"	*LEX([har]) "هر"	*LEX([ha:f]) "هفت"	LINEARITY	MAX-IO	*LEX([ha:f]) "کندن"
☞ **a.** [ha:f] "کندن"						*	*
b. [hafr] "کندن"	*!						
c. [harf] "سخن"		*!			*		
d. [har] "هر"			*!			*	
e. [ha:f] "هفت"				*!		*	

مطابق با تابلوی بالا، واژه «حفر» در جمله حامل «آنها یک گودال حفر کردند» توسط گویشوران فارسی‌زبان در حالت محاوره‌ایی غیررسمی خوانده و تحلیل شده است. از بین گزینه‌های آوایی که از برونداد واجی /hafr/ تولید شده‌اند، گزینه a به عنوان صورت بهینه

انتخاب شده است. حال ممکن است این سوال پیش آید که چرا گزینه e که دارای صورت آوایی یکسانی با گزینه a می‌باشد به عنوان گزینه بهینه انتخاب نشده است. در پاسخ به این سوال باید گفت علی‌رغم اینکه گزینه e به خاطر رعایت اصل توالی رسایی مانند گزینه a تحت تاثیر فرایند حذف همخوان قرار گرفته اما چون این برونداد آوایی را می‌توان به یکی دیگر از معانی [ha:f]به معنی «عدد هفت» نسبت داد پس با توجه به بافت جمله حامل و محدودیت*LEX(x)، این گزینه با این معنی نمی‌تواند گزینه بهینه تلقی شود. در تابلوهای ادامه این مبحث نیز هر گاه دو برونداد آوایی یکسان آورده شده، گزینه‌ای بهینه تلقی می‌شود که اولاً با توجه به بافت مورد مطالعه (رسمی، غیررسمی، تحصیل کرده، بیسواد،..) وقوع آن قابل انتظار باشد و ثانیاً به لحاظ معنی با معنی درونداد واجی تفاوت نداشته باشد. این مسئله به هنگام تحلیل گزینه‌های آوایی در تابلوهای مربوط به واژه‌های هم‌نام[1] و هم‌آوا[2] نیز صدق می‌کند.

تابلو ٦- تلفظ واژه «حفر» به شکل [ha.fer] در برخی گویشها و لهجه‌های فارسی(فرایند درج واکه)

Input: /hafr/ "کندن"	SSP	*LEX([harfl]) "حرف"	*LEX([har]) "هر"	*LEX([ha:f]) "هفت"	LINEARITY	MAX-IO	DEP-IO	*LEX([ha.fer]) "کندن"
☞ **a.** [ha.fer] "کندن"							*	*
b. [hafr] "کندن"	*!							
c. [harf] "حرف"		*!			*			
d. [har] "هر"			*!			*		
e. [ha:f] "هفت"				*!		*		

۱- homonyms

۲- homophones

در خصوص واژه «صِفر» نیز می‌توان گفت که این واژه در گفتار محاوره‌ای غیررسمی تحت فرایند حذف همخوان پایانی به شکل [se:f]، در گفتار افراد بیسواد به خاطر فرایند قلب به شکل [serf] و در برخی گویشهای زبان فارسی به خاطر درج واکه به شکل [se.fer] درمی‌آید[1]. در طی فرایندهای حذف، قلب و درجِ واکه باز هم محدودیت *LEX(x) از وقوع برخی برون‌دادهای غیردستوری جلوگیری می‌کند:

تابلو۷- تلفظ واژه «صِفر» به صورت [se:f] در گفتار محاوره‌ای غیررسمی (فرایند حذف همخوان)

Input: /sefr/ "صِفر"	SSP	*LEX([serf]) "فقط"	*LEX([ser]) "راز"	*LEX([se:f]) "سفت"	LINEARITY	MAX-IO	*LEX([se:f]) "صِفر"
☞ **a.** [se:f] "صِفر"						*	*
b. [sefr] "صِفر"	*!						
c. [serf] "فقط"		*!			*		
d. [ser] "راز"			*!			*	
e. [se:f] "سفت"				*!		*	

در تابلوی بالا گزینه b به خاطر تخطی از اصل SSP از گردونه رقابت خارج شده است. بقیه گزینه‌ها علی‌رغم اینکه تحت تاثیر فرایندهای قلب و حذف می‌توانند به عنوان بروندادهای آواییِ توجیه‌پذیر تلقی شوند اما به علت تعارض با محدودیت *LEX(X) نمی‌توانند نقش گزینه بهینه را ایفا کنند. گزینه e نیز علی‌رغم داشتن شباهت آوایی با گزینه a، چون دارای معنای تفاوتی نسبت به معنای درونداد واجی است از رقابت باز می‌ماند.

تابلوی ۸ به تحلیل گزینه‌های حاصل از درونداد واجی /sefr/ در گونه گفتار افراد بیسواد پرداخته است. در این سبک گفتاری، برای همسویی با اصل SSP ، فرایند قلب رخ می‌دهد.

۱- این واژه در جمله حامل "دو نفر از بچه‌ها صفر گرفتند." بکار رفته است.

گزینه b که در تضاد با این اصل است از رقابت بـاز مـی‌مانـد. گزینـه‌هـای c و d بـر اسـاس محدودیت LEX(X)* از گردونه رقابت خارج می‌شوند. گزینه e نیز علی‌رغم داشتن شـباهت آوایی با گزینه a، چون دارای معنای تفاوتی نسبت به معنای درونداد واجی است از دور رقابت کنار می‌رود.

تابلو۸ – تلفظ واژه «صِفر» به صورت مقلوب [serf] در گفتار افراد بیسواد (فرایند قلب)

Input: /sefr/ "صِفر"	SSP	*LEX([se:f]) "سفت"	*LEX([ser]) "راز"	*LEX([serf]) "فقط"	LINEARITY	MAX	*LEX([serf]) "صِفر"
☞ **a.** [serf] "صِفر"					*		*
b. [sefr] "صِفر"	*!						
c. [se:f] "سفت"		*!				*	
d. [ser] "راز"			*!			*	
e. [serf] "فقط"				*!	*		

تابلو۹ – تلفظ واژه «صِفر» به صورت [se.fer] در برخی گویشها و لهجه‌های فارسی (فرایند درج واکه)

Input: /sefr/ "صِفر"	SSP	*LEX([serf]) "فقط"	*LEX([sef]) "سفت"	*LEX([ser]) "راز"	LINEARITY	MAX-IO	DEP-IO	*LEX([se.fer]) "صِفر"
☞ **a.** [se.fer] "صِفر"							*	*
b. [sefr] "صِفر"	*!							
c. [serf] "فقط"		*!			*			

d. [se:f] "سفت"			*!			*		
e. [ser] "راز"				*!		*		

در تابلوی ۹ باز هم درونداد واجیِ /sefr/ مبنا است اما گونه زبانی مورد بررسی در این تابلو، برخی گویشها و لهجه‌های زبان فارسی می‌باشد. همانطور که ملاحظه می‌شود در این گونه‌ها، فرایند درج واکه و بازهجابندی یک فرایند رایج است که برای همسویی با اصل SSP اتفاق می‌افتد. از این رو گزینه a گزینه بهینه تلقی می‌شود. گزینه b بر اساس اصل SSP و دیگر گزینه‌ها بر اساس محدودیت LEX(X)* از گردونه رقابت خارج می‌شوند.

همانطور که در تابلوهای بالا ملاحظه شد بسته به اینکه در کدام گونه زبانی کدام برون‌داد آوایی مورد انتظار است، نوع فرایند و به تبع آن ترتیب و نوع محدودیت‌های LEX(x)* می‌تواند متفاوت باشد. در دستور بهینگی این نوع تنوعات و همچنین همنوایی آنها برای نیل به اصل توالی رسایی قابل توضیح است.

٦. نتیجه‌گیری

در نظام واجی هر زبان، فرایندهای واجی متفاوت و مستقلی به چشم می‌خورد، اما با یک نگاه کلی و عمیق‌تر می‌توان دریافت که در پسِ تنوعات صوری و ظاهری این فرایندها، گاهی اوقات شباهتهایی به لحاظ یکسان بودن هدف وجود دارد که به سادگی قابل اغماض نیستند. به دیگر سخن، می‌توان گفت که در مواردی چند فرایند واجی مختلف ممکن است در جهت نیل به یا اجتناب از یک هدف مشخص با هم همنوا شوند. در سنت نظریه بهینگی به این پدیده «همگنی هدف» و «ناهمگنی فرایند» گویند. در این پژوهش که در چارچوب نظریه بهینگی شکل گرفت، تلاش شد همنوایی چند فرایند واجی مختلف برای دستیابی به اصل توالی رسایی در پیکره زبان فارسی مورد بررسی قرار بگیرد. نوآوری این پژوهش در این است که ابتدا نشان داده شد بر خلاف برخی پژوهشهای پیشین (کامبوزیا،۱۳۹۲ و ذوالفقاری و کامبوزیا،۲۰۰۵) که اصل توالی رسایی را فقط مختص هجاهای دارای واکه بلند می‌دانستند، این اصل در بسیاری از هجاهای دارای واکه کوتاه (٦۲ درصد داده‌های این پژوهش) هم صدق می‌کند. سپس همنوایی فرایندهای واجی حذف، درج و قلب به جهت دستیابی به اصل توالی

رسایی از طریق مثالهایی تبیین گردید (تایید فرضیه اول). در مرحله بعد استفاده از این اصل به عنوان یک محدودیت تعیین‌کننده در تابلوهای بهینگی تایید شد(فرضیه دوم). همچنین مشخص شد که اصل جذب نیز در مواردی با این فرایندها همسو می‌باشد. علاوه بر این، نشان داده شد علی‌رغم اینکه همه این فرایندها در جهت نیل به یک هدف مشترک همنوا شده‌اند، ولی به طور همزمان در همه گونه‌ها اتفاق نمی‌افتند و معمولاً هر کدام مختص یک گونه زبانی خاص است؛ به‌طوریکه می‌توان گفت فرایند حذف بیشتر در گونه‌گفتار محاوره‌ایی غیررسمی، فرایند درج اغلب در برخی گویش‌ها و لهجه‌های زبان فارسی و فرایند قلب عموماً در گونه-گفتار افراد بیسواد رخ می‌دهد(تایید فرضیه سوم). در پایان نیز با استفاده از محدودیت *LEX(x) علت عدم رخداد برخی برون‌دادهای آوایی در برخی گونه‌های زبانی از طریق تابلوهای بهینگی تشریح شد.

منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹). ***دستور تاریخی زبان فارسی***. تهران : سمت.

۲. احمدخانی، محمد رضا(۱۳۸۷). بررسی جابه‌جایی واجی در زبان ایرانی میانه و ایرانی جدید(از دیدگاه همزمانی، تاریخی و نظریه بهینگی). ***فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی***، سال ٤. شماره ۱۲. صص. ۱-١٤.

۳. بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۲). ***واج‌شناسی: نظریه بهینگی***. تهران: سمت.

٤. بی‌جن‌خان، محمود و شجاعی، راضیه (۱۳۹۱). تحلیل رسایی- بنیاد کاهش خوشه‌های همخوانی در تلفظ کودکان فارسی‌زبان. ***مجله پژوهش‌های زبانشناسی***، سال ٤. شماره ۱. صص. ۱-۱۹.

۵. ثمره، یدالله(۱۳۷۸). **آواشناسی زبان فارسی؛ آواها و ساخت آوایی هجا**(ویراست دوم). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

٦. رضی‌نژاد، سید محمد (۱۳۹۷). همنوایی برای اقناع اصل توالی رسایی در زبان ترکی آذربایجانی. ***پژوهش‌های زبانشناختی در زبانهای خارجی***، دوره ۸، شماره ۲. صص.۵۸۵-٦۰۲.

۷. رضی‌نژاد، سید محمد و بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۱). همنوایی در ترکی آذربایجانی. ***پژوهش‌های زبانی***، دوره ۳، شماره ۲. صص.٤٣-٥٦.

۸. سلیمی، لیلا و کامبوزیا، عالیه ک. ز. (۱۳۹۹). شیوه‌های دستیابی به اصل توالی رسایی و قانون مجاورت هجا در نظریهٔ بهینگی. ***جستارهای زبانی***، دوره یازدهم شماره ٤ (پیاپی ۵۸). صص.٢٤١-٢٦٥.

۹. صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰). تحول خوشه صامت آغازی در زبان فارسی. ***نامه ایران باستان***، سال اول، شماره ۱. صص.١٥-٢٤.

۱۰. عادل‌گمنام، آمنه (۱۳۸۹). ***توصیف زبانشناختی گونه بُشرویه؛ رویکردی زایشی***، (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده زبانهای خارجی، دانشگاه اصفهان.

۱۱. علی‌نژاد، بتول و عطایی، الهه (۱۳۹۲). بررسی فرایند قلب و اصل مرز اجباری در زبان فارسی براساس واج‌شناسی غیر خطی. ***مجله پژوهش‌های زبانشناسی***، دوره پنجم، شمارهٔ ۲. صص۱۷-۳٦.

۱۲. کامبوزیا، عالیه ک. ز. (۱۳۹۲). ***واج‌شناسی :رویکردهای قاعده بنیاد***. تهران، سمت.

۱۳. ناتل‌خانلری، پرویز(١٣٦٦). ***زبانشناسی و زبان فارسی. تهران:*** انتشارات توس.

١٤. نقش‌بندی، شهرام(۱۳۸۹). **ساخت هجا و محدودیت‌های واج‌آرایی در هورامی و فارسی معیار(در واج‌شناسی زایشی/ پسازایشی و نظریه بهینگی)**. (رساله دکتری). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی.

15. Alamolhoda, Seyyed Morteza (2000). ***Phonostatistics and Phonotactics of the Syllable in Modern Persian***. Finland: Studia Orientalia. The Finish Oriental Society.
16. Boersma, P. & Levelt, C. (2003). Optimality Theory and phonological acquisition. ***Annual Review of Language Acquisition***. 3, 1–50.
17. Clements, G. N. (1990). The role of the sonority cycle in core syllabification, In Kingston, & M. E. Beckman (Eds.). ***Papers in laboratory phonology*** 1: Between the grammar and physics of speech (pp. 283–333). Cambridge: Cambridge University Press.
18. Crystal, D. (2008). ***A Dictionary of linguistics and phonetics*** *(6th ed.).* Oxford: Blackwell.
19. Croft, W. (2003). ***Typology and universals*** (2nd ed.) Cambridge: Cambridge University Press.

20. Frisch, S. A. (2015). A preliminary investigation of quantitative patterns in sonority sequencing. ***Italian Journal of Linguistics***, 27(1), 9–27...

21. https://www.ldoceonline.com (Longman Dictionary of Contemporay English)
22. Kager, R. (1999). ***Optimality Theory***. Cambridge: Cambridge University Press.
23. Kenstowicz, M. (1994). ***Phonology in generative grammar*.** Oxford: Blackwell.
24. Kisseberth, C. (1970). On the functional unity of phonological rules. ***Linguistic Inquiry*.** 1, 291-306.
25. Ladefoged, P. & Johnson, K.(2011). ***A course in phonetics*** (6thed.). Boston: Wadsworth publishing company.
26. McCarthy, J. (2002). ***A thematic guide to Optimality Theory***. Cambridge: Cambridge University Press.
27. Parker, S. G. (2002). ***Quantifying the sonority hierarchy***, (PhD dissertation), University of Massachusetts Amherst, Retrieved from Linguistics and Language Behavior Abstracts (LLBA). (85580658; 200310802)
28. Parker, S. G. (2008). Sound level protrusions as physical correlates of sonority. ***Journal of Phonetics***. 36 (1), 55–90.
29. Parker, S. G. (2017). Sounding out sonority. ***Language & linguistics Compass***. 11(9), 1- 41.
30. Prince, A., & Smolensky, P. (2004). ***Optimality Theory: constraint interaction in generative grammar*.** New Jersey: Wiley-Blackwell.
31. Samareh, Yadollah. (1977). **The arrangement of Segmental Phonemes in Farsi**. Tehran: University of Tehran, Faculty of Letters and Humanities.
32. Zahedi, M., Alinezhad, B. & Rezai, V. (2012). The Sonority Sequencing Principle in Sanandaji / Erdelani Kurdish; an Optimality Theory Perspective. ***International Journal of English Linguistics***, 2(5), 72-84.
33. Zolfaghari Serish, M. & Kambuziya, A. K. (2005). Sonority in CVCC Syllables in Persian. ***Journal of Language and Linguistics***. Vol. 4, No. 1: 121–134.

Sonority Sequencing Principle and conspiracy in Persian Syllable structure in Optimality Theory

Masoud moshayedi
PhD Candidate of Linguistics, Isfahan University, Isfahan, Iran[1]

Batool Alinezhad
Associate Professor of Linguistics, Department of Linguistics, Isfahan University, Isfahan, Iran (corresponding author)[2]

Received: 26/12/2022 Accepted: 23/05/2023

Abstract

In the framework of Optimality Theory (OT) proposed by Prince and Smolensky (2004) and by citing some evidence of Sonority Sequencing Principle (SSP) in Persian, this study aims to investigate conspiracy in this language. SSP is a universal tendency in the order of components within a syllable, whereby the sonority scale in the sequence of components in onset is ascending but in coda it is descending. In some cases, to achieve this principle, some different phonological processes conspire. In OT, conspiracy indicates the functional unity of several different phonological processes that pursue the same structural goal. In this descriptive-analytic study which is based on both library and field research, 204 CVCC words violating SSP have been studied. The analysis of the data firstly illustrates that derivative rules cannot show the functional unity of different phonological processes, then in the framework of OT and by depicting optimality tableaus, it is shown how some different phonological processes in Persian (such as deletion, insertion and metathesis), although leading to different outcomes, conspire to achieve one common goal i.e. SSP. Moreover, it is confirmed that SSP is not solely limited to syllables containing long vowels, but it applies to many syllables including short vowels as well.

Keywords: Conspiracy, Optimality Theory, Phonological Processes, Sonority Sequencing Principle

۱- m.moshayedi@yahoo.com
۲- b.alinezhad@fgn.ui.ac.ir

Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0).

In the Name of God

Table of Contents	Pages
The Study of the Productivity of Noun Maker Derivational Suffixes in Persian Language Saeed Akabri, Seyedeh Nazanin Amir Arjmandi, Marjan Taheri Oskuei, Mahnaz Karbalaei Sadegh	21
Communicative-Rhetorical Moves in Research Article Introductions: A Genre Analysis within Swales' Model (2004) (A Case Study of 8 Journals of Quran and Hadith Sciences Genre) Hossein Bazoubandi, Ali Hajikhani	51
The Geographical range of the Tati language and its connection with The Parthian language Jahandoost sabzalipour	93
Flexibility in Persian Idiomatic Expressions: The case of "Hand-Idioms" Sasan Maleki, Mohammad Rasekh-Mahand	123
Examining the specification and concealment of ideology in the narratives of socialist realism Niksiyar, Zohreh, Dorpar, Maryam	159
Contradiction and Paradox in the state of lover and beloved Zahra Amini Shalamzarri, Mohammad reza Nasr Esfahani, Seyed Maryam Rozatian	195
A comparative study of the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hoshang Ebtahaj (with emphasis on social concepts) Hossein Lal Arefi, Seyed Ali Akbar Shariati Far, Ali Eshghi Sardehi	221
Sonority Sequencing Principle and conspiracy in Persian Syllable structure in Optimality Theory Masoud moshayedi, Batool Alinezhad	250

In the Name of God

Volume15, No. 1,
Serial Number 30
Spring &Summer 2022

Concessionaire:
Ferdowsi University of Mashhad
Managing Director:
Dr. Seyed Hossein Fatemi
Editor-in-Chief:
Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
- Full Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy; Full Professor of University of Isfahan
- Mostafa Assi; Full Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazaee Farid; Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini; Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Jalal Rahimiyan; Full Professor of Shiraz University
- Afzal Vosughi; Full Professor of Ferdowsi University o Mashhad
- Reza Zomorrodiyan; Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:
Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:
Dr.Zahra Hamedi Shirvan

Administrator:
Dr. Amir Buzari
Typesetter:
Mr. Rahman Asadi
Printing & Binding:
Ferdowsi University Press

Circulation: 50
Price: 200000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:
Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:
9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir
Homepage: http:lj.um.ac.ir/index.

ISSN: 2008-7233

Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 15, No. 1, Serial Number 30, Sprid 2023

164.1.**20**

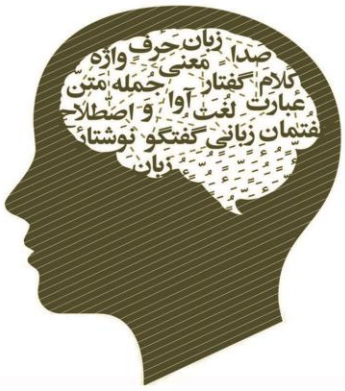

The Study of the Productivity of Noun Maker Derivational Suffixes in Persian Language 21
Saeed Akabri, Seyedeh Nazanin Amir Arjmandi, Marjan Taheri Oskuei, Mahnaz Karbalaei Sadegh

Communicative-Rhetorical Moves in Research Article Introductions: A Genre Analysis within Swales' Model (2004) (A Case Study of 8 Journals of Quran and Hadith Sciences Genre) 51
Hossein Bazoubandi, Ali Hajikhani

The Geographical range of the Tati language and its connection with The Parthian language 93
Jahandoost sabzalipour

Flexibility in Persian Idiomatic Expressions: The case of "Hand-Idioms" 123
Sasan Maleki, Mohammad Rasekh-Mahand

Examining the specification and concealment of ideology in the narratives of socialist realism 159
Niksiyar, Zohreh, Dorpar, Maryam

Contradiction and Paradox in the state of lover and beloved 195
Zahra Amini Shalamzarri, Mohammad reza Nasr Esfahani, Seyed Maryam Rozatian

A comparative study of the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hoshang Ebtahaj (with emphasis on social concepts) 221
Hossein Lal Arefi, Seyed Ali Akbar Shariati Far, Ali Eshghi Sardehi

Sonority Sequencing Principle and conspiracy in Persian Syllable structure in Optimality Theory 250
Masoud moshayedi, Batool Alinezhad

Design: Farid Yahaghi